



الطبعة الثالثة

تحفة الأئمة في مناقب الأئمة الأطهار

عبد الرحمن بن محمد بن علي بن أبي طالب

تقديم عبد الرحمن مبارك





تختہ الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار

تألیف

عماد الدین حسن بن علی طبری

(رُندہ در ۷۰۱ هـ ق)

تصحیح و تحقیق

سید مہدی جہرمی

زیر نظر

دفتر نشر میراث مکتوب

طبری، حسن بن علی، قرن ۷ ق.

تحفة الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار / تألیف عمادالدین حسن بن علی مازندرانی طبری (زنده در ۷۰۱ هـ. ق.)؛ تصحیح و تحقیق مهدی جهرمی -- تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۶.
۲۲۳ ص. : نمونه -- (میراث مکتوب: ۲۸ : علوم و معارف اسلامی؛ ۲۳)

ISBN 964-90733-2-9

بها: ۱۲۰۰ تومان.

'Emād al-Din Ḥasan ibn 'Ali Ṭabari.

ص.ع. لاتین شده :

Tohfat al-Abrār fi Manaqeb al-A' Emmat al-Athār

کتابنامه: ص. [۳۱۹] - ۲۲۳؛ همچنین به صورت زیرنویس

۱. امامت - متون قدیمی تا قرن ۱۴ ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - اثبات خلافت. ۳. نثر فارسی - قرن ۷ ق. الف. جهرمی، مهدی، ۱۳۴۱ - مصحح. ب. دفتر نشر میراث مکتوب. ج. عنوان.

۲۹۷/۴۵۲

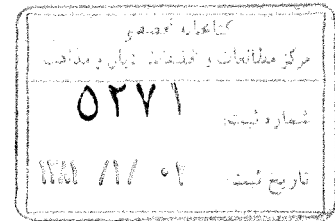
BP ۲۲۳/۵۴ / ط ۲ ت ۳

ت ۴۳۴ ط

۱۳۷۶

۱۳۷۶

برگه فهرست نویسی پیش از انتشار دفتر نشر میراث مکتوب



تحفة الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار

تألیف : عمادالدین حسن بن علی مازندرانی طبری

(زنده در ۷۰۱ هـ. ق)

تصحیح و تحقیق : سید مهدی جهرمی

ناشر : آینه میراث

چاپ اول : ۱۳۷۶

تعداد : ۲۰۰۰ نسخه

شابک : ۹۶۴ - ۹۰۷۳۳ - ۲ - ۹

حروفچینی : دفتر نشر میراث مکتوب؛ صفحه‌آرایی : خانی

لیتوگرافی : نگارش؛ چاپ: سپهر؛ صحافی: بیروت

این اثر زیر نظر دفتر نشر میراث مکتوب و با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انتشار یافته است.

همه حقوق متعلق به دفتر نشر میراث مکتوب و محفوظ است.

نشانی دفتر نشر میراث مکتوب : تهران، صندوق پستی ۵۶۹ - ۱۳۱۸۵، تلفن: ۴۴۱۴۸۳۴

بها: ۱۲۰۰ تومان



دریابی از فرهنگ پرمایه ایران اسلامی در سطح ملی و محلی موج می‌زند. این نسخه‌ها، در حقیقت کارنامه‌اشمنان
و نوابغ بزرگ و هویت‌نامه ایرانیان است. بر عهده هر نسلی است که این میراث پراچ را پاس دارد
و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.
باینه کوششی که در سالهای اخیر برای شناسایی ذخایر مکتوب این سرزمین و تحقیق و تتبع در آنها انجام
گرفته و صد ها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کارها کرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله محلی
موجود در کتابخانه‌های محلی و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها به طبع
رسیده و مطبوع و بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد.
احیاء و نشر کتابها و رساله‌های محلی و خطی و خطی‌ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی.
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز در راستای اهداف فرهنگی خود مکرری را بنیاد نهاده است تا با حمایت
از کوشش‌های محققان و محققان و با مشارکت ناشران، سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌ای
از رشتن از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

دفتر نشر میراث مکتوب

اهدا به پیشگاه امام مظلومان امیر مؤمنان علی علیه السلام
 که فرمود : مَا زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ وَلَدْتَنِي أُمِّي

حاشا که دلم از تو جدا تاند شد
 یا با دگری وی آشنا تاند شد
 از مهر تو بگسلد که را گیرد دوست
 و ز کوی تو بگذرد کجا تاند شد.

برگرفته از متن کتاب

فهرست مطالب

۱۵		مقدمه مصحح
۱۷		قرن هفتم و آثار فارسی شیعی
۱۷		شرح حال مؤلف
۱۹		آثار مؤلف
۲۱		پیرامون مباحث کتاب
۲۳		منابع مؤلف
۲۳		روش تصحیح
۲۴		توصیف نسخه‌ها
۲۶		اعتذار و سپاس
۳۵		فهرست کتاب تحفة الأبرار
۴۱		مقدمه مؤلف
۴۲		فصل اول: در بیان غرض ایجاد انسان
		فصل دوم: در آنکه معاویه لعین چگونه وضع لعنت علی علیه السلام کرد
۴۹		و به چه حیل خلاق را در ضلالت انداخت
۵۲		فصل سیم: در بیان قوت دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم
۵۳		فصل چهارم

فصل پنجم ۵۴

فصل ششم ۵۵

الباب الأول: در بیان رسول و نبی و مُحَدَّث و در بیان آنکه بنای نبوت بر چند

چیز است، و در بیان عصمت و محل عصمت ۵۹

فصل اول ۵۹

فصل دوم ۶۰

فصل سیم: در عصمت ۶۱

الباب الثاني: در آنکه خلقان را لابد است از امامی ۶۵

فصل اول ۶۵

فصل سیم: در آنکه امام دوازده‌اند ۷۸

الباب الثالث: در سؤالی و جوابی ۸۱

أما العرفية فأربع مسائل ۸۳

فصل ۸۵

أما العقلية أربع وعشرون مسألة ۸۸

فصل ۹۶

فصل ۱۰۰

أما المستخرجة من كتاب الله تعالى فثمانى عشر مسألة ۱۰۴

أما المسألة الاجتماعية خمس عشرة مسألة ۱۲۶

أما اخبار الفريقين فيشتمل على تسع عشرة مسألة ۱۳۶

أما اللدنية فعشرون مسألة ۱۴۶

الباب الرابع: فى ذكر نسب النبى و فاطمه و الائمه عليهم السلام و أعمارهم و مواليدهم و

۱۶۳	مدافنهم و أولادهم - صلوات الله عليهم اجمعين -
۱۶۳	فصل اول
۱۶۴	فصل دويم
۱۶۵	فصل سيم
۱۶۶	فصل چهارم
۱۶۶	فصل پنجم
۱۶۷	فصل ششم
۱۶۷	فصل هفتم
۱۶۷	فصل هشتم
۱۶۸	فصل نهم
۱۶۸	فصل دهم
۱۶۸	فصل يازدهم
۱۶۹	فصل دوازدهم
۱۶۹	فصل سيزدهم

الباب الخامس: در اثبات کردن وجود صاحب الزمان و در غيبت و خفاء ولادت او

۱۷۱	و طول عمرش
۱۷۱	فصل اول: در اثبات کردن وجود صاحب الزمان به دليل نقلی
۱۷۹	فصل دويم: در غيبت و خفاء ولادت او
۱۸۱	فصل سيم

باب السادس: در بيان بلاد اسلام و بلاد كفر، و در تقیّه، و در بيان كافر و مجانين، و اطفال كفّار و اطفال مؤمنان، و در بيان ائمه ضلال و آنچه بدان تعلّق دارد، و در بيان آنكه پدران جمله انبيا مؤمن بودند و كافر نبودند

فصل اول..... ۱۸۷

فصل دویم: در آنکه کافر کیست و مستضعف کیست واعمال ایشان و

حال ملوک عادل و مجانین و اطفال کافر و اطفال مؤمن ۱۸۹

فصل سیم: در ائمه ضلال ۱۹۳

فصل چهارم..... ۱۹۴

الباب السابع: فى الأخبار الأموية التى افتروها و اقترفوها على

النبي ﷺ ۱۹۹

امّا مقدمه ۱۹۹

فصل اول: مبنی بر هشتاد و سه خبر که افترا و اقتراف کردند آن را

و جواب هر یکی مفصلاً ۲۰۲

فصل دویم ۲۲۲

فصل سیم ۲۲۳

الباب الثامن: در سؤالات چند که به شیعه ایراد می‌کنند و شیعه جواب آن

می‌گویند ۲۲۵

فصل اول..... ۲۲۵

فصل دویم: در التزام حجّت ۲۳۸

الباب التاسع: در آنکه علمای سلف و خلف ایشان در حقّ صحابه گفته‌اند

چنانکه در آخر معالم رمزی گفته است در این باب و غیره ۲۴۱

فصل اول: آنچه در حقّ ابابکر گفته‌اند..... ۲۴۱

فصل دویم: آنچه در حقّ عمر گفته‌اند..... ۲۴۷

فصل سیم: آنچه در حقّ عثمان گفته‌اند ۲۵۰

۲۵۵	باب دهم: در مسائل متفرقه
۲۵۵	فصل اول: در ذکر طلحتین و عایشه
۲۵۷	فصل دوم
۲۵۸	فصل سیم
۲۵۹	فصل چهارم
۲۶۰	فصل پنجم: در آنکه مذهب زیدیه باطل است
۲۶۱	فصل ششم
	فصل هفتم: در آنکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فاضلتر است از انبیای پیشین
۲۶۲	از هر یک یک
۲۶۶	فصل هشتم
۲۶۹	فهرستها
۲۷۱	آیات
۲۸۷	احادیث
۲۹۹	نامها
۳۰۹	گروهها، قبایل، مذاهب
۳۱۳	زمانها، وقایع
۳۱۵	اشعار
۳۱۷	کتابها
۳۱۹	منابع و مآخذ

مقدمه مصحح

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على محمد
و على آله الطيبين الطاهرين

در تعریف علم کلام - که اصول دین و علم توحید و صفات هم خوانده شده - گفته‌اند: «هو علم يقتدر معه على إثبات العقائد الدينية على الغير بإيراد الحجج و دفع الشبهة» یعنی: علمی است که شخص با داشتن آن بر اثبات عقاید دینی برای دیگران از طریق طرح ادله و پاسخ‌گویی به شبهات، توان (اقتدار) می‌یابد.^۱
این تعریف به ما می‌نمایاند که علم کلام متکفل دو وظیفه مهم در عرصه تفکر دینی است:

۱. اثبات تصدیقات دینی و الزام دیگران بدانها.
 ۲. دفاع از دین و دفع شبهات مطروحه پیرامون آن.
- زمان پیدایش علم کلام در تاریخ تفکر اسلامی ناپیدا است، آنچه مسلم است پاره‌ای از مسائل کلامی در نیمه دوم قرن اول هجری در میان مسلمین مطرح بوده است. توسعه حکومت اسلامی موجبات تبادل و تفاهم و همزیستی مسلمین را با ملل و

۱. کشاف اصطلاحات الفنون، محمدعلی بن علی تهرانی (به نقل از تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام، ج ۱، ص ۱۷).

اقوام گوناگون که دارای ادیان و مکاتب متفاوتی بودند، فراهم ساخت. افزون بر این، ترجمه کتب علمی و فلسفی بیگانگان و رواج مجادلات و مناظرات مذهبی میان مسلمین و دیگران و نیز در میان فرق مختلف اسلامی، با توجه به آزادی علمی دوران عباسی و پیدایش فلسفه در عالم اسلامی سبب شد تا متفکران مسلمان با جدّیت بیشتر به تحقیق در مبانی دینی و دفاع از آنها و دفع شبهات وارده بر دین از سوی دشمنان همّت گمارند، چنانکه عرصه تفکر دینی شاهد ظهور متکلمان برجسته‌ای در قرنهای دوم و سوم و چهارم هجری در جهان اسلام بود.

در این میان، کلام شیعی به دلیل استزائه شیعیان از پرتو انوار وجود ائمه اطهار - سلام الله علیهم اجمعین - و روایت جان تشنه شیعه از اقیانوس بیکران علم الهی آنان دیرتر پا به عرصه ظهور و بروز گذاشت، هرچند بحثهای عقلی عمیق در معارف اسلامی اولین بار توسط امیرالمؤمنین - علیه السلام - مطرح شد، اما کلام شیعی به دلیل «عقل فلسفی» و «تفکر استدلالی» شیعیان که در سایه تعالیم پیشوایان معصوم - سلام الله علیهم - شکل گرفته بود، با رشد سریع و بالندگی حیرت‌افزای خویش در اندک مدّت عقب‌ماندگی زمانی خویش را جبران کرد و به لحاظ عمق، غنّی و شیوه‌های نو، از کلام اهل سنت پیشی گرفت. یکی از عوامل مهمّ این رشد فزاینده را می‌بایست برخوردهای تشویق‌آمیز و ترغیب‌کننده ائمه هدی - سلام الله علیهم - دانست که با پرورش شاگردان متکلم، برتری دادن آنان بر فقها و محدّثین، شرکت در مجالس مناظرات و مباحثات کلامی و... به تقویت این علم پرداختند. به عنوان مثال، در میان اصحاب امام صادق - علیه السلام - گروهی بودند که خود حضرت آنان را به عنوان متکلم یاد کرده‌اند از قبیل هشام بن حکم، هشام بن سالم، حمران بن اعین، ابوجعفر احول معروف به مؤمن الطاق، قیس بن ماصر و غیرهم.

علم کلام به مقتضای ذات خویش پیوسته رشد و کمال داشته و با نو شدن شبهات و تشکیکات وارد بر دین، دستخوش تحوّل شده است. اما قرن هفتم هجری را می‌توان نقطه عطف بی‌بدیلی در تاریخ کلام شیعی و بلکه کلام اهل سنت نیز دانست. چرا که این

دوران شاهد ظهور حکیم متأله و فیلسوف متبحر خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله بود. وی با تألیف کتاب تجرید الاعتقاد، علم کلام را تا حد زیادی از سبک حکمت جدلی به حکمت برهانی نزدیک کرد و با ورود مباحث فلسفی به کتب کلامی تحرک تازه‌ای به این علم بخشید. تأثیر تجرید خواجه تنها به دایره تشیع محدود نشده، حتی متکلمین اهل سنت بعد از دوران خواجه نیز همیشه به این متن توجه داشته‌اند.

قرن هفتم و آثار فارسی شیعی

بر خلاف تصوّر عده‌ای که می‌پندارند تشیع با ظهور دولت صفوی در ایران رواج یافته، ریشه‌های تشیع در ایران را می‌توان از قرن اول هجری بررسی کرد. تنوع آثار فارسی شیعی خلق شده در قرن هفتم هجری نشانگر آن است که تشیع در ایران آن اندازه گسترده بوده که آثاری برای آنان نوشته شود.^۱ این گسترده‌گی از یک سو، و سستی تعصبات مذهبی پس از حمله مغول از سوی دیگر، به همراه بنیاد تفکر اعتدالی شیعی توسط شاگردان باواسطه و بلاواسطه شیخ طوسی در ایران^۲ و رواج آزادی مدح ائمه در ملاء ناس و بر منابر^۳ حرکتی تدریجی بود و آمادگی پذیرش تشیع در زمان به قدرت رسیدن صفویان در حدی بود که آنها بدون مواجه شدن با مقاومت جدی به مذهب تشیع در ایران رسمیت بخشیدند.^۴ کتب نظم و نثر فارسی در این حکومت سهم بسزایی داشتند و عماد طبری نیز با تألیف آثار متعدد به زبان فارسی نقش برجسته‌ای در این میان دارد.

شرح حال مؤلف

مؤلف در این کتاب خود را چنین معرفی می‌کند: حسن بن علی بن محمد بن

۲. همان، ج ۲، صص ۵۵۳-۶۰۲.

۱. تاریخ تشیع در ایران، ج ۲، ص ۵۴۳.

۴. تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۵.

۳. اثر حاضر، ص ۱۲۴ و ص ۲۳۲.

علی بن الحسن الطبرسی. ریاض العلماء وی را چنین می شناساند: الشیخ الفقیه عمادالدین و يقال عماد الإسلام و قد يقال العماد أيضاً، الحسن بن علی بن محمد بن علی بن الحسن الطبرسی ... هو فاضل، عالم، متبحر، جامع، دین، كان من أفاضل علماء طبرستان و من المعاصرين لخواجه نصیرالدین طوسی، و هذا الشیخ الجلیل الشأن موثق به عند العلماء ... و كثيراً ما ينقل عن كتبه و مؤلفاته ... ينقل عنه المتأخرون الفتاوى فی كتب الفقه ... كالشہید الثاني فی رسالة صلاة الجمعة بل الشہید الأول أيضاً فی بعض كتبه.^۱

صاحب ریحانة الأدب در وصف او می نویسد: «... از فحول و اکابر علمای امامیه که فقیهی است بصیر، محدث، خبیر، متکلم تحریر، از معاصرین محقق حلّی و خواجه نصیرالدین طوسی و نظایر ایشان که مصنفات جیدۀ بسیاری در فقه و حدیث و تحقیق حقایق اصول مذهب و تشیید مبانی دین مقدس اسلامی و دیگر متون متنوعه دارد. فتاوی او در کتب فقهیه متأخرین منقول.»^۲

در روضات الجنّات اجازه روایتی که از سوی علامۀ حلّی در ظهر کتاب قواعد خویش برای فرزند عماد طبری نوشته شده، آمده است.

در این اجازه نامه از عماد طبری با لقب «نجم الدین» یاد شده است. این لقب در مقدمۀ رسالۀ اربعین وی نیز آمده است.^۳

مع الاسف بیش از آنچه آمد از عمادالدین طبری -رحمة الله علیه- اطلاعی در دست نیست و در تواریخ و کتب رجالی و فهارس افزون بر این وجود ندارد. تنها از خلال کتب و تألیفات او می توان اطلاعات پراکنده ای به دست آورد که باز هم تصویر روشنی از زندگی وی به دست نمی دهد.

آنچه می دانیم مولد وی مازندران بوده^۴، اما از تاریخ ولادت و چگونگی نشو و نمای علمی و اساتید وی اطلاعی نداریم. تا سال ۶۶۷ هجری که با اهالی بروجرد

۱. ج ۱، صص ۲۶۸-۲۷۴. ۲. ج ۴، ص ۱۹۹.

۳. مشکوة (مجله) شماره ۱۲-۱۳، سال ۱۳۴۵، ص ۱۱۷.

۴. مناقب الطاهین، مقدمۀ مؤلف.

پیرامون تنزیه خدای تعالی از تشبیه به مناظره پرداخته^۱، در سال ۶۷۱ هجری ساکن قم بوده و در آنجا به تألیف و ترجمه اشتغال داشته^۲، در سال ۶۷۲ هجری به درخواست خواجه بهاءالدین جوینی - صاحب دیوان مغولی و حاکم ایران - جهت مناظره با مخالفین شیعه به اصفهان سفر می‌کند، در آنجا هفت ماه اقامت می‌کند و خلق کثیری از اهالی اصفهان و شیراز و ابرقو و یزد و شهرهای آذربایجان و سادات و بزرگان دیگر، از وی بهره‌ها می‌برند^۳، در سال ۶۷۳ هجری در اصفهان مناقب الطاهرین را از نظر خواجه بهاءالدین می‌گذرانند و در ۶۷۵ هجری کتاب کامل بهایی را به نام همان خواجه به پایان می‌برد، در ۶۹۸ هجری در اواخر عمر و با وجود ضعف بینایی کتاب أسرار الإمامه را به رشتهٔ تحریر درآورده^۴ و آخرین خبری که از وی به دست آمده آنکه در سال ۷۰۱ هجری نیز هنوز زنده بوده است.^۵

آنچه مسلم است و از مجموع اطلاعات فراهم آمده توسط خود مؤلف در لابلای کتابهایش به دست می‌آید، وی از اکابر و افاضل علمای زمان خویش بوده و صیت شهرتش به نقاط مختلف ایران رسیده و محلّ اعتماد مردم، علما و بزرگان بوده است. آنچنانکه در طبرستان، ری، قم، بروجرد و اصفهان به فعالیت‌های علمی پرداخته و از نقاط دورتری چون آذربایجان، یزد و شیراز نیز برای استفاده به محضرش می‌شتافتند.

آثار مؤلف

تألیفات عماد طبری که در منابع مختلف ذکر گردیده به شرح زیر می‌باشد:

۱. کامل السقیفة یا احوال السقیفة مشهور به کامل بهایی که به نام امیر خواجه بهاءالدین محمد بن شمس الدین محمد الجوینی معروف به صاحب دیوان دولت مغول نوشته

۱. أعيان الشيعة، ج ۵، ص ۲۱۳. ۲. فرهنگ ایران زمین (مجله) سال ۱۳، ص ۶۹.

۳. أعيان الشيعة، ج ۵، ص ۲۱۳. ۴. فرهنگ ایران زمین (مجله) سال ۱۳، ص ۹۶.

۵. طبقات أعلام الشيعة، ج ۳، ص ۴۲ و روضات الجنّات، ج ۲، صص ۲۶۴-۲۶۵.

شده. این کتاب به فارسی و در پیرامون امامت و شرح ماجرای سقیفه بنی ساعده می‌باشد. تألیف آن ۱۲ سال به طول انجامیده و در سال ۶۷۵ هجری پایان یافته است.^۱

۲. اسرار الإمامة یا الأسرار فی الإمامة و أسرار الأئمة نیز گفته شده، که در پایان آن به نقل ملل و مذاهب و ادیان و شرح حال حکما پرداخته؛ تألیف آن در ۶۹۸ هجری در اواخر عمر شریفش هنگامی که از ضعف بینایی نیز رنج می‌برده صورت پذیرفته است.

۳. معجزات النبى و الأئمة علیهم السلام که خود مؤلف در اسرار الإمامة به آن اشاره کرده است.

۴. مناقب الطاهرین در ذکر احوال پیامبر و ائمه اثنی عشر و معجزات آنها به زبان فارسی که به نام همان خواجه بهاءالدین صاحب دیوان در سال ۶۷۳ هجری تألیف شده است.

۵. النصیح به زبان فارسی در فروع فقه.

۶. المنهج در احکام عبادات از نماز و روزه و زکات و خمس و ادعیه و آداب دینی و غیر آن، که مکلف در طول سال بدان محتاج است. این کتاب نیز به نام خواجه بهاءالدین صاحب دیوان تألیف شده است.

۷. اربعین بهایی در تفضیل علی السلام مشتمل بر ۴۰ حدیث در فضل حضرت که به نام خواجه بهاءالدین صاحب دیوان به زبان فارسی تألیف شده. این رساله در مجله مشکوة شماره ۱۲-۱۳ به تصحیح نجیب مایل هروی به طبع رسیده است.

۸. تحفة الأبرار (کتاب حاضر) در امامت که به درخواست برخی نیکان به زبان فارسی نگارش یافته و شیخ علم بن سیف بن منصور نجفی آن را به عربی ترجمه کرده است.

۹. العمدة که مطابق نقل أعيان الشیعه و ریاض العلماء در اصول دین و برخی فروع آن مشتمل بر دو بخش: اصول دین، و واجبات و نوافل به زبان فارسی است. اما صاحب الذریعة می‌نویسد که آن را به همراه تحفة الأبرار در یک مجلد به تاریخ کتابت ۱۰۸۹ در

۱. این کتاب دو جلد می‌باشد که توسط انتشارات مرتضوی تهران در یک مجلد به چاپ رسیده است.

نجف دیده و صریح کلام مؤلف در ابتدای آن حکایت از آن دارد که آن را تنها در پنج فصل پیرامون اصول دین و به منظور تعیین فرقه ناجیه نوشته است.

۱۰. کتاب بزرگی در امامت که خود مؤلف در کتاب أسرار الأئمة می نویسد: «و مرا در این فن کتاب بزرگی است که آن را در ری و غری تألیف کرده ام».

۱۱. جوامع الدلائل و الأصول فی إمامة آل الرسول، به زبان عربی.

۱۲. نقض المعالم لفخرالدین الرازی که در اثنای تألیف کامل بهایی نگاشته و هر دو را در یک روز به پایان برده است.

۱۳. معارف الحقائق

۱۴. الکفاية فی الإمامة که در ایام اقامت در اصفهان تألیف کرده است.

۱۵. بضاعة الفردوس.

۱۶. عیون المحاسن.

۱۷. نهج الفرقان إلى هداية الإيمان در فقه که صاحب الذخيرة فی مسألة صلاة الجمعة از آن

نقل نموده است.

۱۸. معتقد الإمامية در عقیده و فقه شیعه که توسط استاد دانش پژوه تصحیح و به

چاپ رسیده است.

پیرامون مباحث کتاب

در تمامی فهرسی که ذکرى از تحفة الأبرار به چشم می خورد، آن را به عنوان کتابی در اصول دین معرفی کرده اند، حال اینکه این کتاب تنها در مقام اثبات ولایت و امامت امیرالمؤمنین و حقانیت تشیع می باشد. اگر چه پاره ای مباحث نظیر غرض از ایجاد انسان، بیان رسول و نبی و محدث، بلاد اسلام و بلاد کفر و... در آن طرح گردیده، اما اینها همگی در راستای وصول به همان مقصد و وضوح همان مطلب می باشند.

عماد طبری در مقدمه کتاب طي شش فصل ضمن تمهید مقدمات بحث، سبب

تألیف کتاب را تمنای دوستان دانسته می نویسد: «عقلای اولوالالباب که موفق حضرت الوهیت بودند، از مؤلف این کتاب ... به سبب آنکه در این باب اندک مهارت غواصی داشت و به فضل ذوالمنن در این فن زیادت یافته، استدعای تألیف کتابی به فارسی کردند در امامت، به غایت وضوح که فردا در قیامت حجت را شاید.»^۱

وی سپس طیّ ابواب ده گانه کتاب به تبیین ضرورت امامت و چگونگی انتخاب امام و بطلان دیدگاه اهل سنت و نقد پاره‌ای از روایات جعلی آنها و ... می‌پردازد. آنچه در این کتاب به نحو بارزی جلب نظر می‌کند، روشن‌بینی و دوری مؤلف آن از تعصبات خام و منفی می‌باشد. چنانکه به دور از چنان تعصباتی و بدون توهین و بی‌احترامی به هیچ یک از فرق و مذاهب، تنها با استدلال متین و به کمک شواهد برگرفته از کتب مخالفین به راه وصول به مقصد متعالی خویش که دفاع از حریم امامت اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد، قدم نهاده. هر چند تحوّل و تطوّر مباحث کلامی که خصیصه ذاتی این علم است، و از پرده ابهام بیرون افتادن پاره‌ای نکات تاریخی و حتی علمی، امروزه برخی استدلالات مؤلف را در نظر ما ابتدایی و یا حتی سست و بی‌اساس می‌نمایند، اما نباید از نظر دور داریم که این کتاب در قرن هفتم هجری و مناسب با آگاهیهای آن زمان تألیف گردیده و با توجه به فضای علمی آن عصر منصفانه آن است که بگوییم بخوبی از عهده این مهم برآمده است. مؤلف با بهره‌گیری از ادله عقلی و قرآنی و نیز مدد جستن از روایات منقول از کتب اهل سنت، در پاره‌ای موارد به ابداعات و ابتکاراتی نیز دست زده است. او خود می‌گوید: «این اشیا گفته شود به تفصیل و هم ممزوج بعضی به بعضی به ترتیب و ترکیب و ضبطی غریب که علما بدین ترتیب و تقریر و تحریر نرسانیده باشند و بر این نوع وضعی ننهاد، اگر چه طریق معروف است که آن عقل است و قرآن و اخبار و اجماع، اما وجه استدلال و استنباط غریب افتاده و خاصّ لدنّی مرا آمد بی‌اقتدا به کسی و ذلک من فضل الله»^۲ و در موارد دیگری به لطافت و حسن بیش از حدّ مطالب خویش اشاره

۱. اثر حاضر، ص ۲۷.

۲. اثر حاضر، صص ۲۶-۲۷.

می‌کند.^۱

منابع مؤلف

چنانکه گفته شد مؤلف سعی بر آن داشته که پس از عقل و قرآن به کتب مخالفین استناد جسته و همه شواهد خویش را در آنها بیابد. در متن کتاب نیز مکرراً منابع خویش را نام برده. فهرست منابع مؤلف در پایان کتاب خواهد آمد.

روش تصحیح

در تصحیح کتاب حاضر کوشش ما بر آن بوده تا به منظور حفظ امانت چیزی از متن اصلی کاسته و یا بر آن افزوده نگردد. از این رو چنانچه کاتبان نسخ پاره‌ای کلمات و اسامی را به غلط ضبط کرده بودند و یا کلماتی به اشتباه تکرار گردیده بود، ضمن تصحیح در متن، عین آن سهو و خطا در پاورقی درج شده. همچنین با توجه به تفاوت سبک نگارش عصر مؤلف و شیوه نوشتاری آن دوران به منظور ایجاد یکنواختی و روانی قرائت و سهولت فهم مطالب تغییراتی بدین شرح در متن ایجاد شده:

۱. هر جاکه همزه «ای» خوانده می‌شد مانند «نامه» به صورت «[ای]» آمده.

۲. هر جاکه همزه انتهای کلمه ممدود مکسور بوده همزه به «ی» بدل شده مانند:

انبیاء عظام ← انبیای عظام

۳. کلماتی که به هاء غیر ملفوظ ختم می‌شوند در جمع بستن هاء غیر ملفوظ آنها حذف شده بود مانند: خانه‌ها، که به صورت: خانه‌ها، نوشته شده.

۴. کلماتی که به «ة» ختم می‌شوند با «ت» نوشته شده مانند: عتره ← عترت، حیوة ← حیات، عداوة ← عداوت.

۵. حروفی مانند «پ» و «چ» به صورت «ب» و «ج» به کار رفته بود که به صورت

۱. اثر حاضر، ص ۳۷ و ۴۰ و ۷۶.

اول نوشته شده مانند: بیش ← پیش، بدید ← پدید، جیز ← چیز.

۶. پاره‌ای از کلمات جدا از هم نوشته شده بود که به صورت پیوسته آمده و بالعکس مانند: دی‌روز ← دیروز، کرا ← که را، ترا ← تو را، برین ← بر این، بنابرین ← بنابر این.

۷. در جاهایی هاء غیر ملفوظ حذف گردیده بود، که اضافه شده مانند: بلک ← بلکه، چنانک ← چنانکه، آنک ← آنکه.

۸. سیوم ← سیم

۹. برخی جملات و عبارات نیز یا به لحاظ سبک نگارش و یا به سبب سهو و نسیان کاتبان، نامفهوم می‌نمود که کلمات و بندرت جملاتی بر آنها افزوده شده است. همه این اضافات در بین دو قلاب [] آمده است.

توصیف نسخه‌ها

خوشبختانه از کتاب تحفة الأبرار نسخه‌های خطی متعددی وجود دارد، که در فهرس مختلف بدانها اشاره شده. تصحیح حاضر با بررسی هفت نسخه خطی فراهم آمده که مشخصات آنها به شرح زیر می‌باشد:

۱. نسخه شماره ۵۲۰۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران؛ این نسخه به خط نسخ و به تحریر نعمت الله خطروی در ۱۲۸ برگ ۱۵ سطری با جلد چرمی است. تاریخ تحریر این نسخه چنانچه در صفحه پایانی ضبط شده روز شنبه هفدهم ماه صفر سال ۱۰۴۰ هجری قمری است. از صفحه ۵۷ به مقدار نامشخصی افتادگی دارد. این نسخه به علت قدمت و صحت، نسبت به سایر نسخ در دسترس، اساس کار تصحیح بوده است.

۲. نسخه شماره ۴۵ کتابخانه اهدایی سعید نفیسی به دانشگاه تهران؛ این نسخه به خط نستعلیق و نسخ و به تحریر نورالدین علی فرزند شیخ ابراهیم انصاری در ۱۹۷ برگ ۳۹۳ صفحه ۹ سطری است. متأسفانه این نسخه علی‌رغم خط زیبا و دقت

کاتب که اغلاط کمتری نسبت به سایر نسخ دارد، تا فصل چهارم باب ششم را دارد و از باب هفتم آن ساقط گردیده. فهرست به همراه حدیث کساء نیز بعداً با خط دیگری به ابتدای کتاب افزوده شده. تاریخ تحریر این نسخه بیستم ربیع الاول سال ۱۰۳۰ هجری قمری است. این نسخه در پاورقیها با رمز «ع» یاد شده.

۳. نسخه شماره ۲۹۲۶ میکروفیلیمهای دانشگاه تهران؛ این نسخه به خط نسخ زین العابدین بن علی رضا در تاریخ هفتم صفر سال ۱۰۸۱ هجری قمری تحریر شده. این نسخه با وجود خط خوب و خوانا بودن، دارای اغلاط بسیار می باشد و ابتدای آن تا اواسط باب ثالث و انتهای آن از فصل دوم باب هفتم ساقط گردیده. اصل نسخه نیز بسیار فرسوده و غیر قابل استفاده می باشد.

۴. نسخه شماره ۹۷۲۳ کتابخانه آستان قدس رضوی؛ کاتب این نسخه که به خط نسخ تحریر شده نامشخص می باشد و تاریخ کتابت آن نیز روشن نیست. این نسخه ۶۷ برگ (۱۳۴ صفحه) می باشد. که از صفحه ۱۰۶ تا آخر آن مشروح مباحثات بین شیخ محمدابن جمهوران فقیه و ملائی کیچ مکرانی (از علمای کلام اهل سنت که اهل هری بوده) را که در سال ۸۷۷ در مشهد رضوی انجام گرفته نقل می کند. از این نسخه در پاورقیها با رمز «آ» یاد شده.

۵. نسخه شماره ۶۳۹۵ کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری؛ این نسخه به خط نسخ دهم رمضان ۱۲۷۳ هجری قمری تحریر شده، اما کاتب آن معلوم نیست. این نسخه که دارای ۲۹۲ برگ می باشد، خوانا، واضح و تقریباً بدون غلط است و ظاهراً کاتب هرجا که برای او روشن نبوده جای آن را خالی گذاشته است. ابتدای کتاب تا فصل سوم ساقط شده و از صفحه ۱۱۸ تا آخر نیز کتابی دیگر با خطی متفاوت به نام نسخه العجائب بدان افزوده گردیده. نسخه العجائب در جهت کمک به شاعرانی که قصد سرودن ماده تاریخ دارند کلماتی که اعداد مختلف را بر حسب حروف ابجد تشکیل می دهند بیان داشته، و مؤلف آن محمد صادق متخلص به ناطق می باشد که در بیان تاریخ تألیف آن می گوید:

عاقبت از برای تاریخش خردم نسخه العجائب گفتم

که مطابق با عدد ۱۲۲۷ می باشد.

۶. نسخه ای متعلق به جناب آقای سید محمد علی روضاتی به خط نسخ که تاریخ تحریر و نام کاتب آن مشخص نمی باشد. این نسخه در ۷۳ برگ ۱۵ سطری می باشد و از فصل چهارم مقدمه آغاز می شود. از این کتاب در پاورقیها با رمز «ر» یاد شده.

۷. نسخه ای که در حاشیه احسن الکبار فی معرفة الأئمة الأطهار (ع) درج شده. این مجموعه به شماره ۳۰۰۸ شامل ۶۱۲ برگ ۲۵ سطری با جلد تیماج مشکی و عناوین شنگرف در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی نگهداری می شود. کتابت کل مجموعه در طی چهار سال - از دوشنبه، صفر ۱۰۴۵ تا نهم رجب ۱۰۴۹ هجری قمری - انجام گرفته است. تحفة الأبرار در حاشیه صفحات ۶۰۷ الی ۶۶۳ آن تحریر شده. ابتدا و انتهای آن مانند نسخه اساس ولی فاقد فهرست و بسیار مغلوط می باشد.

اعتذار و سپاس

نگارنده با علم به قلت بضاعت خویش به یقین می داند کاستیهای فراوانی در مقدمه و تصحیح متن موجود می باشد. از ارباب بصیرت درخواست می نمایم هر سهو و خطایی در این اثر یافتند با بزرگواری تذکر دهند تا ضمن اصلاح آن، بنده را رهین منت خویش گردانند، و هر حسن و کمالی در آن دیدند آن را از توفیقات حضرت باری تعالی که شامل مؤلف دانشمند کتاب مرحوم عماد طبری گردیده بدانند و آن خدمتگزار آستان ولایت و امامت را مشمول دعای خیر خویش نمایند.

در پایان لازم می دانم مراتب سپاس و قدردانی خویش را از الطاف و ارشادات همه دوستانی که در به سامان رسیدن این اثر گرانسنگ یاریگر بوده اند ابراز نمایم، بویژه جناب آقای اکبر ایرانی مسئول محترم دفتر نشر میراث مکتوب که این حقیر را شایسته تصحیح این کتاب دانستند و در تمامی مراحل انجام آن مجدانه پیگیر و راهنمایم بودند، و نیز استاد گرامی ام جناب آقای علی اوجبی که ارشادات و نظرات صائبشان پیوسته

راهگشایم بود، همچنین برادران عزیزم سید اصغر جهرمی، سید محمد حسین امامی العریضی و جناب آقای بهنیا که در کار استخراج منابع آیات و روایات و معانی لغات دشوار این اثر بی هیچ چشمداشتی یاریم دادند و جناب آقای مهدوی که مرارت بازخوانی اثر را تماماً متحمل گردیدند، و بالاترین سپاس نثار همسر بزرگوaram که با بردباری و ایثار خویش در تمامی مراحل شکل‌گیری این اثر همراه و همگام بود. دیگر بار مراتب عجز و ناتوانی خویش را از شکر و حمد ذات بی‌همتای پروردگارم اظهار می‌دارم که هر آنچه ذکرش رفت از اوست.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

سید مهدی جهرمی

چهاردهم خرداد یکهزار و سیصد و هفتاد و شش

سالگرد رحلت رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی (ره)

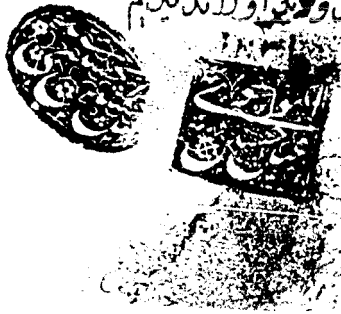
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
فهرست کتاب تحفۃ الابرار
الَّذِي جَمَعَهُ الْعَالِمُ الْعَامِلُ الْفَاعِلُ الْكَامِلُ الْحَقِيقُ الْحَسَنُ بْنُ
عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّبْرِيِّ طَابَ ثَرَاهُ وَجَعَلَ الْجَنَّةَ
مُؤَارَاهُ وَزَيَّنَ كِتَابَ قُتُبِهِ بِرُبْعِهِ وَدَوَّابِئِهِ إِمَامًا مَقْدَمَهُ مِنْ بَنِي آتِ
بِرَشِّهِ فَضْلُ نَحْوِ ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَرَأَيْتُكَ غَرَضَ إِزْجَارِهَا دَانِئًا
عَبَّارًا كَيْفَ كَوْنِهَا فِي مَشْرِقِ جَنَّتِهَا بِرَفْعِهَا وَكَوْنِهَا فِي مَسْئُولِهَا
وَكَوْنِهَا فِي مَسْئُولِهَا بِرَفْعِهَا وَكَوْنِهَا فِي مَسْئُولِهَا بِرَفْعِهَا
وَرَأَيْتُكَ مَعَاوِيَةً بِكُونِهَا وَضَعُ لَعْنَتِكَ وَنَجْمِهَا فِي خَلْقَانِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
وَرَضَائِلَ إِذَا خُذَتْ مِنْهَا بِرَفْعِهَا وَنَجْمِهَا فِي خَلْقَانِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
كَيْفَ كَوْنِهَا فِي مَشْرِقِ جَنَّتِهَا بِرَفْعِهَا وَكَوْنِهَا فِي مَسْئُولِهَا
أَشْيَاءَ مِنْهَا بِرَفْعِهَا وَنَجْمِهَا فِي خَلْقَانِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تَأْشِيرًا بِإِقَامَةِ دَلَالِهَا بِرَفْعِهَا وَنَجْمِهَا فِي خَلْقَانِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
نُوشَتُ كِتَابَ تَحْفَةِ الْأَبْرَارِ بِرَفْعِهَا وَنَجْمِهَا فِي خَلْقَانِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب تحفه الابرار جمع العالم العامل الناضل الکامل
 بز علی بن محمد بن علی بن الحسن الطبرنی طاب الله ثراه وجعل لهم
 واین کتاب مشتمل است بر مقدمه و ده باب انا مقدمه
 بر شش فصل فصل اول در بیان آنکه غرض از ایجاد انسان عبادت است
 مؤدیست بخت و آنکه انسان مشغول خواهد شد و آنکه اختلا
 در میان امت محرم از جایدا شده و هر دو بر آنکه معاوی
 مقنن ها ویر چگونگی وضع ناسز کرده و بجهت تبلیغ خلافت
 در ضلالت انداخت فصل سوم در بیان آنکه چون حق تعالی خوا
 که دین محمد بر طرف شود در بیان معاندان دین و مخالفان المیز
 اجرا فرمود و آیات حق و انرا در کتب خود ثبت نمودند بر وجهی
 شیعه اهل البیت از برای مدعیان خود بان استدلال توانند
 فصل چهارم در سبب نوشتن این کتاب المستفی تحفه الابرار
 و در آنکه توحید بی عدل و عدل بی نیت و نیت بلا امامه

و مردم طلب عالم اگر باشند خاطر نشان کنند که هیچ و بیجان
 نیدهی ملا گفت حالیا وقت نماز عصر ننگ شده و مرا از
 سخنان شما در نقل مذهب دغدغه استخوان میشود گفتم
 خوب باشند ملا همان که از خانه سید محسن بیرون میاید پانجمی
 روی به هرات میاورد و در ادعای مردم مستهدنا کو
 متوجه هرات میکردند بعد از سه روز و الا
 ندیدیم معلوم کردیم که متوجه هرات
 شدند و همگی او را ندیدیم

حالی که ۱۳۱۳ خورشیدی
 در مشهد



صفحه پایانی نسخه «آ»

علیه و آله بطرف خود بزبان معاندان بی دین و مخالفان
 امیرالمومنین اجماع فرمود روایات حقه و آنرا در کتب خود
 ثبت فرمودند بر وجهی که شیعه اهل البیت علیهم السلام
 از برای مدعی خود بآن استدلال قائلند و فصل
 چهارم در سبب فوشتن این کتاب السی تحفة الابرار
 فصل پنجم در آنکه توحید بنی عدل و عدل بنی نبوت
 و نبوة بلا امامت ممکن نیست فصل ششم در آنکه
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از غلبه مطروده
 و توابع ایشان علیهم السلام این الرحمان خائف بوده و از راه
 آنان مصلحت نبوده و در بیان آنکه خصومت ایشان
 با شیعه در چند مسئله است باب اول
 در بیان آنکه بنده نبوت بر چند چیز است در عصمت و محل
 عصمت مبتنی بر سه مسئله است در بیان هر
 و نبی و محدث مسئله اول در بیان آنکه بنده نبوت
 بر چند چیز است مسئله دوم در عصمت و محل آن

بسم الله الرحمن الرحيم

وفیه التوفیق و بطفه التحقيق حمد بی عدو شنای بی حد پادشاهی را که
خالق کون و مکان است و رازق اهل زمین زمانت و عقل
آسمانی جانست مدور اطلاق و مستقیمت آسمانست بابت انبیا
و اولیاست و این مرده انبیا و این ثلث اولیا را بوی ختم نمود

صفحه نخست نسخه «ع»

عترت رسول بودند اول عمر و عاص و دوم معاویه بن خدیجه
 و آنحضرت از ده لشکار لعنت و سب علی و فاطمه و حسین
 علیهم السلام کردی در ایام جوانی معاویه بن ابی سفیان زیور
 بکشت جهت آنکه از مکر وی ایمن نبودسیم معاویه بن ابی
 سفیان صحزن حب بود چهارم عمر بود و عمر با ابوبکر گفت
 عهد می کنی و سوگند بخور یا من که بعد از من خود مرا و الی خود
 کنی و این کار بمنجی از کفر تا من این کار تمام کنم ابوبکر بگوید
 عهد کرد و سوگند خورد و درین عمل عمر گفت امر و بر ما را متابع
 نمایند الا علی و این بیت بعد از این که مسمی شدند

بسم الله الرحمن الرحيم
و من يتوكل على الله كفاه

کسی که توکل کند بر خدا، او کفایت کند مهمات او را

بسم الله الرحمن الرحيم
و به نستعين

فهرست کتاب تحفة الأبرار

الذى جمعه العامل الفاضل الكامل المحقق حسن بن علي بن محمد بن علي بن الحسن الطبرسي طاب ثراه و جعل الجنة مثواه. و اين كتاب مشتمل بر مقدمه و ده^۱ باب است.

اما مقدمه مبنی است بر شش فصل:

فصل اول: در آنکه غرض از ایجاد انسان عبادت است که مؤدی می شود به جنت پر نعمت و آنکه انسان مسئول خواهد شد و آنکه اختلاف در میان امت محمد از کجا پیدا شد.

فصل دوم: در آنکه معاویه چگونه وضع لعنت کرد و به چه تلبیس خلقان را الى يوم القيامة در ضلالت انداخت.

۱. اصل: دو.

فصل سیم: چون حق تعالی نخواست که دین محمد ﷺ بکلی برافتد زبان معاندان بگشود و دل‌های ایشان را مسحّر گردانید بر روایات تا در کتب خویش ایراد کرده‌اند آن را تا شیعه را اقامت دلایل آسان برآید.

فصل چهارم: در سبب نوشتن کتاب تحفة الأبرار.

فصل پنجم: در آنکه توحید بی عدل و عدل بی نبوت و نبوت بی امامت محال بود.

فصل ششم: در آنکه رسول از ایشان خائف بود و ایشان را ایذاء^۱ کردن صلاح نبود و [آنکه] با شیعه خصومت [ایشان] در مسئله‌ای چند [است] ^۲.

الباب الأول: در بیان آنکه بنای نبوت بر چند چیز است و در بیان عصمت و محل عصمت مبنی بر سه فصل:

فصل اول: در بیان رسول و نبی و محدث.

فصل دوم: آنکه بنای نبوت بر چند چیز است.

فصل سیم: در عصمت و محل عصمت.

الباب الثاني: در آنکه خلقان را لابد است از امامی، مبنی بر سه فصل:

فصل اول: در آنکه از مقدّمی مطاع^۳، چاره نیست و برهان این بر شش وجه است.

فصل دوم: در آنکه خلقان بعد از رسول به سه گروه شدند.

فصل سیم: در آنکه امام دوازده‌اند.

الباب الثالث: در سؤال از آنکه اهل سنت، اکثر سواد اعظم اهل قبله‌اند، بطلان ایشان از کجا معلوم است و حقیقت شیعه از کجا و حقیقت علی علیه السلام و اهل بیت او از کجا و بطلان متقدمان علی از کجا؟

[و] ^۱ جواب از اینها که مأخوذ است از شش چیز اوّل: عرف، دویم: عقل، سیم: قرآن، چهارم: اخبار فریقین، پنجم: اجماع اهل قبله و شهادت اهل کتاب، ششم: علم لدنی مبنی بر صد ^۲ مسئله:

أما العرفية فأربع مسائل، وأما العقلية فست و عشرون مسألة، وأما المستخرجة من كلام الله تعالى فثمانى عشرة مسألة، وأما اللدنية فتسع عشرة مسألة، وأما الاجتماعية فست عشرة مسألة، وأما اخبار الفريقين فثمانية عشر مسألة.

الباب الرابع: در ذکر انساب نبی و فاطمه و ائمه و أعمارهم و موالیدهم و مدافنهم ^۳ و عدد اولادهم - صلوات الله عليهم أجمعين - مشتمل بر سیزده فصل:

فصل اوّل: محمد بن عبد الله ﷺ

فصل دویم: امیر المؤمنین ﷺ

فصل سیم: فاطمه ﷺ

فصل چهارم: امام حسن ﷺ

فصل پنجم: امام حسین ﷺ

فصل ششم: علی زین العابدین ﷺ

فصل هفتم: محمد الباقر ﷺ

فصل هشتم: جعفر الصادق ﷺ

فصل نهم: موسی کاظم ﷺ

فصل دهم: علی بن موسی الرضا ﷺ

فصل یازدهم: محمد تقی ﷺ

فصل دوازدهم: علی نقی ﷺ

فصل سیزدهم: حسن العسکری ﷺ

الباب الخامس: در اثبات کردن وجود صاحب الزمان عليه السلام و در غیبت و خفای ولادت او و طول عمرش عليه السلام مشتمل بر سه فصل:

فصل اول: در اثبات کردن وجود صاحب الزمان عليه السلام به دلیل عقل و نقل^۱ و مسئله [ای].

فصل دوم: در غیبت و خفای ولادت او^۲ عليه السلام.

فصل سیم: در طول عمر او عليه السلام و در او چند^۳ مسئله است.

الباب السادس: در بیان بلاد اسلام و بلاد کفر و دار تقیّه و در بیان کافر و مجانین و اطفال کفار و اطفال مؤمنان و در ائمه ضلال و آنچه بدان تعلّق دارد، و در بیان آنکه پدران^۴ جمله انبیا مؤمن بوده اند نه کافر، مشتمل بر چهار فصل:

فصل اول: در بیان بلاد اسلام و بلاد کفر و دار تقیّه.

فصل دوم: در آنکه کافر کیست و مستضعف کیست؟ و اعمال ایشان و ملوک عادل و مجانین و اطفال کافر و اطفال مؤمن.

فصل سیم: در بیان ائمه ضلال و آنچه بدان تعلّق دارد.

فصل چهارم: در بیان آنکه پدران جمله انبیا مؤمن بودند، مبنی بر مسئله [ای]^۵.

الباب السابع: فی الاخبار الامویّة^۶ التي افتروها و اقترفوها^۷ علی النبی صلی الله علیه و آله مشتمل بر مقدّمه و سه فصل.

اما مقدّمه در جواب کذب این اخبار مجملاً.

فصل اول: مبنی بر هشتاد و سه خبر که افترا کردند آن را و جواب از هر یکی مفصلاً.

فصل دوم: در بیان صاحب غار و احوال آن و جواب آن.

۳. ر: یک.
۶ ع (اصل الامویة).

۲. ع: خفای او.
۵. ر: چند وجه.

۱. ع: عقلی و نقلی.
۴. ر: و مادران.
۷. ع: اخترعوها.

فصل سیم: در آنکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام دختر خود امّ کلثوم نام را به عمر داد و کیفیت آن.

الباب الثامن: در سؤال که اهل سنت بر شیعه ایراد می گیرند و جواب از آن و توابع آن مشتمل بر دو فصل:

فصل اول: مبنی بر هجده سؤال است.

فصل دوم: در آنکه حجّت باید که فی نفس الامر حجّت باشد نه آنکه فی الواقع خصم قبول کند.

الباب التاسع: در آنکه علمای اهل سنت سلفاً و خلفاً در حق صحابه ایراد کرده اند در کتب خویش و روایت کرده اند مشتمل بر سه فصل:

فصل اول: در آنچه در حق شیخ اول روایت کرده اند و گفته اند.

فصل دوم: در آنچه در حق شیخ ثانی روایت کرده اند و گفته اند.

فصل سیم: در آنچه در حق شیخ ثالث روایت کرده اند و گفته اند مبنی بر دو مسئله.

الباب العاشر: در مسائل متفرقه مشتمل بر هشت فصل:

فصل اول: در طلحّین و عایشه و قاسطین و مارقین و ناکثین.

فصل دوم: در آنکه چون حسین [بن] علی را علیه السلام شهید کردند برای فتح یزید پلید ﴿إِنَّا فَتَحْنَا﴾^۱ می خواندند.

فصل سیم: در اخلاق سیئه نواصب.

فصل چهارم: در [ذکر]^۲ زید حارثه کلبی.

فصل پنجم: در مذهب زیدیه^۳.

فصل ششم: در عدد آنانکه بر ابابکر بیعت نکردند.

۳. اصل: زید.

۲. نسخه ر.

۱. فتح: ا.

فصل هفتم: در اثبات آنکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فاضلتر است از انبیای پیشین و دلیل بر آن از چند وجه.

فصل هشتم: قوله تعالى: [در اثبات آیه] ^۱ «وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ» ^۲
[در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام] ^۳ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ.

۵۲۷۱

[مقدمه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم
ومنه^۱ التوفيق و بلفظه^۲ التحقيق

حمد بی حدّ و ثنای بی عدّ پادشاهی را که خالق کون و مکان است، و رازق اهل زمین و آسمان است، و عقل بخش انس و جان است، مدبّر املاک بی مدد، و مدوّر افلاک بی عدد، و مُسَقِّف^۳ بی عَمَد هفت آسمان است. باعث انبیا و ناصر اولیاست بی آلت، و این زمره انبیا و ثلّه اولیا را ختم فرموده به محمد مصطفی ﷺ به رسالت، و به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اولاد طیبین و احفاد طاهرین ایشان به امامت، و کواکب را به امان اهل سماء نهاد، و عترت را به امان اهل زمین نهاد، فقال النبی ﷺ مُخْبِرًا عَنْ ذَلِكَ: «النجوم اَمَانٌ لِاهْلِ السَّمَاءِ وَ اَهْلُ بَيْتِي اَمَانٌ لِاهْلِ الْاَرْضِ»
نبی چون وَ الشَّمْسِ وَ صُحُبِهَا علی چون وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلِيَهَا
فقال النبی ﷺ مخبراً عَمَّنْ هو بعده خیر البشر: «أَنَا كَالشَّمْسِ وَ عَلَيَّ كَالْقَمَرِ»^۴ و

۱. ع: فيه.

۲. ع (اصل: يلفظ).

۳. اصل: مسقق.

۴. منہج الصادقین، ج ۳، ص ۱۹۹ و ۴۲۱ و ج ۱، ص ۲۵۸ و عوالی الثانی، ج ۴، ص ۸۶.

اعادی ایشان چون ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ﴾^۱ و موالی ایشان چون ﴿وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾^۲ هزاران اوقار^۳ صلوات^۴ از حضرت کردگار - زنة عرشه و ملأ سمواته و ارضیه بحیث لایحصى اولها و لاینتهی آخرها - بر ارواح مقدسه و اجساد مطهره^۵ ایشان باد که در اسلام [مقتداند و در اعلام]^۶ ایمان مهندی‌اند و در بیان دین شرکای قرآن و امنای حضرت یزدان - علیهم الصلوة والسلام و التحية والرضوان. اما مقدمه مبنی بر شش فصل:

فصل اول: در بیان غرض ایجاد انسان

علما گفتند ممکن نیست ایجاد خلق^۷ لطیفتر و وضعی و هیئتی زیباتر از انسان، کما قال الله تعالى فيه: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۸ اضافت افعل تفضیل به انواع خلقت آدم، دلالت می‌کند که این نوع مخلوق^۹ احسن موجودات است و از اینجاست که آنچه در هجده هزار عالم موجود است به تفاریق، در این ترکیب عجیب جمع است، از هر نوعی انموذجی^{۱۰}، و از هر اصلی فرعی مدرجی. و منهجی، و اعظم مناقب بشر قول امیرالمؤمنین عليه السلام الذی لم یولد مثله تحت القمر حیث قال: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^{۱۱}. پس جوهری بدین کردار نشاید که از حضرت کردگار بیکار بود. کما قال تعالى: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^{۱۲} چه سدی بودن تشبیه است به بهائم صحرا و لذلك قال الله تعالى: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^{۱۳} [ای ليعرفون]^{۱۴} و این عبادت را در عوض جنت پر نعمت

۳. جمع وقر: خرور.

۵. ر: مطهره.

۸. مؤمنون: ۱۴.

۱۲. قیامت: ۳۶.

۲. تکویر: ۱۷ و ۱۸.

۴. هزاران هزار تحفه صلوات در اوقات صلوات.

۷. ر: خلقی.

۱۰. نمونه.

۱۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۲.

۱۴. نسخه ر.

۱. تکویر: ۱۷ و ۱۸.

۶. نسخه ع.

۹. اصل: مخلوقی.

۱۳. ذاریات: ۵۶.

نهاد. كما قال الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا﴾^۱ پس انصاف بده که حیف نبود ترکیبی بدین عجیبی را به طعمه آتش کردن و خود را در معرض سخط و بطش^۲ خالق آوردن برای محبت جاهلی دو سه که نه ضبط قرآن بدیشان محتاج [است]^۳ و نه اسلام و ایمان موقوف به محبت و متابعت ایشان، بل قومی زبل^۴ و آردل^۵ ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۶ [زیرا که]^۷ برای تصدیق ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾^۸ در تحقیق بر تو بگشوده و راه تأنیق^۹ و تدقیق به تو نموده و جمله علوم بالقوة در تو تجبیل^{۱۰} کرد و دلایل^{۱۱} ضروریات^{۱۲} و بدیهیات آن در وجود تو ملکه کرد تا امهات اشیاء مستدلّه شود و مبنای مکتسبات^{۱۳} گردد تا روز ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^{۱۴} و ﴿لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^{۱۵} و ﴿وَإِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ مَسْئُولًا﴾^{۱۶} و ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ﴾^{۱۷} که از موالات^{۱۸} عترت رسول ﷺ پرسند عاجز نیایی از جواب سؤال ذوالجلال. و منه قوله: ﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ؕ أَأَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ؟﴾^{۱۹} كما جاء عن الرضا عليه السلام: «إِنَّ الْمَسْئُولَ عَنْهُ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ». عمرو عاص گوید در این باب فی قصیده منه فی مدح علی عليه السلام شعر:

هُوَ النَّبَأُ الْعَظِيمُ وَ قُلُوكَ نُوحٍ وَ بَابُ اللَّهِ وَ انْقَطَعَ الْخِطَابُ

[مولانا علی بن الحسین زین العابدین عليه السلام در این معنی می فرماید، شعر:

وَمَا فَازَ مَنْ فَازَ إِلَّا بِنَا وَ مَا خَابَ مَنْ حُبَّنَا زَادَهُ^{۲۰}

- | | | |
|---|----------------------|-----------------------|
| ۱. کهف: ۱۰۷. | ۲. سخت گرفتن، غضب. | ۳. نسخه ع. |
| ۴. سرگین. | ۵. فرومایه، پست. | ۶. اعراف: ۱۷۹. |
| ۷. نسخه ع. | ۸. انعام: ۱۴۹. | |
| ۹. در کاری نیکو نگریستن تا خوب انجام شود. | | ۱۰. در سرشت نهادن. |
| ۱۱. ع: اوایل. | ۱۲. ر: ضروریه. | ۱۳. ع: مینا و مکتساب. |
| ۱۴. صافات: ۲۴. | ۱۵. تکاثر: ۸. | ۱۶. اسراء: ۳۶. |
| ۱۷. نباء: ۱ و ۲. | ۱۸. ع (اصل: سوالات). | ۱۹. ص: ۶۷ و ۶۸. |
| ۲۰. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۱. | | |

و باری سبحانه و تعالی گفت: ﴿ مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا نَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ﴾^۱

و قال الله تعالى ﴿ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ﴾^۲ پس چگونه شاید که اختلاف و تكثر هفصد مذهب که در اسلام ظاهر شد که امهات آن جمله هفتاد و سه مذهب است بنبرسد، و چون از عیسی علیه السلام از تثلیث نصاری سؤال خواهند کردن که: ﴿ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ﴾^۳ و از هر نبی به قدر حال او کما قال الله: ﴿ فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴾^۴ و قال: ﴿ يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ ﴾^۵ بنابراین حال فقال الله تعالى: ﴿ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ﴾^۶ یعنی این راهست متابعت او کنید. ثم قال ﴿ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ ﴾^۷

پس چگونه شاید که از رسول صلی الله علیه و آله تفحص نکنند که [تو چه گفتی و چه خمیر سرشتی] ^۸ که از این راه من هفصد مذهب ظاهر شد، و یقین است که این جمله اختلاف برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اولاد اوست علیهم السلام پس عظیم‌ترین امری و مهمترین کاری باب امامت است که عالمان متحیر سباحات آن بحرند و غافل یا متغافل این غورند^۹، پس بفضل^{۱۰} ذوالجلال دع نفسک و تعال. بدان که این جمله اختلافات و این ضلالت [اعتساف]^{۱۱} از آنجا افتاد که چون رسول صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد و متوجه سرای آخرت شد به حکم تصدیق: ﴿ أَفَايُنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ ﴾^{۱۲} و قوله تعالی: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾^{۱۳} و قوله تعالی: ﴿ أَلَمْ أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَبْتَزُّوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴾^{۱۴} و قوله تعالی:

۱. نسخه ع. ۲. قمر: ۵۳. ۳. مائده: ۱۱۶.

۴. اعراف: ۶. ۵. مائده: ۱۰۹. ۶. انعام: ۱۵۳.

۷. یونس: ۳۲. ۸. ع (اصل: توجه فطیر بختی). ۹. ع: قمر این غمند.

۱۰. ع (اصل: تفضیل). ۱۱. نسخه ع. ۱۲. آل عمران: ۱۴۴.

۱۳. مائده: ۵۴. ۱۴. عنکبوت: ۱ و ۲.

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱ و قوله تعالى: ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾^۲ به قهقرا و ارتداد به آن عالم [عايد]^۳ شدند که از آنجا آمده بودند و دین را در اعتداد سخن نهادند. چون به تقلید کاری گرفته بودند، و با توحید و تمجید حق آشنایی ناگرفته، و به نفاق اظهار وفاق کرده چنانکه یزید لعین گوید شعر:

لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

گفت این محمد مثل وی چنان بود که تاجری بر در شهری نزول کرد و خبر داد که فلان پادشاه در فلان جایگاه شهری تازه و خرم کثیر الخصب^۴ و النفع بنا کرد، من آنجا می روم، خلق تابع وی شدند و تاجر در آن طریق متوفی شد و این طایفه نادم و فاجر شدند از متابعت این تاجر، و گفتند: آن شهر را که دید؟ این تاجر دروغ گفت. بیا بید یاران تا به وطن و مسکن اصلی خود رویم، نه آنکه مضلّ کاذبه ما رفت. شعر: دمی چند بشمرد و ناچیز شد زمانه بخندید کونیز شد سورت^۵ آن تاجر سورت رسول بود.

بعد از او خلق مرتد شد: ﴿فَمَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾^۶ و به جمع گفتند: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾^۷ ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^۸ نحن کما کنا و العناء^۹ زیاده، و بر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که منصوص خدا بود و منصوب رسول ﷺ و معصوم، اجانب مقدم شدند. چنانکه یزید لعین گفته [بعد از قتل حسین (علیه السلام) و اصحاب او به فتوی متقدمان]^{۱۰} شعر:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزَرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ

۳. نسخه ع.

۲. یوسف: ۱۰۳.

۱. یوسف: ۱۰۶.

۶ بقره: ۱۶.

۵. مقام و منزلت.

۴. فراوانی گیاه و سبزه.

۹. اصل: الفناء.

۸. مؤمنون: ۲۴ و قصص: ۳۶.

۷. انعام: ۲۵.

۱۰. نسخه ع.

فَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَشُلْ
لَسْتُ مِنْ خُنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَتَقِمَّ مِنْ بَنَى أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ^۱

عند این تلبیس ابلیس خرّم شد و رقص می کرد و [دف بنوا می زد]:^۲ «یوم کیوم آدم» علی ما حکاه الخضر لامیرالمؤمنین علی علیه السلام و یصدّقه قوله تعالی: ﴿وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳ و قوله: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَا غُيُوبَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾^۴ و آن لعین اغوای ایشان می کرد تا علی را که در مدینه علم محمد بود که: «أنا مدينة العلم و علی بابها»^۵ وی را منکوب^۶ کردند و مقهور و از منصب خلافت دور، و عامه عالمیان از بتخانه ها بیرون آمده بودند، قوه مهابات^۷ و شبهات نداشتند و محتالان ایشان اثاره شبهات کردند و در جهان فاش کردند که علی با بنو هاشم خصم جان صحابه اند و مردم به حسن ظن بدیشان، آن گمان نبردند که بر رسول کسی افترا تواند کرد.

چنانکه ابلیس با حوّا سوگند خورد که من به شما خیر می خواهم که اگر این گندم بخورید از جنّت هرگز بیرون نروید، حوّا گمان نبرد که کسی به نام خدا سوگند به دروغ خورد یا یارای این دارد، به خیال حسن الظن. قوله تعالی: ﴿وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَذَلَّلْنَاهُمَا بِغُرُورٍ﴾^۸ بنابراین حال مردم التفات به کلمات علی علیه السلام نکردند تا سالها بر این آمد. جمعی از آن مزوران نادم شدند و جمعی بودند^۹ که به تقیّه به سر می بردند و اظهار حق نمی کردند؛ و متقدّمان و معاویه و بنو امیه و بنو عباس با تابع ایشان ششصد سال تمام آن ضلالت را ترتیب می کردند تا بدین مقام رسید که هست. تا به مقام رسانیدند^{۱۰} که شبهه به کثرت استعمال چون حجّت

۱. بحار، ج ۴۵، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۲. حجّز: ۴۰.

۳. سیاء: ۲۰.

۴. کنار زده شده.

۵. کز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۴۶۲ و ۳۶۴۶۳.

۶. اعراف: ۲۱ و ۲۲.

۷. در اصل چنین است، ع: قوت مهارت دفع.

۸. ۱۰. اصل: رسانیدن.

۹. ع: خمود.

شد، و حجت به قلت استعمال و اخفای خلاق آن را چون شبهه شد. چنانکه لفظ غایب نظر با وضع حقیقی که مجاز مفهوم می شود به سبق فهم بر آن بی قرینه، معنی و حقیقت مفهوم نمی شود الا به قرینه، ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱ و باری تعالی وعده داد که این دین را بر سایر ادیان غلبه دهد حیث قال: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۲ و عند این ایمن نبودند از طعن طاعنان و لعن لاعنان.

و آنکه ممکن که عالمیان بر مکر و خدیعه و ضلالت ایشان مطلع شوند، بدین سبب جمع سست اعتقاد [را] مغرور کردند به لحن و بواطیل^۳ که دین به تقلید گرفته بودند و به نفاق با رسول الله ﷺ «طال بقال» میزدند، چون ابوهریره و انس [مالک]^۴ و مثل ایشان تا اخبار عترت را بر ایشان منحول می کردند کما قال الله تعالی: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^۵ و قوله تعالی: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾^۶ و زیاده بر آن افترا می کردند که رسول ﷺ چنین گفت و به هر حدیثی دیناری می گرفتند، تا به مقامی رسید که به حکایتی و حدیثی درهم می گرفتند، خاک بر سر ایشان رَوَد ﴿تَاللَّهِ لَنُسْئِلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ﴾^۷. تا گویند که عایشه روزی بر غرفه بود، ابوهریره سوار [بر بغله]^۸ نیکو قیمتی [با حشم]^۹ بگذشت، عایشه گفت: این کیست؟ گفتند: ابوهریره. عایشه گفت: ابوهریره که باشد، در همه عالم که بدین عظمت رود. ابوهریره بشنید کلام او، روی با وی کرد و گفت: یاستی^{۱۰} خاموش باش که چارصد حدیث به دروغ به پدرت^{۱۱} بستم تا امروز چنین می روم. عایشه چون این کلام بشنید خاموش شد.

گویند روزی عمر به ابوبکر گفت: به حسن تدبیری که بود ما را زبان عامه کوتاه

۳. ع: مال ملهی.

۲. توبه: ۳۳ و صف: ۹.

۱. صف: ۸.

۶. بقره: ۵۹.

۵. نساء: ۴۶.

۴. نسخه ع.

۹. نسخه ع.

۸. اصل: بر سوار غلبه.

۷. نحل: ۵۶.

۱۱. ز: در فضیلت پدرت.

۱۰. بانو، مخفف سیدی.

شد به علّت فدک، و علی با بنو هاشم به قُوت روز به ما محتاج اند و ما را ظن نبود که علی چنین منکوب شود و محجوب گردد. امروز خلاق از اقصای ملک می آیند و از ما مشاهده عبادات می کنند، اگر ما نیز چنان کنیم که وی می کند، مردم متابعت وی کنند زیرا که معلوم است که وی به علم از ما زیادتر است. اما صلاح در آن است که جوایس برگماریم تا ما را اخبار کند که علی از اوّل تا آخر عبادات از وضو و غسل و مقدمات نماز از اذانین و نیت و رکوع و سجود و تعقیبات نماز و سایر عبادات چگونه کند تا ما به خلاف آن کنیم. اگر متساوی باشیم ایشان به متبوعی اولی اند از ما، زیرا که ایشان از بطانه^۱ رسولند و به علم و عصمت و سبقت اسلام مشهورند. یقین که هر چه علی کرد و تابع او، ایشان به خلاف آن می کردند. مردم که از بلاد بعیده از ایشان آن می دیدند و از جماهیر متقدمان به خلاف آن، می گفتند که این طایفه خارجی اند که بر مسلمانان مخالفت می کنند.

تا مدّتی بر این برآمد، صلحای صحابه این حال را با خلق می گفتند و صحابه بعضی بودند که از فعّلات خود نادم شدند و با علی علیه السلام می گرویدند و عذر می خواستند و استغفار می کردند و به خلق می آموختند و تنبیه می کردند که این حال چون بود و چه حیلّت کردند، آنکه یک یک به حکم ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾^۲ در دین می آمدند و مطیع بنی هاشم می شدند تا به حکم «الإسلام يعلو ولا يعلى عليه» و به حکم ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۳ آن هفده تن با هفتاد هزار تن [و] اندی شدند و روز به روز در ترقی است، که اهل عالم روی بدین طرف نهاده اند.

۱. نزدیک و محرم.

۲. نصر: ۲.

۳. توبه: ۳۳ و صف: ۹.

فصل دوم: در آنکه معاویه لعین چگونه وضع لعنت علی علیه السلام

کرد و به چه حیلَت خَلایق را در ضلالت انداخت

معلوم^۱ است که چون معاویه ملعون از موت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خبر یافت گفت بر عالمیان منقبت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مخفی نیست و مردم می دانند که من بروی ظلم کردم، طریقی اختیار باید کرد که من در افواه خلق نیفتم به بدی و تا روز قیامت مردم لعنت من کنند، من این لعنت با علی اندازم.

نزدیک این آن لعین، لعنت علی علیه السلام سنت نهاد و در هر شهری و دیهی از ملک شام ادبا را ادیبی تعیین نمودی با الوف و ظایف تا آن مفتريات متقدمان را [جمع کرده و بر آن مزید کرده]^۲ به کودکان تعلیم می کردند، و آن دفترهای مفتريات را در بازارها به درهم بخش می فروختند و به محقری در رهن می کردند و هرگز مطالبه آن نمی کردند، مرتهن آن را غنیمت دانستی جمله آن مفتريات را مستند با رسول صلی الله علیه و آله و سلم.

گویند: هر که ولایتی یا ریاستی طلب کردی یک دفتر از آن مفتريات جلد کرده به وی دادندی و گفتندی که باید بدین عمل کنی و اگر نکنی از عملت^۳ معزول کنیم. به حکم «الناس علی دین ملوکهم» خلق بر آن طریق برفتند تا آن ضلالت فاش شد. لعنت علی علیه السلام و اهل بیت او علیهم السلام چنان شد که پنداری که یکی از ارکان دین است پیش آن ملعونان، و حکم کردند که هیچ کس در جهان نام علی نبرد، و بر کسی نام ننهند و هر که نام علی بر زبان براند زبانش بیژند و مالش تاراج کنند و فرزندانش را اسیر ببرند.

تا گویند^۴: عالمی وعظ می گفت در مسجد اعظم دمشق، نام علی بر زبانش برفت. اعلام عبدالملک مروان کردند، بفرمود تا زبانش ببریدند و گفت: عجب که

۳. کار دولتی.

۲. نسخه ع.

۱. روایت.

۴. چندین سال برین بگذشت تا آنکه ایام عبدالملک مروان.

هنوز نام علی بر یاد خلق است و فراموش نکردند؛ و در لعنت به ابوتراب گشودند و در جهان اظهار کردند که ابوتراب با اولاد خود، خاندان رسول را خراب کردند و صحابه را متفرقه کردند و در دین چنین و چنین کردند. بدین حیل و دروغ خلکان را در آن کار جد و جهد و تحریص کردند و چندانکه مناقب متقدمان می کردند، مقابح صورت و سیرت اهل البیت و ذم ایشان را می کردند و می گفتند، و راویان علی چون ابن عباس و ابن مسعود و ابن سیرین و غیرهم چون روایتی از او باز می گفتندی بدین عبارت که «حکمی لی ابو زینب» و «روی^۱ لی رجل قریشی» وی را به دختر وی زینب باز خواندندی و «روی^۲ لی أبو تراب» گفتندی.

گویند: چرا علی را ابوتراب کنیت کردند؟

گوییم: صادق علیه السلام گفت زیرا که وی خلیفه رسول بود صلی الله علیه و آله بعد از او، چنانکه با عدم آب تیمم به خاک کنند با عدم رسول صلی الله علیه و آله اقتدا به علی علیه السلام کنند، و گفت سبب این آن بود که روزی علی علیه السلام غایب بود طلب می کردند، به صحرا^۳ یافتند که به سجده رفته بود و در سجده به خواب رفته بود. چون رسول صلی الله علیه و آله به وی رسید گفت: «قُم یا ابا تراب» علی علیه السلام برخاست همه روی پر خاک.

دیگر آنکه مورخان گفته اند که دهات عرب چهارتن بودند^۴: اول معاویه بن ابوسفیان، دوم عمرو عاص، سیم معاویه بن خدیج و این لعین ظاهراً لعنت عترت کردی و عظیم داهی بود به امور دنیاوی، و معاویه بن ابی سفیان از شر او ایمن نبود، وی را به زهر بکشت و وی هنوز در صغر سن بود، چهارم عمر خطاب و وی روزی به ابوبکر گفت که با من عهد کن که وزارت به من دهی و بعد از تو وصایت خلافت به من کنی تا من کار تو را تمشیت^۵ دهم. ابابکر با وی عهد کرد، نزدیک این عمر گفت امروز ما را مناعی نمانده الا علی علیه السلام و اهل بیت او و ایشان به مال فدک

۱. اصل: روا.

۲. اصل: روا.

۳. ر: مسجد.

۴. سر و سامان دادن.

۵. از عرب چهار تن به دشمنی علی مشهور بودند.

مستظهرند و از آنجا ایشان را خدم و حشم پدید آیند. مرغ تابع دانه بود، صلاح در آن است که فدک را از ایشان بازستانیم. پس فاطمه علیها السلام را از فدک و باقی مستغلات^۱ از هفت مزرعه بیرون کردند. خلق زبان طعن دراز کردند. ایشان بر این بترسیدند که مردم می‌گفتند که رسول صلی الله علیه و آله در حال حیات فدک به فاطمه داد، بعد از او چگونه شاید که از او بازگیرند. دو «بوال علی ساقیها» را بیاوردند از اعراب اجلاف^۲ و تلقین کردند تا گواهی دادند که از رسول شنیدیم که گفت: «نحن معاشر الانبیاء لانرث ولا نورث و ما ترکناه صدقة»^۳ گویند فاطمه علیها السلام عباس^۴ را به وکالت فرستاد و گویند به خود برفت و پرده بیستند و وی با عورات^۵ قریش حاضر شد و دعوی کرد. ایشان حدیث مفتری بر وی ایراد کردند. فاطمه علیها السلام دید که مجال تکذیب نبود، احتجاج کرد به آیه قرآن که: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾^۶ و آیه قول زکریا علیه السلام که: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۷ قبول نیامد، بینه طلب کردند که رسول در حال حیات خود به تو داد، ام‌ایمن و امیرالمؤمنین علیهما السلام و جمعی بنی هاشم گواهی دادند. ابوبکر گفت: «كثالة»^۸ شهیدها دنبها و امیرالمؤمنین علی را متهم کردند که جرّ نفع می‌کند، و ام‌ایمن را گفت که وی در عربیت فصیح نیست و مع ذلک خادمه است ایشان را. ام‌ایمن گفت که شما از رسول صلی الله علیه و آله شنیدید که مرا وعده داد به قصری در بهشت. جمله گفتند بلی. آنکه گفت: گواهی می‌دهم که رسول صلی الله علیه و آله در حال حیات خود فدک را به فاطمه داد و اگر در این شهادت کاذب باشم آن کوشک را به خانه دوزخ بدل کردم.

گویند: ابوبکر امضاء قبالة فدک و غیره که رسول صلی الله علیه و آله داده بود بداد به غیبت عمر، چون عمر را معلوم شد آن حجّت را بستاند و بدرید، و به ابوبکر گفت که با

۳. کنز العمال، ج ۱۲، ح ۳۵۶۰۰.

۲. مردمان فرومایه و سفله.

۱. اصل: مستغلات.

۶. نمل: ۱۶.

۵. زنان.

۴. ابن عباس.

۸. اصل: کثالة.

۷. مریم: ۶۵.

بنو هاشم سخنان درشت باید گفتن، و فدک را باز ستاندن^۱ تا مردم گویند که میان ایشان عداوت و خصومت است، سخن ایشان در حق تو قبول نکنند، و اگر چنین نبود مردم سخن ایشان را قبول کنند به سبب علم و قرابت رسول ﷺ، و تا ایشان سخن گویند سخن دیگران را اعتبار نبود.

گویند: عمر روزی در ایام خلافت دفتر حساب بیت المال و اسامی مستحقان خواست و در ابتدا آن نام علی و بنو هاشم بنوشت. روز دویم نام علی علیه السلام و بنو هاشم را به باب پنجم برد و وظیفه^۲ ایشان هم کم کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیش وی رفت و گفت: یا عمر نام من دیروز در اول دفتر اسامی صحابه ثبت کردی به خط ید خود، از جمله حسنات شمردی یا از جمله سیئات؟ گفت از جمله حسنات. گفت: الحمد لله که دیدم عمر به دست خود حسنه خود محو می کرد. عمر دفتر خواست و نام علی و بنو هاشم به جای خود برد به اول کتاب. اما وظیفه بنرسانید و با ثلثی کرد از آنچه مقرر بود و آن نیز نداد.

فصل سیم: [در بیان قوت دین محمد ﷺ]^۳

اما چون خدای تعالی خواست که دین محمد ﷺ به کلی برافتد، به حکم ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۴ و به حکم ﴿لِيُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۵، زبان صالحان بگشود به مدح علی و اولاد علی و به اظهار اخبار که از رسول ﷺ استماع کرده بودند، از نصوصات جلیه و خفیه تا گفتند به حکم ﴿وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ﴾^۶ باری تعالی اظهار حجت را، دلهای قاسیه عاصیه^۷ معاندان را از روایات مسح و ملین^۸ کرد تا اکثر

۱. اصل: ستاند.

۲. مستمری، مقرری.

۳. نسخه ر.

۴. صف: ۹ و توبه: ۳۳.

۵. صف: ۸.

۶. یس: ۷۲.

۸. نرم.

۷. اصل: عانیه.

آیات را ضبط کردند و بر روی اوراق مدوّن کردند و به تحریر رسانیدند، چنانکه برایشان ظاهر شد که معاویه و بنو امیّه و بنو العباس، لعنت بدعت بنهادند که هشتاد و چهار سال باشد در شرق و غرب بدین مداومت کردند تا به حدّی که نام علی کودکان نشنیدند و از یاد پیران برفت و لعنت به ابوتراب^۱ در دل و جان شیرین شد چون نماز و روزه، و جای گرفت، تا چون عمر بن عبدالعزیز مروانی لعن برداشت، خلق لعنت وی می کردند که سنّت برداشت، بدین عبارت که: «لَعَنَ اللَّهُ مُعَيَّرَ السُّنَّةِ وَ مُبَدِّلَهَا» و می گفتند: «غَيَّرَتِ السُّنَّةَ» و معنی سنّت به قصد ایشان لعنت علی علیه السلام بود نه امری دیگر. [و] الا به سنّت رسول صلی الله علیه و آله جمله عالمیان شریکند، بلکه سنّت به مذهب شیعه بیشتر است. اما چون آنها باطل بودند برافتاد و مرتفع شد، به جای لعنت صلوات و مناقب و مدایح ایشان، و ابتدای کتب به مدح ایشان و ختم کتب به ثنای ایشان و اواسط به اسامی ایشان فاش شد و شرق و غرب مالا مال شد، و لعنت لاعنان ایشان می گفتند، و علمای مخالفان در خاصه علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام کتب جمع کردند از قرآن و اخبار، و بدین سبب شیعه [را] اقامت دلالت امامت اهل بیت آسان برآمد که «وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ» و فی ذلک قوله تعالی: ﴿بَلْ تَقَذِّفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾^۲.

فصل چهارم

چون حال بدین منوال است و این اختلاف که مذکور شد میان امت محمد صلی الله علیه و آله واقع بود، بنابراین بر هر عاقل کامل واجب است به قعر غور این بحر سباحه کردن و خود را به ساحل نجات ﴿ثُمَّ تُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾^۳ انداختن، تا فردای قیامت از جمله هالکان نباشد که: «بیهوده سخن بدین درازی نبود». عند این

۱. اصل: و لعنت وی به ابوتراب.

۲. انبیاء: ۱۸.

۳. مریم: ۷۲.

باب، عقلای اولوالالباب که موفق حضرت الوهیت بودند، از مؤلف این کتاب حسن بن علی بن محمد بن علی بن الحسن الطبرسی - رحمة الله علیه - به سبب آنکه در این باب اندک مهارت غواصی داشت و به فضل ذوالمنن در این فن زیادت یافته^۱، استدعای تألیف کتابی به فارسی کردند در امامت، به غایت وضوح که فردا در قیامت حجت^۲ را شاید.

بنابر تناسف^۳ و تصادق نهاده، این لازم بود بنابر خبر نبوی ﷺ که: «مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَكْتَمَهُ أَلْجَمَ بِلْجَامٍ مِنَ النَّارِ»^۴. چون استعجال می کردند اهمال نرفت و نه تسویف و امهال، و امید بر آن جمله است که مرضی حضرت نبوی، سید الاولین و الآخرين محمد مصطفی ﷺ و عترته الطاهرين ﷺ يوم العرض الاکبر باشد. کما قال الله تعالى: ﴿وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ﴾^۵ و تحفه و هدیه [ای] بزرگ مر بارگاه عصمت ایشان را.

اما چون این معصومان از اعیان عوام غایب بودند و در میان برایا هدایا را قبول شرط بود. پس علق بر فقدان مشاهده نزد عوام لابد بود از نصب وکیل معتمد ورقی خلاصه می باید نوشت^۶.

فصل پنجم^۷

بدان که توحید بی عدل محال بود، و عدل بی نبوت و نبوت بی امامت محال بود. هر جزءای از اجزای موجودات دلالت می کند بر وجود صانع، [و وجود صانع]^۸ بی توحید فرض نتوان کرد، و توحید با عدل است و عدل با نبوت و نبوت با

۱. اصل: یافتند.

۲. اصل: بحجت.

۳. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۷۰، ۷۲ (با کمی اختلاف).

۴. منبع پیشین.

۵. چنین است در اصل.

۶. توبه: ۹۴.

۷. اصل: چهارم.

۸. نسخه ع.

امامت [تمام شود] ^۱ و هر که منکر یکی از این اعداد شد، وی از عداد اهل جنت نباشد؛ مستسلم بود نه مسلم ^۲، ﴿وَمَالُهُ فِي الْأُخْرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ ^۳ و از اینجاست که رسول ﷺ گفت: «الْمُنْكَرُ لِأَخْرَانَا كَالْمُنْكَرِ لِأَوَّلِنَا» ^۴

مسئله: چون خدای تعالی آدم را ایجاد خواست کردن، ملائکه را از این حال خبر کرد، کما قال الله تعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ ^۵ و همچنین هر نبی را فرمود که خبر دهد از نبی که بعد از او خواست بودن، کما قال الله تعالی حکایه عن عیسی ﷺ: ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ ^۶، ﴿وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ﴾ ^۷ و قال الله تعالی: ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ ^۸.

اگر خلافت ^۹ ایشان به تواطؤ ^{۱۰} نبودی و اختلاس و انتهاز ^{۱۱} فرصت و حیلت بایستی که علی ﷺ را خبر کردند و بنو هاشم را چنانکه خدای تعالی ملائکه را خبر کرد به استخلاف آدم، و استخلافی ^{۱۲} آن بود و استخلافی این «کیلاً بکیل».

فصل ششم

در آنکه رسول از ایشان ^{۱۳} خائف بود، به دلیل قوله تعالی: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ ^{۱۴} و قوله: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ ^{۱۵} و قوله: ﴿وَلَا تَطِيعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعَا أَذَاهُمْ﴾ ^{۱۶} و امثال این دالند بر آنکه رسول ﷺ از ایشان خائف بود و صلاح نبود ایدای ایشان، که هر یک را چند احباب بودند، قتل و ایدای ایشان تفریق

۱. نسخه ر. ۲. نه مسلم باشد و نه مستسلم.

۳. بقره: ۱۰۲. ۴. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۶۶. ۵. بقره: ۳۰.

۶. ص: ۶. ۷. بقره: ۱۳۲. ۸. عصر: ۳.

۹. اصل: خلاف. ۱۰. توافقی در امری. ۱۱. غنیمت شمردن فرصت.

۱۲. اصل: استخلاف. ۱۳. ر: ثلاثة متقدمه. ۱۴. مائده: ۶۷.

۱۵. طلاق: ۳. ۱۶. احزاب: ۴۸.

سواد امت خواست بود و اظهار فتنه در میان امت.

نبینی که با ما خصومت کنند در مسح پا، و ایشان مسح بر موزه اکشند؟ در خبر آمده که علی علیه السلام گفت: «لَا أَبَالِي أَمَسَحْتُ عَلَى الْخُفَيْنِ أَمْ عَلَى ظَهْرِ بَعِيرٍ فِي الْفُلُوتِ»^۲ و به تحریم خمر گویند و خود خورند به اسم مثلث^۳، و از زنا منع کنند و گویند چون رضا دهد حلال بود، و نکاح بنات خود را روا دارند چون از زنا بود، و نکاح مادر به اسم تحلیل رخصت دهند بِلَفِّ الْحَرِيرِ عَلَى الْأُيُورِ^۴، و اگر کسی ظالمان اهل بیت را حق نگوید با وی معادات کنند و با یهودی که لعنت محمد را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واجب داند صداقت ورزند.

نبینی که روز شورا عبدالرحمن دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام گرفت که بر تو بیعت کنم، به شرط آنکه به رسم شیخین بروی، امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۵ بر سیرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود ما را نه بر سیرت شیخین، عبدالرحمن نزدیک این دست از دست وی علیه السلام بیرون کشید و دست عثمان گرفت و بیعت کرد بر خلافت^۶ او به شرط آنکه به سیرت شیخین برود، و عثمان آن را از وی قبول کرد.

[گویند:]^۷ روزی عبدالملک مروان خود را تفضیل^۸ نهاد بر رسول، و تابعین و صحابه که حاضر بودند جمله تصدیق کردند آن لعین را. و ابوبکر گفت: «إِخْتَرْتُ لَكُمْ [احد] هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ عُمَرُ وَ أَبَا عُبَيْدَةَ»^۹ و مع ذلک آن اختیاروی به هیچ برآمد و دروغ شد، چه که وی خلیفه شد و [به] بیعت، شخصی جایز الخطا را حاکم عالمیان گردانید، بر مال و عرض و خون و جان و اولاد مسلمانان که چون بر مسئله [ای]

۱. کفش، پاپوش.

۲. روض الجنان، ج ۱، ص ۳۶؛ منتهی المطلب، ج ۱، ص ۶۵۱؛ تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۸ و...

۳. دوسوم آن جوشیده. ۴. کشیدن حریر بر آلت. ۵. احزاب: ۲۱.

۶. اصل: خلاف. ۷. نسخه ر. ۸. خود را برتری دادن.

۹. کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۱۲۷ (با کمی اختلاف).

جاهل شوند با رعیت گردند، و اگر رعیت ندانند با علی گردند، و نگویند که محتاج الیه به اطلاق که موصوف به خصال حمیده و عصمت و علم و غیرهما بود، به تقدیم اولی. و چون علی علیه السلام حل معضلات کردی، عمر بسیار گفتی: «لأبقانی الله بعدک یا أبا الحسن» و گفتی: «لولا علی لهلك عمر»^۱ و گفتی «لولاک یا علی لا فتضحنا»^۲.

و بر ما طعنه زنند که نزدیک وضو رجلین نمی شویند و خاک پلید است، و با خود نگویند که با موزه صد میخ نماز می کنند بعد از آنکه مسح بر وی کردند، و یمن که پوست مردار بود و در زیر هر میخ نجاست چند از کیلاب^۳ بازارها، و ما خود پای در کفش داریم و هزار احتیاط، و اگر تهمتی باشد بر خاک یا پای، اول پای بشویم، آنگه وضو سازیم [و رسول صلی الله علیه و آله گفت که: «یا ایها الناس لا تبرکوا فی الصلوة کبروک البعیر ولا تقعدوا کقاعد الکلب ولا تلتفتوا کالتفات القرده»^۴ و مخالف این جمله کنند]^۵، و حق تعالی گفت: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ حُبًّا فَاطَّهَّرُوا﴾^۶ و ذکر وضو نکرد و ایشان وضو مزید سازند، و رسول گفت: «فَاسْكُتُوا عَمَّا سَكَتَ اللَّهُ عَنْهُ» و خدای تعالی گفت: ﴿مَا قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۷ یعنی آنچه بایست گفت، گفتیم^۸ در کتاب خود و تقصیر نکردیم.

و در حلیه اولیا که تألیف جامع العلوم ابونعیم اصفهانی است، آورده است که یزید الضبی گفت: عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال: «من توضأ بعد الغسل فلیس منّا ای من دیننا»^۹.

۱. اصول کافی، ج ۷، ص ۴۲۴؛ من لا یحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۳۶ و التهذیب، ج ۱، ص ۵۰.

۲. بحار، ج ۴۰، ص ۲۳۵، ج ۹۹، ص ۶۹.

۴. کامل بهایی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۳۴ و....

۶. مائده: ۶.

۷. انعام: ۲۸.

۸. اصل: گفتیم.

۹. الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۸۴ و ۲۸۶.

الباب الاول

در بیان رسول و نبی و مُحدّث، و در بیان آنکه [بنای] نبوت بر چند چیز است، و در بیان عصمت و محلّ عصمت

[در این باب چند فصل است] ^۱:

فصل اوّل

رسول آن بود که جبرئیل به وی آید، و نبی آن بود که به خواب بیند، و بود که یک نفس هم رسول بود و هم نبی، چنانکه ابراهیم علیه السلام گفت: ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبُحُكَ فَأَنْظُرُ مَاذَا تَرَى﴾ ^۲ و چون محمد صلی الله علیه و آله که پیش از چهل سالگی، خاصه میان سی و هفت سالگی تا چهل و بعد از چهل نیز، کما قال الله تعالی ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾ ^۳ إلى آخره.

و محدّث آن بود که ملائکه با وی سخن گویند و وی آواز شنود و ملائکه را معاینه نبیند، و در خواب نبیند، کما قال الصادق علیه السلام: «وَمِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَنْ جُمِعَ لَهُ النَّبُوءَةُ وَيُؤْتَى فِي مَنَامِهِ وَيَأْتِيهِ الرُّوحُ وَيُكَلِّمُهُ وَيُحَدِّثُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ لِيَرِيهِ فِي الْيَقَظَةِ وَ الْمَحَدِّثُ مَنْ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يَرِي الصُّورَ» ^۴ و ملائکه رسول باشند نه نبی، کما قال

۱. نسخه ر.

۲. صافات: ۱۰۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۵۴.

تعالی: ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا﴾^۱ و قال الله تعالى: ﴿اصْطَفَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا﴾^۲ و قال الله تعالى: ﴿وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾^۳.

فصل دوم

بدان که بنای نبوت بر سه چیز است:

اول: دعوی نبوت با علم و معجز.

دوم: عصمت.

سیم: انباء^۴ رسول^۵ پسین به اسم و نسب او، چنانکه عیسی خبر داد از محمد ﷺ^۶.

اما بنای امامت بر چهار چیز بود: نص خدا، و نصب رسول، و عصمت، و وصایت^۷ نبی بروصی و وصی بروصی. چنانکه نبی وصیت کرد به علی، و علی به حسن، و حسن به حسین تا به مهدی ﷺ و معجزه به وقت حاجت.

مسلم^۸ هر که نبی بود یا امام از قبل خدا، در او خلافتی نبود، چنانکه در رسول ﷺ که اهل قبله را در او خلافتی نیست، و در امامت علی نیز خلافتی نیست مگر که خلاف در تقدّم و تأخر است. قال الله تعالى: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۹ و نبوت و امامت اخوین اند، چنانکه نبوت از [جانب]^{۱۰} خدا است باید که خلافت نیز از [جانب]^{۱۱} خدا باشد، و خلافت ابوبکر از قبل خلق است و اختیار و بیعت. از اینجا است که هفصد مذهب در اسلام ظاهر شد و اکثر مانع اند کار او را.

۱. فاطر: ۱.	۲. حج: ۷۵.	۳. اسراء: ۹۵.
۴. خبر دادن.	۵. اصل: سبیل.	۶. اشاره به سوره صف، آیه ۶.
۷. وصیت.	۸. ر: مسئله.	۹. نساء: ۸۲.
۱۰. نسخه ر.	۱۱. نسخه ر.	

فصل سیم: در عصمت

عصمت نزدیک ما عبارت بود از کمال مرتبهٔ انسانیت. زیرا که انسان که اشرف مُکَوّنات^۱ آمد به عقل، و عقل قوّتی است که مانع شود از ترک واجب یا فعل قبیح. هر که را قوّت عقل زیادتر بود، قُبُح از وی کمتر واقع شود و ممکن که مخفی دارد، و عقل عبارت است از معرفت و احاطت به قبح مُقَبّحات و به حسن مُحسنات که از خَلْ^۲ جز حموضت^۳ و از غسل جز حلاوت نیاید، و از مشک و عنبر جز رایحهٔ طویه. پس عقل شجره‌ای است که از وی حسن تولّد کند نه قبح، و چون عقل در انسان [به] کمال بود، وقوع زَلّات^۴ محال بود، و برهان این کلام آن است که غزالی گوید که: «معصوم جز عقل^۵ نیست» و نزدیک ما همین است که معصوم جز عاقل به کمال عقل نیست.

غزالی و جملهٔ مخالفان گویند که جملهٔ عالمیان علم رسول ﷺ را دانند. ما گوییم که یک کس که خلیفهٔ او است به نصّ، او علم رسول را به تمام داند. مخالف گوید که جملهٔ امت معصومند، که: «لا تجتمع اُمّتی علی الضلال»^۶. گوییم چنانکه جملهٔ امت محمد ﷺ معصومند، شاید که شخصی بدان صفت موصوف بود. هر اعتراض که بر یک شخص ایراد کنند، ما بر ایشان ایراد کنیم بر امت.

سؤال: بنابراین باید که معصوم به عصمت مستحقّ مدح نیاید.

جواب: ما معصوم را به عصمت مدح نکنیم، بلکه به طاعت مدح کنیم، که آن به مشقّت حاصل شود و وی بدان تحمّل مشقّت مستحقّ مدح است؛ و ما بسیار خلق می‌یابیم که ایشان را رغبت نیست به گوشت خوردن یا غسل یا خَلْ، شاید که حق تعالی آن را نیز قوّت عقل به مقامی رساند که وی را داعی نبود به ارتکاب

۱. موجودات.

۲. سرکه.

۳. اصل خموصت.

۴. ز عاقل.

۵. بحار، ج ۲۸، ص ۱۰۴.

۶. لغزشها.

صغیر و کبایر، [از برای] لطف عالمیان را و الزام حجت را و تحصیل کمال مطلوب را، که آن دعوت مکلفان است و حصول مطلوب ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱. چنانکه جمله امت را این قوت داد، چون در هزار بدن حصول عصمت جایز است، در یک نفس بودن اولی و آسهل بود و آنجا برای امکان اتفاق به یک شیء و فقد اتفاق و اجماع طبایع خلائق عالم به یک شیء.

مسئله: آیه ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾^۲ دلالت می کند که ملائکه معصومند و در فطرت ایشان چنان^۳ مرکوز شد^۴ که خلیفه جز معصوم نشاید. باری تعالی گفت: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۵ یعنی در میان این خلق جمعی باشند که به صفت شما باشند، نه مفسد و سافک^۶.

دویم: آنکه باری تعالی نخواست که اثبات خلافت آدم به تقلید در ملائکه نشاند^۷، بلکه به کثرت علم اثبات خلافت آدم کرد، و این معنی که در آدم بود در علی نیز بود نه در شیوخ، پس باید که خلیفه علی باشد نه ایشان.

اما محل عصمت، یا به ضرورت بدانند و هذا محال، یا به قول مدعی بدانند و هذا ایضاً محال. زیرا که یمکن که ترویج امر خود چنان گوید، و یا ظاهر حال بدانند، و یمکن که باطن او به خلاف ظاهر بود. و مع ذلک ما را لابد است به نظر با^۸ عقل. پس بنماید الا آنکه علام الغیوب که ظاهر و باطن داند خبر کند که این، محل عصمت است، و علامت این عصمت نص بود به خلافت او. پس [کسی]^۹ که منصوب و منصوب شد، آن محل عصمت باشد زیرا که صاحب شریعت نص نکند الا معصوم را، که اگر معصوم نبود، نصب جایز الخطا [بود و در جواز خطا همه شریک، پس نصب یکی بدون دیگری ترجیح بلا مرجح بود].^{۱۰} زیرا که با جواز خطا

۳. اصل: چنانکه.

۲. بقره: ۳۰.

۱. ذاریات: ۵۶.

۶. خون ریز.

۵. بقره: ۳۰.

۴. اصل: شود.

۹. نسخه ر (اصل: محل).

۸. اصل: یا.

۷. نشاید.

۱۰. نسخه ر.

هیچ [یکی] اولی نبود از دیگری. دیگر آنکه عامه خلق نیز نصب او توانند کرد. پس لابد که منصوب باید که معصوم بوده باشد، و اما اگر عامه اختیار کنند شاید که به روزی، ده را نصب کنند و عزل کنند. زیرا که امری مشاهده کنند که لایق خلافت نبود. اما علام الغیوب چون عاقبت داند، محلی اختیار کند که معصوم بود و ظاهر و باطن و اول و آخر او یکی بود؛ و این کلامی سخت لطیف است و از این نص بُود بر خلافت او چون معصوم بُود، هر کس را از صالح و طالح استنکافی^۱ نبود به قول او.

۱. سرپیچی کردن.

الباب الثانی

در آنکه خلقت را لابد است از امامی^۱

مبنی بر سه فصل:

فصل اول

بدان که در عقول عالمیان مرکوز^۲ است و در طبایع مجبول^۳ که از مقدّمی مُطاع

چاره نیست، و دلیل بر این شش وجه است:

اول: افعال^۴ باری تعالی بر این دلالت می‌کند. پس چنانکه در فطرت بنی آدم هر عضوی را مقدّمی و اصلی هست که اعتضاد بواقی^۵ بر آن یکی است، و آنکه مجموع جوارح را به حواسّ حوالت است و حواسّ را به عقل سپردند. پس باید که مدار جمله کاینات بر این نسق^۶ باشد، و من ذلک قوله تعالی: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۷ ای من غیر راع و قیّم و قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۸ و من ذلک قول علیّ علیه السلام: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۹ و قوله ﷺ: «لابد للناس

۳. ذاتی و فطری.

۲. ثبت شده.

۱. ر: امامی منصوب.

۴. در نسخه خطی بین این قسمت و ادامه مطلب گستگی ایجاد شده و ادامه مطلب از صفحه ۲۴ نسخه خطی نقل

۶. روش، ترتیب.

۵. تقویت بقیه اعضا.

می‌گردد.

۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۲.

۸. رعد: ۷.

۷. القیامة: ۳۶.

مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»^۱ و رسول ﷺ فرمود که: «کَلِّمَکُمْ رَاعٍ وَ کَلِّمَکُمْ مَسْنُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۲ و در هر خانه [ای] مقدّمی باید، پس چگونه عالمی بدین عظمت از مقدّمی خالی باشد؟

الثانی: جمله موجودات دالّند بر آنکه از امامی چاره نیست. چنانکه نظر کردیم بدیع النطره آدم صفی را یافتیم، و چنان یافتیم که در میان چندین عدد ملائکه ابلیس بود خبیث النفس به خلاف طبایع ملائکه دیگر: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾^۳ به ظاهر الحال صالح و عابد، اما باطن خبیث و مستحق دوزخ به حکم: ﴿فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾^۴ اگر فردای قیامت باری تعالی وی را با عقیده وی به دوزخ بردی، ملائکه بروی رد کردند که خداوند، این چه ظلم است، زیرا که ما از او جز طاعت نیافتیم، و خدای را حجتی نبود که اقامت کند بر باطل او که چگونه بود. پس آدم را محک ابلیس کرد و وی را بی حجتی بنگذاشت و ملائکه را خبر کرد از فعل خود که: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۵ تا مقدمات قبول حجّت به دست آرند و بنهند و شرایط آن کار بطلبند تا چون زمان مهلت و تحصیل مقدمات به سر آمد آدم صفی را بیافرید و گفت: ﴿أَسْجُدُوا لِآدَمَ﴾^۶ تا بالفور^۷ نباشد و تا فلته^۸ عُمَر نباشد که گفت: ﴿كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً﴾^۹. نگویند: کانت سجدة آدم فلتة و کان خلافتة فلتة و ما أحسن هذه المسألة!! چون بود که یک جرم ظاهر صلاح را روا نبود که بی حجتی باشد چگونه شاید که چندین هزار بلاد و قری مملوک به جایز الخطا از حجتی خالی باشد؟ و منه قول الصادق عليه السلام «لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ»^{۱۰} و گویند وقت زوال بود که خطاب ﴿أَسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ رسید، اوّل کسی که سجده کرد جبرئیل بود و آخر کسی که سر برداشت هم او بود، و آن وقت عصر بود که جبرئیل سر

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۸.

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۰۷.

۵. بقره: ۳۰.

۴. انعام: ۱۴۹.

۳. تحریم: ۶.

۸. ناگهان، کار بی مقدمه.

۷. اصل: بوفور.

۶. بقره: ۳۴.

۱۰. بحار، ج ۲۳، ص ۲۱.

۹. بحار، ج ۲۷، ص ۳۱۹.

برداشت.

الثالث: آنکه چنین یافتیم که حیوانی از وحوش و طیور اهلی^۱ و غیر اهلی نیستند الا که ایشان را مقدّمی و رئیسی مطاع هست، با آنکه ایشان نامکلف اند و به افعال سیئه غیر ملوم. پس بنی آدم که زنا و لواط و غصب اموال و فساد و تخریب بلاد و تفریق عباد^۲ در ایشان مجبول و مطبوع، چگونه شاید که ایشان را زاجری و رئیسی نباشد؟ و الله مخبر عنه بقوله تعالى: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۳ سُدًى بهیمه مرسله^۴ است بی قیّم و راعی. نبینی که مرغان هر گله را مقدّمی هست که قعود ایشان و قصد صوتی دون صوتی به یکی [است]، تا آن برنخیزد دیگران برنخیزند، تا او بر درختی یا بر موضعی ننشینند دیگران نشینند؟ خاصه غرابان^۵ و کراکی^۶ و بطوط^۷. در شب که کراکی می روند، مقدّمی می رود و بانگ می کند و هر که در عقب او است بانگ می کند تا گله ایشان از هم متفرق نشوند. قوله تعالى: ﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ﴾^۸ و قوله تعالى: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَوَتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^۹ جبلی^{۱۰} است در جمله حیوانات اهلی و وحشی، خاصه انسان. در حیات^{۱۱} مشهور است که شاه ماران چگونه رود، بر مار بزرگ سوار شده و از عدل اوست که هیچ ماری گزند نمی کند به هیچ جانوری الا که مأكول خود حاصل کنند، و حیات بحار نیز همچنین و زیادتر از این، و مُنَج انگبین^{۱۲} صد چندین؛ که یعسوب^{۱۳} ایشان، یعنی امیر النحل، برای او تختی سازند و او را قواد و حجاب و پاسبانان و دریانان و خدم در پیش برپای. جمعی را نصب کرده که آب آرند، و جمعی را که نبات و

۱. اصل: اهل.

۲. اصل: عباد.

۳. قیامت: ۳۶.

۴. رها شده.

۵. کلاغها.

۶. جمع کرکی: درنا.

۷. جمع بط: مرغابی.

۸. نحل: ۷۹.

۹. نور: ۴۱.

۱۰. ذاتی.

۱۱. جمع حیّه: مار.

۱۲. زنبور عسل.

۱۳. پادشاه زنبوران عسل.

ازهار^۱ آرند، و جمعی که ترکیب کنند میان آب و ازهار، و جمعی که مثلثات و مسدسات^۲ و بیوتات بنا کنند، برای هر یکی خانه [ای] صیفی و شتوی؛ و اگر از یکی از ایشان ننتی^۳ برآید که برنجاست نشسته [باشد]، در حال بفرماید که از میان به دو نیم کنند و از مسکن بدر اندازند، و از ترتیب یعسوب ایشان قرآن بدان ناطق است و اخبار بدان وارد و عیان بر آن شاهد، حیث قال: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾^۴.

الرابع: آنکه خدای تعالی فرمود که: ﴿وَكَايْنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾^۵ و قال الله تعالى: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۶.

اما دلیل آفاق برای [اثبات] ^۷ائمه علیهم السلام چند نوع است:

اول که باری تعالی آسمانها بیافرید و او را به مستقر ملائکه و معبد ایشان کرد، و فلک البروج که فلک هشتم است ملجأ و میزان کواکب و بروج نهاد، و ادوار جمله کواکب سیاره و ثابته تابع او کرد، و مثال او چون مثال رسول است و دوازده بروج چون دوازده امام که احوال سفلیات جمله مبنی است بر ایشان، و این بروج دوازده گانه از فلک البروج فیض اقتباس کنند؛ و منه قوله تعالی: ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۸. کذلک ائمه علیهم السلام علوم اقتباس می کنند و به رعایا می رسانند. اما کواکب را نیز بی سردار نگذاشت، بلکه آفتاب را سلطان کواکب ساخت و حرکات و انوار کواکب را تابع حرکات و نور آفتاب گردانید. چنانکه خدم و حشم سلطان معایش خود از خزینه و انبار سلطان برند و گیرند، باری تعالی چنان تقدیر کرد که جمله کواکب نور از آفتاب

۱. گلها.

۲. اصل: مسلّ سات.

۳. بوی بد و ناخوش، اصل: ننتی.

۴. نحل: ۶۸.

۵. یوسف: ۱۰۵.

۶. فصلت: ۵۳.

۸. فصلت: ۱۲.

۷. نسخه ر.

می‌گیرند؛ و این کواکب چون لشکر آفتاب‌اند، و افلاک چون اقالیم ملک پادشاه، و بروج چون بلدان، و درجات او چون محلات، و دقایق چون کوچه‌ها. بدین سبب مستقر آفتاب که به مثبت سلطان است، در میان افلاک افتاد، چنانکه دارالملک پادشاه در میان مملکت او بود؛ و همچنین شهور تقدیر کرد و رمضان را امام جمله کرد، و روزها را بیافرید و جمعه را امام روزها کرد، و لیالی بیافرید و شب قدر را مقدم آن کرد، و احجار بیافرید یا قوت و لعل و امثال آن را مقدم آن کرد، و اثمان بیافرید و زر را مقدم جمله کرد. بدین سبب [به] بلیت طویل در میان خاک ناقص نشود، و خاک بیافرید و سه خاک را مقدم^۱ جمله کرد:

اول: خاک تربت امام حسین علیه السلام «فیه شفاءٌ من جمیع الامراض»^۲ چنانکه نصّ وارد است.

دویم: طین آرمن که خاک ذوالقرنین است دواى امراض کرد.

سیم: خاک مدینه که شفای جذام است، و مساکن بیافرید و مساجد را مقدم جمله کرد ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۳ و حرم کعبه قبله مساجد نهاد که ﴿قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۴. سپس چون هیچ چیز را بی پیشوایی نگذاشت، با آنکه^۵ جمله مسخرامروی‌اند و جمله طوق [انقیاد]^۶ ﴿إِنِّيْنَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۷ برگردن دارند، و بنی آدم جایز الخطای طبیعت پرست، ذلیل ابلیس، مسخر هوا، اسیر مأکول و ملبوس، در هر عضو وی شیطانی خایه و بچه برآورده، معدن فسق و فجور و معاصی چگونه روا بود و از حکمت سزد که ایشان را بی سردار بگذارد؟ خاصه که تکلیف [ایشان]^۸ فرمود و چندین انبیا و کتب بدیشان فرستاد، و برای مطیعان جنة الخلد تعیین کرد و برای عاصیان نیران وعده کرد، آنکه

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۹، ۱۳۰.

۱. اصل: مقدمی.

۵. بقره: ۱۴۹-۱۵۰.

۴. الجن: ۱۸.

۳. اصل: الله الهها.

۸. اصل: آتینا.

۷. نسخه ر.

۶. اصل: یانکه.

۱۰. نسخه ر.

۹. فضلت: ۱۱.

گفت: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱ و تهدید: ﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ﴾^۲ و توبیخ: ﴿إِعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ﴾^۳ و انداز: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَاسٌ صَادٍ﴾^۴ و قریب به هزار آیه و عید فرستاد، و این مقدم لابد که معصوم بود، که اگر جایز الخطا بود فساد در جهان یکی صد شود، چنانکه معلوم است که چون رسول ﷺ از دنیا مفارقت کرد خلاق بر یک طریق بودند که ﴿إِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾^۵ چون جماعت جایز الخطا بر معصومان دست عدوان و غضب حقوق ایشان دراز کردند، لاجرم هفصد مذهب در اسلام پیدا شد و بدین سبب اکثر مردم هیمة دوزخ گردیدند ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ﴾^۶ که آن شیعه‌اند بدان برهان که بعد از این معلوم گردد.

[اگر گویند: قرآن کافی است برای امر معروف و نهی منکر، چه حاجت است

به امام؟

گوییم: بنابراین عقل کافی است چه^۷ حاجت به قرآن و شرع؟^۸ و قرآن کافی است چه حاجت به رسول و عقل؟ و رسول و قرآن کافی است چه حاجت تو را به خلافت صحابه؟ و هر چه به جواب این گویند، بعینه جواب ما باشد.

معما: که ابن عباس گفت: «بدرستی که قرآن ذو^۹ وجوه است، حمل کنید آن را به نیکوترین وجهی». و منه قوله تعالى: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^{۱۰} و چون قرآن غیر ناطق و ذو^{۱۱} وجوه است و هر یک مفسران بر وجهی گفته‌اند به خلاف آن دیگر، و جمله نامعصوم و قول هیچ [یک از] دیگری اولیٰ به قبول نه. زیرا که جمله جایز الخطا اند. پس لابد امام معصوم باید تا قول و فعل او موثق به و معتمد علیه باشد.

الخامس: نظر کردم در آیه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ

۳. انعام: ۱۳۵.

۲. فجر: ۱۴.

۱. رعد: ۷.

۴. حجر: ۴.

۵. انعام: ۱۵۳.

۴. فجر: ۱۴.

۹. اصل: رادو.

۸. ر: قرآن و رسول و شرع.

۷. اصل: چو.

۱۱. اصل: دو.

۱۰. زمر: ۱۷ و ۱۸.

فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَاشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا^۱ چنان روی نمود که امانتی بدین عظمتی که آسمانها [و زمین] و کوهها حمل آن نکرده‌اند، لابد که آن را امینی معتمد موثوق به باید که در این سهو و غلط بر وی روا نباشد، که آن امانت دین است و شریعت، چنانکه رسول ﷺ گفت: «العلم وديعة الله في الأرض والعلماء أمناء فمن عمل بعلمه فقد أدى أمانته ومن لم يعمل بعلمه كتب في دين الله من الخائنين»^۲ از امام جعفر الصادق علیه السلام سؤال کردند که امانت چیست فی قوله تعالى: ﴿يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۳ و این امین کیست؟ فرمود که: «این امانت دین است و شرع که به نزدیک ما است، ما را فرموده‌اند که به وجه حاجت به امثله به شما رسانیم.» و در عقب این فرمود که: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۴ صادق علیه السلام گفت: «چنانکه این آیت بر ماست از بهر شما، این آیت بر شماست از بهر ما که باری تعالی که طاعت ما بر شما واجب گردانید و ما به مرتبه سیم افتادیم، خدا و رسول و ما اهل البيت علیهم السلام.» یقین که کافر و فاسق ناامین‌اند بلکه علما و صلحا نیز چنانکه نص رسول ﷺ به خبر گذشته، و علمایی که در هر دوری موجودند جمله جایز الخطا و اکثر مبتدع جاه [جوی] و ساعی در ورطه کما قيل خالف تذکره^۵ و غیر خبر به جمله انواع علوم، پس لابد که معصوم می باید مظهر از صغایر و کبایر و عالم به علم لدنی [باشد]، تا مراد حق بسایر الوجوه از انزال [کتب] و ارسال رسل حاصل شود. به جمله علوم هیچ کس [عالم] نبود الا ائمه عترت علیهم السلام و منه قوله تعالى: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾^۶ یعنی فی علی علیه السلام.

گویند: این کلام باطل است بقوله تعالى: ﴿إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۷.

۱. احزاب: ۷۲. ۲. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۶۸. ۳. نساء: ۵۸.

۴. نساء: ۵۹. ۵. چنین است در اصل. ۶. یس: ۱۲.

۷. احزاب: ۷۲.

گوییم: ظلم منافی عصمت نیست، زیرا که ظلم اینجا [علی] نفسه است نه علی غیره کما قال آدم: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾^۱، و در ذکر انبیا و اولیا گفت: ﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾^۲. ایداء نفس به کثرت طاعات و منع لذات و شهوات جمله ظلم است بر نفس. اما «جهولاً» نه جهل مرکب است، بلکه جهل بسیط است که در طبیعت صبیان باشد. قبل الوحی و قبل نصب الامام للامامة و مثله قوله خطاباً للرسول ﷺ: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾^۳ و قال ﴿وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾^۴ و قال ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾^۵ اگر این مقدم و امیر معصوم بود خلق^۶ به متابعت او مأمور [و] به جانب او واثق باشند که ایشان را جز به طاعت نفرماید. زیرا که طاعت عاصی علی کل حال واجب نبود کما قال علی علیه السلام: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^۷ و قال الله تعالى: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۸ اطلاق هر سه طاعت و دلالت تساوی است امتثال هر یکی را، و این دلالت عصمت هر سه است؛ و اگر اولوالامر معصوم نبودی چون ناصوابی به مأمور به معلوم شود یا مأمور یا هر دو؛ یا خود فی نفسه این چیز قبیح بود که مأمور مرتکب آن شد به قول او.

گویند: چرا جایز نبود که وجهی از وجوه قبیح قایم بود در وجود امام پس نص و نصب^{۱۰} واجب نبود بلکه قبیح بود.^{۱۱}

گوییم: هر چه مخالف گوید در استنباح نص امام ما معارضه کنیم به عقل و به نفس ایجاد و الطاف و تکلیف بر امت و بعثت انبیا و انزال کتب. اگر این اشیا نبودی دوزخ نبودی و عقوبت نبودی و بنده به ارتکاب مناهی و به ترک واجبات مستحق

۱. اعراف: ۲۳.

۲. فاطر: ۳۲.

۳. نساء: ۱۱۳.

۴. فاطر: ۳۲.

۵. نساء: ۵۲.

۶. اصل: لا ایمان.

۷. در نسخه خطی بین این قسمت و ادامه مطلب گسستگی ایجاد شده و ادامه مطلب از صفحه ۱۳۳ نسخه خطی نقل

۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۱۲.

می گردد.

۹. نساء: ۵۹.

۱۰. اصل: نصب و نصیب.

۱۱. چنین است در اصل.

ملامت نبودی. امامت جزءای آخرین است از این اسباب که موجبات قبایح اند به زعم خصم. هر چه خصم به رسول و قرآن و عقل بگوید بعینه جواب ما باشد. اگر خصم گوید در آن صورت محاسن زیاده از مقابح است آنجا، ما گوییم اینجا نیز همچنان وجود رئیس واجب است برای صلاح عالم و عالمیان. به سبب امثال خلاق او را، واجب بود جزماً که معصوم بود. زیرا که اگر نامعصوم بود، محتاج بود به امام دیگر، ادا به تسلسل کند یا دور و نیز که اگر نامعصوم اقامت شهادت کند به درمی مقبول نبود قول او برای فسق. پس چگونه کلام او در بیان حلال و حرام و ضابطه عالمیان از او قبول کنند؟ و نیز ناصب امام اول مرتبه عقل است، و امثال فرمان عقل بردن واجب بود و هر حکمی که وی کند حُسن بود نه قُبْح و نیز فساد از قبول ناکردن ظاهر شد قبول باید کرد تا فساد مرتفع شود.

الدلیل السادس: بدان که محتاج بودن به امام نیکو است و نصبش صلاح همه عالمیان است و احکام و اتقان دارین به امامت حاصل است، که اگر چنین نبودی صاحبگان امام تعیین نکردندی و چون تعیین کردند^۱ پس نصب امام نیکو است؛ و در تعیین و نصب امام ناچار است از شخصی که عالم باشد به باطن کسان. برای آنکه امامت ریاستی است عام، و نیست مر جاهل را علم به فرق و اختیار حسن بر قبح و صلاح بر فساد عالمیان. آیا نبینی تو که کتابت^۲ و نقش و بنا تفویض به کسی نمی کنند که جاهل باشد بدان امور؟ و اگر تفویض کرده باشند به جاهلی نص و تعیین امام را تکلیف مالا یطاق باشد، یا اختیار کرده باشد قبیح را در مقام حسن؛ و اگر جایز بودی اختیار امام و تفویض بسوی علما هر آینه هم جایز بودی^۳ و حق بودی تفویض وضع شرع، یا باب از ابواب شرع، یا رفع^۴ باب از وی، یا نصب کردن رسولی از برای

۱. اصل: نکردند.

۲. در نسخه خطی صفحه ۲۹ موجود نیست و ادامه مطلب پس از پایان صفحه ۱۳۳ از صفحه ۳۰ نقل می شود.

۳. اصل: رفعی.

دعوت به یکی یا به جماعت، و این محال است از چند وجه:

اول: آنکه چون یافت شود دو تن را که لایق خلافت باشند و نصب یکی از ایشان دوتن، از دیگری اولی و افضل نباشد موجب فسادها گردد، کما قال الله تعالی: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۲

دویم: آنکه ممکن است که شخص^۳ مختار^۴ را، ظاهرش به خلاف باطنش بود.

سیم: وقوع منازعت است میان عالمیان، چنانکه اهل هر بلدی اختیار کسی کنند به امامت که در وی صلاحیت بینند، یا بعضی گویند ما مصلحت نمی بینیم نصب^۵ این را به امامت، و نیز اگر بعضی یکی از این دو شخص را که قابل این کار دانند بدین کار اختیار کنند و دیگر را معطل بگذارند، معطل مختار را گوید: ای فلان، تواز من به تقدّم اولی نیستی. نفس خود را عزل کن یا مرا شریک خود گردان، و این لابد که موجب فساد گردد.

چهارم: آنکه اگر تفویض جایز بودی، این تفویض به جمیع عالمیان باشد، و این محال است برای آنکه اجماع همه هرگز متفق نباشند یا به بعضی عالمیان، و این بعض یا معین اند - و هولیس بموجود - یا غیر معین.^۶ پس این هنگام حدود شرعیه مثل نماز جمعه و عیدین و جهاد و غیر ذلک معطل بماند.

پنجم: ممکن است مشکل^۷ بودن^۸ آدمی و متزهد بودن او ظاهراً، تا رواج کار خود دهد و گمراه گرداند خلقان را به مکر خدیعه، و مختلط گرداند کار خود را به شرع. [چنانچه] ابوالحسن اشعری شرع را به فلسفه آمیخت.^۹

۱. اصل: ولو کان. ۲. انبیاء: ۲۲.

۳. اصل: شخصی. ۴. اختیار شده، انتخاب شده. ۵. اصل: نصیب.

۶. چنین است در اصل. ۷. اصل: مشکل.

۸. مشته بودن.

۹. در حدود اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری، ابوالحسن اشعری (متوفای ۳۳۰ ه. ق) که پیروی معتزله و

ششم: آنکه اختیار صحابه باطل است بنابر آنکه سعد بن ابی وقاص با علی علیه السلام بیعت نکرد با آنکه این سعد از عشره مبشره^۱ است، و با معاویه بیعت کرد؛ و همچنین اسامة بن زید^۲ و عبدالله عمر و حسان بن ثابت که از علما و زهاد صحابه بودند و بیعت نکردند وی را علیه السلام.

هفتم: آنکه صحابه اختیار عثمان کردند به خلافت او، و هم صحابه اختیار کردند قتل او؛ مثل طلحه و زبیر و سعد وقاص و به امر^۳ سعد، پسر خال مؤمنان که محمد ابابکر است بدین قیام نمود، و عمار یاسر از رؤسای ایشان بود.

هشتم: خالی نیست از آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تعیین امام کرد به اسم و نسبش و صفتش تا مشتبّه به خلقان [نگردد]، یا نکرد. اگر نکرد خالی نیست از آنکه وصیت کرد بعد از خود به تعیین امام به اسم و نسب و صفت، یا وصیت هم نکرد. اگر نکرد اختیارات بدعت باشد، و کُلّ بدعة ضلالة، و اگر کرد اختیارات مخالفت باشد با رسول، و مخالفتش عصیان است.

نهم: اگر بیعت حق باشد و دلالت امامت کند، باید که بنوامیه و بنو العباس خلیفه به حق باشند. زیرا که اینجا نیز بیعت بود زیادت^۴ از آنکه آنجا بود. دهم اگر خلافت به بیعت تواند بود، شاید که بیعت به کافر کنند. چنانکه جهاننداری ملوک عالم به بیعت است.

یازدهم: اگر بیعت صحیح بودی یمن که روزی بر صد کس بیعت کنند و این عین فساد است در زمین، و قال الله تعالی: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ



شاگرد قاضی عبدالجبار معتزلی بود، از اعتزال کناره گرفت و به مذهب «اهل السنة» یا «اهل الحديث» گرایید. او اصول اهل السنة را بر پایه های استدلالی خاصی بنا نهاد و بحث و استدلال و به کار بردن منطق را در اصول دین جایز شمرد و از قرآن و سنت بر مدّعی خود دلیل آورد.

۱. اصل: عشوه مبشره.

۴. اصل: زیادت بود زیادت.

۳. اصل: یامر.

۲. اصل: زیل.

إصلاحها.^۱

دوازدهم: امامت معظم امری است از امور دین در مقابل نبوت و حکومت^۲ بر کافه خلایق اگر امام نصب توان کردن [به بیعت رسول نیز نصب توان کرد]. اگر گویند رسول محتاج به معجزه باشد، ما گوییم امام نیز محتاج نص و نصب باشد و معجزه به وقت حاجت. هیچ فرقی نیست میان این معنی و آن، سوی الوحی.

سیزدهم: بیعت تسلیط شخصی است بر مال خدا و نفوس معصومه و بر دماء و فروج عالمیان، و چون مبایع را بر نفس خود امروز این رخصت نیست، چگونه شاید که دیگری را حاکم گرداند که بر این جمله چیزها حکم کند؟

چهاردهم: اگر خلافت به بیعت شاید، وضع باب در دین که نبوده باشد هم شاید، و اگر گویند این کفر است، گوییم نصب^۳ خلیفه بی اذن شارع هم کفر است.

پانزدهم: بیعت لابد که برای امری باشد که صلاح در آن باشد. صلاح وقت ممکن که صلاح تابعین ایشان در آن نباشد، یا^۴ آن صلاح متغیر شود بعد از آن. پس نصب خلیفه باید که کسی کند که مطلع باشد بر احوال مستقبله بر طریق غیب و این جز خدای تعالی نداند.

شانزدهم: قوله تعالی: ﴿وَ اخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا﴾^۵ هر هفتاد مستحق صاعقه شدند و بسوختند. [با آنکه] نبی مرسل اولوالعزم اختیار کرده بود، پس چگونه باشد اختیار جایز الخطاء التائب من الشرک.

هفدهم: قال الله تعالی: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾^۶ باری تعالی رسول را نیز مجال اختیار نداد.

هجدهم: خلافت امری دینی است، و امر دینی را نصب آن بر خدای تعالی باشد. اگر صلاح بودی بگفتی یا به رسول فرمودی یا در قرآن ذکر نکردی که ﴿مَا

۳. اصل: نصیب.

۲. اصل: حکمت.

۱. اعراف: ۵۶.

۶. قصص: ۶۸.

۵. اعراف: ۱۵۵.

۴. اصل: تا.

فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ^۱. و چون نگفت و به رسول نفرمود معلوم شد که محتاج الیه نیست. پس ترک لازم بود به حکم «فاسکتوا عما سكت الله [عنه]».

نوزدهم: اگر بیعت و اختیار ایشان بر صحابه حق بود، بیعت بنوهاشم و شیعه و اختیار شیعه بر علی و حسن و حسین علیهم السلام باید که حق باشد؛ و مخالف روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة»^۲ و جمهور خلق بیعت کردند بر حسن علیه السلام و در آن نزدیکی هم از طایفه [ای] بیعت کردند بر معاویه، و این باطل است به چند وجه: اول آنکه امام حسن علیه السلام از جمله ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ﴾^۳ بود و معاویه از شجره ملعونه، و یا جمع^۴ امامین بود و قتل^۵ یکی از این دو واجب بود. زیرا که مخالف گوید چون بر دو کس بیعت کنند، یکی را بکشند و به مذهب ما قتل حسن علیه السلام کفر است و به مذهب مخالف قتل معاویه فسق.

بیستم: قضای بین اثنین [به بیعت] منعقد نمی شود، چگونه خلافت که حکم عالمیان است ثابت شود به بیعت؟

بیست و یکم: اختیار امام از دین است یا از دین نیست. اگر دین است، دین به اختیار خلق نباشد، و اگر از دین نیست احداث و بدعت باشد.

اگر گویند که چرا علی علیه السلام بیعت گرفت؟ گوئیم در ایام خلافت علی علیه السلام بیعت سنتی شده بود و به مقامی رسیده بود که مردم گمان بردند که امامت صحیح نبود الا به بیعت، و او را واجب بود وصلت ساختن به حق خود، و به هیچ وجه مسلم نشد الا بدین طریق؛ و نیز رسول صلی الله علیه و آله بیعت گرفت روز حدیبیه. زیرا که نبوت وی ثابت شده بود و قائم بود به معجزات، بیعت گرفت بدان معنی که سوگند بخورید که از من برنگردید، مرا به دست خصم باز نگذارید. علی علیه السلام را نیز خلافت ثابت شده

۱. انعام: ۳۸.

۲. کمال الدین ص ۴۶۲، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۷۶، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۵۳۱ و ج ۲، ص ۱۰۱ و ج ۳، ص ۱۴۶.

۳. آل عمران: ۳۴.

۴. الإحتجاج، ص ۴۶۵، دلائل الامامة، ص ۲۸۰.

۵. اصل: قتلی.

۴. اصل: جمعی.

بود به نصّ خدا و نصّ رسول پیش از این، امروز بیعت گرفت که از من اعراض نکنید و بدانچه بر شما واجب است به نصّ خدا و رسول ﷺ به متابعت من کردن، بدان قیام نمایید و مرا به دست عدو باز ندهید. پس بیعت آخر عهد بود بماوجب علیهم من قبل الله تعالی و قبل رسوله و هذه لطيفة. چنانکه بیعت رسول ﷺ نه به نفس رسالت بود، بلکه به اعانت وی بود، بیعت علی علیه السلام نیز به اعانت بود به ترک عدوان علی علیه السلام و به معاونت او بر عدو.

پس چون معلوم شد که امامت به اختیار خلق نباشد، پس لابد باید که خدای تعالی از خلقان کسی را که لایق این کار باشد و معصوم^۱ باشد فعلاً و قولاً، و معتمداً علیه باشد ظاهراً و باطناً، برای این کار اختیار کند و نصب فرماید. همچنین رسول ﷺ نصّ کند جلیلاً و خفياً، چنانکه نصّ کرد.^۲

... خدای را از متابعت او منکر نیاید و به کرامات خود بر او مباهات نکند. از جمله کرامات مهدی علیه السلام طول عمر اوست. چنانکه گویند عمر لقمان حکیم شش هزار سال بود و همچنین سامری چندین سال است که زنده است و هیچ نقصان نبود در کار او، و یقین که عمر او عشر [عمر] این جمیع نیست. باید که از صنایع رذیله چون حجامت و حیاکت^۳ و امراض متنفره بعید بود. زیرا که حصول این چیزها سبب تنفّر خلق است از قبول قول او.

فصل سیم: در آنکه امام دوازدهداند

و دلیل بر این اخبار است و سمع. زیرا که هیچ عددی از این عدد اولی نیست با عقل.

۱. اصل: معلوم.

۲. در نسخه خطی بین این قسمت و ادامه مطلب گسستگی ایجاد شده و مقداری از متن نیز ساقط گردیده است. ادامه مطلب از صفحه ۱۸ نسخه خطی نقل می‌گردد.

۳. بافتن جامه، جولاهی، ترتیب دادن شعر.

اول اخبار که مخالف روایت کند که رسول ﷺ گفت که: «يَكُونُ فِي أُمَّتِي مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ [حذو] ^۱ النَّعْلُ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ ^۲» و نقباء بنی اسرائیل دوازده بودند. كما قال الله تعالى: ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾ ^۳ و رسول ﷺ گفت: «أُمَرَاءُ أُمَّتِي - وَرُؤِيَ خَلَفَاءُ أُمَّتِي - بَعْدَ نِقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» ^۴ و عن أبي بن كعب: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَتَيْ عَشَرَ صَحِيفَةً اسْمُ كُلِّ إِمَامٍ عَلَى خَاتَمِهِ وَصَفَتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ» ^۵ و عن ابن عباس قال: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَمْ الْأَتْمَةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ ﷺ: بَعْدَ حَوَارِيِّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْبَاطِ مُوسَى وَنِقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَ: قُلْتُ فَكَمْ كَانُوا؟ قَالَ ﷺ: اثْنَتَيْ عَشَرَ بَعْدِي» ^۶ به تمام این خبر و خبری که جابر انصاری از رسول ﷺ روایت می کند در باب خامس در فصل اول گفته شود.

دیگر روایت خاصه که رسول ﷺ گفت با حسین علیه السلام: «هَذَا ابْنِي إِمَامٌ وَأَخُو إِمَامٍ أَبُو أَتَمَّةٍ تِسْعَةَ تَاسِعِهِمْ حُجَّةُ بَنِي الْحُجَّةِ» ^۷ این و امثال این.

اما اخبار که دال است بر عصمت ایشان، چنانکه در مناقب ابن مردویه آمد: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: خَمْسَةٌ مِّنَّا مَعْصُومُونَ: أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ.» ^۸ و عن ابن عباس عن النبي ﷺ: «أَنَا وَعَلِيٌّ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ مَطْهُرُونَ مَعْصُومُونَ» ^۹ و در جمله کتب مخالفان آمد که رسول ﷺ گفت: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْيِيَ حَبِوْتِي وَيَمُوتَ مَوْتِي وَيَسْكُنَ الْجَنَّةَ الْخُلْدَ الَّتِي وَعَدَنِي فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ لَنْ يَخْرُجَكُمْ مِنَ الْهَدْيِ وَلَنْ يَدْخُلَكُمْ فِي ضَلَالَةٍ» ^{۱۰} و این نص است در عصمت علی بن

۱. اصل: حَذَوُ.

۲. اصل: القدرة بالقدرة.

۳. مائده: ۱۲.

۴. بحار، ج ۳۶، ص ۲۸۴، كنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۰۸۳۷.

۵. اصل: اثني.

۶. بحار، ج ۳۶، ص ۲۷۱ (با کمی اختلاف).

۷. اصل: فی.

۸. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

۹. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۷۲.

۱۰. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۷۲.

۱۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۰۱.

۱۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۰۱.

۱۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۹، كنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۹۵۹ و ۳۲۹۶۰ (با کمی اختلاف).

ابی طالب عليه السلام؛ و در تفسیر سلیمان ثعلبی آمد که رسول صلی الله علیه و آله گفت: «[سَبَّاق] ^۱ الْأُمَمِ
ثَلَاثَةٌ لَمْ يَشْرِكُوا بِاللَّهِ طَرَفَةٌ عَيْنٌ أَبَدًا: عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَصَاحِبُ يَاسِينَ وَ مُؤْمِنُ آلِ
فِرْعَوْنَ، وَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَ عَلِيٌّ أَفْضَلُهُمْ» ^۲ و این دلالت عصمت او است.

۱. نسخه ر.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۲۳۰، و بدین مضمون کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۸۹۶، ۳۲۸۹۷ و ۳۲۸۹۸.

الباب الثالث

در سؤالی و جوابی

[سؤال] ^۱هیچ شکی نیست که اهل سنت و جماعت سواد اعظم جمهور اهل قبله اند، از کجا تور را معلوم شد که ایشان باطلند و شیعه بر حق؟ و حقیقت شیعه و مذهب ایشان و حقیقت خلافت علی و اهل بیت او از کجا تور را معلوم شد و بطلان متقدمان علی؟ یقین است که روز قیامت چون از ذرات خواهند پرسید، از این کل هم پرسند که: ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ ^۲. پس چه حجت داری که در دنیا آن را عقلاً قبول کنند و در آخرت در عرصه قیامت که ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾ ^۳ تور را حجتی بود در روز قیامت؟ که ﴿وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَالَهُمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ ^۴ بر تو وبال نبود و آن دلپذیر بود و انصاف نه عناد و نه لجاج، بلکه معقول و ماخوذ از کتب فریقین، و فریقین بر صحت آن اتفاق کردند.

[جواب: اگر کثرت سبب حقّ بودی بایستی که اهل کفر بر حقّ می بودند، چه شک نیست که کفار بیشمار و اهل الاسلام نسبت به اعداد ایشان قلیل المقدارند. پس کثرت سبب حقیقت نباشد و حق تعالی از این خبر داده به قول خود: ﴿كَمْ مِنْ

۱. نسخه ر.

۲. صافات: ۲۴.

۳. حاقه: ۱۸.

۴. زمر: ۴۷.

فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ ﴿١﴾ [۲]

[دیگر] ^۳ چون حضرت رسالت از دنیا رحلت کرد، خلقان به حکم قوله تعالی: ﴿أَفَأَنتُمْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ ^۴ و به حکم قول رسول ﷺ که: «ستفترق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم فی النار إلا واحدة» ^۵ متفرق شدند، و هر یک مذهبی اختیار کردند و امامی گرفتند، و به حکم ﴿أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾ ^۶ و به حکم «کلهم فی النار إلا واحدة» فرقه ناجیه یکی بیش نیست.

و خلقان اهل بیت را که خلیفه رسول بودند به حق واحداً بعد واحد، و صاحب دین و صاحب شرع مصطفی بودند ﷺ، فرو گذاشته و متابعت و فرمانبرداری وی نکردند مگر شیعه، پس شیعه بر حق باشد و غیر ایشان باطل.

اما آنکه شیعه متابعت اهل بیت می کنند نه غیر ایشان، آن است که شیعه را امامیه و اثنا عشریه گویند و نسبت هر فرقه به امامش برای متابعت اوست آن امام را، چنانکه شافعی آن طایفه را گویند که مذهب شافعی داشته باشد و امام خود شافعی را داند، و کسی که مذهب حنفی و مالکی را داشته باشد وی امام خود حنفی و مالکی را داند. پس شیعه را که اثنا عشریه و امامیه گویند جهت آن است که مذهب دوازده امام دارند و امام خود دوازده امام را می دانند.

اما دلیل بر حقانیت خلافت اهل بیت و بطلان متقدمان علی و آن بر شش چیز است: اول عرف و شرع، دویم عقل، سیم قرآن، چهارم اخبار فریقین، پنجم اجماع اهل قبله و شهادت اهل کتاب، ششم علم لدنی که فیض فضل حق است به حکم: «اللهم اهدنی لما اختلف فيه من الحق بإذنک انک تهدی من تشاء إلى صراط مستقیم» ^۷

۱. بقره: ۲۴۹.

۲. نسخه ر.

۳. نسخه ر.

۴. آل عمران: ۱۴۴.

۵. (با کمی اختلاف) بحار الانوار ج ۲، ص ۳۱۲، و کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۰۸۳۴، ۳۰۸۳۵، ۳۰۸۳۶، ۳۰۸۳۷ و

۷. عمل اليوم و الليلة، ص ۱۴۹.

۶. انعام: ۱۵۳.

۳۰۸۳۸

و «العبد لا يفشى^۱ سر المولى إذ ائتمنه» و این اشیاء گفته شود بتفصیل و هم ممزوج بعضی به بعضی به ترتیب و ترکیب و ضبطی غریب که علما بدین ترتیب و تقریر و تحریر نرسانیده باشند، و بر این نوع وضعی نهاده، اگر چه طریق معروف است که آن عقل است و قرآن و اخبار و اجماع، اما وجه استدلال و استخراج و استنباط غریب افتاده و خاص لدئی آمد مرا بى اقتدا به کلام کسی ﴿وَذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾^۲ و هو الحقّ الموفق يؤتى من يشاء و ما يشاء^۳ بنا بر صد مسئله نهاده:

أما العرفية فأربعة مسائل:

المسألة الاولى: آن است که هرگز اجنبی را به مقام خلافت متوفی ندارند، و عترت در لغت بقیه رایحه مشک است در جامه دان. چون نبی در گذشت گلاب به مقام گل به ایستادن اولی، که بوزینه به مقام او.

المسألة الثانية: از ما تا زمان رسول ﷺ قریب هفصد سال بود، هفصد مذهب در اسلام بدعت بنهادند چنانکه شاعر گوید شعر:

و تشعبوا شعباً فكلّ جزيرة
فيها امير المؤمنين و منبر

و ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾^۴ صادق شده و هر کسی بر وفق مذهب خود شبهه ایراد کرده و أنا الحقّ زده، و در قرآن بود که ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^۵ بنابر این حالات رجوع با قرآن کردم، چنان یافتیم که حق با علی است و شیعه که: ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ﴾^۶ یعنی چون کسی در گذرد، قریب به مقام قریب بایستد، نه اجنبی بعید به مقام او. دلیل بر این، خبر «الأقرب يمنع الأبعد» و حق تعالی این مسئله را سه

۱. اصل: لا یشی.

۲. یوسف: ۳۸.

۳. اصل: شاء.

۵. نساء: ۵۹.

۶. انفال: ۷۵.

۴. مؤمنون: ۵۳.

حکم فرمود: رَحِمَ و هجرت و ایمان و این هر سه در علی جمع بود. اما عباس رحم بود ولیکن مهاجر نبود بلکه از طلقاء بدر بود که وی را به اسیری گرفته بودند و خود را به اسیری باز خریده، و قال الله تعالی: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا﴾^۱ ولایت عباس ممنوع شد بدین آیه. اما صحابه اگر مسلم داریم که مومن بودند و مهاجر، لیکن رحم نبودند. چون این جمله خصال در علی جمع بود و در دیگران نبود معلوم شد که حق با علی بود. پس وی به مقام رسول ﷺ اولی بود و متقدمان او بر او ظلم کردند و عرف و عقل مؤید این حال، و نقل مؤکد این مقال چنانکه گفته شد.

المسألة الثالثة: ابوحنيفة گوید: «حسن و حسين پسران رسول ﷺ نیستند.»

و شافعی گوید که: «ایشان پسران رسول اند ﷺ.» و تمسک شافعی به آیه مباهله است و خبر نبی ﷺ که: «هذا ابني إمام ابن إمام من إمام وأخو إمام» و با حسن و حسين گفت: «ابنای هذان امامان قاما أوقعدا»^۲ و تمسک ابو حنيفة به شعر جلفی از اجلاف عرب است. مخالف گوید حسن و حسين ﷺ از ذریه رسول نیستند. زیرا که ایشان از دخترانند و شافعی مانع این قول است. اما حجت ما و شافعی قوله تعالی: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ﴾^۳ الی قوله: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ﴾ الی قوله: ﴿وَ عِيسَى﴾ به آنکه میان نوح و عیسی قرب چهار هزار سال بود و عیسی از جانب دختر ذریه نوح شد. پس اینجا که یک بطن زیاده نیست اثبات ذریه کردن اولی که آنجا. پس باید حسن و حسين ﷺ از ذریه محمد ﷺ باشند. شکی نیست که تناکح میان حسن و حسين ﷺ تا به مهدی ﷺ بلکه سادات شرق و غرب و میان رسول ﷺ حرام است و توارث ثابت است، نبینی که اگر رسول ﷺ بخواهد یا علی ﷺ، که دختر علویه را در نکاح آرند نشاید؟ و همچنین سادات عالم را از حسن و حسين تا به امروز هیچ سید علوی را روا نبود که

۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۷۸. ۳. انعام: ۸۳.

۱. انفال: ۷۲.

دختر صلبی رسول ﷺ را زن کند. میان رسول ﷺ و سادات توارث ثابت، اینان از رسول میراث گیرند به تقدیر آنکه عدم اقربا بود و رسول ﷺ نیز از اینان میراث گیرد به تقدیر آنکه واسطه مفقود بود به معنی «الأقرب فالأقرب» و یقین است که میان رسول ﷺ و سادات از حسن و حسین علیهما السلام تا به قیامت مخدرات و بنات ایشان را از همدیگر حجاب نیست. رفع حجاب میان ایشان و بنات منکوحات ایشان و توارث و آنکه هیچ از ایشان منکوحات همدیگر را بعد از موت یکی از ایشان را طلاق نیست^۱ الا به سبب فرزندی و هیچ سببی و علتی دیگر نیست الا ولدیت و از این طرف جدّیت و ابویت. پس بنابر اینها معلوم شد که نفوس ایشان یکی است. پس با این قربت با رسول ﷺ و علم و عصمت و حسب و نسب چگونه شاید که عاقل ترک اینان کند و تمسک به طایفه اجنبیه کند که میان ایشان و رسول ﷺ جدایی و بُعدی باشد بُعد المشرقین و المغربین.

فصل

اگر عیسی در ایام مهدی علیه السلام حورایی به زن کند و دختری بیارد از او آن دختر عیسی نه به زن ابراهیم شاید و نه به زن نوح و نه به زن آدم زیرا که ولد است ایشان را، و اگر عیسی پسر بیارد آن پسر دختر ابراهیم به زن نتواند کردن زیرا که عمه او باشد، و هم اولاد او صلبی آدم و نوح از بنین و بنات بدین طریق است، و اگر آدم و نوح علیهما السلام خواهند که از بنات اهل دنیا یکی را به زوجیت خود درآرند شرعاً روا نبود رفع حجاب و منع تناکح و وجوب توارث؛ و صحّت خطاب به ابن رسول الله ﷺ چنانکه جمله صحابه و تابعین خطاب کردند با حسن و حسن علیهما السلام بدین لفظ، دلالت آن است که ایشان ولد رسولند علیهما السلام.

المسئلة الرابعة: گویند روزی حسن و حسین علیهما السلام با رسول الله ﷺ گفتند: «یا

۱. اختلال در عبارت از نسخه اصل است.

أبة [اولاد عرب شتر می دوانند] ^۱ ما را می باید که شتر بدوانیم [و شتر نداریم] ^۲ تا رسول ﷺ زنده بود ایشان رسول را پدرخواندندی، ندانستندی که وی جدّ است، پس رسول گفت: «من شتر شما باشم» رسول ﷺ در خانه خالی رفت و یکی را بر دوش راست نشاند و یکی را بر دوش چپ و از این کنار خانه تا به آن کنار خانه می دوید و بخ می کرد [و گویند] که عفو عفو می گفت و آنکه گفت: «نعم الجمل جملکما و نعم الراکبان أنتما» ^۳.

گویند که روزی حسن علیه السلام بول به رسول کرد پیرزن بدید بانگ بر حسن زد. رسول ﷺ از این برنجید و گفت: «لا ترموا ابني وجعت قلبي.» ^۴ چون رسول ﷺ بخفتی حسن و حسین علیهما السلام پیش وی خفتند و پای در سینه رسول ﷺ آویختندی و اکثر در جنب رسول ﷺ بنشستندی. روزی رسول ﷺ وعظ می گفت، حسن می آمد دوان پای وی در دامن آمد و بیافتاد. رسول ﷺ خطبه قطع کرد و به زیر آمد و او را برگرفت و بر منبر برد و بر دامن خود بنشاند خجلان گفت: صدق الله حیث [قال:] ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ ^۵ عجب است که در حال حیات رسول ﷺ ضجیع رسول ﷺ و مٹافن ^۶ و له راکبان بودند، چون بمردند لایق آن نبودند که در جنب وی مدفون شوند، و ابوبکر و عمر در حال حیات رسول ﷺ بقدر غلوه ^۷ از رسول ﷺ دور بودند، ضجیع شدند؛ مگر که مرگ اجازت داد ایشان را آن و الا در حال حیات این معنی نبود ایشان را.

معنا: که قال الله تعالى: ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَظِيرِينَ إِنَّهَا﴾ ^۸ بعد از موت اذن فاطمه علیها السلام می بایست و اذن حسن و حسین علیهما السلام و ایشان دفن ایشان را کاره بودند در آن خانه، و قال الله تعالى: ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ

۱. نسخه ر.

۲. نسخه ر.

۳. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۶۸۶، ۳۷۶۸۷، ۳۷۶۸۸، ۳۷۶۸۹ و ۳۷۶۹۰.

۴. تغابن: ۱۵.

۵. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۶.

۶. احزاب: ۵۳.

۷. آخرین حدّ پرتاب تیر.

۸. همدم، همنشین.

يُيَوِّتُكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا ﴿١﴾ استیناس استیذان است تا سه کَرْت تا بگویند «أَدْخِلْ»، و اینجا خانه غیر بود و اذن نبود برای ایشان.

معماً: که ظاهر آیه ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ اقتضا آن می‌کند که کسی به زیارت رسول ﷺ در خانه نرود بلکه آستانه خانه ببوسد و بازگردد، چون دخول خانه اجازت نیست چگونه شاید که مِعُولی^۲ بکشند و آنجا گور کنند تا به هر معولی بزدندی رسول ﷺ را زلزله در قبر افتادی و زمین مزلزل شدی، مگر که نخواستند که بعد از موت نیز ایزاء او نکنند؟ و نیز قال الله تعالی: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۳. یکی محمد رسول الله ﷺ بود و چون وی در گذشت زمین که میراث وی بود صدقه فرمود به خبری که خصم گفت: «إِنَّا معاشر الأنبياء نورث»^۴ پس زمین به مدفن رسول نشاید و بروی حرام بود خفتن در آن زمین، پس لابد که وی را به آسمان برده باشند. پس آنچه گویند: «هما ضَجِيعا رسول الله» آن مدح نبود ایشان را؛ و اگر گویند مدفن ایشان به نظر با تسع ثمن عایشه و حفصه بود، ما گوییم چگونه شاید که دختران اجانب از رسول میراث گیرند و دختر رسول ﷺ از وی میراث نگیرد؟^۵ و یا گوییم تسع ثمن خانه شبری بود بل اقل، پس چگونه دو آدمی را مدفن تواند بودن؟ فلا تدخلوا عام است حال حیات و بعد مماته را. پس هرگز از در خانه رسول ﷺ نتوان شدن، چون باری تعالی «بِیُوتِ النَّبِيِّ» گفت اضافت خانه‌ها با وی کرد. خانه‌ها ملک رسول ﷺ باشد و بعد از او صدقه بُود، نتوان گفت که خانه عایشه بود؛ و آنچه گویند «خرج النبی من بیت عایشة و ام سلمة» به ادنی ملا بست^۶ باشد، چنانکه گویند لِلْحَامِلِ مِنَ الْأَثْقَالِ «خُذْ طَرَفَكَ» به آنکه طرف محمول باشد و آن اضافت به وی برای ادنی ملا بست^۷ که

۳. انبیاء: ۱۰۵.

۲. کلنگ.

۱. نور: ۲۷.

۵. اصل: نگیرند.

۴. کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۰۹۷ (اصل: لاثرت و لانورث).

۷. اصل: ادنی صلابه.

۶. اصل: بادی صلابه.

بیان متضایفین باشد، و ضجیع^۱ کسی بودن به صورت معانقه فخری نیست، چنانکه مادر و پدر حامل بار نبوت بودند و ایشان هر دو کافر بودند به زعم خصم، و محمد ﷺ در بغل مادر و پدر خفتی و هم از آن دایه خود بدان صفت نیست بلکه در خانه خفته اند.^۲ نه آسیه بنت مزاحم ضجیع فرعون بود؟ نه چندان سباع و حشرات همخانه و ضجیع نوح بودند؟ و همچنین اصحاب کهف با سبع خود؟ و اگر هیچ نبود ﴿فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾^۳.

أَمَّا الْعَقْلِيَّةُ أَرْبَعٌ وَعَشْرُونَ مَسْأَلَةً:

[المسألة الأولى] بدان که خارق عادت دلالت معجزه است. تا صحابه از دنیا رفتند ندیدیم و نشنیدیم که هرگز کسی به زیارت ایشان رفته باشد، اما مدفن علی علیه السلام و یازده امام بعد از ذریت او و همچنین اولاد ایشان و مدافن و مقابر ایشان قبله عالمیان شد، و به هر موسمی صد هزار تا سیصد هزار جمع می شوند به زیارت علی و حسن و حسین علیه السلام و مانند این مدفن اولاد ایشان به قدر حال؛ و هرگز نبود و نیست الا که هزار و دو هزار از چهار قطر عالم مختلف الجانبین متوجهین و راجعین و یا مقیمین ﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۴، و از دور صحابه الی یومنا هیچ متنفس ندید کسی را که گوید به زیارت متقدمان علی علیه السلام می روم. پس این نوع نیست الا بتسخیر القلوب به غیر عادت و تسخیر قلب برای طایفه [ای] دون طایفه [ای] نباشد الا خارق عادت و معجزه صرف.^۵ [پس اهل البیت مقتدای عالمیانند، حال الحیوة و الممات، و به متابعت ایشان رستگاری از درکات.

۱. اصل: ضجیعی. ۲. چنین است در اصل. در این قسمت مطلب افتادگی وجود دارد.

۳. حدید: ۱۳. ۴. حج: ۲۷.

۵. در نسخه خطی قسمتی از مطلب ساقط شده که از نسخه «آ» و «ر» نقل می گردد.

دوم: آنکه در اخبار مذکوره در حق شیخین منع و طعن بسیار واقع است از مخالف و مؤلف، به خلاف آیات و روایات و مدایح و مناقبی که در شأن شاه مردان واقع است که احدی را مجال حرفی نیست، و به موجب قول الله تعالی ﴿وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾^۱ خلائق بسیار از صغار و کبار از اهل ملل و غیر آن در اسلام می آیند و از ملت اسلام به ملتی دیگر نمی روند، و همچنین از مذاهب دیگر نقل کردن مردم به طریق شیعه اهل البيت که ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾^۲ دال است بر حقیقت شیعه و بطلان غیر ایشان.

سیم: تعیین خمس به قول خدا و رسول از برای اهل البيت و بنی هاشم دون غیر ایشان، لقوله تعالی ﴿يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^۳ که بعد از سهم خدا و رسول سهم علی و آل متعین است، و همچنانکه اخذ صدقات بر پیغمبر روا نیست، علی و فرزندان او را جایزه؛ و این دلالت می کند صریحاً که بعد از نبی، علی خلیفه بر حق است، و آنها که سبقت گرفتند به ظلم، بر باطل اند. بیت:

پس علی را امام دانم من در خلافت تمام دانم من

چهارم: در کتب مخالفین وارد است که پیغمبر فرموده: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ نَبِيٍّ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَرْبَعَةَ آلَافٍ وَصِيٍّ»^۴ و قال الله تعالی ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ﴾^۵ و قال ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۶ و إني جاعل^۷ في الأرض خليفة^۸ به لفظ جعل. عایشه گوید که پیغمبر ﷺ فرموده که نستخلف. پس باید که ابوبکر به زعم وی خلیفه رسول خدا نباشد بلکه خلیفه خلائق است، و حضرت علی علیه السلام که در شأن او احادیث متوافره واقع است، و خصم را قبول است خلافت

۳. اصل: والرسول ولذی القربی.

۲. نصر: ۱ و ۲.

۱. شوری: ۲۴.

۵. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۱۲. ۶. احقاف، ۹.

۴. انفال: ۱.

۹. اصل: جاعلک.

۸. فتح: ۲۳.

۷. اصل: لستتنا.

۱۰. بقره: ۳۰.

وی، مقتدا است و پیشوا نه غیر او.

پنجم: هیچ کس را خلاف نیست در این که پیغمبر ﷺ فرموده: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها»^۱ و این حدیث دالّ است بر آنکه هر که نبوت محمد را قبول کرده، باید اولاً به ولایت علیّ علیّه اذعان نماید؛ چه، کسی که خواهد که در خانه در آید، باید اول به در آید. پس اولاً اقتدا به امیرالمؤمنین واجب باشد لا غیر.

ششم: مخالفین را قبول است که عمر گفته: «كانت بيعة أبي بكر فلتة وقي الله المسلمين شرّها و من عاد إلى مثله فاقتلوه»^۲ و فلتة آن است که از کسی کاری نه از روی اندیشه و تأمل صادر شود. پس معلوم شد که نصب خلافت ابی بکر به غیر استصواب عقلاً و استحسان اتقیا بوده و به غیر رضای خدا و رسول ﷺ چه، عمر آن را شرّ گفته و امر کرد به قتل کسی که مثل این کار از او صادر شود، و کسی که حال او در خلافت بر این منوال باشد لایق به نیابت پیغمبر نخواهد بود.

هفتم: مصنف کتاب گوید نظر کردم، چنان یافتم که آبا و اجداد من مؤمن بودند و صالح. من از طفولیت باز به مطالعه تواریخ و سیر اشتغال نمودم. چنان معلوم شد که ابوبکر و عمر و امثال ایشان با آبا و اجداد هر یک چهل سال و پنجاه سال مثلاً به عبادت اصنام قیام نموده اند و آخر به ضرورت به اسلام درآمده، و چون ملاحظه خداوندان خود نمودم، که ائمه معصومین اند ﷺ از اوّل عمر تا آخر عمر یک دم بی رضای خدا و رسول نروده اند و قدمی به خلاف امر ایشان نسپرده اند، و به یقین دانستم که از ابی طالب علیّه و فاطمه بنت اسد، که والدین امیرالمؤمنین اند، تا آدم و حوا همه مؤمن و مؤمنه بوده اند. پس اقتدا به کسانی که ایشان را کم خود یافتم به حسب و نسب نمودم، بلکه به یقین راهنما و پیشوا حضرت علی را دانستم که

۲. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۱۹.

۱. کنز العمال، ج ۳۲۹۷۸.

کمالات و مناقب او^۱ به مرتبه [ای] رسیده و به منزله و جایی انجامیده که موافق و مخالف و مؤلف را در آن شایبه [ای] نمانده. ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾^۲

هشتم: حضرت رسالت پناه ﷺ دو نوبت امیرالمؤمنین علی را در زمان حیات به جای خود نصب فرمود و اهل البیت را به او سپرد.
اول: چون از مکه به مدینه هجرت فرمود.

دوم: چون حضرت رسالت پناه ﷺ به تبوک [عزیمت] می فرمود، حق - سبحانه و تعالی - پیغمبر خود را خبر داد که با اهل تبوک امر به صلح قرار خواهد گرفت و کار به حرب و قتال نمی انجامد، و از تبوک تا مدینه مسافتی بعید است. مبادا که کفار و منافقان فرصت یافته، با مؤمنان ضرری رسانند و عورات مؤمنان را بدنامی طاری می شود، و مخالفان از تو و علی خایفند، نه از غیر. علی را به جای خود نصب کن تا امر مؤمنان به موجب اراده همگنان باشد. پس چون پیغمبر رفت و علی ماند، منافقان چنانکه دأب ایشان است، بنیاد غیبت کرده گفتند که محمد با علی بد شده که او را با خود نبرده و در میان کودکان و زنان گذاشته. [۳]

علی علیه السلام چون این بشنید برنجید و بر عقب رسول رفت، چون به رسول رسید گفت: «یا رسول الله! ان المنافقين یزعمون انک انما خلقتنی استعلااً و مقتناً لی» فقال النبی ﷺ: «ارجع یا اخی الی مکانک فان المدینة لا تصلح الا بی او بک فانت خلیفتی فی اهللی و دار هجرتی و قومی اما ترضی یا علی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی»^۴ یعنی اگر نبی بودی تو بودی. پس در این دو غیبت صغری علی علیه السلام خلیفه وی بود، باید که در غیبت کبری نیز خلیفه وی باشد. زیرا که به حکم:

۱. اصل: و ۲. آل عمران: ۸.

۳. ادامه مطلب از قسمت دوم صفحه ۳۲ نسخه اساس نقل می گردد.

۴. کز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۵۱۷ و ۳۶۴۸۹.

﴿ لَا تَجِدُ لُسْنَيْنَا تَحْوِيلًا ﴾^۱ او تبدیلاً و به حکم: ﴿ مَا يُبْدِلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ ﴾^۲ باید که علی علیه السلام خلیفه وی باشد. زیرا که خلافت معلوم شد و عزل معلوم نیست، بنابر استصحاب حال علی علیه السلام خلیفه باشد دائماً و اقتدا به وی کردن بر ما واجب است، لآنکه قال تعالی: ﴿ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ﴾^۳، و به حکم ﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴾^۴ ما را متابعت رسول می باید کرد، و وی علی علیه السلام را خلیفه کرد.

معمناً: که خصم گوید در غیبت کبری نیز خلیفه وی بود به تجهیز و دفن و تکفین و بر عیالان او و به ادای قرض و مهمات که حادث شود. پس با چندین حجج و بیّنات چگونه شاید که عاقل چنین شخصی را ترک کند و اقتدا به دیگران کند؟ و در این خبر نصّ صریح به قول رسول صلی الله علیه و آله «أنت خلیفتی» و عزل این حکم معلوم نشد. پس باقی باشد تا روز قیامت.

المسألة التاسعة: زنان رسول صلی الله علیه و آله به سبب زوجیت او عزّت یافتند که ﴿ أَرْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ ﴾^۵. پس کسانی که از خون و گوشت او باشند و معصوم، عزّت و عظمت ایشان را ضبط نتوان کردن و به کُنه آن نتوان رسیدن. این طایفه را به مقتدا گرفتن اولی از کسانی^۶ که نه زوجیت دارند و نه قرابت.

المسألة العاشرة: اهل سنت ذاکرند بر فضایل صحابه و این بزرگی ایشان به سبب خدمتکاری این خاندان است. پس جایی که به سبب خدمت ایشان این درجه حاصل شود، بدان که مخدومی چه فضیلت باشد. پس اقتدا به مخدومی چنین کردن اولی از آنکه به خدمتکار کنند.

المسألة الحادية عشرة: بلال حبشی و مقداد الأسود الکندی، مُعْظَمِ جمله

۳. آل عمران: ۳۱.

۲. ق: ۲۹.

۱. اسراء: ۷۷.

۶. اصل: کسی.

۵. احزاب: ۶.

۴. احزاب: ۲۱.

دل‌های خلق‌اند، و ایشان دو سیاه بودند، به سبب صحبت رسول بدین مقام رسیدند. پس اولاد که نفس او بودند به تعظیم و تقدیم اولی از غیرى باشد.

المسألة الثانية عشرة: رسول اسامة بن زید را لشکر داد و به طرف شام فرستاد، که گفتند به سر حدّ لشکر کفار حرکت کردند، و از آن جمله لشکر^۱

بن عبدالملک ثم یزید بن ولید بن عبدالملک ناقص و بعده ابراهیم بن الولید المخلوع و بعده مروان بن محمد بن مروان و او آخرین ایشان بود. [روایت است که] عمر بن عبدالعزیز مروانی [در زمان حکومت خود به حج رفت] ^۲ چون از حج فارغ شد، منادی کرد که هر کس را که ظلامت^۴ دارد گویا که داد بدهم، و اگر چه بر من باشد. خبر به محمد باقر علیه السلام رسید، برخاست و به شام رفت. عمر تعظیم وی کرد و قواد^۵ را به استقبال فرستاد و چون درآمد، مجلس و سجاده با وی گذاشت و گفت: «دائم که به چه کار آمدی، اگر معلوم بودی که این کار به تو رها کنند، با تو گذاشتمی.» و گویند محمد باقر علیه السلام گفت: «[اگر چنین می بود] ^۶ حجت خدا در گردن من انداختی، فردا در قیامت می گفتمی که من امامت باوی رد می کردم، وی طلب نمی کرد. من پیش خدای و خلق خجالت بردمی.»

و این عمر عبدالعزیز بود که لعنت علی در میان خلق برداشت و سبب برداشتن لعنت آن بود که روزی بر منبر خطبه می خواند، ذمی برخاست و خطبه دختر او کرد. عمر گفت: «تو کافری و در دین ما دختر به کافر ندهند که: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ﴾ ^۷ ذمی گفت: «پس چرا رسول شما دختر به کافر داد؟» عمر گفت: «کافر که بود؟» گفت: «علی» عمر بانگ بر وی زد که: «که می گوید که علی کافر بود؟ نعوذ باللّه منه» ذمی گفت: «اگر علی کافر نبود شما چرا لعنت وی

۱. اصل به مقدار یک برگ افتادگی دارد.

۲. نسخه ر.

۳. نسخه ر.

۴. مظلمت، دادخواهی.

۵. بقره: ۲۲۱.

۶. نسخه ر.

می‌کنید؟» عمر خجل شد و از منبر به زیر آمد، و روز دوم وزرا را جمع کرد و گفت: «من دوش اندیشه کردم که معاویه بن ابی سفیان با آن جلالت و عظمت وی را هیچ اثری و نسل نماند. ظن من چنان افتاد که این به سبب عداوت وی بود با علی و اولاد علی علیه السلام، و نیز مرا لعنت علی علیه السلام نیک پسندیده نمی‌آید. این معنی برخوادم داشت.» وزرا گفتند: «صواب است» بفرمود که: «فردا در روز جمعه باید که پانصد مرد سلاح درپوشند در زیر قباها پنهان کرده و با من به مسجد آیند.^۱» چون دیگر روز به مسجد شد و خطبه خواند و به آخر خطبه لعنت نکرد و به عوض لعنت گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۲ خلق آواز برآوردند که: «غَيَّرَتِ السُّنَّةَ وَبَدَّلَتِ السُّنَّةَ وَكَفَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی عمر بن عبدالعزیز مروانی. از هر طرف خشت پاره‌ها بر عمر می‌انداختند تا عمر از منبر به زیر افتاد. سرهنگان سلاحها ظاهر کردند و وی را خلاص کردند و وی در خانه گریخت به حمایتی سرهنگان و بفرمود تا شخصی را مقدم کردند برای نماز جمعه.

و روز دوم که کارها قرار گرفت، کاتب را فرمود تا امثله‌ها^۳ و فرمانها نوشت و به اقصای ملک فرستاد که امیرالمؤمنین خلیفه وقت لعنت علی علیه السلام برداشت. باید که عالمیان اقتدا به وی کنند. امروز که خطبا که به آخر خطبه آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^۴ می‌خوانند سنت عمر عبدالعزیز مروانی است؛ و از ابوحنیفه سؤال کردند که عمر عبدالعزیز به رفع لعنت مصیب^۵ بود یا مخطی^۶؟ گفت: «مصیب^۷ [بود]. [زیرا که]^۸ علی علیه السلام امام بود تا حکمین، عمرو عاص و ابو موسی اشعری.» و چون شافعی ظاهر شد ترک لعنت فاش^۹ شده بود. شافعی فتوی داد که علی علیه السلام

۳. ج مثال: فرمان، دستور.

۲. نحل: ۹۰.

۱. اصل: آئید.

۵. اصل: مثیب.

۴. نحل: ۹۰.

۹. اصل: فاسق.

۸. نسخه ر.

۷. اصل: مثیب.

۶. خطاکار.

امام بود تا به روز مرگ و بعد از او حسن و حسین علیهما السلام نیز امام بودند و لعنت ایشان حرام است چنانکه ابوحنیفه گفت و فتوی داد.

فایده: بعد از قتل علی علیه السلام [ابن] ^۱عبّاس پیش معاویه رفت و [معاویه] ^۲ ده هزار دینار با چند عطا به وی داد. معاویه گفت: «هر حاجت که داری بگو تا برآورم.» گفت: «حاجتم آن است که لعن علی علیه السلام برداری از میان خلق.» گفت: «این حاجت قبول نکنم و به مقامی برسانم که چون بعد از من این لعنت بردارند، امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گویند: «غَيَّرَتِ السُّنَّةَ وَبَدَّلَتِ السُّنَّةَ.»

فایده: روزی جمعی علماء پیش مأمون خلیفه این سخن باز گفتند که معاویه لعین سخن جدّ تو را قبول نکرد، تو بفرما تا لعنت وی کنند. گفت: «معاویه که باشد در همه عالم که بر منابر لعنت وی کنند؟ امّا زبان اجلاف ^۳ عرب بگشایم تا بر سر کوچه‌ها و راهها لعنت وی کنند ^۴ تا روز قیامت؛ و هم این عمر عبدالعزیز فدک با فاطمیان ردّ کرد و بنی امیه گفتند: «أَفْضَحَتِ الشَّيْخِينَ وَأَبَاءَكَ» و تشنیع او می زدند تا آخر معین کرد که هر سال از انتفاع فدک شش هزار درهم به اولاد فاطمی دهند، و همچنین مأمون خلیفه هم ردّ کرد؛ و مدت ملک بنی امیه هزار ماه بود و منه قوله تعالی: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ ^۵ از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که تو لیلۃ القدر شناسی؟ گفت: «لیلۃ القدر از برای ما نهادند. آن شب ما بر تخت عظمت بنشینیم و ارواح انبیا و جمله ملائکه می آیند و سلام بر ما می کنند. باری تعالی گفت اگر چه حجت معزول خلق باشد اما هر سالی شبی کرامت کنم او را که آن یک شب به جاه و منصب زیادت‌تر بود از هزار ماه ملک بنی امیه.»

۳. سبک‌مایگان.

۲. نسخه ر.

۱. نسخه ر.

۵. قدر: ۳.

۴. اصل: می‌کنند.

فصل

عبدالله عباس را پسری آمد، در قماطی^۱ پیچید و به خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورد. فقال امیرالمؤمنین علیه السلام: «شکرت الواهب و بُورک لک فی الموهوب و خُذ إِلَیک أبا الأملاک.» پس عبدالله عباس گفت: «یا امیرالمؤمنین سَمَّه و کُنَّه» گفت: «سَمَّیتُهُ عَلِیّاً وَ کُنَّیتُهُ ابا الحسن» گفت: «صِفْهُ» گفت: «هُوَ أَبُو الملوک الأربعین» گفت: «یا امیرالمؤمنین صِفْهُمْ^۲» آنکه صفت ایشان می کرد چنانکه در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام مسطور است إلى أن قال: «وَاللَّهِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَیْهِمُ التُّرُکُ وَ الدَّیْلَمُ وَ الهِنْدُ وَ السُّنْدُ وَ البربر علی أن یزیلوه مَا أزالوه» و از این پسری بیامد محمد، آنکه ابراهیم. و بدایتی دولت ایشان از این محمد و ابراهیم بود و ایشان عظیم مقبل بودند و دعوت عظیم بکردند و ابو مسلم صاحب الدعوة و الدولة اول به خدمت ایشان افتاد از دست رئیسی از رؤسای خوزستان و ابومسلم از جمله بزرگ و بزرگ زادگان بود در ملک خراسان و عظیم عاقل و ذاهن بود و به اجازت ایشان به خراسان شد و دعوت کرد تا صد هزار مرد در خراسان بر دست او بیعت کردند به امامت ابراهیم و محمد. اول کسی که به تخت جهانداری بنشست در مسند خلافت سَفَّاح بود و هو سَفَّاح عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود، ثم المنصور، ثم المهدي، [ثم الهادي]، ثم الرشيد، ثم الأمين، ثم المأمون، ثم المعتصم، ثم الواثق، ثم المتوكل، ثم المنتصر، ثم المستعین، ثم [المعتز]^۳، ثم المهتدي، ثم المعتمد، ثم المعتضد، ثم المكتفي، ثم المقتدر، ثم الفاهر، ثم الراضي، ثم المتقي، ثم المستكفي، ثم المطيع، [ثم الطائع، ثم القادر]، ثم القائم، ثم المقتدي، ثم المستظهر، ثم المسترشد، ثم الراشد، ثم المقتفي، ثم المستنجد، ثم [المستضيء]^۴، ثم الناصر، ثم [الظاهر]^۵، ثم المستنصر، ثم المستعصم الذي ختم

۱. پارچه عریضی که کودک را بدان پیچند.

۲. منقهم.

۳. اصل: المعین.

۴. اصل: المستنطن.

دولة العباسية و قتلہ الخان الاعظم العادل ہلاکو خان بن تولى بن چنگیز خان. شعر:

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر
 شد خلیفه پیش ہلاکو خان زیون دولت عباسیان آمد بسر

و سبب این قتل آن بود کہ امیر ابوبکر بن معتصم شبی از شبها در محلّہ کرخ می گذشت، وقت سحری شنید کہ در نماز وتر یکی می خواند کہ بر مزاج وی صادق و طیب نیامد، و لشکر برنشانند و محلّہ کرخ را غارت کرد و قرب ہزار دختر علویہ و اجانب را غارت کردند و اسیر بردند.^۲ وزیر دار الخلافہ محمد بن العلقمی بود و او شیعی بود. چون این حال بشنید سوگند خورد کہ قرار نگیرم تا کہ ملک عباسیہ را بہ دست مغول باز ندهم. در حال چہار طبق کاغذ را وصل کرد و بغداد را بر او نقش کرد و بہ دست^۳ پیک امین داد و بہ پادشاہ جہانگیر فرستاد. چنانکہ چون از آب جیحون بگذشت، کاغذ بہ وی رسید. وزیر تہیّہ لشکر عرب می کرد بہ مدد لشکر مغولی^۴ تا خلیفہ را بہ دست پادشاہ جہانگیر باز داد تا بکشت با پنجاہ دانشمند کہ از ایشان یکی صاحب کافیتین بود در^۵ نحو و صرف. و من کذلک قولہ سَمَویّاً: «إِنَّ لِي جُنْدًا أَسْكَنْتَهُمُ الْمَشْرِقَ وَ سَمِيتُهُمُ التُّرْكَ قُلُوبُهُمْ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ لَا يَرْحَمُونَ الْبَكَائِينَ أَوْلَئِكَ هُمُ فِرْسَانِي أُنْتَقِمُ مِنْ عَصَانِي» وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَ يَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾^۶ و در تفسیر امام حسن عسکری علیہ السلام گویند چنین آمد کہ: ﴿سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ﴾^۷ بیت العباسیہ بود.^۸

۱. اصل: دولته.

۲. سبب واقعی این کشتار، قتل یک نفر در جریان درگیری بین دو گروه شیعه و سنی بود. در پی این قتل ابوبکر (فرزند بزرگ خلیفه) و مجاهد الدین دواتدار (فرمانده نیروهای نظامی بغداد) بہ محلّہ کرخ کہ محل سکناي شیعیان بود

حمله کرده و جنایات فجیعی را مرتکب شدند.

۳. اصل: بدستیس.

۴. انعام: ۶۵

۵. اصل: و.

۶. اصل: عرب.

۷. اعراف: ۱۴۵.

۸. این داستان بطور قطع جعلی می باشد و ریشه آن تنها تعصبات مذهبی می باشد و ابن علقمی بہ دلیل تشیع در

المسألة الثالثة عشرة: چنان یافتیم که از هفتاد و دو مذهب پرسیدند که شرّ الناس کیست؟ جمله گفتند: شیعه. به اتفاق پس معلوم شد که آنچه باری تعالی گفت که: ﴿مَالَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ﴾^۹ شیعه‌اند. پس در دوزخ نبینند ایشان را، و رسول ﷺ گفت: «ستفترق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلّهم فی النار إِلَّا فرقة واحدة» واحدة باید به حکم خبر و آیه ﴿فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^{۱۰} حق شیعه باشند و دلیل بر آنکه حق شیعه‌اند آن است که اگر از هر مذهب از این هفتاد و دو گانه پرسى که بدترین مذهب از مذاهب کدامانند؟ گویند: دوازده امامی؛ و اگر به جمیع پرسى، به یکبار همچنین گویند، و ایشان هر یکی با آن دیگری عداوت می‌ورزند، و چون با شیعه مخاصمت کنند و مباحثه افتد، جمله با هم به صلح شوند و یکدست و یکدل و یکزبان شوند و شمشیر عداوت بکشند در روی شیعی، و چون از این کار فارغ شوند باز با سر خلاف خود شوند. پس چون این مذهب است که متنازع فیهِ و مختلف فیهِ و معادئ علیه جمله مذاهب است، دلیل است که حق است که رسول ﷺ گفت که: «إِلَّا فرقة واحدة» این طایفه‌اند و هم المراد بقوله تعالی: ﴿كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ﴾^{۱۱} پس بدین سبب تمسک بدین مذهب رفت.^{۱۲}

المسألة التاسعة عشرة: احتیاط کردم در جمله مذاهب، امام را جایز الخطا گویند و اقتدا به فاسق روا دارند، و در اکثر مذاهب شرور عالم حواله به خدا کنند و قایل باشند به قضا و قدر، و رسول ﷺ گفت: «القدرية مجوس هذه الأمة»^{۱۳} و قال: «لعن الله القدرية»^{۱۴} و چنانکه پیش ایشان امام معصوم نیست، خدا و رسول نیز معصوم

۸. این داستان بطور قطع جعلی می‌باشد و ریشه آن تنها تعصبات مذهبی می‌باشد و ابن علقمی به دلیل تشیع در معرض این اتهام قرار گرفته است (نک: تاریخ تشیع در ایران، ج ۲، صص ۶۲۳-۶۴۲ و نیز شیعه در حدیث دیگران، صص ۱۴۱-۱۶۶).

۱۰. یونس: ۳۲.

۹. ص: ۶۲.

۱۱. در تمامی نسخه‌ها بعد از مسئله دوازدهم، مسئله نوزدهم طرح شده است.

۱۲. ص: ۶۲.

۱۳. کنز العمال، ج ۱، ص ۶۴۴ و ۶۴۶.

۱۴. کنز العمال، ج ۱، ص ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷ و ۶۳۹ (با کمی اختلاف).

نیستند.

حکایت: ابوبکر طاهر بن الحسین بن علی السمان السنّی الحنفی حکایت کرد در کتاب بنی امیه که جبری با مجوس گفت: «ایمان آر»، مجوس گفت: «لیس الامر الیّ» جبری گفت: «صدقت یا مجوس» عبدالله بن داوود که از جمله عظماء وقت بود و اندک میلی به جبری کردی، قاری پیش وی بخواند که ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ﴾^۱ غلامی بود وی را جبری، گفت: «ابلیس حجت نیکو نگفت که ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾^۲ اگر من حاضر بودمی، گفتمی که: «إلهی أنت مَنَعْتَنی من السجود.» شیعه [ای] حاضر بود، گفت: «ای جوان شرم نداری که برای ابلیس حجت می آری بر خدا؟ و ابلیس با شیطانیت خود این حجت نگفت که تو می گویی.»

علی زین العابدین علیه السلام گوید: دزدی را بگذرانیدند به مجلس عبدالله عباس، گفت شخصی گفت: «نعوذ بالله من قضاء السوء» عبدالله عباس گفت: «کلمتک اشدّ عند الله من سرقتی» و سخت در خشم شد و تشنّیع می زد تا آن قایل تائب^۳ شد از آن کلمه.

عن ابن عمر انّ النبی صلی الله علیه و آله قال: «القدریة مجوس هذه الامة إن مرضوا فلا تعودوهم و إن ماتوا [فلا] تصلّوا علیهم و إن لقیتموهم فلا تسلّموا. قال: قیل یا رسول الله! من هم؟^۴ قال: الذین یعملون^۵ بالمعاصی ثم یزعمون أنّها من الله کتبها علیهم.»^۶ و عن الحسن أنّه قرأ:^۷ ﴿و یومَ القیمَةِ تَرَى الذّٰیْنَ کَذَبُوا عَلَی اللّٰهِ وَ جُوهُهُمْ مُّسْوَدَّةٌ أَلِیسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِّلْمُتَکَبِّرِینَ﴾ فقال: المجوس و اليهود و النصارى و أناس من هذه الامة یزعمون أنّ الله قدّر علیهم المعاصی و عذبهم علیها و کذبوا علی الله فالله یُسَوِّدُ و جوههم لذلك.

و عن الحسن انّ النبی صلی الله علیه و آله قال: «لن تلقی العبد ربّه بذنب أعظم من الإشراک

۳. اصل: ثابت.

۲. ص: ۷۶.

۱. ص: ۷۵.

۵. اصل: یعملون.

۴. اصل: منهم.

۷. اصل: قراء.

۶ کز العمال، ج ۱، ح ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ (با کمی اختلاف).

بالله وأن يعمل بمعصية ثم يزعم^۱ أنها من الله عزّ وجلّ. «
و عن أنس ان النبي ﷺ قال: «لا تقوم الساعة حتّى يحمل على الله كلّ ذنب
عصى به.»

فصل

قرآن را قدیم گویند، به باری تعالی معانی قدیمه اثبات کنند به آنکه گویند:
«کُلُّ موجودٍ سوى الواحد فهو حادث» و نگویند که قرآن معجزه محمد ﷺ است و
حرف و صوت است، متقدّم به زمانی معین و مُنزل و مجعول كما قال: ﴿إِنَّا
أَنْزَلْنَاهُ^۲﴾ و ﴿جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا^۳﴾ با آنکه گویند عربی حادث است.

حاصل که پیش ما قرآن این حرف و صوت است که ما بین الدفتین^۴ مسطور
است به دلیل آنکه جُنُب و حائض را رخصت نیست که دست بر وی باز نهند و
رسول ﷺ گفت: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْقُرْآنَ فَشُهِرُوهُ» و این حرف و صوت است که مرعی
است، و گفت ﷺ: «رَبِّتُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ.»^۵ و قال الله تعالى: ﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ
مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ^۶﴾ و آنان را که به قدم وی گفتند تکذیب کرد. كما قال الله عن الكفار:
﴿وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ فَدِيمٌ^۷﴾ و حوالت کنند معاصی را به انبیاء از
آدم علیّه السلام تا محمد ﷺ و کتاب زلّه^۸ الانبیاء^۹ جمع کردند و شیعیان معارضه آن تنزیه
الأنبياء جمع کردند. پس عاقل متدین چگونه شاید که ترک تشیع کند و راه تسنن
گیرد؟

المسألة العشرون: در جمله حالات که به رسول ﷺ دشوار بود، علی علیّه السلام با

۱. اصل: اعظم. ۲. یوسف: ۲. ۳. زخرف: ۳.

۴. اصل: الدفتین. ۵. کنز العمال، ج ۱، ح ۲۷۶۶ و ۲۷۶۷.

۶. انبیاء: ۲. ۷. احقاف: ۱۱. ۸. اصل: ذلّه.

۹. ر: تحفّة الانبياء.

وی بود و معاون وی، و صحابه خلفا و غیر ایشان هیچ کس با وی نبودند. چهار سال که ایام شعب بود و رسول ﷺ محبوس در خانه ابوطالب بود و ابوطالب همه شب با فرزند، شمشیر کشیده بر سقف و حوالی خانه طواف و حراست کردند و علی علیه السلام در روز معیشت رسول ﷺ حاصل کردی و هیچ صحابه معاون وی نبود، و همچنین ایام مباحله و در ایام حروب^۱ و روز وفات و قیام به کار او، در هیچ مقام صعب ایشان معاون رسول ﷺ نبودند بلکه علی علیه السلام بدان کار باستانی و آن رنج از دل رسول ﷺ برداشتی و از اسلامیان کفایت کردی. بنابراین علی علیه السلام بدین جمله مهمات لایق خلافت نبود، ایشان که لایق هیچ کاری صعب نبودند لایق خلافت شدند؟ ﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾^۲

المسألة الإحدى والعشرون: یافتیم که در زمین دو شهر بود بزرگ: مکه حرم خدای تعالی و مدینه حرم رسول ﷺ، و در این هر دو مقیمان آنجا شیعی، در مکه زیدی و در مدینه اثنی عشری؛ و معلوم است که مصطفی ﷺ بیرون از زمین عرب فتح نکرد و در زمین عرب که فتح کرد بحرین بود و نجد و مدینه و مکه و یمن و خیبر، و نجد را در حال حیات رسول ﷺ مسیلمه کذاب بستاند و یمن را اسود عَنَسی بستاند و عاملان رسول ﷺ از این دو ولایت بیرون کردند، و اهل خیبر خود یهود بودند، جزیه قبول کردند. پس نماند الا مکه و مدینه و بحرین که بر دین مصطفی ﷺ بودند، و امروز اولاد ایشان مجموع شیعه‌اند. اگر آباء ایشان را معلوم بودی که حق از آن صحابه بودی، وصیت به ابناء کردند و به میراث طریقه آباء، بدیشان رسیدی، چنانکه در شهرهای دیگر که از آباء به ابناء رسید مذهب اسلاف به اخلاف، خاصه مدینه که مدفن اصحاب وی است، و ایشان طریقه و حقیقت هر طایفه چنانکه بود شناخته‌اند و دانسته، و به ضرورت هیچ کس بد به خود و فرزند خود نخواهد و چون اهل این دو شهر این اعتقاد دارند، دلیل است بر آنکه حق این

۱. اصل: حروف.

۲. نور: ۱۶.

است و دیگر مذاهب ضایع؛ و انصاریان جمله مؤمن بودند به قول و به دعاء رسول ﷺ كما قال النبي ﷺ يوم حنين: «و الله لو سلك الناس وادياً و سلكت الأنصار شعباً^۱ لسلكت شعبة^۲ الأنصار اللهم اغفر للأنصار ولأبناء الأنصار ولأبناء أبناء الأنصار»^۳ «الأنصار كرشى و عیبتی»^۴ و قال الله تعالى فيهم: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ^۵ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۶ و قال: ﴿وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾^۷ تا به حدی که بسیاری علما گویند اجماع اهل مدینه حق است و باقی باطل؛ و در بیع و شراء و حرام و حلال و موازین و مقادیر با اهل مدینه و عرف ایشان رجوع کنند تا ایشان در چه نسقند و آن شیء در آنجا چه قدر است و چگونه است. پس شهری که بدین صفت باشد، چگونه شاید که اهل آن شهر کافر یا فاسق یا رافضی باشند؟ پس باید که حق با شیعه باشد.

المسألة الثانية و العشرون: نماز و روزه و حجّ و جهاد، و جمله ابواب ایمان از توحید و عدل و نبوت و امامت، جمله از یک شیء اند. بدان معنی که جمله به فرمان خداست و معرفت آن از وی است و جمله دین است و این ابواب جمله به اذن حق است خاصه نبوت. پس باید که امامت نیز که قوام اوست به اذن حق بود، و نصّ و نصب و عصمت؛ و این معنی جز در علی عليه السلام موجود نبود. كما قال الله تعالى: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۸ پس باید که چون مُنْذِر [که نبی است]^۹ به اذن حق است، هادی کُلّ قوم نیز [که ولی است]^{۱۰} به قول حق باشد، و خصم به بیعت گوید، نه به اذن و نصّ.

۱. ر: سبیلاً.

۲. ر: سبیل.

۳. کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۱۲۳ (با کمی اختلاف).

۴. اصل: تحبون.

۵. حشر: ۹.

۶. رعد: ۷.

۷. نسخه ر.

۸. شهاب الاخبار، ص ۳۱، حدیث ۱۹۲.

۹. انفال: ۷۴.

۱۰. نسخه ر.

المسألة الثالثة والعشرون: در اصفهان میان من و جمعی شافعی کلام رفت در امامت، تا به آخر الامر من گفتم: «فرض کردیم که هر چهار خلفا در این شهر آمدند [هر یکی] در سگه [ای] ^۱ و خانه [ای] و علی عليه السلام در این سگه است و رسول صلی الله علیه و آله و سلم اینجا برسید بی حرم؛ در خانه کدامان نزول کند؟ جمله گفتند: در خانه علی عليه السلام. من گفتم: الحمد لله که محبت و مودت و موالات خود در خانه [ای] تودیع کردیم که مَبِيت ^۲ و مَقِيل ^۳ و مَهْبِط ^۴ رحال رسول صلی الله علیه و آله و سلم است، و آنان را که رسول باز پس گذاشت، ما نیز باز پس گذاشتیم.» جمله حاضران تحسین کردند و گفتند به غایت صواب است.

المسألة الرابعة والعشرون: خلاق را یافتم که بر دو فرقت بودند: صالح و طالح. طالحان را دائماً رئیسی و سروری بود از هوا و هوس و حرص و طمع، و سرور همه ابلیس با هزاران شیاطین در هر ولایتی و در هر بقعه [ای]، بلکه در هر نفسی دو شیطان موکل است چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت، چون از وی پرسیدند که یا رسول الله تو را نیز دو شیطان باشد؟ گفت: «بلی بودند، لیکن هر دو مسلمان شدند به دست من اسلام آوردند.» ^۵ قال الله تعالى: ﴿الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾ ^۶ و قال الله تعالى: ﴿رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾ ^۷ و ابلیس گفت: ﴿وَلَا ضِلَّيْنَهُمْ وَلَا مَلِئِينَهُمْ وَلَا مُرْتَبِنَهُمْ﴾ ^۸ و امثال این. پس چگونه شاید که فساق را مقدّمی و رئیسی و سروری باشد، و صلحا را مقدّمی و رئیسی و سروری نباشد؟ معصوم که از شیطانت هیچ چیز در او نباشد و بدین صفت هادی و عاری از ضلالت، امام زمانه باشد، و هر که این تقدیر کرد و بدین قول قایل شد امام، علی عليه السلام را گفت و اولاد معصومین او را عليهم السلام.

۳. جایی که در آن بیاسایند.

۲. جای خوابیدن.

۱. نسخه ر.

۵. کنز العمال، ج ۱، ح ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷.

۴. جای فرود آمدن.

۸. نساء: ۱۱۹.

۷. فصلت: ۲۹.

۶. ناس: ۵ و ۶.

أما المستخرجة من كتاب الله تعالى فثمانية عشر مسألة :

المسألة الأولى: قال الله تعالى: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا [وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا] لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾^۱ خالی نبود که این تابع و این متبوع علی علیه السلام و شیعه است یا^۲ صحابه و تابعان ایشان و اینجا عمل [ایشان]^۳ را در معرض لاقبول نهاد و عمل متقیان در معرض قبول است که ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۴ و علی علیه السلام امام متقیان است به خبری که مخالف روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت: «أوحى الله تعالى إلىّ في عليّ ثلثاً أنه سيّد المسلمين وإمام المتّقين وقائد الغرّ المحجّلين»^۵ چنانکه در نکت الفصول عجلّی اصفهانی آمده، و كذلك في صحيح الحاكم أن النبي صلی الله علیه و آله قال في عليّ: «أنه لن يخرجكم من هدى ولن يدخلكم في ضلالة»^۶ از اینجا معلوم شد که علی علیه السلام امام متقیان است و عمل متقیان مقبول، پس بنماید الا آنکه ﴿أَعْمَالُهُمْ حَسَرَاتٍ﴾^۷ از طرف دیگران است، نه از طرف علی علیه السلام و شیعه. پس واجب شد بر کافّة خلائق وی را به امام گرفتن و متابعت وی کردن تا عمل ایشان قبول بود و نجات یابند از دوزخ، كما قال الله تعالى: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾^۸ یعنی الذين وضعوا الخلافة في موضعها، و جمله ذکر متقیان که در قرآن است شیعه‌اند.

المسألة الثانية: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۹ چنان یافتیم که خلقت را معلّل کرد به عبادت، یعنی غرض ایجاد عبادت بود لا شیء آخر، و

۱. بقره: ۱۶۶ و ۱۶۷. ۲. اصل: با. ۳. نسخه ر.

۴. مائدة: ۲۷. ۵. بحار، ج ۱۸، ص ۴۰۱ (باکمی اختلاف).

۶. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۹۶، الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۳۲ و بشارة المصطفی، ص ۱۸۸.

۷. بقره: ۱۶۷. ۸. مريم: ۷۱ و ۷۲. ۹. ذاریات: ۵۶.

عبادت به تعلیم صادق شود و تعلّم و معلّم وحی سماوی را معصوم باید بودن، كما قال الله تعالى: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾^۱ تهدید بدین عظمت دالّ است بر آنکه كما أوحى إلى النبي ﷺ ادا می باید کرد، که اگر با جواز خطا باشد قبول قول ابوحنیفه از شافعی اولی نبود. پس باید که اداء شرع کسی کند که بیهوده و غلط از وی واقع نشود و بدین صفت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را یافتیم و اولاد طیبین او را، و صحابه چون دیگران بودند فی مریة^۲.

المسألة الثالثة: در میان صحابه نظر کردم، در نفوس ایشان علی علیه السلام را یافتیم که نفس رسول ﷺ بود به آیه مباهله فی قوله تعالى: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾^۳. نشاید که عین [نفس]^۴ رسول باشد به چند وجوه: اول لازم آید که داعی و مدعو یک کس باشد. دوم عطف شیء علی نفسه باشد.

سیم که فصل لازم آید بین الشیء و نفسه به اجنبی^۵ بحرف مغایره. چهارم از اینجا لازم آید که او به عبث کند. زیرا که در این لفظ هیچ معنی نباشد که نفس خود را خواند.

پنجم که تصوّر نتوان کرد که «أَبْنَاءَنَا»^۶ نفس او باشد و به اتفاق «أَبْنَاءَنَا»^۷ حسن و حسین بودند علیه السلام.

ششم که اتفاق اکثر مفسران است که علی علیه السلام بود و اجماع است که «واو» حرف مغایرت است؛ و امثال این فسادها لازم می آید و موکّد این که رسول ﷺ گفت که: «یا علیّ نفسک نفسی و دمک دمی و لحمک لحمی»^۸ و اخبار در این باب

۳. آل عمران: ۶۱

۲. چنین است در اصل.

۱. حاقه: ۴۴ تا ۴۷.

۶. اصل: ابناؤنا.

۵. اصل: باجنی.

۴. نسخه ر.

۸. کامل بهایی، ج ۱، ص ۷۸.

۷. ابناؤنا.

بسیار است از نقل مخالفان، و یقین است که هیچ صحابه را در مباحله با خود نبرد. اگر در دنیا مُمائل ایشان دیگری بودی، با ایشان شریک گردانیدی؛ و مراد به «انفسنا» آن بود، که حکم این حکم آن است، بنابراین با وجود نفس رسول غیری را تقدّم نرسد.

المسألة الرابعة: قال الله تعالى: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۱ و هر که به قضای خدا راضی نبود وی کافر بود. مخالف گوید: «ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن» این معارض مُجمع علیه که: «استغفر الله من جميع ما كره الله» پس معنی ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۲ من الخير والحكمة والصلاح باشد تا بعثت^۳ انبیا و انزال کتب و تکلیف بهشت و دوزخ و امر و نهی ادا به عبث نکند. مع ذلك قال الله تعالى: ﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾^۴ در این آیه بیان کرد که من شرک نخواهم و این قول بر من دروغ است و قال تعالى: ﴿وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾^۵ غرض که اگر حوادث عالم به قضا و قدر و مشیت است، البتّه عام است نه خاص و در حق یکی بودن دون دیگری به زعم او ﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^۶ پس چنانکه تسنّن او به مشیت و قضای حقّ است، تشیع من نیز همچنان به قضا و مشیت اوست، و هر که به قضا و قدر خدای تعالی راضی نبود کافر بود. پس باید که خدای تعالی به ما آنچه خواسته باشد به خلاف آن نبود و بر ما انکار نبود و نه ردّ، زیرا که ترک این مقدور ما نیست [و] جز حق و خجسته نباشد [و این ظاهر البطلان است کما لا يخفى]^۷.

المسألة الخامسة: احتياط در قرآن که حقّ تعالی که را تفضیل نهاده است؟

۳. اصل: بعثت.

۲. انسان: ۳۰.

۱. انسان: ۳۰.

۶. نساء: ۷۸.

۵. زمر: ۷.

۴. انعام: ۱۴۸.

۷. نسخه ر.

چنان معلوم شد که مجاهد را تفضیل نهاده است بر قاعد، كما قال الله تعالى: ﴿وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱ و به اجماع عالم به کثرت جهاد کردن علی علیه السلام در اسلام دیگری نبود؛ و نیز رسول صلی الله علیه و آله گفت - یوم الخندق و خروج علی علیه السلام عمرو بن عبدود - : «خرج الاسلام سائره علی الکفر سائره»^۲ علی علیه السلام را به جمله اسلام برابر نهاد و چون علی علیه السلام عمرو عبدود را بکشت گفت: «الضربة علی عمرو بن عبدود خیر من عبادة الثقلين»^۳ این یک ضربت را بهتر نهاد از عبادت جن و انس. این فضیلت جز علی علیه السلام را نبود و نخواهد بود تا روز قیامت. بنابر این اقتدا به مفضل کردن اولی از مفضل علیه.

المسألة السادسة: چون آیت ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^۴ آمد، رسول صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را بخواند و گفت: «هاک یا فاطمة فدکاً» و به^۵ قبض او داد، و پیش از موت رسول صلی الله علیه و آله به هجده روز آیه: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ﴾^۶ آمد بی ناسخی و ایشان بر این آیه و آیت ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ حکم نکردند و فدک را از وی باز گرفتند و مخالفت خبر مجمع علیه کردند که: «البیئة علی المدعی و الیمین علی من أنکر»^۸ و از فاطمه علیها السلام که صاحب ید بود بیئه طلب کردند و آیت قرآن را و خبر مجمع علیه را ترک کردند به قول دو فاسق بوال علی ساق، و میراث فاطمه علیها السلام را غصب کردند و ترجیح نهادند قول این دو فاسق را بر کلام خدا و رسول صلی الله علیه و آله که: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَانُورُ»^۹ و گفته اند که هر یکی را دو یست دینار دادند و تلقین کرده بودند تا گواهی دادند که این خبر از رسول صلی الله علیه و آله شنیدیم و هیچ صحابه بر این گواهی ندادند و نه به صحت این؛ و مخالفت کلام خدای تعالی کردند در این موضع بلکه به صد مواضع،

۳. بحار، ج ۲۹، ص ۲ (با کمی اختلاف).

۲. بحار، ج ۴۱، ص ۸۹.

۱. نساء: ۹۵.

۵. اصل: با.

۴. اسراء: ۲۶.

۷. نساء: ۱۱.

۶. کنز العمال، ج ۳، ح ۸۶۹۶، بدین عبارت: یا فاطمة لک فدک.

۸. بحار، ج ۱۰۴، ص ۲۹۱ (با کمی اختلاف).

۹. کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۰۹۷، (اصل: لانورث و لانورث).

و من ذلك : ﴿ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ ﴾^۱ و قوله : ﴿ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ﴾^۲ و علما حصر موانع ارث کردند و ذکر نبوت نکردند، و در ﴿ يُوصِيكُمُ اللَّهُ ﴾^۳ نیز استثناء نیامد.

مخالف گوید بر طریق ایراد که: « ماتت فاطمة واجدة عليهما^۴ » و نگویند که رسول ﷺ گفت: « فاطمة بضعة مني يؤذيني ما اذاها و يسرنی ما أسرها »^۵ و چون فاطمه علیها السلام اقامت بینه کرد ﴿ وَ أَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ﴾^۶ و شهادت ایشان رد کردند به حیل که جرّ نفع است یا شبه آن، قرب پنجاه آیت برآمد که به سبب فدک حکم آن باطل کردند، و قال الله تعالى: ﴿ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾^۷ أو ﴿ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴾^۸ أو ﴿ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾^۹ و چون شهادت علی علیهما السلام رد کردند به علت جرّ منفعت، در ایام خلافت به^{۱۰} قبض نگرفت دفع آن تهمت را، و امیرالمؤمنین علی علیهما السلام گفت: « غاصب به حقّ خود رسید و مغصوب علیه به ثواب، من در میان فضول خواهم بود. » و حسن و حسین علیهما السلام گفتند: « ما خرم نشویم به چیزی که ما در برّه صالحه ما به غصّه آن درگذشت. » و صادق علیهما السلام گفت: « لانسترجع شیئا أخذ متّا فی الله. » و خصم گوید: ﴿ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ ﴾^{۱۱} نبوت است، و نگوید که: ﴿ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ﴾^{۱۲} نبوت به میراث نبود [و] الا جمله یهودان انبیا بودندی، بلکه به استحقاق بود [به آیه مذکور]^{۱۳}.

معنا: که طبق^{۱۴} فهم و عرف و شرع و در لغت میراث مستعمل بود در مال، نه در چیزی دیگر، و چون در ایشان این اشیا نبود که نه امامت و نه مروّت و نه دیانت

۳. نساء: ۱۱.

۲. نساء: ۱۱.

۱. نمل: ۱۶.

۶. طلاق: ۲.

۵. بحار، ج ۳۷، ص ۶۷.

۴. اصل: علیها.

۹. مائده: ۴۷.

۸. مائده: ۴۴.

۷. مائده: ۴۵.

۱۲. انعام: ۱۲۴.

۱۱. نمل: ۱۶.

۱۰. اصل: یا.

۱۴. اصل: سبق.

۱۳. اصل: یا نه.

بلکه جرأت بر چندین آیت قرآن، پس اقتدا بدیشان لایق ندیدم و میل به طرف علی علیه السلام کردم که مأمون الجانب بود علی کل حال به حکم «دع ما یریبک الی ما [لا] یریبک.»^۱

المسألة السابعة: در قرآن کریم تفرکر کردم، در وی بود که ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۲ و قرآن خطاب با صحابه می کند که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۳ مفسران گفتند: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ﴾ تا آخر آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد. زیرا که ﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ از صفات علی علیه السلام است. چنانکه رسول صلی الله علیه و آله گفت: «لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ»^۴ و دلیل بر آنکه این آیت در حق علی علیه السلام است قوله تعالی: ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۵ و مجاهد اکبر او بود، ثم قال: ﴿وَمَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۶ به لفظ خطاب گفت. ثم قال تعالی: ﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾^۷ به لفظ خطاب گفت، این جمله را ذکر کرده است محمد بن اسمعیل^۸ البخاری [و قال]^۹ إِنْ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ فِي صِفَةِ الْقِيَامَةِ: «يُحْشَرُونَ حِفَاةً^{۱۰} وَ عِرَاةً وَ غِرْلًا^{۱۱}» ثم قرأ: ﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^{۱۲} ثم ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾^{۱۳} فأول من يكسى ابراهيم ثم يؤمر برجال من أصحابي ذات اليمين وذات الشمال فأقول: أصحابي أصحابي، فيقال: إنهم لم يزلوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَدْبَارِهِمْ مَذ

۱. بحار، ج ۲، ص ۲۵۹ و شهاب الاخبار، ص ۷۹، حديث ۴۳۷.

۲. نساء: ۵۹.

۳. مائده: ۵۴.

۴. كنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۳۰۱۷.

۵. مائده: ۵۴.

۶. آل عمران: ۱۴۴.

۷. آل عمران: ۱۴۴.

۸. اصل: اسمعیل.

۹. اصل: خفاناً.

۱۰. انبياء: ۱۰۴.

۱۱. انعام: ۹۴.

فارقتهم. فأقول كما قال العبد الصالح [عيسى] وكنت عليهم شهيداً ما دُمْتُ فيهم؛ فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم وأنت على كل شيء شهيد. ثم قال: لا ترجعوا بعدى كفّاراً يضرب بعضكم رقاب بعض^۱ انّ النّبي ﷺ قال: «أتزعمون أنّ قرابتى لا تنفع و الله انّ الرحم لموصلة فى الدنيا والآخرة وإذا كان يوم القيمة رفع لى قوم يؤمر بهم ذات اليمين وذات الشمال، فيقول الرّجل: أنا فلان بن فلان، فأقول: أمّا النسب فاعرفه ولكن أحدثتم بعدى و ارتدّتم على أعقابكم الفهقرى.»^۲ پس قرآن دالّ است بر ارتداد ایشان و اخبار نبوی ﷺ همچنین. بنابر این نصّین - أعنى القرآن و الحديث - چه اعتماد باشد بر طایفه [ای] که صفت ایشان این باشد. زیرا که حکم مطلق است بی تعین از دیگری.

المسألة الثامنة: فرق در میان امت و عترت من وجوه:

اول: قوله تعالى ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۳ اقرب رسول ﷺ اهل بیت ویند و رضا علیه السلام گوید که: رسول ﷺ گفت: «النظر إلى ذریتنا عبادة»^۴ و قال: «ما أكرم الله أحداً من ذراری الانبياء بمثل هذه الكرامة التي أكرّمنا و خصّنا من جميع اهل بیتهم»^۵ و قال مُعْظِماً مُكْرَماً لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ: ﴿وَأُمِرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾^۶ رسول ﷺ عند این آیت هر روز به وقت پنج نماز به درسای فاطمه علیها السلام آمدی و بایستادی و بگفتی به آواز بلند که: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و الأئمة رحمکم الله الصلوة الصلوة»^۷ تا چهار ماه این پنج نوبت تردّد کردی بدین صفت و بعد از چهار ماه تا نه ماه به وقت نماز صبح بیامدی و دعوت کردی.

دویم: از خاصّه عترت قوله تعالى: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^{۱۰}

۱. بحار، ج ۱۸، ص ۱۲۲. ۲. امالی، ج ۱، ص ۹۴ (باکمی اختلاف).

۳. شعراء: ۲۱۴. ۴. اصل: عبادت. ۵. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۱۸.

۶. ر: خصصنا من بینهم. ۷. بحار، ج ۲۵، ص ۲۳۳، و ج ۸۲، ص ۱۹۶.

۸. طه: ۱۳۲. ۹. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۶۳۲.

۱۰. نحل: ۴۳.

اهل ذکر اینجا اهل کتاب نتواند بودن. زیرا که دین ایشان و شرع ایشان منسوخ است و این مطلق است، اقتضای آن می‌کند که به همه حال دائماً از ایشان بپرسند، و سؤال برای عمل بود. [مراد] اینجا معصومین اند و مراد به ذکر، محمد ﷺ است و این اهل همان اهل است که قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱ و دلیل بر آنکه ذکر، محمد ﷺ است قوله تعالی: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَنْتَلُوا عَلَيْكُمْ﴾^۲ رسولاً بدل باشد از ذکر، بدل کل از کل، کما فی قوله تعالی: ﴿بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ﴾^۳ نکره که بدل شود و صفت کنند، تحصیل فایده را. پس مراد آن بود که فاسئلوا اهل محمد، و امر به اطلاق از شارع اقتضای وجوب کند و تکرار فرمود و این نوع هیچ بر اهل کتاب اجرا نمی‌توان کرد. پس بنماند الا آنکه آل محمد ﷺ باشند تا روز قیامت. زیرا که خطاب عام است و اهل، مرد و زن را متناول است تا قیامت.

سیم: از خاصه عترت آیه خاتم قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۴ امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسجد نماز می‌کرد، چون به رکوع رفت سائلی بر او سؤال کرد، اشارت به انگشتی کرد تا از انگشت او بکشید،^۵ و این قدح نماز نبود. زیرا که تداخل عبادتین مختلفین شاید، چنانکه حج و روزه و نماز، و انگشتی فراخ بود تا نماز وی خلل نکرده باشد معالجت اخراج آن، و اجماع مسلمانان است که جز علی علیه السلام در میان نماز کسی صدقه نداد. بدین اتفاق است که چون آیه برسید، آن روز چهارصد انگشتی به صدقه بدادند، هیچ آیتی منزل نشد. حق تعالی گفت: «ولئى مسلمانان منم و رسول من»، یعنی قیّم به کار ایشان و متصرف به مصالح و مهمّات دینی و

۱. احزاب: ۳۳.

۲. طلاق: ۱۰ و ۱۱.

۳. علق: ۱۵ و ۱۶.

۴. مانند: ۵۵.

۵. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۳۵۴ و ۳۶۵۰۱.

۶. عیب.

دنیای ایشان، و آنکه ولایت علی را ﷺ مطلقاً بی قیدی قرین^۱ با ولایت خود و ولایت رسول ﷺ گردانید. پس باید که ولایت وی ثابت باشد علی کل حال تا روز قیامت. یعنی ولایت قیام است به کار^۲ کسی، دینی و دنیاوی که صلاح وی در آن باشد.

چهارم: از خاصه ذکر خمس، که خدای تعالی مطلق حق عترت گردانید بی قید قرین خویشتن و رسول ﷺ، و هیچ قید پدید^۳ نکرد، چنانکه حق یتامی و مساکین و ابناء السبیل را مقید کرد، ممکن که ایشان از این صفات بیرون آیند و از استحقاق ساقط شوند، به خلاف قرابت.

پنجم: قوله تعالی: ﴿سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ﴾^۴ و یاسین محمد ﷺ است اجماعاً، والّا^۵ هیهنا هم العترة و لم یسلم الله تعالی علی أحد إلا علی الأنبياء و الأئمة كما قال تعالی: ﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾^۶ و قال: ﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ﴾^۷ و قال: ﴿سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾^۸ فخلع علیهم مرتبة الأنبياء ﷺ.

ششم: خاصه نبی ﷺ قوله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۹ فستل عند نزولها كيف نصلى يا رسول الله؟ قال ﷺ: «قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على إبراهيم [و آل إبراهيم] [و بارك على محمد و آل محمد كما باركت على إبراهيم و آل إبراهيم] ^{۱۰} إنك حميد مجيد»^{۱۱} و عليه اجتماع الأمة.

هفتم: و از خاصه عترت آیه ﴿وَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^{۱۲} قال ﷺ: «يا فاطمة هذا فذك و هو عمّا لم یوجف بخیل و لا ركاب فهی لی خاصة دون المسلمين و قد جعلت

۱. اصل: قرینی.

۲. اصل: بکاری.

۳. اصل: با دید.

۴. اصل: بکاری.

۵. صافات: ۱۳۰.

۶. صافات: ۱۰۹.

۷. صافات: ۵۶.

۸. صافات: ۵۶.

۹. احزاب: ۵۶.

۱۰. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۸۵.

۱۱. اسراء: ۲۶.

۱۲. اسراء: ۲۶.

مالک كما أمرني الله فخذيهما لك ولولدك.»^۱

هشتم: از خاصه عترت آیه محبت ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲. حکم جزم است که ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾^۳ اگر در علم خدا بودی که از ایشان زلت واقع شدی مطلق به محبت ایشان نفرمودی علی کل حال.

نکته: غرض از انزال این آیت آن بود که اگر شخصی مؤمن عترت را رنجانیدی و عدوان ورزیدی به نظر یا بشریة^۴ ممکن که رسول از وی برنجیدی و روا نبود که رسول از مؤمن برنجد. پس محبت عترت واجب گردانید بر کافه خلق تا هر که مخالفت کند این آیت را، وی کافر باشد در قرآن، و رسول ﷺ از کافر رنجیده باشد نه از مؤمن، و جزای^۵ این محبت جنت است كما قال الله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۶ أما «يقترف حسنة» تأويله قال النبي ﷺ: «حبك يا علي حسنة لا تنصر معها سيئة و بغضك سيئة لا تنفع معها حسنة»^۷ و چون این آیت آمد منافقان گفتند: این افترای محمد ﷺ است بر خدای تعالی، فنزلت: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۸ فعند نزولها اعتذر قوم فنزلت: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۹.

نهم: چون وفد^{۱۰} نجران برسید و کبیر ایشان عاقب بود و سید و طیب،

۱. بحار، ج ۲۵، ص ۲۲۲ (با کمی اختلاف).

۲. شوری: ۲۳.

۳. چنین است در اصل.

۴. اصل: جز.

۵. ممتحنه: ۱.

۶. شوری: ۲۲ و ۲۳.

۷. الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۹۶.

۸. شوری: ۲۵.

۹. احقاف: ۸.

رسول ﷺ گفت: «اسلام آورید»^۱ ایشان گفتند: «ما اسلام آوردیم پیش از تو»، و رسول گفت: «يمنعکم من الاسلام حبّ ثلاث الصّليب و شرب الخمر و اکل لحم الخنزیر»^۲ تا آخر ایشان را به مباحله دعوت کرد، ایشان گفتند تا فردا. روز دوم جزیه و خراج بر خود گرفتند و مباحله نکردند. رسول ﷺ گفت: «والله لو فعلوا لاضطرم عليهم الوادی ناراً و لاستأصل الله نجران و أهله حتّى الطیر علی الشجرة»^۳ ثمّ نزلت: ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ﴾^۴ تا آخر آیه.

دهم: از خاصّه، اوّل اسلام که اسلامیان ضعیف بودند، بنای مسجد کردند در مدینه و صحابه را رخصت آمد که جمله در خانه‌ها در مسجد گشایند تا همه از یکدیگر خبردار باشند؛ تا که چون اسلام قوی شد حکم شد که راههای خانه‌ها را از مسجد بگردانند.^۴ چون منادی کردند هیچ کس بر فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام سابق نیامد، خشت برگرفتند تا در خانه برآرند، رسول ﷺ گفت: «این حکم بر شما نیست». ثمّ قال: «إن الله أوحى إلى نبيّه موسى أن ابن [لی] مسجداً طاهراً لا يسكنه إلا أنت و هرون و ولده» همچنین حکم آمد که من و علی علیه السلام که به منزله هارون است مرا، دو ولدین که سبط منند [و فاطمه که دختر من است] در مسجد عبور کنیم. این تخصیص بر ابوبکر و عمر و عثمان و عبّاس عظیم سخت آمد. رسول گفت: «وحی خدا بر این جمله است، رخصت نیست که کسی دیگر اینجا گذرد»^۵ «إلا أنا و علی و ولده و فاطمة» و سیّد حمیری که از جمله تابعان التابعین بوده به نظم آورد در قصیده هلا وقعت الی قوله:

صهر النبی و جاره فی المسجد طهر بطیبة الرسول مطیب

سیان فیہ علیہ غیر ممشاه ان جنبا و ان لم [یجنب]

یازدهم: از خاصّه [عترت است]^۵ بشارت آیه تطهیر و سوره هل آتی علی

۳. آل عمران: ۶۱

۲. بحار، ج ۳۵، ص ۲۶.

۱. اصل: آوردید.

۵. اصل: اقامت را نیست.

۴. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۴۳، ۳۶۵۲۱ و ۳۶۵۲۲.

الإنسان، و مقارنت با کتاب [به] خبری که «إِنِّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي ألا و إنهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما أيّها الناس لا تعلموهم فإنّهم أعلم منكم» و نیز آیت وارث کتاب به لفظ ﴿اصطفينا﴾^۱ خلعت فرمود و [مصطفای خدای]^۲ تعالی نبود الا معصوم، نبی یا ولیّی كما قال الله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ﴾^۳ و قال: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۴ و پسر نوح که فاسق بود گفت: ﴿لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾^۵ پس اینجا معلوم شد که اهل نبی و آل نبی یا نبی بود یا ولیّی، و قال الله تعالی: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾^۶ پس حکم که آل ابراهیم را باشد، آل محمد ﷺ را نیز همان بود.

دوازدهم: از خاصه عترت که وارث کتابند بدان معنی که تأویل و تنزیل کتاب ایشان داند و بر تفسیر [ایشان] وثوق باشد برای عصمت ایشان فی قوله تعالی: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يَأْذِنُ اللَّهُ ذَلِكُ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَوْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحُزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۷

مخالف گوید:^۸ وارث علما اند، و این باطل است به دو وجه: یکی آنکه بسیاری علما باشند که به دوزخ روند و اینجا اثبات دخول جنت کرد، به خلاف ائمه که ایشان بهشتی اند به شهادت ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ﴾^۹. دوم که وارث کتاب برای بیان باشد و بیان - كما هو حقّه من غیر تحریف^{۱۰} - به عصمت تواند بودن، تا

۳. آل عمران: ۳۳.

۶. نساء: ۵۴.

۹. انسان: ۱.

۲. اصل: مصطفی.

۵. حدید: ۲۶.

۸. اصل: گویند.

۱. بقره: ۱۳۰.

۴. حدید: ۲۶.

۷. فاطر: ۳۲ - ۳۴.

۱۰. اصل: تخويف.

و ثوق حاصل شود از تفسیر وی و از اینجا مراد و مقصود باری تعالی حاصل شود. سیزدهم: اگر نبوت به محمد ﷺ ختم نشدی، ایشان را که ائمه اند نبوت بودی الا که اسم تغییر کرد ولیکن معنی همان است. نبینی که نبی آن است که کلام الهی رساند بی زیادت و نقصان و امام نیز همان است که جبرئیل علی ﷺ محمد ﷺ بود، و از اینجا است که رسول ﷺ علی ﷺ را مرتبه هارونی داد و صادق ﷺ گفت: «ما را با ملائکه مکالمه^۱ باشد و آنچه بر ما مشکل باشد ملائکه ما را از آن خبر می دهد.» ملکی است روح نام، آن ملک مرشد و مسدد و مؤدب ائمه است، و من ذلک قوله تعالی: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^۲ و «منه» حال باشد چون روح علم ملک است تا به آخر آیه گفت: ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۳ هر که در این آیه تأمل کند معلوم وی شود که بدین صفت نشاید الا معصوم. نبینی که ابودر غفاری گفت: «ما کنا نعرف المنافقين إلا بنكذبهم الله ورسوله والتخلف عن الصلوة و البغض لعلی بن ابی طالب»^۴ و اگر شرح این آیت نویسم کلمه کلمه که به چه وجه از خاصه اهل البيت است، کتاب طویل گردد.

چهاردهم: چنانکه صدقه بر رسول ﷺ حرام است بر عترت نیز حرام است. کما قال ﷺ: «نحن أهل بیت لا تحل لنا الصدقة»^۵ و یؤید ذلک ما رواه البخاری و مسلم فی صحیحیهما إن الحسن بن علی ﷺ أخذ تمره و هو طفل من تمر الصدقة و أدخلها فی فیه فأدخل النبی ﷺ إصبعه^۶ فی فیه و أخرج التمرة و قال: «كخ كخ أما علمت أن الصدقة لا تحل لنا»^۷ اگر واجب باشد و اگر مندوبه و هر چه اسم

۱. اصل: مکالمه.

۲. مجادله: ۲۲.

۳. مجادله: ۲۲.

۴. کز العمال، ج ۱۳، ص ۳۶۳۴۷ (با کمی اختلاف).

۵. اصل: برسول.

۶. کامل بهایی، ج ۲، ص ۵ و ۱۳۴ و ۱۴۱.

۷. اصل: اصبعته.

۸. بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۷۶.

صدقه بر وی افتد بر ایشان حرام است و اگر هدیه باشد حلال باشد بر ایشان، چنانکه رسول ﷺ گفت: «ما أَقْبَحَ رَدِّ الْهَدِيَّةِ لَوْ دُعِيتَ إِلَى كُرَاعٍ لِاجِبَتِ^۱ وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ لَقَبِلْتُ» کُرَاع نام دهی است حوالی مدینه، و در خمس با همدیگر شریکند و خدا با ایشان شریک است. اما حرامی صدقه جهت آن است که وَسَخ مال است، و وَسَخ عبارت بود از چرک و قدر، و ایشان معصومند و نشاید که چیزی خورند و مباشر آن شوند که در آنجا متنفّر طبع باشد و کراهت خواطر. مقصود که مشارکت رسول ﷺ با عترت در حلال و حرام مآکل دلالت می‌کند بر اتحاد نفوس عزیز ایشان و آنکه ایشان کَنَفَسٍ وَاحِدَةٌ.

بنابراین مقال با وجود نفس رسول ﷺ غیری را تقدّم نرسد بر ایشان. اگر صحابه را در مقام رسالت حقّی ثابت بودی، در مآکل مشارکت با رسول ﷺ بردندی، چنانکه اهل البیت.

حاصل این اطناب که چگونه عاقل ترک این طایفه کند که این جمله اختصاص دارند به نزدیک خدا و رسول ﷺ و تمسّک به غیر ایشان کند که عشر عشر آن ندارند، بلکه یکی اند از امت و این طایفه را هیچ نسبتی و تعلّقی نیست. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^۲.

المسألة التاسعة: بدان که بر رسول ﷺ تکثیر سواد^۳ فرمودند و قال الله تعالى: ﴿فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ﴾^۴. اما تمیز منافق از موافق به وصی فرمودند، قال الله تعالى: ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾^۵، و اگر رسول ﷺ در بند تمیز بودی ممکن که کار او متمسّی^۶ نشدی و در اسلام سوادی ظاهر نشدی و ﴿أَذْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾^۷ گویند

۱. اصل: لاجئیت.

۲. اعراف: ۴۳.

۳. جماعت مردم.

۴. معارج: ۳۶-۳۷.

۵. آل عمران: ۱۷۹.

۶. سر و سامان یافته.

۷. حج: ۲۷.

عبّاس گفت: «یا علی دست بده تا بر تو بیعت کنم تا مردم گویند که عمّ پیغمبر بیعت کرد بر پسر عمّ رسول ﷺ و خلق جمله بیعت کنند». علی علیه السلام گفت: «أفتراهم يفعلون ذلك» قال: «نعم» قال علی علیه السلام: «فأین قوله تعالى: أَلَمْ أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتَرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ».^۱ امتحان و امتیاز^۲ تقی از شقی و مؤمن از منافق به علی علیه السلام بود، کما قلنا ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾.^۳

المسألة العاشرة: یافتم که باری تعالی [گفت با رسول که: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ و قال تعالی: ﴿وَأُمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾^۴ چندین تفضیل نهاد عترت را بر امت کما سلف الا یک نفر از ایشان، ابولهب که وی فاسق بود و کافر؛ وی را استثناء کرد تا به حدی که بر ایشان سلام فرستاد که ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ﴾^۵ و گفت: ﴿وَأِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾^۶ و صلوات ایشان بر کافه خلائق واجب گردانید در نماز و غیره، و ذکر ایشان قرین ذکر خود گردانید که ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾^۷ و وحی و شرع و تنزیل به خانه ایشان فرو فرستاده، اقامت شهادت کرد به طهارت ایشان در آیه تطهیر، و محبت ایشان را واجب گردانید به آیه مودت، و ایشان را قائم مقام رسول ﷺ گردانید به آیه رحم من غیرقید، پس باید که همان حکم باقی باشد اگر رسول ﷺ زنده باشد و اگر نه، پس کسی که لایق آن باشد که خانه وی مهبط وحی و تنزیل باشد در حیات رسول ﷺ و ممدوح خدا مطلقاً، هم لایق باشد که بعد از وی قائم مقام وی شود، خاصه که در حال حیات رسول ﷺ در اکثر اوقات خلیفه وی بود. چون حال بدین نمط بود، این طایفه را امام و مقتدای خود ساختن اولی دانستم از دیگران.

۱. عنکبوت: ۱-۲.

۲. اصل: امتیان.

۳. آل عمران: ۱۷۹.

۴. طه: ۱۳۲.

۵. زخرف: ۴۴.

۶. زخرف: ۴۴.

۷. انشراح: ۴.

المسألة الحادية عشرة: قال تعالى: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱ پس اگر خلافت شیوخ من عند الله بودی، جمله یکسان بودی، چنانکه ائمه شیعه که آخرینشان بر همان طریقه بود که اولین ایشان، به خلاف شیوخ که اول ایشان خلیفه [به] بیعت بود و دویم به وصایت ابوبکر. با آنکه^۲ صحابه طلحه را به وی فرستادند که عمر مردی فظّ^۳ و غلیظ القلب است، دیگری را اختیار کن، نکرد و وی را قبول کرد؛ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باب گوید: «فيا عجباً بينا هو يستقيلها في حياته إذ عقدها لآخر بعد وفاته»^۴. در حال، [حیات] وی مستحقّ این کار نبود و به بیعت و تقلّب^۵ به دست فروگرفت، و چون می رفت به حقّ غیرى کرد: «ضمان ما لم يضمن به إقرار بما لا يملكه» چنانکه بنده خواجه را هیبه کند؛ اما شورا سنت جاهلیت است. بنابر این حال معلوم شد که خلافت ایشان باطل است و خلافت علی علیه السلام بر حقّ که ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۶.

المسألة الثانية عشرة: قال الله تعالى: ﴿أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ﴾^۷ قال تعالى: ﴿فَاتَّبِعُوهُ ... لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ﴾^۸ و قال تعالى: ﴿فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۹ و هیچ جا نگفت که فاتّبِعُوا الشافعى و أبا حنيفة، یا خدای را سهو بود و یا رسول صلی الله علیه و آله غلط کرد و حاشا من ذلک، یا ایشان بر باطل اند و رسول ذکر ایشان نکرد و گفت: «فاسکتوا عما سکت الله عنه» و خدا گفت: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾^{۱۱}، و مخالف گوید که چهار مذهب حقّ است و یقین که خدای تعالی به صدق گفتن اولی است از غیرى، و در عهد

۳. اصل: فظّه.

۲. اصل: باتکه.

۱. نساء: ۸۲.

۶. یونس: ۳۲.

۵. اصل: تغلب.

۴. نهج البلاغه، خطبة شفشقيه.

۹. انعام: ۱۵۵.

۸. اصل: تفلحون.

۷. انعام: ۱۵۳.

۱۱. انعام: ۱۵۳.

۱۰. آل عمران: ۳۱.

رسول ﷺ از مذاهب هیچ خبر نبوده و مردم مؤمن بودند. امروز به مقامی رسید که نام رسول ﷺ از میان برخاست همه عالم^۱ شافعی و حنفی می گویند، و من ذلک قوله تعالی: ﴿إِنِّتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۲ پس چون در عهد رسول ﷺ این مذاهب نبود و امروز پدید آمد، معلوم شد که اینان باطل اند و مذهب حق از آن اهل البیت است؛ و میان شافعی و رسول ﷺ صد و شصت سال بود و میان ابوحنیفه و رسول هفتاد و سه سال بود. گویند همین سؤال وارد است بر شیعه، گویم تشیع عبارت است از متابعت عترت بر آن وجه که عترت کردند. برای آنکه ایشان چنانکه کردند، به قول خدا و رسول ﷺ کردند و شیعه از ایشان گرفتند و مذهبی نو نیست و با کسی منسوب نیست، و این طریقه در آن عهد نیز بود که مردم تابع علی علیه السلام می بودند، چون سلمان و مقداد و عمار؛ و این نام در عهد رسول برایشان افتاد و در عهد معاویه مشهور شدند به تابعان علی علیه السلام و سَنَنه بِلَا^۴ مشهور به لاعنان و محاربان و معادیان علی علیه السلام؛ و دلیل بر حقیقت این طایفه چند چیز است:

اول: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ»^۵ تا آخر.

دویم: خبر «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^۶ تا آخر.

سیم: خبر «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ»^۷ تا آخر، و این مثلها دالّند بر آنکه طریقه شیعه مبتدع و موضع نیست، با آنکه به زعم خصم که رسول ﷺ گفت: «أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بِيَهُمُ افْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ»^۸ رسول ﷺ ما را مخیر^۹ کرد به اختیار صحابه، هر که را خواهیم؛ ما شیعه اختیار علی علیه السلام کردیم که هم صحابه بود و هم قرابه و هم معصوم و هم شجاع و هم عالم.

۳. اصل: بادید.

۲. توبه: ۳۱.

۱. نسخه ر، اصل: علم.

۴. چنین است در اصل.

۵. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴۲، احتجاج، ص ۳۸۰ و شهاب الاخبار، ص ۱۵۶، حدیث ۸۴۹.

۶. بحار، ج ۲۳، ص ۱۰۶ و کز العمال، ج ۱۳، ص ۳۷۶۲۰ و ۳۷۶۲۱.

۷. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۸.

۹. اصل: مخبر.

۸. بحار، ج ۲۳، ص ۱۵۶، ج ۲۸، ص ۱۹ و ج ۳۵، ص ۴۰۷.

المسألة الثالثة عشرة: قوله تعالى: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ﴾^۱ وقوله: ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾^۲ دلالت می‌کند که شیعه بر حقّ اند. زیرا که از جمله ملل باطله به اسلام می‌روند و از اسلام نقل می‌کنند با شیعه، فوج فوج در این مذهب می‌آیند. چنانکه در ایّام ما هزار در ملک طبرستان و عراق و نواحی دیگر شیعه شدند و از آنجا با هیچ مذهبی نقل نکردند. پس بدین دلیل معلوم شد که مذهبی که مُعتمدٌ عَلَيْهِ و مَوْثُوقٌ به است این مذهب است و باقی ضایع.

المسألة الرابعة عشرة: باری تعالی با ابلیس گفت: ﴿لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^۳ و قال تعالی: ﴿تَقُولُ لِحَبِثِهِمْ هَلْ أَمْتَلَأْتُ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾^۴ و نگفت که بهشت را پر کنم. به مذهب سنّی ایشان بسیارند و شیعه اندک، و گویند کثرت ما و قلت شیعه دلالت بطلان ایشان [دارد]. بنابر این مقال دوزخ بدیشان مملوّ نگردد، پس جمهوری باید املاء آن را و این غیر شیعه باشند کائناً ما کان، چون شیعه قومی اندکند و مساکین و روافض^۵، و اخذ حقّ و شرع ایشان را با بهشت باید گذاشت تا در آن ملک نامأمول می‌گردند و آن باغ فراخ و ایوان و بساتین را و درّ و جواهر جنّات را نگاه می‌دارند و ثمرات آنجا می‌خورند، و دوزخ که ملک معمور و مأمول است با سواد اعظم و جمهور باید گذاشتن.

المسألة الخامسة عشرة: قال الله تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾^۶ و قال الله تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾^۷ آدم را عدو ابلیس بود، سلیمان را عدو شیاطین بودند، و شیث را عدو اولاد قابیل، و انوش را کیومرث، و ادریس را بنوراسف^۸، و جمعی او را ضحاک گویند، نوح را عدو جمله جهانیان بودند. نه رسول بگفت عوج بن عناق

۳. سجده: ۱۳.

۲. نصر: ۲.

۱. نصر: ۱.

۶. انعام: ۱۱۲.

۵. اصل: وافض.

۴. ق: ۳۰.

۸. اصل: بتوراسف.

۷. فرقان: ۳۱.

هشصد و چهار رسول را بکشت، و گویند زوهق بن طهماشان معاون او بود در این معصیت، و گویند زوهق لقب نمرود است، و صالح را افراسیاب عدو بود، و در زمان هود عادیان بودند ملکشان خلخال بود، و عدوی ابراهیم کنعان^۱، و یوسف را عزیز مصر عدو بود، و موسی را فرعون و هامان و قارون و جبایره شام و عوج بلعام بن باعورا عدو بودند، و یوشع بن نون را لهراسف عدو بود، و عدوی داوود جالوت بود، و عدوی عیسی ارده شیر بابکان؛ و گویند شبیح بن الاشجان بن الکبش، و در زمان شمعون بخت النصر کافر بود، و در زمان عزیز و دانیال هم او بود و گویند در زمان دانیال مهر فیه بود پسر او، و در زمان محمد ﷺ ابو جهل و قیصره روم و اکاسره عجم، و بعد از وی هر امامی را عدوی بود از تیم و عدی و بنی امیه و بنی العباس، با هر نبی و یا ولی باید که عدوی باشد. البته پس ظالمان علی علیه السلام دلالت امامت وی اند تا ایشان بدان صبر حاصل می کنند و قال الله تعالی: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۲.

المسألة السادسة عشرة: احتیاط و تتبع دستور شریعت رفت قال تعالی: ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۳ ابتلاء امتحان باشد به اشیاء که در آن مشقتی باشد، کما قال تعالی: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۴ و الصبر حبس النفس علی مکروهها^۵. این اشیاء، از جمله تحمل اعباء^۶ نبوت است و امامت؛ و ابراهیم علیه السلام بدین چیزها صادق آمد و ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ بالنبوة و الإمامة.

جمله انبیا را ابتلاء کرد اول به رعایت گوسفندان و رسول ما را هم ابتلاء کرد به رعایت گوسفندان ابوطالب، که رفته بود تا تعهد گوسفندان کند و پشم و شیر و نتاج

۱. ر: نمرود.

۲. سجده: ۲۴.

۳. بقره: ۱۲۴.

۴. بقره: ۱۵۵.

۵. ر: مایکرها.

۶. بارها.

را ضبط کند در کوه حرا، و موسی ده سال راعی گوسفندان شعیب علیه السلام بود. عند اتمام ابراهیم آن تحمّلات نبوّت را [خدای تعالی] گفت: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱ چون دانست که سنّت الهی چنان بود که امامت و نبوّت به ذرّیت است، خواست که اطمینان قلب را از اولاد خود سؤال کند، فقال: ﴿مِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^۲ حقّ تعالی گفت: «آنان که ظالم باشند عهد امامت و نبوّت را درنیابند»^۳ یعنی باید که معصوم باشند و نه ظالم و نه مشرک، کما قال تعالی: ﴿إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۴. از اینجا چند چیز معلوم شد:

اول: آنکه امامت به جعل حقّ است نه بیعت خلق.

دویم: آنکه به ذرّیت است و آن بنگردد^۵، که ﴿وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾^۶.

سیم: ^۷که معصوم باید، نه مشرک تائب. عند این ابراهیم گفت: ﴿وَاجْتَبَيْ وَبَيَّيْ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۸ ابراهیم علیه السلام دعا کرد تا اولاد او شرک نیارند تا لایق عهد نبوّت و امامت گردند، آنکه گفت: ﴿فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾^۹ از فحوا چنان برخیزد که فمّن لم يتبعني فإنه ليس مني، چنانکه حقّ تعالی با نوح گفت: ﴿لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾^{۱۰} هر که سجده بت کرد، وی از نوح نبود. یعنی آنکه نبوّت و امامت غیر تابع ایشان را نباشد، و این خود رمزی است لطیف و امامت در ذرّیت بودن سنّت الهی است ﴿وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾^{۱۱}، و این در شأن علی علیه السلام صادق است که وی ذرّیه هاشم است و از دویم وجه نبوت. نبینی که امامت از او به اولاد رسید، به خلاف صحابه، زیرا که ایشان معاهده داشتند که مدد یکدیگر دهند برای پادشاهی. عند الموت وصیّت به اولاد نتوانستند کردن که اگر چنین کردند، مختلف شدند و

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. همان.

۳. همان.

۴. لقمان: ۱۳.

۵. اصل: بنده گردد.

۶. اسراء: ۷۷.

۷. اصل: سیوم.

۸. ابراهیم: ۳۶.

۹. ابراهیم: ۳۶.

۱۰. هود: ۴۶.

۱۱. اسراء: ۷۷.

سرّ به اظهار خواستی رسیدن و تشنیع زدندی و کارهای به سرّ ساخته ظاهر خواستی شدن، بدین سبب دلو در چاه یکدیگر انداختند، و این مسئله حجّتی عظیم است به امامت علی و اولاد او علیهم السلام.

فایده: آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۱ دلیل است که امام چنانکه در دنیا مقدّم خلق است، در قیامت نیز مقدّم خواهد بودن. پس احتیاط باید کردن تا جایز الخطا نبود، و ممکن که به زلات^۲ به دوزخ رود و رعیت را تابع وی کنند، و گفته شد این مسئله فی قوله تعالی: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا﴾^۳.

فایده: گفته شد که در آیه: ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾^۴ امام علی علیه السلام است و متقیان شیعه اویند و قید کرده به ﴿لِلْمُتَّقِينَ﴾ تا حکم ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾^۵ از اینجا خارج شود^۶ و ﴿جَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾^۷.

فایده: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾^۸ علی علیه السلام است، که عالم بود به جملة علوم لدنیّه، چنانکه محمد باقر و جعفر الصادق علیهم السلام گفتند، و تنکیر چنان است که در سوره حم دخان، که گفت از موسی: ﴿وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ﴾^۹ و تنکیر تعظیم را است، و این روایت چنانکه در کتب اصول فقه نوشته است و برهان این که علی علیه السلام به محضر مهاجر و انصار گفت که: «سلونی عمّا دون العرش»^{۱۰}.

المسألة السابعة عشرة: گویند: صحابه از ممدوحان حضرت جلالند که: ﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^{۱۱} چگونه ظنّ بدو ظلم و غصب بدیشان توان بردن؟

گوییم: بلی مدح موجود است، امّا ثلث قرآن در مذمت ایشان هست، اوضح از این آیه. چون روز جمعه دو نوبت که دحیه کلبی غله آورد به مدینه، و عادت او آن

۳. بقره: ۱۶۶.

۲. اصل: ذلّات.

۱. اسراء: ۷۱.

۶. اصل: شد.

۵. توبه: ۱۲.

۴. فرقان: ۷۴.

۹. دخان: ۱۷.

۸. یس: ۱۲.

۷. قصص: ۴۱.

۱۱. واقعه: ۱۰.

۱۰. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۲۴.

بودی که چون به مدینه آمدی طبل بزدی، به هر دو کُرت رسول ﷺ در خطبه جمعه بود. خلق رسول را رها کردند و به دنبال غله رفتند. کما قال الله تعالی: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾^۱. جایی که برای غله که به قیمت می باید خریدن رسول مرا در میانه خطبه بگذاشتند و وی در میان [ایشان] حی و قائم، اگر بعد از مرگ وی وصی وی را بگذارند، و در عقب سلطنت و پادشاهی و جهاننداری رایگان بلائمن و قیمت روند عجب باشد؟ و کانت الآية نزلت بها خاصة؛ و روشنتر از این، نه در خانه خدا عصیان کردند؟ عند این عصیان رسول را چه عظمتی بود.

المسألة الثامنة عشرة: در میان امت محمد ﷺ خلاف بود در آنکه بعد از رسول ﷺ خلافت از آن صحابه بود یا از آن علی علیه السلام و هر یکی سخنی می گفتند، صحابه خلاف کردند و بعضی گفتند: خلافت از آن علی علیه السلام بود و در قرآن بود ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾^۲ و رسول ﷺ گفت: «دع ما یریبک الی ما [لا] یریبک»^۳ طرف علی علیه السلام یافتیم که «ما لا یریبک» زیرا که حق تعالی گفت: ﴿سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾^۴ سنت خدا چنان بود که به حکم ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ﴾^۵ هر نبی که از دنیا رحلت کرد، وصی و خلیفه وی از بطانه^۶ او بود و از قرابت او چنانکه که از آدم، شیث بن هبه الله و از او به انوش، و از او به قینان، تا به مهلل ثیل^۷ تا به یارد^۸، تا به ادریس، تا به متوشالح^۹ تا [به] المک^{۱۰}، تا به نوح، و از او تا به سام، بدین سیاق از پدر به پسر تا به ابراهیم، و اسمعیل، و اسحق، و یعقوب و یوسف تا به موسی، و در حال حیات

۱. جمعه: ۱۱.

۲. نساء: ۶۵.

۳. بحار، ج ۲، ص ۲۵۹ و شهاب الاخبار، ص ۷۹، حدیث ۴۳۷.

۴. اسراء: ۷۷.

۵. آل عمران: ۳۴.

۶. نزدیک، محرم.

۷. اصل: مهلائیل.

۸. اصل: یرد.

۹. اصل: متوشالح.

۱۰. اصل: تمسک.

موسی هارون برادر او، و بعد از وفات موسی، یوشع بن نون بن افرایم^۱ بن بنیامین^۲ بن یعقوب، و از ایشان به داود و سلیمان و عیسی، و از او به ابن خال او شمعون بن حمون. پس سنت خدا آن بود که از رسول ﷺ خلافت به علی علیه السلام آید و حسن و حسین علیهما السلام نه به خدمتکاران محمد ﷺ. زیرا که همه عالم خدمت محمد ﷺ بودند، چه اولی است که شیخ اول از دیگران.

اگر گویند: عباس نیز از قرابت بود. گوئیم: قال الله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾^۳. عباس مهاجر نبود بلکه از طلقاء بدر بود، بدین سبب تمسک به علی علیه السلام عروة الوثقی یافتیم به خلاف صورت صحابیت^۴ و خاصه صحابیت که در شیخ بود، [و] در علی علیه السلام نیز بود، و زیادت از آن قرابت. به یقین که صاحب المرتبتین اولی به تقدّم از صاحب مرتبه واحد، لأنّ الأوّل مقطوع و الثانی مظنون فإذا تعارضا سقط الثانی.

أما المسألة الإجتماعية خمس عشرة مسألة

المسألة الأولى: از اهل قبله تفحص کردم که شیخین این جاه و منصب، که از ایشان حکایت می کنند از کجا یافتند؟ جمله گفتند از صحبت رسول ﷺ. سؤال کردم که ایشان چند ساله بودند؟ گفتند یکی چهل و شش ساله و یکی سی و پنج ساله، امّا علی علیه السلام از ایام رضعت، بلکه رسول سی سال پیش از علی علیه السلام همخانه پدر و مادر او بود. گفتیم: پس عجب که صحبت علی علیه السلام زیادت بود^۵ از صحبت ایشان و قرابت داشت، پس چگونه شاید که یکی به صحبت تنها این همه استحقاق دارد و دیگری را به صحبت و قرابت هیچ نباشد وی را؟ با آنکه^۶ جمله کتب مملوّ به مدح علی علیه السلام و قرآن ثلثی نازل در شأن او، پس علی علیه السلام را لایق خلافت یافتیم و به تقدّم اولی، نه دیگران را.

۳. انفال: ۷۲.

۲. اصل: ابنیامین.

۱. اصل: افرایم.

۶. اصل: بانک.

۵. اصل: نبود.

۴. اصل: صحابه.

المسألة الثانية: اهل قبله اتفاق کردند که علی علیه السلام بود در میان صحابه، مَن^۱ لم یشرک باللّه طرفه عینِ اُبدأ، و دیگران سالها در بتخانه‌ها بت پرست، و مشرک به ضرورت در غضب خدا باشد، و مغضوب علیه مقتدای عالمیان نشاید^۲ و اگر چه نائب^۳ بود. نبینی که فرعون ایمان آورد، و حی رسید که ﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ﴾^۴ و در حقّ علی علیه السلام هرگز غضب نبود؛ و قال الله تعالى: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۵، پس هدایت از آن علی علیه السلام باشد که اقتدا بدو کنند، نه هدایت شیخین. زیرا که علی علیه السلام مُنْعَمٌ علیه بود.

المسألة الثالثة: اهل قبله اتفاق کردند که عمر به چند کَرْت گفت: «لولا علی لهلك عمر»^۶ و دایما علی علیه السلام مسئول عنه شیخین بوده و ایشان دائما محتاج بودند به وی، و [علی علیه السلام] هرگز از ایشان چیزی نپرسیدی و محتاج نبود به علم ایشان؛ و یافتم که قال الله تعالى: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۷ و قال تعالى: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۸. بصیر را قائد کردن اولی از کوری که راه به خانه نبرد الا به قائدی و هادی. پس علی علیه السلام قائد بود و ایشان مقود، و علی علیه السلام مُحْتَاجٌ الیه بود و ایشان محتاج، و ایشان سایل بودند و علی علیه السلام مسئول عنه. پس علی علیه السلام را لایق دانستم نه ایشان را، پس اقتدا به علی علیه السلام کردم نه بدیشان زیرا که استاد^۹ از مسبوقی اولی از شاجرد کما قال الله ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^{۱۰}.

المسألة الرابعة: چنان یافتم در قرآن و آثار که بنی اسرائیل خلاف کردند در

۱. اصل: مَن.

۲. ر، اصل: شاید.

۳. ر، اصل: ثابت.

۴. یونس: ۹۱.

۵. حمد: ۵ و ۶ و ۷.

۶. احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۳؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۹؛ استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۴ (به نقل از تشیع در مسیر تاریخ)؛

الکافی، ج ۷، ص ۴۲۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶ و تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۵۰.

۷. زمر: ۹.

۸. یونس: ۳۵.

۹. اصل: اسناد.

۱۰. مجادله: ۱۱.

خلافت طالوت و غیره. باری تعالی حجت خلافت وی را معلّل کرد به دو امر: اوّل به علم، دویم به جسم که قوّت است، و هما یحاولان الخلافة، و رسول ﷺ گفت: «کائن فی أمتی ما کان فی بنی اسرائیل»^۱ و قال الله تعالی: ﴿وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾^۲ پس عند این اختلاف اهل قبله یافتیم در علی علیه السلام و ابوبکر، و علی علیه السلام را یافتیم به اجماع عالمیان که او عالمتر بود. اوّل به قول او که «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^۳ و هیچ صحابه و عالمی الی یومنا بدین کلام وی تکذیب نکردند و نه ردّ بر او، و کذلک قوله: «سَلُونِي مَا دُونَ الْعَرْشِ»^۴ اوّل یوم جلوسه خلیفه، و به حضور جمیع صحابه گفت که: «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَانْفَتَحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ»^۵ و رسول ﷺ گفت در حقّ او - اجماعاً من الناس - : «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ»^۶ و قضا محتاج بود به جمله علوم، و چند هزار حدیث از رسول روایت کرد و ابوبکر یازده حدیث روایت کرد، و ابوبکر و عمر معنی «أَبًا» ندانستند فی قوله تعالی: ﴿وَأَكْبَهُهُ وَأَبَا﴾^۷ قال کلّ منهما: «فَأَمَّا الْفَاكِهِةُ فَأَعْرِفَهَا وَالْأَبُّ فَلَا أَعْرِفُ»، و عمر خواست که سورة البقرة یادگیرد، مقدور نشد؛ و جسم که قوّت است و شجاعت اظهر من الشمس بود از آن علی علیه السلام دون شیخین. پس آن تعلیل که باری تعالی برای صحت خلافت طالوت کرد در علی علیه السلام موجود بود و در عمرین مفقود. پس عند التنازع اقتدا به علی علیه السلام واجب دیدم. امّا بقای این حکم واجب آمد به سه وجه: اوّل: قوله تعالی: ﴿وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾^۸ و فی قوله تعالی: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾^۹.

۱. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۸۴ و کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۰۸۳۷. ۲. اسراء: ۷۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳؛ ج ۴۶، ص ۱۳۵؛ ج ۶۷، ص ۳۲۱؛ ج ۶۹، ص ۲۰۹ و ج ۷۰، ص ۱۴۲.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۲۴. ۵. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۳۶۳۷۲.

۶. بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۶۸؛ ج ۴۰، ص ۸۷ و ۱۵۰ و ۱۷۸؛ ج ۴۱، ص ۱۴۱ و ج ۴۶، ص ۱۳۶ و ۳۰۹.

۷. عبس: ۳۱. ۸. اسراء: ۷۷. ۹. انعام: ۹۰.

دویم: قول رسول حیث قال: «کائن فی اُمّتی ما کان فی بنی اسرائیل»^۱.
سیم: آنکه دلیل عقلی را فسخ و تغییری نباشد.

المسألة الخامسة: در قرآن احتیاط کردم، چنان یافتیم که هیچ طایفه را حکم نکرد به طهارت ایشان، الا برای علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. چنانکه علماء اهل قبله اجماع کردند، بعضی بر اصالت ایراد کرده بودند و بعضی به روایت که ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^۲ در شأن این طایفه منزل شد. الا محمد بن سبّاب [کلبی که روایت کرد از شهر بن حوشب و شهر بن حوشب]^۳ فاسق بود تا غایتی که جرابی^۴ پرآرد سرقت کرد از خانه همسایه خود و پیش قاضی سوگند خورد نذر زدیم. روز دویم از این حال آن انبان از خانه او بیرون آوردند و وی رسوای عالمیان شد، و اما محمد بن سبّاب دائماً تتبع اولاد مسلمانان کردی به لواطه و چند نوبت وی را در این عمل یافتند. بدین سبب روایت ایشان موثوق نباشد و علما بر روایت ایشان اعتماد نکنند. ایشان گویند که این آیت در شأن زنان رسول صلی الله علیه و آله آمد و این قدح و جرح در کتاب مرشد جریر طبری مسطور است و در مجتبی صالحانی و در مناقب مردویه و در منتهی المآرب اصفهانی و در تفسیر شیرازی ابوبکر بن محمد موسی و در سوق العروس ابو عبدالله دامغانی و در [تفسیر] سلمانی سنّیان آمد که این آیت در شأن این پنج نفر آمد، نه از برای زنان رسول صلی الله علیه و آله زیرا که ذکر زنان مشروط آمد، چنانکه گفت: ﴿يا نساء النبي من يأت منكنّ بفاحشةٍ مبينةٍ... و من يقنت منكنّ لله و رسوله و تعمل صالحاً نؤتها أجرها مرتين﴾^۵ و آیه تطهیر مطلق آمد، و مع ذلک لفظ «اُئما» گفت که دلالت حصر و قصر است و ارادت معلق شد به «اُئما» و چون مراد به فعل مرید باشد و به لفظ «اُئما» بود، البتّه وقوع آن واجب. آنکه آنرا موکّد

۲. احزاب: ۳۳.

۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۴ و کنز العمال، ج ۱۱، ص ۸۳۷.

۵. احزاب: ۳۰ و ۳۱.

۴. انبان.

۳. نسخه ر.

کرد به مصدر^۱ که آن تطهیر است، و تعلیل کرد به لام علت.

تتمه: ابو عبدالله دامغانی گوید: رسول ﷺ در خانه ام سلمه رفت و خواب بر وی غلبه کرد، در خواب شد و ام سلمه از جهت رسول ﷺ طعامی پخت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آمدند و گرد بر گرد رسول ﷺ نشستند. رسول بیدار شد و ایشان را بدید آنجا، عظیم خرم شد. احتیاط کرد گلیمی یافت خیبری، برگرفت و بر ایشان انداخت و گفت: «اللهم إن لكل نبي أهل بيت فهو لأهل بيتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً» در حال این آیت منزل شد. ام سلمه گفت: «یا رسول الله کنت من اهل بیتک» فقال: «[إنک علی] خیر^۲». دلیل بر آنکه اهل البیت اینجا زنان نیستند دو وجه است: اول ذکر زنان به حروف توانیث گفت در ما قبل و مابعد این آیت. دویم که رسول گفت: «نحن أهل بيت لا تحلل لنا الصدقة»^۴ [صدقه] بر علی و فاطمه و حسان علیهم السلام حرام بود نه بر زنان رسول.

ابوبکر بن مردویه روایت کرد که رسول گفت: «خمسة منا معصومون أنا وعلی و فاطمة و الحسن و الحسين»^۵ پس با وجود معصوم چگونه اقتدا به جایز الخطا کنند که از شرک تائب^۶ شده باشند و در مظنه تردد مانده و آیتی غیر وارد به بقاء او بر این [حال] و آیت وارد به عصمت علی علیه السلام و اهل بیت او. پس این بود سبب اقتدا بدینان و سبب ترک آنان. این ابیات منتخب قصیده [ای] است در سوق العروس ابو عبدالله دامغانی وارد شده. شعر:

إِنَّ يَوْمَ الظُّهْرِ يَوْمٌ عَظِيمٌ فَارَۙ بِالْفَضْلِ فِيهِ أَهْلُ الْكِسَاءِ
فَام فِيهِ النَّبِيُّ مُبْتَهَلًا ضَا رِعَا إِلَى رَبِّهِ بِحُسْنِ الرَّجَاءِ
قَالَ يَا رَبِّ إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي فَاسْتَجِبْ فِيهِمْ إِلَهِي دُعَائِي

۱. اصل: مصطر.

۲. «ر» اصل: لا إنک الآخر.

۳. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۶۲۸، ۳۷۶۲۹، ۳۷۶۳۰ و ۳۷۶۳۳.

۴. کامل بهایی، ج ۲، ص ۵، ۱۳۴ و ۱۴۱.

۵. کامل بهایی، ج ۲، ص ۵، ۱۳۴ و ۱۴۱.

۶. اصل: ثابت.

۷. اصل: فان.

المسألة السادسة: به اجماع عالمیان معلوم شد که معاویه و بنو امیّه بِأَسْرِهِمْ^۱ لعنت علی علیه السلام بدعت بنهادند و خلق را بدان فرمودند و نام علی علیه السلام به ابوتراب کردند و هزار ماه که هشتاد و چهار سال است در شرق و غرب مداومت کردند، به حدّی که نام علی کودکان نشنیدند و از یاد پیران برفت و لعنت او چون نماز و روزه در دل ایشان شیرین شد و جای گرفت. [با وجود این حال]^۲ چون آن باطل بود برافتاد و مقام لعنت، صلوات و مناقب و مدایح ایشان، و ابتدای کتب به حمد ایشان و ختم کتب به ثنای ایشان و اوسط به اسامی ایشان فاش شد و شرق و غرب مالا مال شد، و به عوض آنکه لعنت می کردند، امروز صلوات می فرستند و لعنت لاعنان می کنند؛ و چون رسول صلی الله علیه و آله درگذشت علی علیه السلام بود با هفده تن که مخالف گوید: «مات الرسول»^۳ و رفض^۴ علی بن ابی طالب مع سبعة عشر نفرّاً من المهاجرین و الانصار». امروز ثلث اسلام، بلکه ثلثان اسلام مدّاح او از ملوک و سلاطین و رؤسا و علما و ضعفا روز به روز زیادت می شود و آن طرف ناقص می گردد و این باب، اعظم دلایل است بر امامت و حقّیت او و اولاد او. هر که انصاف بدهد او را این قدر تمام تمام است برای امامت علی علیه السلام و بطلان دیگران.

المسألة السابعة: علی علیه السلام امام بود به اجماع عالمیان و لو يوماً واحداً، و شیخ امام نبود به اجماع عالمیان. پس عند التنازع تمسّک به مجمعّ علیه کردن اولی بود، علی کلّ حال.

شرح ذلک: مذهب اهل سنّت به جمهور آن است که علی علیه السلام خلیفه چهارم است؛ و ابو حنیفه گوید: تا دور حکمین خلیفه بود، پس به تحکیم معزول شد؛ و شافعی گوید: تا روز مرگ خلیفه بود و حسن و حسین علیهما السلام بعد از وی خلیفه بودند؛ و در مذهب شیعه چنان است که خلیفه بود دائماً و متقدّمان غاصب، و برای

۳. اصل: رسول.

۲. نسخه ر.

۱. اصل: و بنو العباس.

۴. نسخه ر.

ابی بکر اجماع نیامد. زیرا که مبطلند امر او را؛ پس جمعی به نفاقشان گویند و بعضی به ایمان و بعضی به اسلام و بعضی به استسلام.

المسألة الثامنة: علی عليه السلام عدالت داشت و صلاحیت به اتفاق عالمان، و خلاف در عصمت او نیست. متقدمان نامعصوم بودند به اتفاق، و خلاف در عدالت ایشان است. پس عند التنازع تمسک به متفق العدالة کردن و متحقق العصمة اولی از کسی که وی مختلف العدالة^۱ است.

المسألة التاسعة: علمای اهل قبله را یافتیم که اتفاق کرده بودند به خبر: «یا علی أنت منی بمنزلة هرون من موسى إلا أنه لا نبي بعدی»^۲ و هارون خلیفه موسی بود علی کل حال. پس باید که علی عليه السلام همچنان باشد. ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لَأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾^۳ و عزل معلوم نشد، و مع ذلك عزل هارون مُحال لكونه نَصَابًا لَخَلَافَةٍ، و اگر استثنا نکردی اثبات نبوت بودی. پس این فضل در علی عليه السلام یافتیم نه در دیگران. پس وی را مقتدا گرفتیم به خبر «دع ما یریبک إلی ما [لا] یریبک»^۴.

المسألة العاشرة: اجماع مفسران است که چون نه آیت از اوّل سوره براءت منزل شد، رسول صلی الله علیه و آله به ابوبکر داد تا به موسم [به] مکه رساند و نیز عهد مشرکان بکند. ابوبکر سه روز راه برفت که وحی رسید که «لا یؤدّیها عنک إلا أنت أو رجل منک»، رسول صلی الله علیه و آله گفت: «علی منی و أنا من علی»^۵، این خبر در مصابیح موجود است. بنابراین خبر کسی که لایق آن نبوده باشد که نه آیه به خلق رساند، چگونه لایق خلافت عالمان باشد؟ و رسول صلی الله علیه و آله تمام سورت به علی عليه السلام داد و ابوبکر را بازخواند.

۱. اصل: العدالت.

۲. المحاسن و المساوی للیهقی، ج ۱، ص ۳۱، المناقب للخوارزمی، ص ۵۲ و ۵۸ و کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۴.

۳. اعراف: ۱۴۲. ۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۹ و شهاب الاخبار، ص ۷۹، حدیث ۴۳۷.

۵. ارشاد، ص ۳۷.

المسألة الحادية عشرة: چنان یافتیم که اهل عالم از مورخان و ناقلان و محدثان اتفاق کرده بودند که ائمه شیعه از ایام طفولیت تا به کبر سن هرگز ایشان را در هیچ مجمعی و محفلی بازماندگی نبود در هیچ علمی، و از علمای طوایف و ادیان و ملل هرگز [چنین] مدّعی ظاهر نشد، بلکه عالم بودند به علوم الهامیه و لدّیه و عالم بودند به جمله کتب سماویه و به جمله زبانهای شرق و غرب، و این نوع نباشد الاّ به معجز محض و دلالت امامت ایشان، و هرگز ایشان را اوستادی نبود و معلوم نشد که از که آموختند، چنانکه صاحب الامر در شش سالگی فتاوی اهل عالم می داد و همچنین محمد تقی و علی زین العابدین علیه السلام. پس این چنان باشد که آدم علیه السلام که: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۱ ملائکه با آنکه^۲ عالم علوی و سفلی جمله مشاهده کرده بودند و بر لوح و قلم اطلاع یافته، مع ذلک پیش آدم، چون صبی بودند پیش عالمی؛ نه یحیی در سنّ شش سالگی می گذشت کودکان در ملعب بودند، گفتند: «یا یحیی تعال نلعب» او گفت: «ما لهذا خَلِقْتُ ولا بهذا أُمِرْتُ» تا خدای تعالی گفت: ﴿وَإِئْتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۳. عیسی در مهد بود که گفت: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ إِنِّي آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْتِمًا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾^۴ و در مکتب با کودکان گفتی: «مادران شما فلان چیز و فلان چیز ذخیره نهاده اند تا شما بخورید» کما قال الله تعالی: ﴿وَأَنْبِئْكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾^۵. یا چون سلیمان علیه السلام که حقّ تعالی الهام کرامت کرد او را، گفت تا حکم کرد به قضیه به خلاف قول داوود علیه السلام مرسل صاحب کتاب، فقال: ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾^۶. نه موسی در مکالمه و علم توریت^۷ پیش خضر چون کودک بود در خدمت فاضلی. مخالف به فخر بازگوید که ابوبکر و عمر معنی «أَبًا» ندانستند فی قوله تعالی:

۱. بقره: ۳۱.

۲. اصل: بآنکه.

۳. مریم: ۱۲.

۴. مریم: ۳۰-۳۱.

۵. آل عمران: ۴۹.

۶. انبیاء: ۷۹.

۷. پوشانیدن حقیقت.

﴿فَاكِهَةً وَأَبًّا﴾^۱ هر یکی از ایشان گفتند: «أَيُّ سَمَاءٍ تَظَلَّنِي وَأَيُّ أَرْضٍ تَقْلُنِي إِذَا قُلْتُ فِي كَلَامِ اللَّهِ بِرَأْيِي أَمَّا الْفَاكِهَةُ أَعْرِفُهَا وَأَمَّا الْأَبُّ فَلَا أَعْرِفُ»^۲ مراد ایشان به ذکر این آن است که کمال دیانت ایشان تا بدین حد بود، و چگونه شاید که غضب خلافت کنند. گوییم: این غایت برای تمویه^۴ باشد و تغدیر^۵ خلق، چنانکه سوقی که در دکان او نیم حبه معامله ضایع شود، با صاحبش رد کند آن را تا بر او اعتماد افتد و به مقامی برساند که به بدره‌های زر بر او اعتماد کند و آنگه آنچه خواهد کند.

المسألة الثانية عشرة: اتَّفَقَ است که روز سیم بعد احتجاج الناس علیه بما لم يستطع أن يخرج من عهده گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ أَقِيلُونِي وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ»^۶ و عَلَيَّ فِيكُمْ وَإِنِّي لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي فَاجْتَنِبُونِي حِينَئِذٍ لَا أُؤْثِرُ فِي إِبْشَارِكُمْ وَاشْعَارِكُمْ»^۷. «أَقِيلُونِي» کردن دلالت است بر آنکه وی خلیفه خلق بود بی اذن خدا و رسول ﷺ و آنکه آن جمله اخبار و مناقب که بر وی می‌بندند کذب است و افترا و منحول^۸، و امامت حقّ علی علیه السلام است و الاّ نقض عهد رسول ﷺ نکردی بعد از موت ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾^۹ و ثانیاً اثبات شیطانی کرد که بر وی مستولی است، ممکن که آن شیطان از پیش وی نرود و وسوسه او کند بدین چیزها که با عترت می‌کند. از اینجا معلوم شد که مأمن طرف علی علیه السلام است و مَزَلَّتْ طرف غیر او، به حکم «[دع] ما یریبک [إلی] ما لا یریبک»^{۱۰} تَمَسَّک به علی اولی.

المسألة الثالثة عشرة: اجماع عالمیان است که هرگز هیچ عبادتی از وجوب و ندب از علی علیه السلام فوت نشد، و دیگران عبادت به پنجاه سالگی کردند لیکن گویند: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعْفُو عَنِ الْمَسِيءِ مَا فَاتَ مِنْهُ، گوییم: فَأَيْنَ ثَوَابُ الْمُحْسَنِ وَمَا فَاتَ عَنْهُ

۱. عبس: ۳۱. ۲. اصل: تَقْلُنِي.

۳. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۴۷. ۴. نیرنگ ساختن.

۵. اصل: تَقْدِير.

۶. اصل: بخیر. ۷. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۷ و کز العمال، ج ۵، ح ۱۴۰۵۱.

۸. سخن دیگری که بخود بر بسته باشند.

۹. فتح: ۱۰. ۱۰. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۹ و شهاب الاخبار، ص ۷۹، حدیث ۴۳۷.

من ثواب المحسن؟ نه چندین سال اعمال صالحه از او فوت شده؟ پس [چه] نسبت باشد دائم العیاده را کما مدحه الله تعالی ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^۱ با آنکه بعد از پنجاه سالگی عبادت کند، یا اسم عبادت شنود؟ و قبل هذا به عبادت لات و عزری مشغول بوده باشد. پس تمسک به دائم الصلاة کردن اولی بود یا کسی که دائم ترک باشد؟

المسألة الرابعة عشرة: تتبّع اجماع مسلمانان رفت و اخبار و تواریخ و سیر چنان معلوم شد که رسول ﷺ علی علیه السلام را هرگز در تحت رایت کسی نکرد و هیچ کس را بر وی امیر نگردانید، به خلاف دیگران. و قال الله تعالی: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۲ و قال الله تعالی: ﴿فَاتَّبِعُونِي لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾^۳ [و] قال الله تعالی: ﴿فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۴. پس بر ما نیز واجب بود اقتدا به رسول کردن، و وی را در تحت حکم ولایت دیگری نیاوردن. بلکه گوییم چنانکه در حال حیات رسول ﷺ دائماً حاکم کل بود و در سایر سرایا و عساکر بعد از رسول ﷺ نیز همچنان باشد.

المسألة الخامسة عشرة: در تورات و انجیل احبار و رهبانسان به اتفاق خبر می دهند که ائمه اثنا عشر در این کتابین مسطور است، تا گویند در سوره مثلی مسطور است بر این سیاق: ماید ماید: محمد، [نباوت: علی، قیدار: حسن، ادبیل: حسین، مسام: علی زین العابدین، مشماع: باقر، دومه: صادق، مسا: موسی، حداد: رضا، تیما: تقی، بطور: نقی، نافیش: عسکری، قدمه: صاحب الامر]^۵ و خدای تعالی اسماعیل را دوازده فرزند داد جمله حجّت هم در تورات، اما تصحیح این

۳. چنین آیه ای یافت نشد.

۲. احزاب: ۲۱.

۱. معارج: ۲۳.

۴. آل عمران: ۳۱.

۵. این اسامی مطابق ضبط کتاب مقدس انجمن بین المللی کتاب مقدس، ۱۹۹۵ میلادی صفحه ۲۳ می باشد. اصل: تقویت، قندود، اربیل، امغسور، شوعا، دومو، مسوا، هذاز، تیمو، بطور، نوقس، اوقیمدموا.

الفاظ کردن به کتاب متعذر است فارسی مکتوب شد. پس عند التنازع به طایفه [ای] چنین تمسک کردن اولی از جمعی حامل الذکر^۱.

أما اخبار الفريقين فيشتمل على تسعة عشر مسألة:

[المسألة الأولى] : در کتاب شهاب مخالف آمد که رسول ﷺ گفت: «مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق و هوى»^۲ و رسول ﷺ اهل بیت خود را کشتی نجات نهاد و متخلف^۳ را هلاک، پس باید که غیر شیعه ناجی نباشند.

المسألة الثانية : در جمله کتب ایشان وارد است، خاصه در صحیحه حاکم گفت که رسول ﷺ فرمود که: «علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»^۴ و به اتفاق گفت: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدی»^۵ علی علیه السلام و اولاد را مصاحب قرآن گردانید و خلائق را بدیشان سپرد و شیخین نیز در این داخلند. پس چنانکه قرآن امام و مقتدای عالمیان است صامتاً، علی علیه السلام امام است ناطقاً و قرآن به بیان او محتاج و علی علیه السلام غیر محتاج به او؛ و در خبر دویم تمسک به علی علیه السلام مثل تمسک نهاد به قرآن و این تمسک هدایت بنابر وحی، پس باید که تمسک به غیر وی ضلالت باشد و دخول النار ابداً، و خبر داد که میان ایشان مفارقت نبود تا روز قیامت. از اینجا معلوم شد از وحی که علی علیه السلام غیر مسلوب الایمان از دنیا مفارقت کرد. پس تمسک بدو کردن آلیق^۶ باشد.

المسألة الثالثة: خبر که ابوبکر احمد بن موسی مردویه الإصفهانی در کتاب

۱. پست و گمنام.

۲. احتجاج، ص ۳۸۰: شهاب الاخبار، ص ۱۵۶، حدیث ۸۴۹ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴۲.

۳. اصل: مختلفه. ۴. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۵.

۵. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۶۲۰ و ۳۷۶۲۱. ۶. در خورتر، سزاوارتر.

مناقب گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَلَا يَـٰهٖ عَلِيٌّ بِنَ ابِي طَالِبٍ حَصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي». ^۱ محبت علی علیه السلام را حصن حصین حدید دیدم و مأمن ابد، پس تمسک بدین آلیق یافتم.

المسألة الرابعة: خبر محمد بن حسن الصالحانی که از علمای کبار اصفهان بود از متأخران، و صالحان ملتی است در اصفهان و گویند ایشان خزاعیان اند. در کتاب خود مجتبی نام گفت که: رسول ﷺ فرمود که: «لو اجتمع الخلاق کلهم علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار» ^۲. پس محبت علی علیه السلام سبب نجات باشد و مخالفت او سبب هلاک.

المسألة الخامسة: در کتاب مجتبی صالحانی آمد که رسول ﷺ فرمود که «یا علیّ حبّک حسنة لا تضرّ معها سیئة و بغضک سیئة لا تنفع معها حسنة» ^۳ و برهان این، قول خدای تعالی است که ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ ^۴ إذا رجع المبتل إلى الحقّ قوله ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾ ^۵ لمن استبصر وقوله تعالی ﴿وَيَعْفُوا﴾ ^۶ عَنِ السَّيِّئَاتِ ﴿الَّتِي تَابَ مِنْهَا بُولَايَةُ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ ^۷.

المسألة السادسة: ابوبکر احمد بن موسی مردویه اصفهانی در کتاب مناقب که تألیف او است، آورده که عبدالله عباس گفت که «سی و سه هزار حدیث ناطق است در حقّ علی علیه السلام»، و ابوبکر شیرازی در خطبه «تفسیر» خود گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ وَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ» ^۸. پس بدین دو خبر علی علیه السلام را

۱. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۹ (با کمی اختلاف).

۴. شوری: ۲۳.

۵. شوری: ۲۵.

۷. شوری: ۲۵.

۳. الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۹۶.

۶ اصل: وقفوا.

۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۹۳؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۶۶؛ ج ۵، ص ۲۱ و ج ۲۳، ص ۱۵۳؛ ج ۳۶، ص ۲۶۴ و

۴۹۴؛ ج ۳۸، ص ۷۴ و ج ۸۵، ص ۲۶۵.

لایق یافتم بر مقتدا بودن دون دیگران.

[المسألة السابعة: ابوالقاسم مأمون خوارزمی در کتاب حاویه گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَا يَتَقَدَّمُكَ بَعْدِي إِلَّا كَافِرٌ وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْكَ إِلَّا كَافِرٌ»^۱ متقدّمان معروفند، امّا متأخّران معاویه و عبدالله عمر و حسان بن ثابت و محمد بن مسلم و اسامة بن زيد و سعد وقاص که با علی عليه السلام بیعت نکردند [و] با معاویه بیعت کردند. پس لازم و واجب دیدم اقتدا به علی کردن دون متقدّمان و متأخّران^۲].

المسألة الثامنة:^۳ اتفاق علما است که رسول ﷺ گفت: «يَا عَلِيُّ لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقَىٰ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ»^۴. محبّت علی عليه السلام را ایمان نهاد و عداوت او را نفاق، و محبّت وی را واجب گردانید به آیه محبّت، و از سلمان پرسیدند که: «ما أَشَدَّ حُبِّكَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؟ فقال: سمعت رسول الله يقول: من أحبَّ عليّاً فقد أحببني ومن أحببني فقد أحبَّ الله ومن أحبَّ الله أحبّه الله»^۵. ابوذر غفاری گفت: «ما كنّا نعرف المنافقين إلّا بتكذيبهم الله ورسوله والتخلف عن الصلوة والبغض لعلّي بن أبي طالب عليه السلام»^۶. چنانکه این هر دو حدیث در کتاب نکت الفصول عجلی آمد نقلاً عن الصحيحین.

و در کشف بارع اصفهانی و غیره آمد که ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۷ در شأن علی عليه السلام منزل شد، و این محبّت مثل محبّت رسول است که ﴿فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۸ و وی تعالی حبيب خود را عقوبت نکند كما قال الله تعالى عن الذميين: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ﴾^۹ کسی دوست خود را عقوبت نکند.

۱. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۳۱۰.

۲. نسخه ر.

۳. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۷۸.

۴. اصل: السابعة.

۵. همان ج ۱۳.

۶. كنز العمال، ج ۱۳، ص ۳۶۳۵۷.

۷. مائده: ۱۸.

۸. آل عمران: ۳۱.

۹. مريم: ۹۶.

پس محبت علی علیه السلام واجب شد و سبب جنت الخلد به ادای محبت رسول صلی الله علیه و آله، پس تمسک لازم و اقتدا به محبوب خدا و رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنان، و آیه ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^۱ شیعانیانند. زیرا که محبت مؤمنی است به خبر مقدم.

المسألة التاسعة: بدان که عظیمترین عطیّتی و بزرگترین لطفی به محبت اولاد نهاد و قرابت او کما قال الله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲ و محبت ایشان را به طریقه سنت و جماعت نهاد فی الخبر فی تفسیر النهروانی و الثعلبی: «ألا و من مات علی حبّ آل محمد مات مغفوراً [له]»^۳، ألا و من مات علی حبّ آل محمد مات مؤمناً، ألا و من مات علی حبّ آل محمد مات مستکمل الايمان، ألا و من مات علی حبّ آل محمد یزف إلى الجنة کما یزف العروس إلى بیت زوجها، ألا و من مات علی حبّ آل محمد بشّرهُ ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر» و قال: «ألا و من مات علی بغض آل محمد لم [یشم]»^۴ راحة الجنة، ألا و من مات علی [بغض] آل محمد جاء يوم القيامة مكتوباً بین عينیه ایس من رحمة الله»^۵. محبت علی علیه السلام با این مرتبه است و در غیر او این فضایل مفقود. واجب بود اقتدا بدو کردن و ترک دیگران کردن.

المسألة العاشرة: در مصایح آمد که عباس در مرض الموت به خدمت رسول صلی الله علیه و آله شد و گفت: «إِذَا إِنَّا مَا نَجِدُكَ نَعُوذُ بِاللَّهِ فَإِلَىٰ مَنْ [نَرْجِعُ]»^۶ فأشار النبي إلى عليّ و قال إلى هذا» و این نصّ جلّی است به امامت علی علیه السلام که مخالف این روایت کرد. پس عاقل چگونه منصوّض علیه را بگذارد و تمسک به متروکّ عنه کند؟

المسألة الحادية عشرة: فخر رازی گوید که احمد بیهقی صاحب کتاب مشاهیر

۳. نسخه ر.

۲. شوری: ۲۳.

۱. توبه: ۷۱.

۵. نسخه ر.

۴. نسخه ر.

۷. نسخه ر.

۶. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۳۳؛ ج ۲۷، ص ۱۱۱ و ج ۶۸، ص ۱۳۸.

الصحابه ایراد کرد که رسول ﷺ گفت: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه وإلى نوح في تقويه وإلى إبراهيم في خلته وإلى موسى في هيئته وإلى عيسى في عبادته فلينظر إلى عليّ بن أبي طالب»^۱. آنچه در پنج پیغمبر اولوالعزم متفرّق بود در علی علیه السلام جمع بود، سبحان الله، این چه منقبت است! پس با وجود شخصی که فاضلتر بود از پنج پیغمبر اولوالعزم چگونه شاید که عاقل ترک وی کند و تمسّک به کسی کند که دون این باشد و بعد از چهل سالگی یا پنجاه سالگی کلمه شهادت گفته باشد؟ و ابوبکر شیرازی این خبر را به چند فرید^۲ روایت کرده، از این پس فردا در قیامت این حجّت من باشد پیش خدا و رسول ﷺ.

المسألة الثانية عشرة: در جلد سیّم زینت آمد که در ایام رسول ﷺ هیچ اسمی از اسماء مذاهب مشهور نبود الا اسم شیعه و سبب آن بود که عمّار و ابوذر و سلمان و مقداد، ایشان دائماً با علی علیه السلام بودند و چون از خدمت رسول ﷺ بیرون آمدندی جز در صحبت علی علیه السلام نبودندی. صحابه ایشان را نام کردند که شیعه علی علیه السلام یعنی تابعیه، و رسول ﷺ بکرات و مرّات این نام شنید و ابا نکرد و امضای آن می کرد تا به روزگار حرب معاویه آنان که بر طرف علی علیه السلام بودند مشهور بودند به شیعه علی علیه السلام و آنان که بر طرف معاویه بودند مشهور شدند به سنی معاویه. این سنّت عبارت^۳ بود از سبّ و شتم و لعن علی علیه السلام و رخصت حرب به وی، والا در سنّت رسول ﷺ همه عالمیان^۴ شریکند و عبادات در مذهب شیعه صد چندان است که به مذهب سنیان. نبینی که چون عثمان خلیفه شد ابوذر را از دارالاسلام بیرون کرد و عمّار را چندان بزد که غش رسید و چند نماز از وی فوت شد. دلیل آنکه سنّت عبارت از لعنت علی علیه السلام است، به نظر با وضع آن روز اوّل که چون عمر عبدالعزیز لعنت علی علیه السلام برداشت خلق می گفتند: «رفعت السنّة و بدلت

۳. اصل: عبادت.

۲. در اصل چنین است.

۱. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۹.

۴. ر: مؤمنان.

السنة و غيّرت السنة».

المسألة الثالثة عشرة: در کتاب شرف النبوة آمد که ابوبکر به خواب دید که آفتاب از آسمان بیفتاد و بر بام کعبه افتاد و پراکنده شد در خانه های مکه و پاره [ای] از آن در خانه ابوبکر افتاد. از بحیرای راهب تعبیر این خواب پرسید، گفت: محمد آخر الأنبياء ظاهر شود و تو را از وی دولتی برسد، باید که در اسلام تعجیل کنی. وی این حال یاد گرفت تا چون رسول دعوی رسالت کرد و او را دعوت کرد به اسلام، ابوبکر گفت: به چه دامن که تو رسولی؟ گفت: گواه من خواب تو و تعبیر بحیرای راهب است. بنابراین شاید که ایمان او برای امارت بوده باشد نه از برای جنت و خلوص ضمیر و اعتقاد. اما از آن علی عليه السلام را بود، کما قال الله تعالى في حكاية عنه: ﴿ إِنَّمَا نُنْعِمُكُمْ لَوَجْهِهِ اللَّهُ لَا نُزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ﴾^۱.

المسألة الرابعة عشرة: در صحیح بخاری آمده که رسول ﷺ از عمر رنجیده درگذشت و آن چنان بود که رسول ﷺ در مرض الموت گفت: «ایتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم ما لا تختلفون فيه بعدی» و رسول ﷺ در غشوه شده مردم قصد دوات کردند، عمر منع کرد و گفت: «الرجل يهذى» - و روی یهجر - یعنی هرزه می گوید.^۲ شخصی که رسول را هرزه گوی داند، عاقلان دانند که لایق خلافت نباشد و ممکن که مناقب وی نیز که گفت، چنانکه سنن نوشته اند، از جمله هذیان باشد از محمد ﷺ، نظر با کلام او؛ و الا عندنا معاذ الله. تا که چون رسول ﷺ با خود آمد گفتند: «یا رسول الله دوات و کتاب بیاریم». گفت: «بعد از آنکه گفتم آنچه گفتمی،» یعنی سخن عمر که رسول را گفت که هجر می گوید، و امیرالمؤمنین علی عليه السلام از این نوع هرگز نگفته.

المسألة الخامسة عشرة: در نکت الفصول آمد که ام ایمن مرغ بریان کرده به

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۵ (با کمی اختلاف).

۱. انسان: ۹.

خدمت رسول ﷺ آورد و پیش وی بنهاد. رسول ﷺ گفت: «اللهم اتیننی بأحب خلقک إلیک لیأکل معی من هذا الطیر» امیرالمؤمنین حاضر شد. انس بن مالک بر در بود گفت: «إن رسول الله علی حاجة» تا سه کَرّت وی گفت: «إن رسول الله علی حاجة» نوبت سوم امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست بر سینه وی زد [و] باز گردانید و به خدمت رسول ﷺ رفت. رسول ﷺ که وی را بدید گفت، «ما أبطاک [عنی] ۱ یا علی» گفت: «هذه ثلث مرّة یقول أنس إن رسول الله علی حاجة» قال: «ما حملك علی ذلك یا أنس» قال: «سمعت دعاءک فأردت أن یكون رجلاً من الأنصار» گفت: «إن الرجل یحبّ قومه» و آن مرغ با علی علیه السلام بخورد. ۲ اینجا معلوم شد که أحب الخلق إلی الله علی بن ابی طالب علیه السلام است، و منه قوله تعالی: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ ۳ با وجود شخصی بدین صفت بعد از محمد ﷺ کسی دیگر را تقدّم نرسد؛ و این حدیث در جمیع «صحیح» ها مذکور است.

المسألة السادسة عشرة: در حجّة الوداع چون رسول ﷺ بازگردید و به مقامی رسید که آن را غدیر خم خوانند، و آن موضعی است که مفرق الطرق است و گودالی ۴ است که وقتی که سیلی آید آب بر آنجا بایستد. جبرئیل برسد و آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ ۵ فرود آورد. رسول گفت: «یا جبرئیل من از منافقان می ترسم تا به مدینه روم». جبرئیل گفت: «هذه عزيمة لا رخصة فيه» و سر شتر بگرفت و باز زد چنانکه سر شتر بر ران رسول ﷺ آمد. رسول ﷺ فرود آمد و با علی علیه السلام مشورت کرد و گفت: «من از منافقان می ترسم». علی علیه السلام گفت: «یا رسول الله یاد داری که در احد شمشیر می زدم و تو را بعد از خدا جز از من ناصری نبود، تو گفتی: «ما عذر من کتم الحق» و أنت ناصره؟» رسول گفت: «بلی یاد دارم من نیز» پس علی علیه السلام گفت: «امروز با تو

۱. نسخه ر. ۲. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۵۰۵ و ۳۶۵۰۷ و ۳۶۵۰۸.

۳. مائده: ۵۴.

۴. اصل: کواکاهی.

۵. مائده: ۶۷.

می‌گویم: ما عذر من کتم الحقّ و الله عاصمه». رسول ﷺ که این از علی علیه السلام بشنید بفرمود تا پالانهای شتر بر هم نهادند و بر آنجا رفت، و گرمگاهی^۱ عظیم بود چنانکه مردم ازارها^۲ در پایها پیچیده بودند که پایها از گرمی می‌سوخت، و خطبه بر خواند و آن خطبه معروف است. آنکه گفت: «ألست أولى بکم من أنفسکم» جمله گفتند: «بلی». فقال: «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه» چنانکه این لفظ در مصابیح و صحیح مسطور است. پس گفت: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن علی من ظلمه»^۳.

در کتاب مسترشد ابو جعفر طبری ایراد کرد که سیصد و شصت تن بدین گواه‌اند، و رسول ﷺ بازوی علی علیه السلام بگرفت و بر آنجا برد و او را برداشت تا بن بغل وی ظاهر شد و بفرمود تا خیمه بزدند برای علی علیه السلام و مردمان قرب دوازده هزار تن بودند، و عمر از جمله متأخران بود، رسید و گفت: «يَخْ بَخَّ لَكَ يَا عَلِيُّ أَصْبَحْتَ مَوْلَانِي وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَوْمِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و منادی کردند تا جمله بیعت کردند بر علی علیه السلام به امامت و خلافت، و چون مردان فارغ شدند طشتی آب بیاوردند و علی علیه السلام دست در آنجا نهاد و بیرون خیمه بنهاد تا زنان می‌آمدند و به زبان بیعت می‌کردند و دست در آنجا می‌نهادند به مقام دست علی علیه السلام^۴.

ابوسعید خدری گوید از آنجا متفرق نشده بودیم که آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۵ برسید. عند این آیه رسول گفت: «الحمد لله على إتمام رسالتي و كمال الدين و تمام النعمة بعلي بن أبي

۱. زمان گرم. ۲. زیر جامه، شلوار.

۳. مرحوم علامه امینی در کتاب گرانسنگ الغدير، ج ۱، ص ۸۰۶ داستان غدیر را از ۲۴ نفر از موزخین و ۲۷ تن از محدثین و ۱۱ تن از مفسرین و ۱۱ تن از علمای کلام و ۵ تن از علمای لغت اهل تسنن که همگی از اکابر فن خویش می‌باشند نقل نموده و تواتر حدیث غدیر را به اثبات رسانیده است.

۴. تفسیر الکبیر للنفخ الرازی، ج ۳ ص ۶۳۶، حدیث تهنیت را مرحوم علامه امینی در کتاب گرانسنگ الغدير، ج ۱، ص ۲۷۲-۲۸۲، از ۶۰ تن از علمای بزرگ حدیث، تفسیر و تاریخ اهل سنت نقل نموده است.

۵. مانده: ۳.

طالب عليه السلام .»

گویند : چرا خدای تعالی شهری یا مسجدی اختیار نکردی برای کاری که به ازاء^۱ جمله رسالت بود تا به حدی که گفت: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^۲ تمامی دین وی بود.

گوئیم : که نبوت زیادتر است از امامت و خدای تعالی نبوت موسی و هارون را به کوه طور داد در شب تاریک مغیم^۳ مطیر^۴ مظلّم. آنجا تا به آبادانی هشت فرسخ بود و غیر از خدای تعالی در آنجا هیچ کس دیگر نبود. اگر علی عليه السلام را امامت دهد، چاشتگاهی در حضور دوازده هزار مرد که حاضر بودند چه عجب باشد؟ گویند : دوازده هزار آدمی که این حال دیدند و شنیدند چگونه کتمان شهادت کردند؟

گوئیم : با وجود دو رسول بزرگ، موسی و هارون که زنده بودند و موسی غایب و هارون حاضر، هشتاد و سه هزار بنی اسرائیل که اولاد انبیا بودند گوساله پرست شدند. با وجود یک پیغمبر مرده اگر دوازده هزار تن مرتد شوند یا کتمان شهادت کرده باشند یا کافر یا گوساله پرست شوند چه عجب اینجا؟

المسألة السابعة عشرة: رسول الله ﷺ گفت: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمْ»^۵ و این لفظ^۶ عام است. جمله اوقات را تناول است تا به روز قیامت. پس تا قرآن باقی باشد بقای عترت واجب بود بنابر ظاهر این حدیث و آیات و اخبار که گذشت، و خصم خلافت موقت گوید نه مؤید^۷، چون تأیید^۸ معلوم شد، امامت علی و اولاد او عليهم السلام ثابت شد.

۱. اصل: اداء. ۲. مانده: ۶۷. ۳. ابری. ۴. بارانی. ۵. کنز العمال، ج ۱، ح ۸۷۰ - ۹۶۰ (به الفاظ مختلف). ۶. اصل: مؤید. ۷. اصل: تأیید. ۸. اصل: حکم.

المسألة الثامنة عشرة: در خبر آمده که «الدیة علی العاقلة»^۱. که رسول ﷺ با علی علیه السلام بر مذهب خصم که واجب العصمة اثبات نکند، ایشان هر یک عاقله دیگرند. اگر از ایشان به مثل خطا واقع شود علی علیه السلام از آن محمد ﷺ و محمد ﷺ از آن علی علیه السلام و صحابه یکی از جانب اند. اگر دیت باید گرفتن، هم ایشان هر یک از آن دیگری گیرد. از اینجا معلوم شد که «کنفس واحد» اند و یقین است که تا نفس رسول باشد غیری را تقدّم نرسد.

المسألة التاسعة عشرة: اخبار مصایح «انّ النبی ﷺ [بعث سرّیه] و فیهم علی رفع النبی ﷺ یدیه و قال، اللّٰهُمَّ لاَ تَمْتَنِ حَتّٰی تَرِنِی عَلِیًّا»^۲. براء بن عازب گوید: رأیت النبی ﷺ و الحسن بن علیّ علی عاتقه یقول: «اللّٰهُمَّ اِنّی اُحِبُّهُ فَاحِبِّهِ»^۳ و روی أنّه قال ﷺ: «أُحِبُّ مِنْ يُحِبُّهُ». ابن زهره گوید: «انّ النبی ﷺ قال علی المنبر و الحسن بن علیّ إلی جنبه و هو یقبل علی الناس مرّةً و علیه أخرى و یقول: إنّ ابنی هذا سیّد و لعلّ الله یصلح به بین فتنین عظیمتین من المسلمین»^۴ و قال فی الحسن و الحسین: «هما ریحانتی فی الدنیا»^۵. زید بن ارقم گوید که رسول ﷺ فاطمه و حسن و حسین را بدید و گفت: «أنا حربٌ لمن حاربتم و سلّمٌ لمن سالتم»^۶ روی ابن ربیعہ «أنّ العباس دخل علی النبیّ مغضباً و أنا عنده فقال ﷺ: ما أغضبك؟» فقال: «یا رسول الله! ما لنا و القریش إذا تلاقوا بینهم تلاقوا بوجوهٍ مستبشرةٍ و إذا لقونا لقوا بغير ذلك. فغضب النبیّ ﷺ حتّٰی احمرّ وجهه ثمّ قال ﷺ: «و الذی [نفسی] بیده لا یدخل قلب رجل الایمان حتّٰی یحبّکم لله و رسوله» ثمّ قال ﷺ: «أیّها الناس من

۱. صحیح ترمذی کتاب الفرائض باب ۱۸ و کتاب الديات باب ۱۸، سنن ابن ماجه کتاب الديات باب ۷.

۲. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۹۹.

۳. کز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۶۹۷، ۳۷۶۹۸ و ...

۴. کز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۶۹۱، ۳۷۷۰۰ و ...

۵. کز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۶۸۸ و ۳۷۶۹۹ و ...

۶. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹؛ مناقب خوارزمی، ص ۹۰ و کز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۶۱۸.

آذی عَمّی فقد آذانی وإِنَّمَا عَمَّ الرجل صِنُوْأَبیه^۱ و فيه أَنَّهُ قال النبی ﷺ لعلی: «یا علی أنت مَنّی و أنا منک»^۲ و قال: «إِنَّ عَلِیّاً مَنّی و أنا منه و هو ولیّ کلّ مؤمن»^۳ و قال: «من كنت مولاه فعلیّ مولاه»^۴ و قال: «علیّ مَنّی و أنا من علیّ لا یؤدّی عَنّی إِلَّا أنا أو علیّ»^۵ و قال ﷺ یوم المؤاخات: «یا علیّ أنت أخی فی الدنیا و الآخرة»^۶ و چون مؤاخات او را تأخیر کرد عباس گفت: «چرا علی را با کسی برادری ندادی؟» فقال ﷺ: «ما أخرته إِلَّا لنفسی»^۷ و قال علی: «كنتُ إذا سألت رسول الله ﷺ أعطانی و إذا سكتُ ابتدأنی»^۸ و دعا النبی ﷺ عَلِیّاً علیه السلام یوم الطائف فانتجاه طویلاً فقال الناس: لقد طال نجواه مع ابن عمّه فقال النبی ﷺ: «ما انتجیته و لكنّ الله انتجیه نجوی»^۹. کسی که حقّ تعالی با او راز گوید، بزرگان و عقلا دانند که این جمله عظمت علی علیه السلام باشد، و این جمله اخبار در مصایح اهل سنت نوشته اند حجّت را و فضل عترت را. در این مسئله نکته [ای است] علی علیه السلام امام به قول ما و ایشان، و گفت ایشان شاهد عدل آن، و برای صحابه هم مدّعی ایشان و بیّنه گفت ایشان.

أَمَّا اللَّدْنِیَّةُ فَعَشْرُونَ مَسْأَلَةً :

المسألة الأولى: احتیاط کردم، هیچ ملکی و رئیسی و شاهی از دنیا مفارقت نکرد الاّ که وصیی تعیین کرد و ولیّ عهدی بر اعیان کلّها، و رسول ﷺ گفت: «من مات بغير وصیّة مات میتة الجاهلیة»^{۱۰}. پس به حکم این خبر اگر رسول ﷺ

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۶۲۳ و ۳۷۶۲۴.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۸ و ج ۲۶، ص ۳۵۰.

۳. تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۶۶. ۴. منبع پیشین، ج ۲، ص ۳۷۸. ۵. منبع پیشین، ج ۱، ص ۳۶۶.

۶. منبع پیشین، ج ۱، ص ۱۰۸. ۷. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۳۸۷.

۸. منبع پیشین، ج ۱۳، ح ۳۶۴۳۸.

۹. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۵۲؛ معتقد الامامیه، ص ۴۰۴؛ کامل بهایی، ج ۱، ص ۶۵ و ۱۱۶؛ مکارم الاخلاق، ص ۳۶۲.

۱۰. المناقب، ج ۳، ص ۴۶.

بی وصیت مرده باشد داخل شود در تحت قوله تعالى: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۱ باشد؛ و به ضرورت او به حال قیامت خبیرتر است از صحابه و به موقع آن مطلع تر، و یقین که معلوم وی بود که چندین اختلاف افتد، پس از وصیت چاره نبوده باشد، و یقین است که وصیت کرد برای تجهیز و دفن و تکفین و جمله انبیاء وصیت کردند چنانکه در قرآن مذکور است که ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۲ و قوله تعالى: ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾^۳ و ابوبکر وصیت کرد به عمر که خلیفه وی باشد، و عمر وصیت کرد به چند تن به وجه شورا. اگر مخالفت رسول کردند، کفر لازم آید و خلیفه کافر نبود، و اگر متابعت وی کردند فهو المراد.

و وصیت کردن ایشان دلالت کذب خلافت ایشان است به زعم خصم، و اگر رسول ﷺ نیز وصیت بکرد، به اتفاق وصی او علی علیه السلام بود نه ایشان. نه نوح وصیت به سام کرد، نه آدم وصیت کرد به هبه الله^۴، نه ابراهیم به اسحاق و یعقوب به یوسف کرد، نه موسی به یوشع، نه داوود به سلیمان و قال الله تعالى لمحمد ﷺ: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِهْ﴾^۵ خاصه که صحابه جایز الخطا بودند و به قضیه «أصحابی کالنجوم [بأيهم] اقتدیتم اهتدیتم»^۶ هیچ یک را بر دیگری ترجیح ننهاد. پس باید که نبی تعیین کرده باشد وصی که عندالله وی راجح باشد بر دیگران، و آن محل عصمت باشد که در حق علی علیه السلام ثابت شد نه در حق دیگران. بدین سبب اقتدا به علی علیه السلام رفت نه به دیگران.

المسألة الثانية: یافتیم عالمیان را که می گفتند: «اللهم صل على محمد وآل محمد» و آل، عترت اند نه صحابه به چند دلیل:

۳. عصر: ۳.

۲. بقره: ۱۳۲.

۱. بقره: ۴۴.

۵. انعام: ۹۰.

۴. ر: شیط.

۶. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۵۶؛ ج ۲۸، ص ۱۹ و ج ۳۵، ص ۴۰۷.

اول: لغت که «آل الرجل ما يؤل إليه بالنسب».

دویم: که آل یاسین عترت اند بدان دلیل که یاسین محمد ﷺ است به اجماع. قال الله تعالى: ﴿سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ﴾^۱ و آنجا که گفت که «آل ابراهیم و آل عمران و آل لوط» در این مواضع جمله عترت اند و قال الله تعالى كذلك: ﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾^۲ و ﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ﴾^۳ و هر جا که سلام گفت جمله انبیا و خلفائند. پس باید که اینجا نیز همچنان باشد و كذلك [قال] تعالى: ﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۴.

سیم: اگر آل اینجا صحابه بودند، اظهار جایز بودی که يقال: «اللهم صلّ» علی محمد و خالد بن ولید و عمرو بن عاص «كما يقول:» رضی الله عن الصحابة أبی بکر و خالد و أبی أيوب الأنصاري «و به اجماع می گویند:» اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين «تا آخر ائمه علیهم السلام».

چهارم: اگر جایز بودی که گفتندی «اللهم صلّ علی محمد و أصحاب محمد» و این نوع نمی گویند و نگویند [دلیل] برآنکه آل عبارت است از نبی و یا ولی، آنکه حقّ تعالی گفت: «آل ابراهیم و آل عمران» و لم يقل [آل] آدم و آل نوح. زیرا که آل آدم و آل نوح فاسق نیز بودند، و لفظ مطلق است و عام، متناول فاسق نیز خواست بودن و این ممنوع است. اما به صورت آل ابراهیم و آل عمران جز معصومان نبودند. پس تخصیص رضوان از برای صحابه و صلوات برای عترت دلالت خلافت ایشان است به خاصّه مشارکت با رسول ﷺ در دعا، علی وجه یفارقة.

مخالف گوید: «كلّ تقی آل محمد». گوئیم: انس گفت: «كلّ تقی آل محمد، و أوماً إلى بيت فاطمة» و از شافعی سؤال کردند که «من الآل؟ فقال: إن لم يكن علی و فاطمة و الحسن و الحسين فلا أعلم من هم» كما ورد فی تفسیر الشیرازی.

۱. صافات: ۱۳۰.

۲. صافات: ۷۹.

۳. صافات: ۱۲۰.

۴. سبأ: ۱۳.

پنجم: در آل مروان و آل زیاد و آل عباس سبق فهم، مفهوم جز اولاد ایشان نیستند، نه خدم ایشان. پس آل محمد ﷺ نیز چنین باشند، و آل لوط در قرآن جز [اولاد] لوط نیستند به دلیل قوله تعالى فی حکایة لوط: ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱. اما قوله تعالى: ﴿وَقَالَ ۙ رَجُلٌ ۙ [مُؤْمِنٌ] مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ﴾^۲ که این خال فرعون بود، و قیل: ابن عمّه. و اما قوله تعالى: ﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ﴾^۳ بنت مزاحم آسیه بود و دختر او و باقی قرابات او، و اما قوله تعالى: ﴿ادْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۴ و قوله تعالى: ﴿إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ﴾^۵ شاید که قرابات او باشند و الا اتباعه گفتی، نبینی که گفت: ﴿وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا﴾^۶ و نگفت: «أَلَهُمَا» و قال: ﴿فَأَغْرَقْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ﴾^۷ و لم یقل: «وَأَلَّهُ»، پس اختصاص آنجا به [آل] دلالت خصوصیت می کند به قرابت.

ششم: آنکه نماز عالمیان صحیح و مقبول نیست بی صلوات رسول ﷺ و آل او. بنابراین قضیه عند التنازع اقتدا به جمعی کردن اولی بود و واجب که در صلوة شریک صلوات رسول ﷺ باشد از میان عالمیان، و نماز عالمیان مقبول نباشد الا به ذکر ایشان و میان شرق و غرب، خلق مشغول اند به دعا و صلوات ایشان.

المسألة الثالثة: رسول ﷺ گفت: «كُلَّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ يَنْقَطِعُ إِلَّا حَسَبِي وَ نَسَبِي»^{۱۰} و قال تعالى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾^{۱۱} یعنی اولاد، آنکه گفت: ﴿إِنْ شِئْنَاكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾^{۱۲}. چون احتیاط کردم اولاد رسول ﷺ از صلب علی علیه السلام و بطن فاطمه یافتم در جهان، عدد ما لا یحصی سادات عظام و نقباء کرام شرقاً و غرباً معظمین و مکرمین، و متقدمان علی علیه السلام را هیچ ذرّیتی و بقیتی نیست. پس از اینجا معلوم شد

۱. اصل: آل.

۲. ذاریات: ۳۶.

۳. اصل: جاء.

۴. قصص: ۸.

۵. غافر: ۴۶.

۶. قصص: ۶.

۷. اسراء: ۱۰۳.

۸. کوثر: ۱.

۹. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۵۷ و کامل بهایی، ج ۱، ص ۶۱.

۱۰. کوثر: ۳.

که کوثر علی علیه السلام و عترت وی اند و شانی رسول صلی الله علیه و آله دیگران.

المسألة الرابعة: علماء طوایف گویند که آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۱ در حق علی علیه السلام منزل شد. دلیل براین آیه آنکه از دور آدم الی یومنا، نام هیچ نبی و ولی کس نگفت و ندید که در نگین نقش کرده در انگشت دارند، الا از آن دوازده امام. جمله طوایف اهل قبله طالب فضیلت اند^۲ که نام این دوازده امام بروی نقش کرده باشد، و نگاه دارند با تعظیم و تبجیل^۳ و تقبیل. در حال جنابت یا حالی که مانع نماز باشد از خود دور می کنند و همچنین در وقت دخول خلا، و بدان تبرک جویند در شفای علل و امراض. این عمل بدین صفت نباشد الا خارق عادت، و این تسخیر شبیه است به تسخیر مَرْدَةُ شیاطین و طیور و وحوش مر داود و سلیمان را. پس اقتدا به جمعی چنین کردن اولی بود از جمعی که ایشان را از هزار، یکی از این تعظیم نباشد، و این تسخیر عین دلالت بر امامت ایشان است. پس بدین سبب اقتدا بدیشان کردم.

المسألة الخامسة: قال الله تعالى: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾^۴ یعنی به صلوات، و صلوات بی ذکر آل، [که] علی و اولاد اویند علیهم السلام نیست. قال الله تعالى: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾^۵ بدین سبب هیچ حدیثی و منقبتی مخالف به آن نگوید الا که نام علی علیه السلام به آن منضم است، و مخالف و مؤلف^۶ صد هزار کتاب جمع کرده اند در منقبت علی علیه السلام که ذکر ایشان در آنجا نیست، لا قلیلاً ولا کثیراً. شعراء و فضلاء نظم و نثر به عربی و فارسی جمع کرده اند در مدح او و اولاد او، و علی ملا بین الناس علی المنابر و المحافل می خوانند و مراد خود بدان حاصل می کنند بی منعی و زجری و ذمی، و از آن متقدمان بدین صفت نیست، و نه عشر عشیر آن. پس این نوع

۱. مریم: ۹۶.

۲. نگین.

۳. گرامی داشتن، بزرگ شمردن.

۴. انشراح: ۴.

۵. زخرف: ۴۴.

۶. اصل: مؤلف.

فضیلت نیست الا به تسخیر حق تعالی، و نباشد خواطر احبّاء و اعزّاء [را] میل کردن به مدح ایشان، و منه قوله تعالی ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۱ پس عند التنازع اقتدا به جمعی کردن که این صفت دارند، اولی بود از جمعی که عشر عشیر این تسخیر و محبّت خلق ندارند البته.

المسألة السادسة: نظر کردم در اسلامیان، طایفه شیعه را کمتر یافتیم و اهل سنت را بیشتر. رجوع به قرآن کردم که ﴿فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^۲ در قرآن چنان بود که اکثر مذموم است و اقل ممدوح، کما قال تعالی: ﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾^۳ و قال تعالی: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۴ و قال تعالی: ﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ [و] الطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ﴾^۵ و قال تعالی: ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۶ و قال تعالی: ﴿لَا يَشْكُرُونَ﴾^۷ و لا يَعْلَمُونَ^۸ و قال تعالی: ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾^۹ و قال تعالی: ﴿وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^{۱۰}.

پس از این آیات معلوم شد که شیعه محقّ اند، و غیر ایشان مبطل؛ و سبب این آن است که سبب ضلالت بسیار است، که آن حرص است و هوس و طمع و شهوت و لذّت و غیر آن. پس کثرت اسباب، موجب کثرت سیئات شد. نبینی که اشجار غیر مثمره را حدّ نه، به خلاف مثمره، [و] مشک و عنبر به درهم فروشد، اگر یابند، به خلاف فضلات بهایم.

- | | | |
|--------------------------------|-----------------|----------------|
| ۱. مریم: ۹۶. | ۲. اصل: فردوا. | ۳. نساء: ۵۹. |
| ۴. اصل: بالله الا و هم مشرکون. | ۵. اعراف: ۱۰۲. | ۶. زمر: ۹. |
| ۷. اصل: من. | ۸. مائده: ۱۰۰. | ۹. مائده: ۱۰۳. |
| ۱۰. بقره: ۲۴۳. | ۱۱. اعراف: ۱۸۲. | ۱۲. یوسف: ۱۰۳. |
| ۱۳. انعام: ۱۱۶. | | |

المسألة السابعة: در اسلام احتیاط کردم، نبوت ختم شده بود و شریعت به آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾^۱ به زعم خصم. خصم گوید که رسول ﷺ چندان بماند که شرع جمله به ما رسانید به همگی، و قرآن که دستور شریعت بود منزل شد. پس دین را خللی و نقصان نیافتم که به خلیفه [ای] محتاج بود برای مرمتی، یعنی به اصلاح یا زیادت و نقصان. پس معلوم شد که به خلافت هیچ حاجت نیست. اما شیعه محتاجند. زیرا که می‌گویند: علما جایز الخطاوند و قرآن ذو وجوه و در وی ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه، و قول هیچ جایز الخطا اولی نیست برای قبول از قول دیگران. پس لابد بود از امام معصوم تا بیان شرع کند، و حاسم مواد اختلاف شود، و موثوق به شود. چون غرض باری تعالی از ایجاد خلق عبادت بود، و تمام المراد به سبب عصمت حاصل می‌شود، زیرا که فاسق امام جایز الخطا را تواند گفت که «کذلک کنت من قبل»، تو نیز چون ما بودی اولاً، یا گوید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۲. پس هر چه مختلف فیه بود با وی رجوع کنند، و قول او معمول به و معتمد علیه به شود، و بدین صفت هیچ کس نبود و کسی برای کسی دعوی نکرد الا علی علیه السلام و برای علی و اولاد علی علیه السلام. پس عند این لازم شد تمسک به علی علیه السلام کردن و ترک دیگران کردن.

المسألة الثامنة: نظر کردم در عقد بیعت ابی بکر، جمعی اجماع کردند که خلافت او به بیعت بود و اختیار خلق. با خود گفتم حلّ این معضله هم در قرآن توان کرد. یافتم در آخر قصه یوسف که گفته بود که ﴿فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۳، و در اواخر سایر قصص قرآن مثل این در معنی منطوق است. عند این یقین بود که باری تعالی حکایت و افسانه نگوید بلکه هر چه گوید عین حکمت و عبرت بود، پس گفت: ﴿وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾^۴ موسی از جمله اولوالعزم،

۱. مانده: ۳.

۲. بقره: ۴۴.

۳. یوسف: ۱۱۱.

۴. اعراف: ۱۵۵.

و هارون، از جمله علماء و احبار بنی اسرائیل هفتاد تن را اختیار کردند برای مکالمه با حق تعالی. هر هفتاد نامرضی افتادند و مستحق صاعقه شدند، با آنکه مختاران انبیاء بودند، چگونه شاید حال جمعی مختاران که ایشان انبیاء نباشند، بلکه نائب من الشرک باشند. اختیار ایشان وقع ندارد و به چه شاید؟ بنابراین حال اجماع خلق است که امامت ابی بکر به بیعت بود و اختیار خلق، و اختیار خلق باطل، که ﴿وَرُبُّكَ يُخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾^۱ پس باید که به اختیار خدا باشد که عالم الغیب است، ظاهر و باطن خلق شناسد.

المسألة التاسعة: در قرآن بود که ﴿وَلَا تُطِبْ وَلَا يَاسِ الْأَفْئِ كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۲ عند این معلوم شد که در وی باشد که بعد از رسول ﷺ طاعت که دارند، تا بدین آیه رسیدم که ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۳ و یقین بود که طاعت خدا و طاعت رسول ﷺ واجب است به اجماع كافة خلايق. پس معلوم شد به حکم عطف که طاعت اولی الامر واجب بود علی کل حال مطلقاً، و طاعت علی کل حال مطلقاً واجب نبوده باشد الا با وجود عصمت، که رسول ﷺ گفت: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»^۴ چنانکه در صحیحین مسطور است. پس چگونه شاید که آن دو را طاعت واجب بود، دون ثالث، و اگر مطاع معصوم نبود بنده هرگز واثق نبود به اتباع او. نبینی که مستفتی که فتوی می طلبد به یک مفتی اقتصار نمی کند. زیرا که مظنة صدق و کذب قایم است به قول او، و عصمت جز در صورت علی علیه السلام نبود و اولاد علی علیه السلام.

پس تمسک به وی لازم بود و هر صفت که در اولوالامر بگویند در علی علیه السلام بود، از عالمی علم و از امیری لشکر و غیر ذلک، و چون وی جامع خصال بود، اقتدا بدو یقین و به غیر او مشکوک.

۳. نساء: ۵۹.

۲. انعام: ۵۹.

۱. قصص: ۶۸.

۴. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۱؛ ج ۷۵، ص ۳۳۷ و ج ۹۲، ص ۱۷۹.

المسألة العاشرة: بنابر آیه ﴿ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ﴾^۱ معلوم شد که در قرآن باشد که با که می باید بودن: با بنی هاشم - یعنی با عترت - یا با صحابه، تا به آیه ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴾^۲ رسیدم. گفتم: این صادق که مرا با او بودن [واجب است]، واجب است که علی کُلِّ حال صادق بود، که اگر به تقدیر در بعضی احوال صادق بود باید که با یهود بودن واجب بود. زیرا که ایشان نیز به توحید و عدل صادق اند، و همچنین ملاحدّه و خوارج هر یکی در مسئله [ای] چند صادق؛ صادق بود علی کُلِّ حال تا اعتماد حاصل شود به متابعت افعال و اقوال [او] و این صفت معصومان باشد، و معصوم علی علیه السلام بود و اولاد او آخَدَ عشر، و امر به ظاهر شرع اقتضاء وجوب کند و دوام رقود.^۳ پس دائماً امامی معصوم باید البتّه.

المسألة الحادية عشرة: رسول صلی الله علیه و آله و سلم ما را مخیر^۴ کرد در میان صحابه و گفت: ﴿ أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم [اقتديتم] ﴾^۵. پس مرا به علی علیه السلام اختیار افتاد که وی هم صحابه بود و هم قرابت داشت و هم محتاج الیه صحابه بود بآسره هم و هم مسئول عنه.

نشاید که مرد با هر دو جانب باشد زیرا که «ما جعل الله لرجلٍ من قلبين في جوفه»^۶ گویند که یکی با علی علیه السلام گفت: «إِنِّي أُحِبُّكَ وَأُوَالِي عِثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ» علی علیه السلام گفت: «[أَمَّا] الْآنَ فَأَنْتَ أَعُورٌ فَإِمَّا أَنْ تَعْمَى أَوْ تَبْصُرَ» بهر دو چشم بینایی باید که در یکدل محبت دو خصم نگنجد.^۷ اگر اختیار خصم یک مرتبه دارد حق است از آن من اولی ﴿ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ ﴾^۸.

۱. انعام: ۳۸.

۲. توبه: ۱۱۹.

۳. اصل: وقود.

۴. اصل: مخبر.

۵. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۵۶؛ ج ۲۸، ص ۱۹ و ج ۳۵، ص ۴۰۷.

۶. احزاب: ۴.

۷. التعجب من اغلاط العامة، ص ۳۴۷.

۸. یونس: ۲۲.

المسألة الثانية عشرة: خالی نبود از آنکه مذهب ابوحنیفه و شافعی و مالکی و حنبلی در عهد رسول ﷺ بود یا نه؟ اگر نبود بدعت بود و «کلّ بدعة ضلالة و کلّ ضلالة افي النار» و اگر بود، رسول ﷺ و صحابه بر این مذهب بودند یا نبودند؟ اگر نبودند، کافر بوده باشند - حاشا من ذلک - به زعم خصم. زیرا که مذهب وی چنان است که هر که نه این مذهب دارد کافر بود چون معتزله، یا فاسق چون شیعه، به سبب سبّ ایشان صحابه را، و به زعم وی اگر گویند بدین مذهب بودند، پس رسول ﷺ باید که رعیت مرده باشد و معزول از نبوت و خدای تعالی وی را به غلط و سهو فرستاده باشد، و از عهد رسول ﷺ تا به خروج شافعی صد و هفتاد سال بود، پس باید که [خلایق]^۲ جمله ضالّ مرده باشند و یقین است که هیچ مشتمل نتوان کردن به ضلالت و کفر صحابه تابعین [را] که از این مذهبها خالی و مبعّد بودند. پس چون متقدمان به اتفاق مسلم بوده باشند، پس باید که این طایفه ضالّ و مضلّ باشند.

المسألة الثالثة عشرة: مخالف گوید که ایمان عطایی است: لا مؤثّر [فی الوجود]^۳ إلاّ الله، ممکن که بدر مرگ باز ستاند و کفر به عوض ایمان به وی دهند، و وی مالک الملک است، اگر خواهد ممکن که محمد ﷺ را به مقام ابوجهل به دوزخ برد، و ابوجهل را به مقام محمد ﷺ به بهشت. بنابراین حدیث که رسول ﷺ گفت: «أنا عند ظنّ [عبدی]^۴ [ابی] فليظنّ [ابی] ما^۵ شاء^۶» شاید که باری تعالی ایمان از ایشان و از ائمه متقدمان و متأخران باز ستاند یا باز ستانده بود و ایشان را به دوزخ برده و جمعی روافض به تقلیب او به مقام ایشان به بهشت برده، پس آن محبت و موالات بر هیچ آمده باشد: ﴿مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً

۱. ر: ضالّ.

۲. اصل: باید.

۳. نسخه ر.

۴. اصل: عندی.

۵. اصل: لی بما.

۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ج ۱۰، باب ۱۸۶، ص ۱۵۵.

مَثُوراً^۱.

اما مذهب شيعه اين نوع نشايد، بلکه ايمان کسب بنده است، من حيث العقل قبيح بود سلب آن. زيرا که چندين انبيا بفرستاد که هر که ايمان آرد و عمل صالح کند، من وی را به دوزخ نبرم بلکه بهشت را مقام وی سازم. بنده عاجز ضعيف ﴿وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾^۲ امید به صدق وعده نهاد و ايمان آورد و عمل صالح کرد، چون وقت آن رسد که ثواب گیرد به عوض اعمال صالح چگونه شايد که کفر به وی دهد و ايمان از وی باز ستاند؟ و اين عبت و بازی صبيان باشد، و کدام عاقل اين ظلم روا دارد و قال الله تعالى: ﴿مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾^۳ و ﴿لَا يُظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^۴ و امثال اين بسيار است. اما برهان آنکه ايمان باز نستاند قوله تعالى: ﴿يُبَيِّنُ﴾^۵ [اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ] و قوله: ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾^۶ و مانند اين. به مذهب ما اين نوع محال است.

و رسول ﷺ گفت: «المرء مع [من] أحبه»^۸ و قال الله تعالى: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِيمَانِهِمْ﴾^۹ و حارث همدانی گفت به اميرالمؤمنين علی (عليه السلام): «إِنِّي أَحْبَبْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَخَافُ مِنْ حَالَتَيْنِ مِنْ حَالَةِ النَّزْعِ وَحَالَةِ الْمَمَرِّ عَلَى الصَّرَاطِ. فَقَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): لَا تَخَفْ يَا حَارِثُ فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: الْمَرْءُ مَعَ أَحَبِّهِ.» و قال النبي ﷺ: «يَا عَلِيُّ شِيعَتِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»^{۱۰} و اولاد او جمله مؤمن بودند به برهان ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ﴾^{۱۱} تا آخر.

جابرین عبدالله انصاری به آخر عمر همه روزی در سبک^{۱۲} مدینه طواف کردی یکی بعد از یکی، و بر هر سکه^{۱۳} بایستادی و آواز برداشتی که «يَا أَيُّهَا النَّاسُ

۱. فرقان: ۲۳.

۲. نساء: ۲۸.

۳. ق: ۲۹.

۴. كهف: ۴۹.

۵. اصل: ليثبت.

۶. ابراهيم: ۲۷.

۷. بقره: ۱۴۳.

۸. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸۱.

۹. اسراء: ۷۱.

۱۰. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۷.

۱۱. انسان: ۱.

۱۲. جمع سکه: کوچه.

۱۳. ر: کوچه.

سمعت حبیبی رسول الله يقول بوروا أولادکم بحبّ علی بن ابی طالب فمن أحبّه فاعلموا أنّه لرشده و من أبغضه فاعلموا أنّه لغيّه»^۱.

صادق علیه السلام گفت: «لا تجد ریحاً^۲ منّا اثنتین فی النار.» ثمّ قال علیه السلام: «لا والله ولا واحداً» و قال علیه السلام: «من أحبّنا أهل البيت [فی الله] حشر معنا»^۳. مؤمنی در این معنی گوید:

[محبّ علی] ^۴ را به دوزخ چه کار خوارج سزای جحیم و [شرار] ^۵
روایت [رسیده] ^۶ به ما صد هزار که شیعی ندارد به دوزخ [قرار] ^۷
رسول ﷺ گفت: «النظر إلى وجه علیّ عبادة»^۸ چنانکه در نکت الفصول آمد،
و در کتاب مجتبی صالحانی آمد که رسول ﷺ گفت: «من شکّ فی [علیّ] ^۹ فهو کافر»^{۱۰} و ائمّه گفتند: «والشکّ فینا کفر»^{۱۱}.

قال ﷺ: «مثل علیّ فی هذه الأمة مثل قل هو الله أحد فی القرآن»^{۱۲} و
قال ﷺ: «یدخل من أمتی يوم القيامة الجنة سبعون ألفاً لا حساب علیهم» ثمّ التفت
إلی علیّ و قال: «هم شیعتك و أنت إمامهم یا علیّ و أنّ الله قد غفر لک و لأهلک و
لشیعتك و محبّی شیعتك و لمحبّی محبّی شیعتك»^{۱۳}.

پس عاقل چگونه این نور اعظم بگذاشته در تیه ^{۱۴} حیرت ^{۱۵} افتد و گرد مقامات
ضلالت گردد و اقتدا به غیر علی علیه السلام کند؟ «دع ما یریبک الی ما [لا] یریبک». شاعر
گوید در این معنی که:

حاشا که دلم از تو جدا تاند شد یا با دگری وی آشنا تاند شد

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۴۵؛ اعلام الوری، ص ۱۵۹ و بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۵۶؛ و ج ۳۸، ص ۱۸۹ و ...

۲. اصل: ریحنا. ۳. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۲. ۴. اصل: محمّد و علی.

۵. اصل: شرور. ۶. اصل: رسیده است. ۷. اصل: مقر.

۸. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۲۴ و ج ۳۸، ص ۱۹۵. ۹. اصل: امامة علیّ.

۱۰. بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۳۵، ۱۵۰ و ۱۵۵. ۱۱. کامل بهائی، ج ۱، ص ۹۶.

۱۲. العمدة، ص ۳۰۱. ۱۳. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۴۲.

۱۴. بیابان. ۱۵. اصل: چیره.

از مهر تو بگسلد که را گیرد دوست^۱ وز کوی تو بگذرد کجا تاند شد

المسألة الرابعة عشرة: استقراء اسلاميان كردم، جمعی آنانند که امام را جایز الخطا گویند، و جمعی آنانند که امام را معصوم گویند؛ و این طایفه اول استماع دف و انواع ملاحی و سماع و رقص و قول و غزل را از آیین دین شمردند و رسول ﷺ گفت: «استماع الملاحی معصية و الجلوس علیها فسوق و التلذذ به كفر» و قال تعالى: ﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ [أَوْ] مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا ۚ﴾^۲ و لواط با غلام حلال گویند و نکاح بنات و تحلیل امهات بلف الحریر علی الأیور و شرب الخمر، و بول نشورند و لحم سباع حلال دانند و با جلود ایشان نماز کنند ... و این طایفه منتسب به اهل سنت اند.

و آنانکه این معنی روا ندارند و بدین معنی قائل نباشند، ایشان را شیعی گویند، و امام این شیعه معصوم باشد. پس تمسک به ائمه متشیع اولی از طایفه متسننه.

المسألة الخامسة عشرة: استقراء کار امت محمد ﷺ کردم، چنان معلوم شد که اختلاف بسیار در وی بود، و رسول ﷺ گفت: «اعتبروا ما مضی من الدنيا بما بقی منها فإن بعضها يشبه بعضاً^۳ و ان آخرها لاحق بأولها» و قال ﷺ: «كائن [فی امتی] ما كان فی بنی اسرائیل [حذو] النعل بالنعل»^۴ و به حکم: ﴿مَا قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۵ و به حکم: ﴿فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ﴾^۶ در قرآن یافتیم بعد از جمله مشاهیر انبیاء گفته: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا﴾^۷ و لفظ سیغفر دلیل است بر آنکه این خلف کافر نبود، بلکه از قبیل

۳. اعراف ۵۰ - ۵۱.

۵. اصل: خذو.

۷. انعام: ۳۸.

۲. اصل: و.

۴. اصل: فان بعضها يشبه بعضها بعضاً.

۶. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۴ و كثر العمال، ج ۱۱، ح ۸۳۷.

۹. آل عمران: ۷.

۸. يوسف: ۱۱۱.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾^۱ ای شک و شبهه و کذلک قال بعد ذکرهم أيضاً: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾^۲ و غی اسوء اما کن دوزخ است.

پس باید بنابر آیات و اخبار بعد از نبی ما خلف بوده باشد بدان طریق، و این اعتراض در صورت خلافت علی علیه السلام وارد نبود، زیرا که علی علیه السلام رحم بود و عرف و شرع ناطق بود و عقل حاکم بر خلافت او دون دیگران.

گویند: چون موسی متوقفاً شد زن او صفورا بنت شعیب علیها السلام با دو طاغی خروج کردند بر یوشع بن نون بن افرانیم، و یوشع بر وی غالب آمد و آن دو طاغی را بکشت و صفورا را در تحت حکم خود اسیر و ذلیل گردانید و گفت: از فراش موسی مرا حیاست^۳ و الاوی را نیز بکشتی، و صفورا از آن فعل توبه نصوح کرد به برکت پدر صالح خود شعیب علیه السلام و آن حال چنانکه عایشه با طلحه و زبیر بر علی علیه السلام خروج کرد، بعینه همچنین بود. چون طرف علی علیه السلام احتیاط بود و طرف دیگران ریب و شک، لازم دیدم تمسک به علی علیه السلام کردن و ترک دیگران به حکم «دع ما یریبک الی ما [لا] یریبک.» و اگر در این کتاب این یک مسئله بودی، تمام بودی مباحات و مفاخرت.

المسألة السادسة عشرة: چون فتح مکه برآمد، رسول صلی الله علیه و آله به بطحاء مکه خیمه زد. گفتند: یا رسول الله چرا با خانه خود فرود نیایی؟ گفت: «ما ترک عقیل لنا داراً». با سر آن سراها نرفت که عقیل فروخته بود به غضب، زیرا که در ایام کفر بود و کافر فروخته بود، و امیرالمؤمنین نیز با فدک رجوع نکرد، ممکن که همین دیده باشد، و صادق علیه السلام گفت: «إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَسْتَرْجِعُ شَيْئاً أَخَذْنَا مِنْهُ فِي اللَّهِ» و امیرالمؤمنین [گفت]: «لَا نَسْتَرْجِعُ لِأَنَّ الظَّالِمَ وَالْمُظْلُومَ قَدَمَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاتَّابَ الْمُظْلُومَ وَعَاقِبَ الظَّالِمَ»، و در شهاب آمد که رسول صلی الله علیه و آله گفت: «أَحْفَظُونِي فِي

۳. ر: مانع است.

۲. مریم: ۵۹.

۱. مریم: ۵۹.

أصحابي فأنهم خيار [أمتي] ^۱ «و احفظوني في عترتي فإنهم خيار [أصحابي]» ^۲ پس عند التردد تمسك به خيار [خيار] کردن اولی از نفس خيار، زیرا که این [را] دو منزلت است و آن را یک مرتبه.

المسألة السابعة عشرة: رسول ﷺ چون بعد از هجرت، مسلمانان اندک بودند، اعتماد برای اعتداد، هر دویی را با هم برادری داد، چنانکه ابوبکر را با عمر برادری داد و طلحه را با زبیر، و میان سلمان و ابوذر، و علی عليه السلام را رها کرد. عباس و عمر گفتند: یا رسول الله علی را چرا رها کردی؟ گفت: «ما آخرته ^۳ إلا لنفسی، هو أخی فی الدنيا والآخرة» ^۴. برهان این خبر «أنت منی بمنزلة هارون من موسى» ^۵ تا آخر و آیه مباهله و خبر «نفسک یا علی نفسی» ^۶.

بنابراین با وجود نفس رسول ﷺ و برادر او، غیری را بر او تقدّم نباشد. کما ورد هذه المسألة فی المصایح [لعلی عليه السلام] بالمواخاة.

المسألة الثامنة عشرة: اگر ضرورت بود که به قهر و جبر تسلیم مسئله باید کردن، گوئیم: خلافت ابوبکر منسوخ شد به خلافت عمر، و خلافت عمر منسوخ شد به خلافت عثمان، و خلافت عثمان باطل شد به [خلافت] علی عليه السلام؛ و این چنان است که به مقدم محمد صلی الله علیه و آله نبوت انبیاء منسوخ شد، همچنین خلافت شیوخ باطل شد. چنانکه ما را به موسی و عیسی کاری نیست الا به ذکر جمیل، پس [اینجا] نیز همچنان است.

گوئیم: ایشان صحابه بودند، روزی چند مسند [خلافت] را معمر داشتند به وجه صلاح خلق و درگذشتند، و کار دین و شرع و وراثت رسول صلی الله علیه و آله شرعاً و عرفاً

۱. شرح فارسی شهاب الاخبار، ص ۸۷، ج ۴۹۳.

۲. منبع پیشین.

۳. اصل: آخرت.

۴. تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۰۸ (با کمی اختلاف).

۵. همان و کنز العمال، ج ۳۲۸۸۱، ۳۲۸۸۶، ۳۲۹۱۴، ۳۲۹۱۵، ۳۲۹۳۱ و ۳۲۹۳۲.

۶. کامل بهابی، ج ۱، ص ۷۸.

و عقلاً و نقلاً به علی علیه السلام بماند و اولاد او علیهم السلام، و اینجا به طریق خلافت متفاوت بود، لاجرم نسخ واقع شد. اما علی علیه السلام و اولاد او علیهم السلام را یک طریق است و آن نص و نصب و عصمت و قرابت و وراثت و صحابیت^۱ و السلام.

المسألة التاسعة عشرة: مخالف گوید: پیش از ابو حنیفه و شافعی مردم بر مذهب اخبار بودند، گوئیم: اگر ابو حنیفه و شافعی بر اخباری چیزی زیاده و نقصان کردی این کفر است. زیرا که این افتراست بر خدا و رسول علیه السلام قال الله تعالى في حق نبيه: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ [لَا خَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ]﴾^۲ الآية، و اگر هیچ تصرفی نکردند خود [بر همانند] که بود، کما خرجنا دخلنا والعناء زیاده. اما شیعه بر مذهب اخبارند و نصوصات قرآن، در موضع اختلاف به امام معصوم علیه السلام رجوع کنند که حافظ شرع اند.

ابو حنیفه اهل قرآن را بر جانب راست بنشاندی محدثان را بر جانب چپ، و استخراج مسائل کردی به قیاس و اجتهاد و استحسان، و از طریقین^۴ فریقین پرسیدی که شما این را در قرآن و حدیث یافتید؟ چون تصدیق کردند هر دو یا یکی از ایشان، تکبیر درگرفتی با مریدان. مگر که ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۵ کذب بود، و ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۶ کذب بود - حاشا من ذلک - ابو حنیفه به اتمام آن قیام کردی.

قال الله تعالى: ﴿نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۷ و قال تعالى: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۸ بیان را حواله به رسول صلی الله علیه و آله کرد، نه به ابو حنیفه و شافعی، و قال الله تعالى: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ [لَهُمْ] الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ

۳. اصل: من برهانم.

۶. مائده: ۳.

۲. حاقه: ۴۴.

۵. انعام: ۳۸.

۸. نحل: ۴۴.

۱. اصل: الصحابیت.

۴. ر: طرفین.

۷. نحل: ۸۹.

يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

المسألة العشرون: احتياط کردم در میان علمای اهل سنت، یافتیم که هر فقیه‌ای که صد مسئله حاصل کرد، ذکر او کرده‌اند او را صاحب مذهب و قولی ساخته‌اند، و مثل محمد باقر علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله جابر بن عبد الله الانصاری را به رسالت به وی فرستاد، و در علم تفسیر مثل او در دنیا نیامد، و جمله علوم وی را حاصل بود به لدنیه، یکی از تلامذه او پسرش جعفر الصادق علیه السلام بود که چهار هزار راوی او را بودند، از آن جمله چهار صد مصنف غیر متهم، و رضا و موسی و امیرالمؤمنین و عسکری علیه السلام صاحب التفسیر، و از علما مثل میر مرتضی علم الهدی و ابو جعفر طوسی که هر یک پانصد تصنیف دارند، ذکر هیچ یک از اینان نکنند و نام نبرند. از اینجا معلوم شد که ایشان اعدای اولاد رسول صلی الله علیه و آله و عداوت فرزند خلف، عداوت پدر باشد.

پس عند این لازم دیدم از معادیان رسول صلی الله علیه و آله دوری کردن و تمسک به شیعه و عترت اهل البیت علیهم السلام.

الباب [الرابع] ^١

فى ذكر نسب النبى [او فاطمة و الأئمة] عليه السلام

و أعمارهم و مواليدهم و مدافنهم و أولادهم - صلوات الله عليهم اجمعين -

مشمتمل بر سيزده فصل:

فصل اوّل

محمّد بن عبد الله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن
 كلاب بن مرّة بن كعب بن لؤى بن غالب بن فهر ^٢ بن مالك بن النضر و هو قريش بن
 كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن [ادد بن
 ناخور بن سود بن يعرب بن يشجب بن نابت بن اسماعيل بن ابراهيم خليل
 الرحمن بن تارح يعنى ازربن ناخور بن ساروخ بن ارعواء بن فالغ بن عابر بن شالح بن
 ارفخشذ بن سام بن نوح بن لمك بن متوشالغ بن ارخنوخ بن يرد بن مهلايل بن
 قينان بن انوش] ^٣ بن شيث بن آدم صفى عليه السلام. قال النبى ﷺ: «اذا بلغ نسبى عدنان
 فامسكوا» قال: «كذب النسّابون» ^٤ گویند چون به عدنان رسید گفت: ﴿عَادًا وَ ثَمُودَ

١. اصل: الباب التاسع.

٢. اصل: قهر.

٣. اصل: آدب بن آذر بن اليسع بن ارعوى بن يهود بن ابراهيم عليه السلام بن تارخ بن ماخور بن سارع بن ارعوى بن يهود فالغ بن

ارفخشذ بن سام بن نوح بن لايك بن مهد بن مهلك بن تهليل بن انصرع بن بارد بن مهلائيل بن انوش بن قتيان بن

٤. بحار الانوار، ج ١٥، ص ٢٨٠.

نوش.

وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ قُورُونَا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ۝^۱

و مادر او آمنه بنت وهب بن عبد مناف مذکور بود، و ولادت او به نزدیک فجر بود از روز جمعه هفدهم ربیع الاول بعد از سنة الفیل به پنجاه روز، و عمر شریف او شصت و سه سال و چهار ماه. [هشت سال با عبدالمطلب بود، جدّ او] و باقی عمر او تا چهل و شش^۲ سال در خانه ابوطالب بود، عم او از جانب پدر و مادر؛ و بیست و پنج ساله بود که خدیجه را خواست. عاقد و خطیب عقد و صاحب خرج او ابوطالب بود، و خدیجه روز عقد چهل ساله بود و بیست و دو سال با وی بماند. قرآن به وی نازل شد روز دوشنبه نوزدهم رمضان، و بعثت او روز جمعه بود بیست و هفتم رجب، و به آسمان رفت بعد از بعثت به دو سال، و روز دوشنبه پانزدهم ربیع الاول، [به مدینه هجرت کرد] و ده سال بماند و از خدیجه دو پسر آورد: قاسم که وی را به وی کنیت کنند، یعنی محمد ﷺ را ابوالقاسم گویند، و عبد الله، و طاهر و مطهر^۳ لقب ایشان، و چهار دختر: زینب و رقیه و امّ کلثوم و فاطمه علیها السلام. اما ابراهیم از ماریه قبطیه بود، و بیست و هشتم صفر درگذشت، روز دوشنبه سنه عشر من الهجره [و قبر مقدّس آن حضرت در مدینه است]^۴.

فصل دوم

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. ولادت او روز آدینه بود، سیزدهم رجب بعد عام الفیل ثلاثین سنة، و ولادت او در کعبه بود و غیر او هیچ بشری را ولادت در کعبه نبود، و سبب آن بود که مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم به طواف خانه شد، وی را طلق^۵ گرفت و طاقت با خانه رفتن نداشت، قصد خانه کعبه کرد، به فرمان خدا در خانه کعبه گشوده شد تا وی در آنجا شد و در بهم آمد.

۱. فرقان: ۳۸.

۲. ر: چهل و چند.

۳. ر: طیب و طاهر.

۵. درد زادن.

۴. نسخه ر.

ولادت او اتفاق افتاد طاهرّاً مطهّراً که مادر را هیچ عذر زنان نبود تا از طاعت خدا باز نماند. سه روز در آنجا بماند. حوریان جنان معاونات و مؤانسات او بودند، و عمر شریف او شصت و پنج سال. سی و سه سال با رسول ﷺ بود، و سی و دو سال بعد از او، و شب آدینه در گذشت، بیست و یکم رمضان سنه اربعین من الهجرة شهیداً من ضربة عبدالرحمن ملجم - علیه اللعنة - ضربه^۱ فی مسجد الکوفه قبل الصبح فی رکوعه.

و اولاد او ذکور و اناث بیست و هشت بودند. در میان ایشان امام حسن و حسین علیهما السلام بودند، و تا فاطمه علیها السلام زنده بود زن دیگر نخواست.

فصل سیم

فاطمه علیها السلام را ولادت در مکه بود، بیستم جمادی الاخره سنه خمس من البعث، بعد الاسراء بثلاث سنین، و عمر شریف او هجده سال بود. هشت سال در مکه بود، بعد از هجرت به سالی زن امیرالمؤمنین علی علیهما السلام شد فی سنه تسع من عمرها و عمر علی علیهما السلام آن روز بیست و چهار سال بود، و حسن را بزایید و او یازده ساله بود، و حسین در وجود آمد بعد از حسن به ده ماه و هجده روز.

بعد از مرگ پدر، او هفتاد و پنج روز بماند، کثیبه^۲ و حزینه باکیه علی فراقه مظلومه من امّه ابیها ماتت واجدة علیها، و درگذشت در ماه جمادی الاخره سنه احدی عشر من الهجرة و غسل وی امیرالمؤمنین علی علیهما السلام کرد و اسماء بنت عمیس؛ و گویند از اسماء سؤال کردند که اندام فاطمه را چگونه یافتی؟ گفت: من اندام وی را ندیدم و در بصر من نیامد از آنکه نور بر نور می افزود چنانکه بصر من خیره می شد، و پیش پدر وی را دفن کردند بین القبر و المنبر کما قال: «بین القبر و المنبر روضة من ریاض الجنة.»

۲. اصل: کبیه.

۱. اصل: ضربة.

اولاد او پنج بودند: حسن و حسین و زینب صغری و زینب کبری که امّ کلثوم گویند و محسن که از شکم برفت، که عمر در به شکم وی زد، و سبب آن بود که عمر با جمعی رفته بود تا علی علیه السلام را به مسجد آورد به بیعت کردن به خلافت ابوبکر، و فاطمه مانع بود و در سرای در بسته بود و پس در ایستاده تا باشد که حرمت وی بدارند. عفی الله یهودان که برای دختر عمران، امام ایشان، خصومت کردند^۱ برای حضانت و تربیت، و امّت محمد صلی الله علیه و آله خصومت کردند برای قتل. آنجا گفتند: ﴿يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾^۲ بود، اینجا «يلقون أيهم يقتل فاطمة و علياً و الحسن و الحسين» بود.

فصل چهارم

ولادت حسن علیه السلام شب نیمه رمضان بود سنه ثلاث من الهجرية، و عمر او چهل و هفت سال بود و چند ماه. هفت سال با مادر بود و سی [و هفت] سال با پدر و [چهل و شش]^۳ سال با برادر. و مدّت خلافت او ده سال بود، و معاویه زن او جعدة بنت الاشعث را بفریفت به مال بسیار، تا زهر به خورد وی داد و شهید شد، و اولاد او شانزده تن بودند، و در بیست و هشتم صفر درگذشت سنه خمسین من الهجرة^۴ النبویة.

فصل پنجم

ولادت حسین علیه السلام روز دوشنبه بود، بیست و پنجم شعبان سنه اربع من الهجرية، و عمر او پنجاه و شش سال بود. شش سال با مادر بود [سی و شش]^۵ سال با پدر و چهل و [شش]^۶ با برادر، و مدّت خلافت او ده سال بود. پای در یازده

۳. اصل: سی و هفت.

۲. آل عمران: ۴۴.

۱. اصل: کردن.

۶. اصل: چهار.

۵. اصل: سی و سه.

۴. اصل: الهجرية.

نهاده در سنهٔ إحدى و ستین من الهجرة شهید شد به کربلا؛ و وی خضاب محاسن کردی، اما روز شهادت خضاب نداشت.

و اولاد او شش نفر بودند: امام علی بن الحسین زین العابدین بود، مادر شهربانویه بود بنت یزدجرد بن شهریار بن کسری [بن پرویز بن]^۱ انوشیروان و شهربانویه در نفاس علی زین العابدین درگذشت.

فصل ششم

ولادت علی زین العابدین علیه السلام در مدینه سنهٔ ثمان و ثلاثین من الهجرة. مدت عمر او پنجاه و هفت سال بود. با جدِّ خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام دو سال بود، و با عمِّش حسن علیه السلام دوازده سال و با پدر بیست و سه سال؛ و بعد از قتل پدر سی و چهار سال بماند و مدت اَیام خلافت او این قدر بود؛ و اولاد او پانزده تن بودند، ذکور و اناث. امام، محمد باقر علیه السلام بود و مادر باقر ام الحسن بود بنت الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

فصل هفتم

ولادت باقر علیه السلام در مدینه بود، در سنهٔ سبع و خمسين من الهجرة، و در مدینه متوفّا شد در سنهٔ اربع عشرة^۲ و مائة^۳ من الهجرة و عمر او پنجاه و هفت سال بود، و در بتیع مدفون است در جنب عمِّ پدرش و پدرش؛ و او را ئهٔ فرزند بود. اما امام، جعفر الصادق علیه السلام بود و مادر او امّ فروه بود بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر.

فصل هشتم

جعفر الصادق علیه السلام ولادت او در مدینه بود، در سنهٔ ثلاث و ثمانین، و در سؤال

۳. اصل: مأیه.

۲. اصل: عشر.

۱. نسخه ر.

سنه ثمان و اربعين [و] مائة^۱ درگذشت، وله خمس و ستون سنه، و در بقیع مدفون است پیش پدر و جدش زین العابدین علیه السلام و عم جدش حسن علیه السلام و مدت خلافت او سی و چهار سال بود و اولاد او ده بودند. اما امام، موسی بن جعفر بود علیه السلام.

فصل نهم

ولادت موسی علیه السلام در مدینه بود، سنه ثمان و عشرين [و] مائة، و شهید درگذشت در بغداد به زهر سندی بن شاهک به اشارت هارون الرشید - علیه اللعنة - هفتم رجب سنه ثلاث و ثمانین و مائة، و عمر او پنجاه و نه سال بود؛ و مادر او ام ولد بود، حمیده بربریه^۲ نام او؛ و مدت خلافت او سی و پنج سال بود، و اولاد او سی و هشت^۳ تن بودند. اما امام، علی بن موسی الرضا بود علیه السلام [و قبر وی در بغداد است].^۴

فصل دهم

ولادت رضا علیه السلام در مدینه بود، سنه ثمان و اربعین و مائة، و در طوس شهید شد، در صفر سنه ثلاث و مائین به دست مأمون - علیه اللعنة - و عمر او پنجاه و پنج سال بود، و مادر او ام ولد بود و ام البنین نام؛ و خلافت او بیست سال بود، و وی را یک پسر بود، محمد تقی علیه السلام امام بود و عمر او روز وفات پدر هفت سال.

فصل یازدهم

ولادت محمد تقی علیه السلام در مدینه بود، سنه خمس و تسعین [و] مائة، و در بغداد متوفا شد، در ذی قعدة سنه عشرين و مائین، و عمر او بیست و پنج سال بود،

۳. ر: هفت.

۲. اصل: نوبیه.

۱. اصل: مایه.

۴. نسخه ر.

و مدّت خلافت وی هفده سال بود؛ و مادر او را سبیکه نوبیه نام بود؛ و معتصم - علیه اللعنة - او را از مدینه به بغداد آورد، هم در آن سال متوقفاً شد و مدفنش در جنب جدّش موسی بن جعفر علیه السلام در مقابر قریش. بعد از موت او پسر او را بجز علی نقی علیه السلام نبود. امّا موسی پسر او در ایّام پدر محمد علیه السلام درگذشت؛ و او را چهار دختر بود: فاطمه و امامه و خدیجه و حکیمه، امّ کلثوم کنیت او بود.

فصل دوازدهم

علی نقی علیه السلام را ولادت به صریا بود در مدینه رسول صلی الله علیه و آله، به نیمه ذی الحجة سنة إحدى عشر و مأتین، و عمر او چهل و یک سال بود و چند ماه. متوکّل او را از مدینه به سرّ من رأی آورد، و وی در آنجا مدفون است در سرای خود؛ و اولاد او حسن عسکری علیه السلام بود که امام بود بعد از او ابو محمد کنیتش، و حسین و محمد و جعفر کذاب و عایشه بودند، و وی ده سال و چند ماه در سامره بود.

فصل سیزدهم

مولد امام حسن عسکری علیه السلام در مدینه بود و در ربیع الاول سنة اثنتین و ثلاثین و مأتین و شب آدینه؛ درگذشت نهم ربیع الاول سنه ستّین و مأتین، و عمر او بیست و هشت سال بود. و در سرای خود مدفون است در سامره؛ و مدّت خلافت او شش سال بود؛ و مادر او امّ ولد بود حدیثه نام، و فرزند جز مهدی محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام نبود.

الباب الخامس

در اثبات کردن وجود صاحب الزمان
و در غیبت و خفاء ولادت او و طول عمرش

مبنی بر سه فصل:

فصل اول: در اثبات کردن وجود صاحب الزمان به دلیل نقلی

مخالف گوید: از جابر بن ثمره عن النبی ﷺ قال: «لا يزال أمرُ أمتي قائماً حتّى يقوم اثنا عشر خليفة كلهم من قریش»^۱ و امثال این چهار خبر در مصابیح مسطور است؛ و در صحیح البخاری آمد که قال النبی ﷺ: «إنّ عیسی لم یمت و أنّه لراجع إلَیکم قبل یوم القيامة»^۲. اگر چه چنین مجمل است، امّا علماء روایت کرده‌اند به تفصیل اسامی ایشان به چند روایت به نصّ ﴿ذُرِیَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾^۳ و احداً عن آخر أباً عن جدّ.

اول چنانکه جابر بن عبدالله انصاری گوید که چون آیت ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

۱. در این معنی احادیث بسیاری وارد شده است به عنوان نمونه نک: صحیح مسلم، ج ۳، کتاب الامارة و کثر العمال،

۲. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۹ و ۳۴۴.

ج ۱۲، ص ۳۲-۳۳.

۳. آل عمران: ۳۴.

أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴿١﴾ نازل شد من گفتم: یا رسول الله، خدا و رسول را می شناسیم که طاعت ایشان بر ما واجب است، اولی الامر کیستند؟ رسول ﷺ گفت: «یا جابر هم خلفائی و أئمة المسلمين بعدی، أولهم علی بن أبی طالب، ثم الحسن بن علی، ثم الحسين بن علی، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی المعروف فی التوریه بالباقر، ستدرکه یا جابر، فإذا لقیته فاقرأه منی السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم سمیی^۲ و کنیی^۳ حجة الله فی أرضه و بقیته فی عبادہ، ابن الحسن بن علی ذاک^۴ الذى یفتح الله علی یدیه مشارق الأرض و مغاربها، ولكن یغیب من شیعته و أولیائه غیبة لا یشب فیها علی القول^۵ بإمامته «إلا من امتحن الله قلبه بالإیمان»^۶ قال جابر قلت: یا رسول الله [فهل] یقع لشیعته الإلتفاف فی غیبتہ؟ فقال: و الذى بعثنی بالنبوة إنهم یشکون بنوره و ینتفعون بولایتہ فی غیبتہ کانتفاع الناس بالشمس و إن سترها حجاب. یا جابر هذا مکنون سرّ الله و مخزون علم الله فاکتمه إلا عن أهله. ثم قرأ النبى ﷺ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا [مِنْكُمْ] وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» [إلى آخر الآية].^۷

گویند: کتمان حق عقلاً و نقلاً نامرضی است، چگونه شاید که گوید: «فاکتمه»؟ گویم: گفت «إلا عن أهله» یعنی از نااهل که تقیّه باشد، آنجا باز پوشد. نه بارى تعالى گفت: ﴿[يَا وَيْلَتَى] لَيْسَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾^۸ و نام نبرد غایت صلاح را. نه نسخ کتب به شرع محمد صلاح عالمیان را است؟ نه آسیه بنت مزاحم چهار صد سال چیزی کم، دین خود از فرعون پنهان داشت و نگفت که حجّت منم؟ نه شمعون یک سال با جباران انطاکیه تعلّل می کرد و در بتخانه با ایشان مساعدت؟^۹

۳. اصل: کنینی.

۲. اصل: سمی.

۱. نساء: ۵۹.

۶. اصل: للإیمان.

۵. اصل: الذین من القائلین.

۴. اصل: ذلک.

۹. اصل: مساعد.

۸. فرقان: ۲۷.

۷. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۰.

می کرد به سجده خدای، و ایشان ظنّ بردند که سجده بت می کند؟ چنانکه سلیمان در تفسیر خود می گوید: هو المراد فی یس: ﴿فَعَزَّزْنَا بِثَلَاثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ﴾^۱. نه باری تعالی می گوید که: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾^۲؟ نه چهارده تن اهل عقبه بودند که دباب در پای شتر رسول ﷺ انداختند منهم ابوموسی الأشعرى و معاویه و عمرو بن العاص تا به آخر؟ نه یعقوب علی با یوسف گفت: ﴿يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾^۳؟ نه یوسف حال خود بر برادران مخفی داشت؟ نه بنیامین حال خود با برادران مخفی داشت چون به یوسف رسید؟ نه یوسف حال بنیامین مخفی داشت و نگفت که او برادر من است و من یوسفم؟

اینجا نیز با رسول ﷺ و با علی علیه السلام کید می کردند و رسول ﷺ خائف بود، تا باری تعالی گفت: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^۴، ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۵.

الثانی: عن ابن عباس قال: قلت يا رسول الله فكم الأئمة بعدك؟ قال النبي ﷺ: بعدد حواری عیسی و أسباط موسی و نقباء بنی اسرائیل. قال: قلت فكم كانوا؟ قال ﷺ: اثنا عشر بعدی أولهم علی بن أبی طالب و بعده الحسن و الحسين، فإذا انقضى الحسين فابنه علی، فإذا انقضى علی فابنه محمد، فإذا انقضى محمد فابنه جعفر، فإذا انقضى جعفر فابنه موسی، فإذا انقضى موسی فابنه علی، فإذا انقضى علی فابنه محمد، فإذا انقضى محمد فابنه علی، فإذا انقضى علی فابنه الحسن، فإذا انقضى الحسن فابنه محمد المهدی من ولد الحسن. ۶ یابن عباس من أتى يوم القيامة عارفاً بحقهم، أخذت يده و أدخلته الجنة. یابن عباس من أنكرهم أو ردّ احداً منهم فکانما فقد أنكرنی و ردنی فکانما قد أنكر الله و ردّه. یابن عباس سوف يأخذ الناس يميناً و شمالاً فإذا كان ذلك

۳. یوسف: ۵.

۲. غافر: ۲۸.

۱. یس: ۱۴.

۶ ر: الحسين.

۵. طلاق: ۳.

۴. مائده: ۶۷.

فاتَّبِعْ عَلِيّاً وَخُذْ بِهِ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ وَلَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ وَلَا يَتَّبِعُهُمَا وَلَا يَتَّبِعُنِي [وَلَا يَتَّبِعُنِي] وَلَا يَتَّبِعُنِي اللَّهُ وَحَرِيْهُم حَرِيْبِي وَمَنْ حَرَبَنِي^١ حَرَبَ اللَّهُ وَسَلَّمَهُمْ سَلَمِي وَسَلَّمِي سَلَّمَ اللَّهُ. ثُمَّ قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^٢ ٣.

الثالث : عن أبي الصلت الهروي قال سمعت دعبلاً [قال] لما أنشدت مولاي الرضا القصيدة^٤ و انتهيت إلى قولي:

خروج إمام لا محالة خارج يقول على اسم الله و البركات
تميز فيها كل حق و باطل و يجري على النعماء و النعمات
بكي الرضا عليه السلام بكاءً شديداً ثم رفع رأسه إلى وقال: «يا خزاعي! نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين فهل تدري من هذا الإمام و متى يقوم؟» قلت: «لا إلا أني سمعت يا مولاي خروج إمام منكم يملأ الأرض عدلاً» فقال: «يا دعبل! الإمام بعدى محمد ابني و بعد محمد ابني علي و بعد علي ابني الحسن و بعد الحسن ابني الحجة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره و لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً»^٥.

الرابع : روایت کرده اند از احمد بن اسحاق بن سعد كه او گفت من روزی به خدمت امام ابی محمد الحسن العسكري عليه السلام رفتم و خواستم كه بپرسم كه امام بعد از او كه خواهد بود؟ امام پیش از آنكه من از او سؤال كنم گفت: «ای احمد بن اسحاق بدان كه حق تعالی از آن روزكه آدم را بیافرید تا روز قیامت زمین خود را از حجتی و امامی خالی نگذارد. زیرا كه اگر دنیا بی وجود امام بماند باران به زمین نیاید.» راوی گوید من گفتم: یا بن رسول الله امام بعد از تو كه خواهد بود؟ امام عليه السلام برخاست و به خانه رفت و كودکی را برداشت همچون ماه آسمان، عمر او نزدیک

٣. بحار الانوار، ج ٣٦، ص ٢٨٥.

٢. توبه: ٣٢.

١. اصل: حریبی.

٥. بحار الانوار، ج ٥١، ص ١٥٤.

٤. اصل: العقیده.

سه سال رسیده، بیرون آمد و فرمود که: «ای احمد بدان که من می دانم که تو از محبّان اهل بیتی، و از بهر این او را پیش تو آوردم، و او را پیغمبر نام نهاد و او آن کس است که زمین را از عدل و داد پر کند، چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.» احمد گوید: من گفتم یابن رسول الله از او نشان به من رسد که^۱ من به حقیقت بدانم که امام او خواهد بود. در حال امام صاحب زمان آواز برآورد به زبان فصیح و گفت: «من بقیّه خداام در زمین او، و من از دشمنان خدا و رسول و اهل بیت کینه خواهم. احمد تو مرا معاینهٔ بدیدی و هنوز نشانی دیگر می طلبی؟ به خدا که در آخر الزمان کسانی باشند که هرگز مرا نبینند و هیچ نشان نطلبند و ایمان دارند، خنک مرا ایشان را.»

احمد گوید: من آنجا شادمان آمدم و دیگر روز به خدمت امام رفتم و گفتم یابن رسول الله تو ما را سخت شادمان کردی به آن منّتی که بر من نهادی. امام علیه السلام فرمود: «ای احمد! بدان که این فرزند من زمانی دراز در غیبت بماند، چنانکه اکثر خلائق او را انکار کنند و نومید شوند. آنکه بیرون آید در صورت جوان ما دون^۲ چهل ساله. [آن کسانی] که در آن وقت بدو اقرار دارند با ما در اعلیٰ علّیین باشند.»

و راویان معتمد روایت کرده اند از رسول ﷺ که گفت: «هر که به خدا و رسول ﷺ و تمامت ائمه اقرار کند و به مهدی انکار کند، همچنان بود که به جمله انبیای ما تقدّم، ایمان نیاورده باشد^۳ و مرا که محمّد انکار کرده»

اما آیاتی چند از قرآن که [علمای اسلام استدلال می جویند بر وجود صاحب الزمان]^۴ قوله تعالی: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنَرَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾.^۵ قائم که از مادر جدا شد، چون عیسی علیه السلام سخن گفت به کلمه شهادت و توحید و نبوّت و امامت آباء خود واحداً واحداً تا به پدر خود که حسن

۱. ر: نرسیده.

۲. اصل: مأذون.

۳. اصل: باشند.

۵. قصص: ۵-۶.

۴. ر.

عسکری علیه السلام بود. آنکه این آیت بر خواند که گفتیم. آنکه مادر شیر به وی داد و وی را به ابر سپردند، و هر هفته یکبار ملائکه وی را پیش مادر می آوردند، تا آنجا نشو و نما یافت چنانکه ابراهیم در کوه نشو و نما یافت و به مادر موسی خطاب آمد که: ﴿فَالْقِيَةِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ﴾^۱ اینجا «فَالْقِيَةِ فِي الْيَمِّ»^۲ بود، و برهان این آنکه در عقب این آیت این قصه است که حق تعالی به لفظ مستقبل گفت، چنانکه گفته: ﴿لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ﴾^۳ هم به سین^۲ و استقبال و هم: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۴ به لفظ مستقبل، کذلک: ﴿وَنَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۵ یعنی وارث کتاب، کما قال تعالی: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^۶ و بقوله ﴿وَنُرِيهِمْ قُرْعُونَ وَهُامَانَ﴾^۷ ظالمان عترت [خواست] و مراد به جنود اتباع ایشان است که تمشیت کار ایشان می کردند، و عترت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند که ضعیف گرفته بودند. چنانکه حسین را علیه السلام با اقربا^۸ و اصحاب روز طُف، و صد و بیست هزار علویان و شیعه ایشان با ایشان مقتول شدند، چنانکه در کتاب مقاتل الطالبیین^۹ وارد شد. از آن جمله هارون الرشید [شبی] در نیشابور شصت علوی بنی فاطمه را بکشت و در سه چاه انداخت، به هر یکی بیست تن، و این حال در کتاب کامل^{۱۰} در علم سقیفه نوشتیم به بسط تمام.

الثانية: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^{۱۱} از دور آدم الی یومنا هرگز نبود که همه عالمیان عبادت کنند و شرک نبود. پس این حال منتظر باشد به دلیل^{۱۲} آنکه به لفظ

۳. انبیاء: ۱۰۵.

۲. اصل: یسین.

۱. قصص: ۷.

۶. قصص: ۶.

۵. فاطر: ۳۲.

۴. قصص: ۵.

۹. اصل: حامل.

۸. اصل: الطالبیه.

۷. اصل: باقربا.

۱۲. اصل: بدلیلی.

۱۱. نور: ۵۵.

۱۰. اصل: لنمکنن.

استقبال گفت و هم با سین^۱ و در سین نظر تراخی بود و نرسد که مخالف گوید که این خلفا شیوخ ثلاثه اند. زیرا که در زمان ایشان جهان مملو به شرک بود مگر اندکی به اسلام، و رسول ﷺ خبر داد نقلاً عن کتبهم: «لو لم یبق من الدنیا إلا یوماً واحداً لطوّل الله ذلک الیوم حتی یموت رجل من ولدی یواطی اسمہ اسمی وکنیتہ کنیتی، یملاً الأرض قسطاً وعدلاً کما ملئت جوراً وظلماً»^۲.

و تحقیق این اشیا آنکه اوّل گفت که در آن زمان شرک نبود، به خلاف زمان صحابه. دویم که به لفظ سین تراخی گفت. سیم که خطاب کرد به صحابه که شما را وعده داد. چهارم که تشبیه کرد این استخلاف را به استخلاف پیشین، و استخلاف خدا را آدم بود و داوود را و هارون را و سایر انبیاء را و اوصیاء را چنانکه گفته شد، و نصّ خدا با عصمت بود چنانکه آدم را، و بدین صفت به اتفاق مشرک تائب نتواند بود به هیچ حال، و هذا بیان واضح لم یبق للشکّ فیہ مجال.

الثالثة: قال تعالى: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ﴾^۳ در فتح مکه فوج فوج ایمان می آوردند و در ایام خلافت نیز همچنین ایمان می آوردند و ایمان ایشان مقبول بود و در ایام خلافت مهدی نیز چنین باشد. پس فتح خروج مهدی علیه السلام باشد که ظالمان عترت را زنده کند و به دنیا آیند و ایشان ایمان آرند و ایمان ایشان قبول نبود. زیرا که به موت تکلیف^۴ ایشان ساقط شده.

دلیل بر این رجعت قوله تعالى: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا﴾^۵ و حشر روز قیامت عام است کما قال تعالى: ﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً﴾^۶. پس بنماید الا آنکه حشر فوجاً دون فوج روز خروج مهدی علیه السلام باشد؛ و نیز رسول ﷺ گفت: «کائن فی اُمتی ما کان فی بنی اسرائیل [حدو] النعل بالنعل»^۷ و در

۲. کنز العمال، ج ۳۸۶۷۶ (با کمی اختلاف).

۱. اصل: یاسین.

۵. نمل: ۸۳.

۴. اصل: تکلف.

۳. سجده: ۲۹.

۷. اصل: حُدُو.

۶. کهف: ۴۷.

۸. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۴ و کنز العمال، ج ۱۱، ح ۸۳۷.

بنی اسرائیل بسیار خلق را رجعت بود. کما قال تعالی: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾^۱ پس جمعی که دوستان اهل بیت بوده باشند به صدق، زنده شوند تا آن دولت مشاهده کنند و ایشان را تکلیف نبود؛ و جمعی که معادی بوده باشند به گمان^۲، هم زنده شوند تا آن دولت عیان شود ایشان را و به خود مقرر شوند که حق با اهل بیت بود، و ایشان ظالم بوده اند به اعتقاد تقدّم بر ایشان. عند این؛ ایشان را میان صفا و مروه صلب فرمایند. اما عقلاً با وجود جواز خطا بر بعضی مکلفان و ثبوت تکلیف لابد است از امامی معصوم که وی لطف عامّه خلق باشد. چون محفوظ ندارند [و] وی را عوض نبود، غیبت اختیار کند و چون نصرت یابد خروج کند، چنانکه رسول ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام کردند، و جهان پر عدل و ایمان و خصب^۳ شود چنانکه در همه زمین هیچ مستحقّ و محتاج نبود، و واجب بود بر خدای تعالی که ولی را محفوظ دارد به قهر در چند موضع:

اول نبوّت به امامت ظاهر نشده باشد.

دویم که در صلب وی حجّتی دیگر باشد. چنانکه اسماعیل عند ذبح خلیل او را، که نبوّت او ظاهر نبود و نیز صلب او حامل نبوت محمد و عترت علیهم السلام بود. چنانکه علی زین العابدین و محمد باقر علیهما السلام روز طف قصد بنی امیه آن بود که ایشان را مستأصل کنند. علی زین العابدین علیهما السلام را امامت ظاهر بود و محمد باقر علیهما السلام در صلب او حامل ولایت ائمه بود.

سیم که وی را عوضی نبود، چنانکه قائم را.

چهارم که دلالت نبوّت او باشد چنانکه خلیل را از آتش نمرود و حفظ باقر علیهما السلام از سیوف^۴ بنی امیه.

۳. خوبی سال، فراوانی.

۲. اصل: بکمان.

۱. بقره: ۲۴۳.

۴. اصل: سیوق.

پنجم که دلالت وجود صانع بود. چنانکه نمرود می‌گفت: لاخالق غیری، خلیل مکذّب وی بود. نمرود گفت: من تو را به آتش اندازم، اگر الهی باشد غیر من، تو را محفوظ دارد. پس حدود و آداب و احکام شرعیه که معطل بماند، خطیئه آن بر مشیّت، غیبت او باشد و مخوّف او تا غایب بایست شد^۱.

مسئله: رخصت نیست کسی را که نام محمد بود، کنیت ابوالقاسم کردن، الا مهدی را علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله اجازه داد حیث قال اجماعاً: «اسمه اسمی و کنیته کنیتی»^۲ و مادر او نرجس بود، دختر یسوعاء بن قیصر ملک الروم از اولاد حواریان یوشع بن نون، و پدر او را ملیکه نام کرده بود، و ولادت او در سامره بود، شب نیمه شعبان قبل طلوع فجر سنه خمس و خمسين و مائتين.

فصل دوم: در غیبت و خفاء ولادت او

چون غیبت موسی باشد که ده سال از مصر به مدین، و چون یونس که از امت غایب شد و قصد دریا کرد تا به حلق ماهی رسید و بیست و دو سال در کوهی غایب بود فی حکایه طویله؛ نه عیسی از زمین غایب شد و التجا به آسمان کرد؟ نه ابراهیم چند مدت غایب بود؟ کما قال الله تعالی: ﴿وَاَعْتَزَلْکُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۳ نه محمد صلی الله علیه و آله زمان الطایف و ایام الغار و ایام الشعب غایب بود؟ نه ولادت ابراهیم و ولادت موسی و عیسی پنهان بود؟ نه عزیر صد سال غایب بود؟ همچنین بود حال قائم علیه السلام در غیبت و خفاء ولادت. عن علی بن الحسین علیه السلام قال: «للقائم ستّة سنن الأنبياء علیهم السلام: سنّة نوح علیه السلام و هی طول العمر، و سنّة ابراهیم و هی خفاء ولادته، و سنّة یوسف علیه السلام و هی غیبت من عشیرته، و سنّة موسی علیه السلام و هی خوفه من أعدائه، و سنّة عیسی علیه السلام و هی إختلاف الناس فیهِ، و سنّة محمد صلی الله علیه و آله و هی خروجه بالسيف»^۴.

۱. اختلال عبارت از نسخه اصل است.

۳. مریم: ۴۸.

۲. کنز العمال، ج ۳۸۶۵۵، ۳۸۶۶۱، ۳۸۶۷۶ و ۳۸۶۹۲.

۴. کمال الدین، ص ۳۲۲ (با کمی اختلاف).

و عن علی بن الحسین علیه السلام : « إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غِيبَةِ الْإِمَامِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ الْمُنْتَظَرِينَ لَخُرُوجِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَاهُمْ [مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا] ^۱ صَارَتْ [بِهِ] الْغِيبَةُ [عِنْدَهُمْ] بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمَجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم بِالسَّيْفِ أُولَئِكَ الْمَخْلُصُونَ حَقًّا حَقًّا وَشِيعَتُنَا ^۲ صِدْقًا وَالدَّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا ^۳ .»

اما آنکه می‌گوییم امام غایب است، نه آن است که از میان خلق غایب شد ^۴، بلکه مراد ما آن است که در میان ماست و ما عین او نمی‌شناسیم در حال دیدن. چنانکه برادران یوسف علیه السلام با آنکه ولادت او در میان ایشان بود و نشو و نما آنجا یافته، و ایشان وی را نمی‌شناختند در حال رؤیت. پس اگر ما نیز در حال حضور او، او را نشناسیم امری غریب نبود، و وی یکی از علمای ماست که بیان حلال و حرام می‌کند. نه فهم و ذهن و عقل را نمی‌بینیم و فایده ایشان به ما می‌رسد، و نه قمرین در حال افول و استار به غیم غایب‌اند و نفع ایشان باقی، کذلک حکم الامام.

گویند : چون خروج کند به چه معلوم شود که قائم است؟

گوییم : از آنجا که معجزات جمله انبیاء وی را باشد. به هیچ حجری و مدری ^۵ نگذرد، الا گواهی دهند به امامت او. در زمان خصی عظیم شود، چنانکه در همه روی زمین مستحق و محتاج نبود، و جمله سباع مسخر وی شوند، و بهایم بارمه‌ها گردند بی افراد، و از ماران زهر برود تا کودکان با ماران افعی بازی کنند، [و] چون تازیانه بکار دارند؛ در آن زمان موت نبود، و گفتند بعد از موت او یا قتل او خلالت تا چهل روز باشند و ایشان را تکلیف نبود، نه به طاعت مثاب و نه به معصیت معاقب. روایت کرده‌اند از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: « لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامُ وَإِنَّ آخَرَ مِنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ لَنَلَّا يَحْتَجُّ أَحَدٌ عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ [و تَعَالَى] أَنَّهُ

۲. اصل: سعيًا.

۵. كلوخ.

۱. اصل: القول بامامتهم والالهام حتى.

۴. ر: باشد.

۳. کمال الدین، ص ۳۲۰.

ترکه بغیر حجّة».^۱ و از ائمه علیهم السلام روایت است که: «لو بقیت الأرض بغیر إمام لماجت^۲ الأرض بأهلها كما یموج البحر بأهله».^۳ و برهان آنکه امام آخرین ایشان بود به مرگ، قول النبی ﷺ: «اعتبروا ما مضی من الدنیا بما بقی منها فإنّ بعضها یشبه بعضاً و أنّ آخرها لاحق بأولها». پس چنانکه اوّل خلق آدم معصوم بود، باید که آخر ایشان مهدی معصوم باشد. هر اعتراضی که به مهدی کنند در آدم همان اعتراض باشد. سئل عن الصادق علیه السلام: «أیكون الأرض لیس فیها إمام؟ قال علیه السلام: «لا» [قيل: أیكون إمامان؟ قال: «لا»] إلا أحدهما صامت». چنانکه حسنان و امیرالمؤمنین، و حسین و علی و محمد باقر علیهم السلام که در یک زمان بودند.

و قال^۴ «إنّ الأرض لا تخلوا إلاّ [و] فیها إمام عالم کیما أن زاد المؤمنون شیئاً ردّهم و ان نقصوا شیئاً [أکمله] لهم»^۵ و قال: «ما زالت الأرض إلاّ و فیها حجّة یعرف الحلال و الحرام و یدعو الناس إلى سبیل الله عزّ و جلّ»^۶ و قال «لو لم یبق فی الأرض [إلاّ] إثنان لکان أحدهما الإمام». و عن الباقر و الصادق علیهم السلام: «إنّه لا یكون العبد مؤمناً حتّی یعرف الله و رسوله و الائمة کلّهم و إمام زمانه و یردّ إلیه و یسلم له و کیف یعرف الآخر و یجهل الأوّل»^۷

فصل سیم

أمّا طول عمر او چون طول عمر خضر و الیاس بود و ملائکه و عیسی، و از فسّاق چون ابالسه و شیاطین و دجّال، که از عهد رسول ﷺ باز زنده است و در

۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۱ (به نقل از امام صادق علیه السلام).

۲. اصل: لماحت.

۳. این حدیث از امام صادق چنین نقل شده است: لو أنّ الإمام رفع من الأرض لماجت بأهلها كما یموج البحر

بأهله (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۴).

۴. اصل: قالوا.

۵. اصل: ائمه.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸ و بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶ و ۲۷.

۷. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۵۵. ۹. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

جزیره [ای] از جزایر بحری مقیم است و سحر می کند، و در زمان مهدی علیه السلام خروج کند، و در زمان رسول بیرون آمد. رسول صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفت: «در عقب وی برو و او را بکش هر جا که یابی؛ و اگر از دروازه مدینه بیرون شده باشد، در عقب وی مرو که در آنجا سَری باشد».

گویند: مهدی علیه السلام را چرا قائم گویند؟

گوییم: که چون رسول صلی الله علیه و آله به آسمان رفت دوازده شب نور دید به غایت صفا و تشعشع، جمله نشسته الا یکی از آن نور که قائم بود. از جبرئیل سؤال کرد احوال آن نور، گفت: خاتم اوصیاست صاحب الزمان «الذی یملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً».

نکته: بدان که انبیاء و ائمه انوار عزّتند^۱ به کسوت بشریت، جوهری اند بشری صورت، ایشان را طبیعتی باشد و رای طبیعت باقی انسان. بدان جوهر، ایام طفولیت ایشان به مثبت کهلویت رعیت باشد، و بدان نور عزّت بر اسرار الهیت مطلع باشند و به علوم لدنیه واقف، و بر قلع باب خیبر متمکن. اگر چه به صورت به ما مانند، اما مثل ما نیستند. بدان برهان که رسول صلی الله علیه و آله گفت: «ولست كأحدکم»^۲ و باقر علیه السلام گفت: «نحن أهل البيت^۴ لا نقاس بالناس»^۵ و قال علیه السلام: «إنّ حدیثنا أهل البيت صعب مستصعب لا یحتمله إلاّ ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للإیمان»^۶ و لذلك قيل لفاطمة إنسیة حوراء، و فاطمه علیها السلام در شکم مادر، با مادر مکالمه کردی و همچنین حسین علیه السلام و جمله ائمه در حال ولادت و در مهد با ابوبین و موالیان سخن گفتندی چنانکه در کتب مسطور است.

مسئله: صادق علیه السلام گفت: «امام را ده چیز بود:

۱. عزّتند و جلال. ۲. اصل: باحدکم. ۳. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۵.

۴. اصل: بیت. ۵. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۸۴ (منقول از امیرالمومنین علیه السلام).

۶. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۰.

اول: که مختون زاید اما برای امثال سنت استره^۱ بر وی برانند و قطره [ای]

خون بیارند.

دویم: که بر کتف راست وی نوشته باشد که ﴿تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا
لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۲

سیوم: که بول و غایط او منتن^۳ نبود، بلکه بوی مشک از وی می آید.

چهارم: که زمین بول و غایط او فرو برد.

پنجم: که وی مستجاب الدعوه باشد.

ششم: او را سایه بر زمین نیفتد.

هفتم: که او را تثاؤب نباشد - یعنی دهن درّه - و تمطی نباشد - یعنی خود را

کشیدن - تثاؤب از صفرا باشد و تمطی از سودا.

هشتم: اول که به زمین آید نگاه به آسمان کند.

نهم: اول کلام او شهادت بود به وحدانیت خدا و رسالت محمد ﷺ و

امامت ائمه علیهم السلام که پیش از او بودند.

دهم: که وی را احتلام نیفتد.

گویند: رسول گفت: «لا مهدی إلا عیسی بن مریم»^۴ و شما دعوی مهدی دیگر

می کنید.

گوییم: مهدی نشاید که علم باشد. زیرا که لاء نفی جنس در علم نیاید و الا

مکرر باشد. مثل آنکه «لا زید فی الدار و لا عمرو» به سبب آنکه این مبنی است بر

سؤال سائلی که گویند: زید است در دار یا عمرو؟ پس واجب بود تکرار در جواب و

اقتصار بر یکی نتوان کرد. زیرا که اینجا به «لا» و «بلی» جواب صادق نیست. اما اگر

سؤال از یکی بود، به «لا» و «بلی» اقتصار توان کردن. پس چون جنس باشد مبالغه

۱. تیغ.

۲. انعام: ۱۱۵.

۳. بدبو، گندیده.

۴. شهاب الاخبار، ص ۱۱۰، ح ۶۰۳.

فايده دهد. زيرا كه كمال زهد و قلت التفات كه عيسى را بود به دنيا هيچ نبی را نبود. ابوالقاسم [بن] ابراهيم الورّاق [بابی] در شرح شهاب آورده كه «لا أدري كيف ذهب [القضاءى] ^۱ انّ المحدثين أجمعوا على أنّ النبی ﷺ قال: «المهدى من ولد الحسين» ^۲ و «المهدى من ولد [فاطمة]» ^۳.

گوییم: تمام خبر این است كه: «[لا] ^۴ مهدى الا عيسى بن مريم معه» پس این روایت به روایت معارض شد و ترجیح با ما باشد به خبر مجموع علیه كه «المهدى من وُلد الحسين».

مسئله: شاید كه جعفر كذاب و مثل او را لعنت كردن يا نه؟

گوییم: نه. از جمله مسائلى كه از [ناحیه] ^۵ مقدّسه پرسیدند و توقیع بیرون آمد، يكی این سؤال بود. قائم عليه السلام جواب نوشت كه: لعنت مكنید عمّم جعفر را كه ما اهل بیت نبوتیم و حقّ تعالى بعد از ذكر محامد انبياء عليهم السلام گفت: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبْهُدِيهِمْ أَفْتَدِهْ﴾ ^۶ و ما را اقتدا باید كرد به انبياء سلف، و يوسف عليه السلام چون بر برادران خود ظفر ^۷ یافت گفت: ﴿لَا تَثْرِيْبٌ ^۸ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَعْرِىَ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ ^۹ ما نیز همچنان [گوییم].

[مسئله:] عبد الله عباس گفت: سه نفخه ^{۱۰} باشد:

اول: نفخه ^{۱۱} فزع كه «إِنْتَبَهُوا أَيُّهَا الْغَافِلُونَ فَيَفْزَعُونَ لِذَلِكَ الصَّوْتِ إِلَى أَرْبَعِينَ عَامًا».

دویم: نفخه الصعق كما قال الله تعالى: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي

۱. اصل: عن القُضَلَعِي. ۲. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۴۱۰ و ج ۵۱، ص ۲۰۹.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۶ و كنز العمال، ج ۳۸۶۶۲، ۳۲۴۰۸، ۳۹۶۵۳ و ۳۹۶۷۵.

۴. نسخه «آ» و «ر». ۵. اصل: حضرت. ۶. انعام: ۹۰.

۷. اصل: نظر. ۸. اصل: تتریب. ۹. يوسف: ۹۲.

۱۰. اصل: نفخه. ۱۱. اصل: نفخه.

السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ﴿١﴾ بدین عبارت که «أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الْعَارِيَةُ اخرجوا من الأجسام البالية». وگویند میان این دو نفخه چهل سال برآید. سیم: نفخة^۲ الحشر^۳ است ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾^۴ از هر نفخی تا نفخی دیگر چهل سال برآید. آنکه جبرئیل بر سر حجر بیت المقدس که مریم جامه خود را بدانجا نهاده، غسل می کرد که جبرئیل باد در آستین وی دمید، بایستد و آواز دهد که ای عبادالله. اهل عالم روی بدانجا نهند که لاعوج له که [نه] براست روند نه به چپ.

نفخ صور را مثال چنان است که آفتاب چون فروشد، جمله انسان قصد مکان می کنند و خواب بر ایشان غلبه می کند که به منزله مرگ است، كما قال النبي ﷺ: «النوم أخ الموت»^۵ و چون قصد طلوع کند، جمله خلایق در حرکت آیند و قصد جهاننداری کنند و زنده شوند و به اسباب معاش مشغول شوند؛ حال نَفْخَتَيْنِ همچنان باشد.

۳. ر: اجداث.

۲. اصل: نفحه.

۱. زم: ۶۸.

۵. بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۵۲.

۴. یس: ۵۱.

باب السادس

در بیان بلاد اسلام و بلاد کفر، و در تقیّه، و در بیان کافر و
مجانین، و اطفال کفار و اطفال مؤمنان، و در بیان ائمه ضلال و
آنچه بدان تعلّق دارد، و در بیان آنکه پدران جمله انبیاء مؤمن
بودند و کافر نبودند

مبنی بر چهار فصل:

فصل اوّل

بدان که بلاد اسلام آن بود که آنجا احکام شرع اظهار توان کردن، و اگر چه آنجا
مسلمانان کمتر باشند، چنانکه مدینه بعد الهجرة. اما بلاد کفر آن بود که آنجا اظهار
شرع و اسلام نتوان کردن، و اگر چه آنجا مسلمانان بسیار باشند، چنانکه مکه قبل
الفتح. اولی آن بود که مسلمانان در بلاد کفر اقامت نکنند^۱، لأنّ النبی ﷺ [قال:]
«من کثر سواد قوم فهو منهم»^۲ و قال ﷺ: «من أصبح بين قوم أربعين صباحاً فهو
منهم» و اگر تقیّه کند آنجا عمل او تشبیه بود به کافر و قال ﷺ: «من تشبه بقوم فهو
منهم»^۳. نبینی که چون رسول ﷺ در مکه اظهار شرع نتوانست کردن، از آنجا

۱. اصل: کنند. ۲. کنز العمال، ج ۹، ح ۲۴۷۳۵.

۳. کنز العمال، ج ۹، ح ۲۴۶۸۰ و شهاب الاخبار، ص ۵۱، ح ۳۰۵.

خروج کرد. پس به حکم ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱ خروج واجب بود. و اگر تقیه کند لابد افترا باید کردن در دین، و قال تعالى: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾^۲ و ائمه ما رخصت ندادند در آنجا بودن.

و اما قوله ﷺ: «ما من عبادة أشد عند الله من إظهار كلمة الحق عند أمير جائر»^۴ اما این با وجود تمکین باشد، و اگر داند که بعد از او، اولاد او میل بدان قوم خواهند کردن یا غلبه ظن بود، اقامت در آنجا حرام بود.

و اما تقیه اظهار کفر بود و اخفای ایمان، و نفاق اظهار ایمان و ابطان^۵ کفر، الفرق بینهما ظاهر. دلیل بر جواز تقیه عقل است و نقل. اما عقل [آنکه دفع ضرر قطعی و ظنی واجب است. اما نقل]، قوله تعالى: ﴿وَلَا تُثَلِّقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۶ و قال تعالى: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ [الْكَافِرِينَ] أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَّةً﴾^۷.

مخالف گوید: تقیه در صدر اسلام واجب بود، اما امروز حرام است.

گوییم: در صدر اسلام واجب آن [اگر] به سببی بود، به وجود مثل آن، وجود مسبب واجب بود، و اگر لا سبب بود، خود عبث و محال باشد و هذا باطل؛ و قال تعالى: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾^۹ و قال تعالى عن موسى: ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾^{۱۰} و قال عن عمار ياسر بعد ما قتل أبواه في رصد المشركين: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^{۱۱}. صادق عليه السلام گفت: «التقية ديني و دين آبائي»^{۱۲} و قال عليه السلام: «لا دين لمن لا تقية له»^{۱۳} قال عليه السلام: «ألا و من لم يتق فليس

۳. انعام: ۲۱.

۲. اصل: الكذب.

۱. احزاب: ۲۱.

۵. پوشاندن.

۴. شهاب الاخبار، ص ۱۴۸، ح ۸۱۵ (با کمی اختلاف).

۴. شهاب الاخبار، ص ۱۴۸، ح ۸۱۵ (با کمی اختلاف).

۸. آل عمران: ۲۸.

۷. اصل: الكافرون.

۶. بقره: ۱۹۵.

۱۱. نحل: ۱۰۶.

۱۰. شعراء: ۲۱.

۹. غافر: ۲۸.

۱۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۳.

۱۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۳.

مَنَّا»^۱ مراد به تقیّه حفظ مال و نفس است و اهل و ولد، و شرع تابع مصلحت است. نه از برای حفظ صلاح خلق شرعی به شرعی بدل می شود که آن را نسخ نام کردند؟ تقیّه نیز همچنان است.

گویند: چون بود که موسی تقیّه نکرد و هارون کرد، [و گویند: چون بود که رسول ﷺ تقیّه نکرد و ائمه کردند؟

گوئیم: [به آنکه موسی نیز در خانه فرعون تقیّه کرد تا به ایّام ﴿فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾^۲، و به آنکه رسول ﷺ تقیّه کرد روز نزول سورة الحجر و روز ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^۳ و يوم الطائف و ایّام الشعب و ایّام الغار.

فصل دوم: در آنکه کافر کیست و مستضعف کیست و اعمال ایشان

و حال ملوک عادل و مجانین و اطفال کافر و اطفال مؤمن

هر که انکار مسئله [ای] کند که از امّهات دین^۴ بود، با وجود تمکّن تحصیل علم بدان، چون ابواب عبادات و معاملات، وی کافر بود. و رسول ﷺ گفت: «من مات و لم يعرف إمام زمانه فقد مات ميتة جاهلیة»^۵ پنداری که ایمان به محمد نیاورده، و ائمه به جمع گفتند: «و الشکّ فینا کفر» چون تردّد در حقیقت ایشان کفر است، چگونه باشد حال کسی که معتقد باشد جزماً بطلان ایشان را؟ و احکام کفار مختلف است:

اول: کافر حربی که از وی اسلام بود یا قتل.

دویم: ذمی چون یهود و نصاری که از ایشان اسلام بود یا قبول جزیه یا قتل.

سیم: کافر اسلامی چون خوارج که ایمان از ایشان طلب کنند یا قتل یا صلح

۱. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۱۹ (با کمی اختلاف).

۲. شعراء: ۲۱.

۳. اصل: دین امهات.

۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰.

۵. بقره: ۲۵۶.

۶. حقیقت.

به امام عليه السلام. [اما] به برکت کلمه شهادت، نفس و ذریه^۱ و مال وی در حمایت بود، که ایمان کامل ایمان است به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و امامان عليهم السلام و این خارجی به حقیقت منکر هر سه شد زیرا که مشرک است به خدا به سبب اضافت اجسام به وی و منکر رسول صلی الله علیه و آله به سبب حوالت^۲ مناکیر و زلات به وی و اولوا الامر را خود منکر بکل، و وی را مستسلم گویند، یعنی مصالح به اهل قبله، و ظاهر بشره او پاک بود؛ و اگر با اهل ایمان عناد ورزد، بشره او نیز نجس افتد.

اما مؤمن مذهب، قال الصادق عليه السلام: «المذهب من شيعتنا كالنائم على المحجة فإذا انتبه لزم الطريق». اما ناصب که نائم شود در ضلالت زیادت شود. زیرا که در عداوت با اهل حق بیفزاید. صادق عليه السلام گفت: «ليس الناصب من يشتمنا إنما الناصب من يشتم شيعتنا لمحبتهم إيانا»^۳.

اما مستضعف آن بود که وی را قوت استدلال نبود [و] با اهل حق [به] صلح بود. اگر تقلید باطل کرده باشد، در دوزخ بود، اما وی را عقوبت سخت نبود. اگر تقلید حق کرده بود، در جنت بود، لیکن وی را آنجا ذوق و لذتی و درجتی نبود. الا که استار^۴ اهل ایمان خورد. [و اعمال کافر مطلقاً قبول نیست]^۵. زیرا که ایشان نه متقی اند و قال الله تعالی: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۶ و متقی شیعه اند، لأنّ النبی صلی الله علیه و آله قال علی رأی المخالف: «أوحى الله تعالى إليّ في عليّ ثلاثاً: إنه سيّد المسلمين»^۷ و إمام المتّقين وقائد الغرّ^۸ المحجّلين^۹ و قال تعالی: ﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾^{۱۰} و قال تعالی: ﴿فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ﴾^{۱۱} و قال

۱. اصل: ذریّت.

۲. اصل: حوالات.

۳. مضمون این روایت با عبارتی دیگر در بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۱، نقل گردیده است.

۴. جمع سور: دهن خورده، ته مانده.

۵. نسخه ر.

۶. ماثده: ۲۷.

۷. اصل: المرسلین.

۸. اصل: الفزّ.

۹. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۱ (با کمی اختلاف) و تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۵۸.

۱۰. بقره: ۱۶۷.

۱۱. احزاب: ۱۹.

تعالی: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾^۱ و قال تعالی: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً﴾^۲ و به واسطه اجرام سماویه این آیه بر می خواند برای این معنی خاص، والبسط یطول. و نیز بنای عمل بر اعتقاد است. چون کافر ایمان مستقیم ندارد، عمل که مبنی باشد بر آن ضایع و تالف باشد. لآن [البناء]^۳ علی المحال محال و علی الباطل باطل.

مسئله: بنای ظاهر عموم که ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾^۴ نهاد، شاید که [عوض] موازی عمل او به دنیا بدو رسد یا به گور، یا در عرصه قیامت مخفف العقاب شود، چون عوض موازی به سرآید «ما عملوا من عمل» و ﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾ صادق شود در حق وی.

اما ملوک عادل و اسخیا اگر چه مشرک باشند در جحیم مخفف العقوبة باشند، چنانکه نص وارد شده در این و حال نوشیروان دالّ است بر این جمله، لآنّ النبى افتخر كما قال ﷺ: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ»^۵ و با عدی گفت: «پدر تو مخفف العقوبة است لسخاء نفسه». بدین عبارت، چنانکه درجات به تفاوت است، [عقوبات و نیران هم به تفاوت است].^۶

اما مجانین فطری که افاقت نبوده باشد ایشان را هرگز، و اطفال مؤمنان و اطفال مشرکان در جنت باشند به ایمان فطری ﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾^۷ و اگر کافر بچه بالغ شود و عاقل، و اختیار کفر کند یا تقلید باطل کند و مجنون شود دوزخی بود به کفر اصلی، و جایز نبود که کافر بچه به جرائم ابوبن به دوزخ رود و معاقب شود، كما قال تعالی:

۳. اصل: النبى ﷺ.

۲. نور: ۳۹.

۱. فرقان: ۲۳.

۴. کهف: ۳۰.

۵. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰. (البته آنچه از قطعیات تاریخ است نبودن انوشیروان است و روایت مذکور نیز که

تنها در قصص الانبیاء راوندی آمده، از وهب بن منبه، وضاع معروف ایرانی نقل شده است.)

۷. اعراف: ۱۷۲.

۶. اصل: عمل عقوبات نیران هم در کاتست.

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱ و ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۲ و ﴿هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۳ و نیز عقل مانع است که به جرمه زید، عمرو را عقوبت کنند، و در عمل این مستقبح بود.

اگر گویند: این معنی باطل است به ولد الزنا؛ لأن النبی ﷺ قال إجماعاً: «ولد الزنا لا يدخل الجنة ولا ولده»^۴.

[گوییم:]سمع و اجماع مانع است ما را که گوییم: ولد الزنا به جنت رود، و الا حکم کردم که دخول وی در نار به سبب خطیئه ابوبن لغو است. اما ولد الزنا که پیش از بلوغ بمیرد، وی را در دوزخ عقوبت نبود، البته و بعد از بلوغ اگر عمل نیک کرده بود وی را در دوزخ روحی و راحتی بود، چنانکه زبانیه^۵ ابراهیم بود در نار نمرود که برای او برداً و سلاماً باشد، و اگر کافر شد خود به استحقاق در دوزخ بود. زیرا که جنت مقام پاکزادگان است و وی در طینت حرام آمد، چنانکه خبازی خمیر بسرشد به لعاب دهن سگ و خوک و بول، نان او لایق طعمه نیکمردان نباشد و نه لایق مانند ملوک.

اما اطفال مؤمنان شاید عقلاً و سمعاً که شفیع ابوبن شوند. اما عقل زیرا که اگر ایشان را درجه شفاعت بودی، خود را از مقام عبودیت به درجه آزادی رسانیدندی و از استار خوردن خلاص یافتندی. ثانیاً که شفاعت ائبل درجات و افضل المناصب^۶ [است] و هیچ رسولی را این مرتبه نیست جز نبی ما را، پس چگونه شاید که صبی به مقام نبوت برسد، که مقبول الشهادات نباشد؟

اما سمع مقطوع در این باب قوله تعالی: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾^۷ و قوله: ﴿لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ﴾^۸ قوله تعالی: ﴿يَوْمَ يَفِرُّ

۱. نجم: ۳۹.

۲. انعام: ۱۶۴.

۳. اصل: المناسب.

۴. در اصل چنین است.

۵. کز العمال، ج ۵، ۱۳۰۹۵.

۶. ممتحنه: ۳.

۷. اصل: ینفعمکم.

۸. شعراء: ۸۸.

الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿١﴾ و مثل این آیات. اما آنچه در این وارد شد از اخبار حمل کنیم بر آنکه فرزند بالغ شود و به عمل صالح مستحقّ درجه شفاعت شود، عند من قال به. قال تعالى ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ ۲.

فصل سیم

در ائمه ضلال

محمد باقر علیه السلام گفت: «در بنی اسرائیل عالمی بود مقل^۳ حال و صاحب عیال، ابلیس و سوسه او کرد به وضع مذهبی تا به سبب کثرت خلق غنی گردد. عالم چنان کرد تا خلق بسیار بروی جمع شدند و مال بی شمار بروی گرد آمد. آخر الامر عالم به فعل خود نادم شد، توبه کرد، وحی آمد بر رسول آن زمان که توبه او وقتی قبول باشد که احیاء را با دین دعوت کند و از او قبول کنند و اموات جمله مذهب او را زنده کند و با جاده مستقیم دعوت کند. عالم جمهوری ساخت [حق را اظهار و به بطلان مذهب خویش اقرار کرد، خلق] بانگ بر آوردند به جمع که آنچه تو گفتی قبل هذا ما برانیم که حق است، و آنچه امروز می گویی بدعت و ضلالت و کفر است. هیچ کس از او قبول نکرد^۴، این عالم به تضرع و ابتهال فریاد می کرد تا جان بداد. «فردا در قیامت [عقوبت وی] عقوبت ضلالت مضلّ به جمع باشد. کما قال الله تعالى: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَاعْنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا﴾ ۵ و عن النبی صلی الله علیه و آله: «لكل صاحب ذنب توبة إلا صاحب البدع و الأهواء ليس لهم توبة أنا منهم برىء وهم منى براء ثم قرأ كل حزب بما لديهم فرحون» ۶.

۳. درویش، تنگدست.

۲. طور: ۲۱.

۱. عبس: ۳۴-۳۶.

۵. احزاب: ۶۷-۶۸.

۴. اصل: نکردند.

۶. مضمون این روایت در بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۱۶.

و روت عائشة سألت النبي ﷺ: من الحزب [فی] ^۱ الآية؟ قالت: قال: «إنهم أهل البدع والضلال»، و هكذا آورد فی تفسیر النهروانی و قال: «كلّ محدث بدعة و كلّ بدعة ضلالة و كلّ ضلالة فی النار» ^۲ و این جمع آنانند که وضع مذهب کرده‌اند در اسلام و طبقه اسفل دوزخ این مقام مضلّ را بود. كما قال الله تعالى: ﴿رَبَّنَا ارِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَفْدَانِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴾ ^۳.

بدان که بعد از کمال عقل هیچ کس را بر خدای تعالی حجتی نماند، و رسول هر یکی عقل اوست و منه قوله تعالی: ﴿فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ﴾ ^۴ و قوله: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ ^۵ هیچ مسلمی نبود که او از شافعی و ابوحنیفه و کافران اهل کتاب اختلاف را نشنیده باشد ^۶. عند این وی را واجب بود تتبع حقّ و باطل کردن و برای تحقیق حال رجوع با عقل کردن، و اگر به تقدیر که این نیز نبود، باری تعالی وی را به خواب تنبیه کند، یا به بیداری ملکی به وی فرستد به صفت انسان تا وی را ارشاد و تنبیه کند و بشارت دهد به جنت و تخویف کند به دوزخ یا [در] عقل اندازد این معنی که تو را خالق بدین صفت هست که مخالفت او صلاح تو نیست و این باب را خاطر گویند در عرف و ذلک قوله تعالی: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ ^۷ و زیادترا از این گفتن شرط این کتاب نیست.

فصل چهارم

[بدان که] پدران جمله انبیا مؤمن بودند به چند وجه:
اول: آیه: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾ ^۸ در مقام اصطفا گفت.
دویم: که بعد از ذکر انبیاء در سورة انعام گفت: ﴿وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَ

۱. اصل: و. ۲. سنن ابن ماجه، مقدمه، باب ۷ و سنن سنائی، کتاب العیدین، باب ۲۲.

۳. یوسف: ۱۱۱. ۴. قصص: ۶۰.

۵. انعام: ۱۴۹. ۶. آل عمران: ۳۴.

۷. اصل: باشند.

۸. فصلت: ۲۹.

إِخْوَانِهِمْ وَاجْتَنِبْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١﴾. اما پدر ابراهیم علیه السلام تاریخ بود نه آزر. اما آزر عم ابراهیم علیه السلام بود. گویند: جدّ مادری بود، و برهان این قال الله تعالى: ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءَ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ ﴿٢﴾. اینجا چند ادعیه با هم جمع کرد که جمله در مقام قبول است: اول قبول صلاة؛ دوم مداومت بر آن؛ سیم دعای ذریه چون از اولاد اسماعیل و اسحاق؛ چهارم که دعای مادر نیز با پدر ضمّ کرد. از اینجا معلوم شد که حکم یکی است و نیز قال تعالى: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ ﴿٣﴾. فقال ابراهیم: ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ ﴿٤﴾ و قال علیه السلام: «فانتهت الدعوة إلى وإلى عليّ لم يسجد أحدٌ منا لصنم قطّ فاتخذني الله نبياً واتخذ عليّاً وصياً» ﴿٥﴾. «أحدٌ مِنّا» عامّ است ابوین و اجداد او را، و برهانه قول علی علیه السلام: «والله ما عبد أبي ولا جدّي عبد المطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنماً قطّ» ﴿٦﴾. ابن عباس گوید که ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرِيكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ ﴿٧﴾ منزل شد، رسول صلی الله علیه و آله گفت: «لم يزل ينقلني الله من أصلاب الطاهرين إلى أرحام الطاهرات» ﴿٨﴾ یعنی «الرجال الطاهرين» چون اضافت باشد، و رسول گفت: «نزل جبرئيل عليّ قال: إن الله حرّم على النار صلباً حملك وحجراً أكفلك و ثدياً أرضعك» ﴿٩﴾. صلباً چون عبدالله و عبدالمطلب، و حجراً چون ابوطالب و فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السلام، و ثدياً چون آمنه مادر او و حلیمه دایه او؛ و خطاب خاصّ نازل شد برای پدر و مادر رسول صلی الله علیه و آله حيث قال: ﴿رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ ﴿١٠﴾ و لذلك علل دعاءه بتربيتهما إياه في صغره.

۱. انعام: ۸۷.

۲. ابراهیم: ۴۰ - ۴۱.

۳. اصل: جاعل.

۴. ابراهیم: ۳۵.

۵. بقره: ۱۲۴.

۶. الطائف: ص ۷۸.

۷. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴.

۸. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

۹. اصل: الله ينقلني.

۱۰. شعراء: ۲۱۷ - ۲۱۹.

۱۱. التعظيم و المنة سيوطي، ص ۲۵ (به نقل از الغدير).

و نیز در خبر است «المرء مع من أحبه»^۱. محمد ﷺ را هیچ حبیبی چون ابوبن نبوده باشد و نیز نشاید که جمله انبیاء با ابوبن در بهشت باشند و خیرالخلق را ابوبن در دوزخ. ممکن که خدای تعالی کفر ایشان را به در مرگ به ایمان بدل کرده باشد کما قال الله تعالی: ﴿قَاوَلْنِکَ یُذِلُّ اللّٰهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۲ چنانکه مذهب خصم است، و اگر ایشان کافر بودند لازم آید که نور محمد ﷺ سجده بت کرده باشد. زیرا که چون مادر سجده بت کند فرزند شریک وی باشد، و نیز قال الله تعالی: ﴿وَلَسَوْفَ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَتَرْضٰی﴾ و رسول ﷺ عند نزول این آیت گفت: «أنا لأرضى و واحد من أمتی فی النار» و چگونه شاید که محمد ﷺ راضی نباشد که یکی از ائمت او در دوزخ بود و راضی بود که ابوبن او در دوزخ باشند، چون عدل نیست چه خلل که جمله کافران خاصه ابوبن [محمد ﷺ در بهشت] باشند.

مسئله^۳: من ایمان آبی طالب آنکه مات مؤمناً و کان قبل الوحی علی دین عیسی و ذلک من وجوه: أولها أن النبی ﷺ أمر علیاً أن یغسله و لا یجوز أن یغسل المؤمن الکافر إجماعاً، و امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرد از پدرانش که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در قبه نشسته بود و قومی پیرامن او نشسته. یکی برپای خاست^۴ و گفت: یا امیرالمؤمنین أنت بالمكان الذی أنت به و أبوک یعذب بالنار، یعنی که تو به این پایه [ای] و پدرت را در دوزخ عذاب کنند. امیرالمؤمنین گفت: «مه فض الله فمک» خاموش که خدا دهند بشکنند. «و الذی بعث محمداً بالحق»^۵ بشیراً لو تشفع أبی فی کلّ مذنب علی وجه الأرض لشفعه الله فیهم. أبی یعذب بالنار وابنه قسیم بین

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸۱.

۲. فرقان: ۷۰.

۳. در مسئله ایمان ابوطالب علیه السلام مرحوم علامه امینی در کتاب گرانقدر الغدير بخشی (از مجلدات هفتم و هشتم) را به تحقیق در این امر پرداخته و آنچه شایسته است بیان نموده اند. جویندگان می توانند به آن اثر پر ارج مراجعه نمایند.

خوانندگان فارسی زبان نیز می توانند به ترجمه آن بخش که تحت عنوان ابوطالب مظلوم تاریخ، تهران، انتشارات بدر،

۱۳۵۸ منتشر گردیده مراجعه کنند.

۴. اصل: خواست.

۵. اصل: بالحق.

و از رضا علیه السلام روایت کرده اند از پدرانش به چند طریق که نقش انگشتی ابوطالب این بود که «رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَ بَابَنَ أَخِي مُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَ بَابَنِي [عَلِيًّا لَهُ]^۳ وَصِيًّا»^۴ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: «و اللّٰهُ مَا عَبْدَ أَبِي وَ لَا جَدِّي عَبْدِ الْمَطْلَبِ وَ لَا هَاشِمَ وَ لَا عَبْدَ مَنْفَ صِنْمًا قَطُّ» به خدای که پدرم و جدّم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز بت نپرستیدند. گفتند [چه پرستیدند؟ گفت: خدای را پرستیدند] و در نماز روی به کعبه کردند و متمسّک به دین ابراهیم^۵. و نیز قال الله تعالی: ﴿إِنَّمَا يَجِدُكَ﴾^۶ يَتِيْمًا فَآوَىٰ^۷ و این ایواء در خانه ابوطالب تا به حدّی که وی را یتیم ابوطالب گفتندی و خدای تعالی مؤویان محمد را وعده داد به بهشت که ﴿وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^۸ و معلوم است که تا ابوطالب زنده بود، رسول محروس و مصون بود در شعب او و در حمایت او بود و کس نیارست او را تعرّض کردن، [و چون ابوطالب رحلت کرد و ظالمان دست

۶. اصل: و وجدک.

تعدّی و عدوان به جانب سیّد دو جهان دراز کردند ^۱ [جبرئیل آمد که خدای تعالی می‌فرماید که از مگّه بدر رو که تو را در مگّه ناصری نیست پس از عمّت ابوطالب. آورده‌اند که چون ابوطالب را وفات رسید رسول را می‌رنجانیدند، گفت: «یا عمّ ما أسرع ما وجدت [من] فقدک» ^۲ چه زود پدید آمد بر من فقد و نایافت تو.

امّا شبهه مخالفان از آنجا افتاد که او ایمان پنهان داشت و اظهار نکرد برای آنکه تا رسول ﷺ را حمایت تواند کرد و نصرت، به علّت خویشی و پسر برادری نه به علّت هم ملّتی. زیرا که اگر چنین بودی نتوانستی نصرت او کردن از غلبه و کثرت کفّار، و این معروف است و اخبار بدین ناطق، چنانکه صادق علیه السلام گفت: «إنّ مثل ابي طالب كمثل أصحاب الكهف أظهروا الكفر و بطنوا الإيمان» ^۳. نصرت رسول و شرع بدان طریق مسلم می‌شد، چنانکه شمعون بن حمون نبیّ که وصی عیسی بود و یک سال پیش جبّار ^۴ انطاکیه بود و اظهار کفر می‌کرد و با وی در بتخانه می‌شد و ابطان ایمان می‌کرد فی حکایه طویله ذکرها فی القرآن: ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ﴾ ^۵ الآية؛ یعنی شمعون کما ورد فی تفسیر السلمانی.

۱. نسخه ر. ۲. روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۵، ص ۱۵۱.

۳. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۷۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۱۲ و اصول کافی، ص ۲۴۴ (با کمی اختلاف).

۴. اصل: جبّاران. ۵. یس: ۱۴.

الباب السابع

فی الأخبار الأمویة التي افتروها و اقترفوها على النبي ﷺ

مشمتمل بر مقدمه و سه فصل:

اما مقدمه

مخالف گوید : این اخبار که شیعه روایت می‌کند روایت ابن راوندی است و وضعی او اگر جلی و خفی.

گوییم : هیچ خبری در کتب شیعه نیست الا که شبیه بدان یا مثل آن در کتب ایشان مسطور است. عند [این] ایشان را بر ما اعتراضی نبود، زیرا که ردّ بر ما ردّ است بر علمای خویشان، و طعنه بر روایات^۱ خویشان و الفضل ما شهدت به الأعداء. دویم : هیچ چیزی نیست الا آنکه آن را راوی معتبر و مشهور است و اکثر آن مسند با رسول ﷺ. پس حواله به ابن راوندی نتوان کردن.

سیم : اگر چنین بودی شیعه را راوندی گفتندی، چنانکه ایشان را به حنفیه و شافعیه و حنبلیه و نحو این می‌گویند.

چهارم : منتجب الدین ابوالفتح عجلای اصفهانی که از مصنفان کبار مخالفان

۱. اصل: روان.

است در سایر علوم، در کتاب خود نکت الفصول فی معرفة الاصول ایراد کرد که ابن راوندی اوّل یهودی بود، پس اسلام آورد و مذهب عبّاسیه اختیار کرد، قائلاً بامامة العبّاس. پس چگونه شاید که وی برای مخالف مذهب خویش افترا کند، و اگر برای مخالف مذهب [خویش] افترا توان کرد، برای موافق مذهب اولی. پس شاید که اخبار اهل سنت، جمله شافعی و ابوحنیفه و علماء ایشان وضع کرده باشند ترویج قول خود را.

گویند: چند اخبار وارد شد در شأن متقدّمان عترت بنابر حسن ظنّ عمل بر آن واجب بود واعتقاد هم به صدق آن واجب.

گوئیم: حسن ظنّ در صورت ابوجهل و ابولهب و مسیلمه کذاب نیز قائم است، و هذا هو الکفر. پس بناء دین بر برهان نهند و نیز اگر اخبار صدق بودی عثمان روز شورا بدان تمسّک کردی و به استصواب عبدالرحمن و دیگر یاران محتاج نبودى و نه به وصایت عمر، و نیز اگر آن صدق بودى با علی علیه السلام معارض شدی.

ابوبکر بن مردویه گوید در مناقب خود که علی علیه السلام خود در آن مجمع هشتاد حجّت خود ایراد کرد، قبول نکردند. عثمان نگفت که مرا نیز امثال این هست. پس معلوم شد که جمله بنو امیه و بنو العبّاس افترا کردند در آن و آنکه لعنت علی علیه السلام نزد ایشان سنّت [و] از جمله شریعت ایشان بود، و نیز اگر [آن] اخبار حقّ بودی عثمان را رسیدی که روز وصایت عمر به شورا بر وی ردّ کردی که نصّ رسول الله ﷺ مرا کفایت است خلافت به تمشیت تو نمی‌کنم و نیز جمعی را با من شریک کردی، ممکن که ایشان نیز طمع کنند در حقّ من، یا به استیلاء حقّ من به دست فروگیرند، و نیز عمر مخطئ باشد به سبب آن جماعتی که در معرض خلافت آورد [و] ایشان مستحقّ آن نبودند و تلبیس حقّ [کرد]، یعنی حقّ عثمان با دیگران، و این نوع تزویر

[و] تمویه^۱ و تغیر^۲ باشد و این نوع بر خلیفه محال، چه که ابطال مستحق است، و نیز روز سقیفه میان مهاجر و انصار برای خلافت مخالفت افتاد، تا به حدی که به مشاتمت^۳ رسیدند و زبیر شمشیر کشید بر ابوبکر که بکشد. ابوبکر بر انصاریان غلبه کرد به حدیث «الأئمة من قریش»^۴.

اگر این مفتریات واقع بود، ابوبکر تمسک کردی بدان و مهاجر و انصار بر وی رد نکردندی بر منبر تا فریاد برآورد که: «و أقیلونی و لست بخیرکم»^۵ چه که اقیلونی با وجود صدق آن مفتریات دلیل [است] بر نقض عهد رسول ﷺ بعد از موت و قال الله تعالی: ﴿فَمَنْ﴾^۶ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ ﴿و نیز محتاج بیعت نبودی، نبینی که چون رسول ﷺ منصوب بود محتاج بیعت نبود؟ و نیز اگر این اخبار صدق بودی روز وصیت ابوبکر بر عمر صحابه بر وی انکار نکردندی، بلکه تمسک کردی به آن اخبار. چون نکرد، دلیل است بر کذب راوی؛ و نیز خبری نیست ایشان را الا که منحول^۷ است. لفظی یا دو لفظ تبدیل کردند از نام علی علیه السلام با^۸ نام ایشان و چنانکه در تورات صفت محمد بگردانیدند به حکم ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^۹ اینجا بعینه این مفتریات همچنان است، و من ذلک قوله تعالی: ﴿فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ﴾^{۱۰} و قوله تعالی: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾^{۱۱} یعنی الولاية بالكفر به دلیل: «و احلوا قومهم دار البوار» و قوله تعالی: ﴿قَبْدَلِ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾^{۱۲} پس هر آن خبر که روایت کنند برای متقدمین، مثل آن برای علی علیه السلام کنند و روایت علمای ما مصدق آن. پس

۳. اصل: بمشار تمت.

۲. اصل: بعزیر.

۱. اصل: بمویة.

۴. کنز العمال، ج ۱۲، ح ۳۳۸۳۱ و ج ۱۴، ح ۳۷۹۹۵.

۶. اصل: و من.

۵. کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۰۵۱؛ و بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۷.

۸. سخن کس دیگر را بدون اجازه برداشتن.

۷. فتح: ۱۰.

۱۱. بقره: ۷۹.

۱۰. نساء: ۴۶.

۹. اصل: یا.

۱۳. بقره: ۵۹.

۱۲. ابراهیم: ۲۸.

این طرف روایت شیعه بر نصوصات علی علیه السلام و روایت ایشان شاهد عدل آن؛ یا اگر نگوییم به خبر معارض شد، دلیل عقل با ماست؛ یا گوییم: طرف ما عقل و نقل و طرف خصم معارض به خبر و قرآن.

بدان که علماء ما را عادت شد که این اخبار از آحاد شمارند، اما ضعیف است بلکه معارضه کردن به مثل آن یا باز نمودن که می خواست^۱، یا به طریق دیگر کذب آن باز نمودن، عقلی یا نقلی اولی است.

گویند: ایشان نیز توانند که اخبار ما را از آحاد شمارند.

گوییم: عقل مؤید اخبار ماست و به نزدیک ایشان عقل [حجت] نیست، و نیز اخبار ما در [کتب] ایشان مسطور است لفظاً و لفظاً او ما یوافقه معناً و نیز به سبب قرابت و عرف عالمیان، امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل محتاج نیست، ایشان که اجانب اند به دلیل محتاج اند، چنانکه ما می گوییم علی علیه السلام در آن زمان طفل بود و ایمان فطری داشت و نشو و نما در اسلام [بود] ایشان بحث نکنند و شک نکنند و إنا الشک در اسلام صحابه بود که قلبی و عقیدتی بود یا مصلحتی و طمع و نفاق؟ و [طوبی] لمن انصف للحق.

فصل اول: مبنی بر هشتاد و سه خبر که افترا و اقتراف^۲ کردند آن را

و جواب هر یکی مفصلاً

گویند: علی علیه السلام گفت: «من لم یقل إني رابع الخلفاء فعليه لعنة الله»^۳.

گوییم: مراد علی علیه السلام به خلفاء، اول آدم است كما قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۴. دویم هارون كما قال تعالى: ﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾^۵. سیّم داوود كما قال الله تعالى: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً

۳. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۵۳.

۲. اصل: افتراق.

۱. در اصل این چنین است.

۵. اعراف: ۱۴۲.

۴. بقره: ۳۰.

فِی الْأَرْضِ فَأَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ^۱. چهارم علی و اولاد علی^{علیه السلام} كما قال الله تعالى: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ^۲﴾.

گویند: علی^{علیه السلام} گفت: «من فضلنی علی ابی بکر جلدته»^۳.

گوییم: این خبر باطل است به خبر «علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر»^۴ و آیه جهاد که برای علی^{علیه السلام} منزل شد كما قال: ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا^۵﴾ و نیز علی^{علیه السلام} فقیه^۶ صحابه بود، بی موجبی چگونه حدّ کسی زند و در شرع نیامد که برای تفضیل یکی بر دیگری حدّ لازم شود، و نیز این خبر معارض است به خبر «من فضل أحداً علی علی فقد کفر»^۷ و نیز به آیت مباهله و به خبر «نفسک نفسی»^۸ نفس علی^{علیه السلام} نفس رسول^{صلی الله علیه و آله و سلم} است و تفضیل نفس رسول^{صلی الله علیه و آله و سلم} بر سایر نفوس موجب حدّ نباشد.

گویند: رسول^{صلی الله علیه و آله و سلم} گفت: «لا ينبغي لقوم فيهم أبوبكر أن يؤمهم أحد غيره»^۹. گوییم: که در این فخری نیست او را زیرا که رسول^{صلی الله علیه و آله و سلم} گفت: «صلّوا خلف کلّ برّ و فاجر»^{۱۰} یمکن که وی بر این خبر از فاجر باشد و نیز باطل است بقوله: «أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»^{۱۱}. گویند: رسول^{صلی الله علیه و آله و سلم} گفت: «اقتدوا بالذين من بعدی أبوبكر و عمر»^{۱۲}.

۱. ص: ۲۶. ۲. نور: ۵۵.

۳. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۱۰۲، ۳۶۱۰۳، ۳۶۱۵۷.

۴. قریب به این مضمون در: بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۶؛ ج ۵، ص ۲۱؛ ج ۲۳، ص ۱۵۳؛ ج ۳۶، ص ۲۶۴؛ ۲۹۴؛ ج ۳۸، ص ۷۴ و ج ۸۵، ص ۲۶۵ و من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۹۳. ۵. نساء: ۹۵.

۶. بحر الانوار، ج ۳۸، ص ۱۴. ۷. کامل بهایی، ج ۱، ص ۷۸. ۸. عر: افعه.

۹. کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۵۶۷ (با کمی اختلاف).

۱۰. کنز العمال، ج ۴، ح ۱۰۴۸۱ (با کمی اختلاف).

۱۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۵۶؛ ج ۲۸، ص ۱۹ و ج ۳۵، ص ۴۰۷.

۱۲. کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۶۴۶ و ۳۶۶۵۶.

گوییم: این خبر باطل است به خبر «أصحابی كالنجوم» تا آخر. پس ایشان نیز یکی باشند از اصحاب، و قرآن و عموم اخبار مؤید خبر دوم که در تعظیم و اتباع ایشان وارد است به عموم، فمن خصّها فعلیه البیان. ثانیاً: رسول ﷺ گفت: «إِنِّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ما إن تمسّكتم بهما لن تضلّوا»^۱ و روی «كتاب الله حبل من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي وإن تمسّكتم بهما لن تضلّوا» و این هر دو خبر نقل از کتب فریقین است.

پس تمسک به متفق علیه کردن اولی از مختلف فیه، و نیز اگر این خبر حقّ بودی ابوبکر روز سقیفه تمسک به وی کردی و نگفتی «الأئمة من قریش»^۲ و زبیر شمشیر به وی نکشیدی، و سعد عبادۀ بر وی بیعت کردی، و بنی هاشم از بیعت او تأخیر نکردندی، و انصاریان نگفتندی مّا امیر و منکم امیر، و حسن رضی الله عنه دامن ابوبکر گرفته از منبر بزیر نکشیدی و نگفتی که تو چه کاره [ای] که بر منبر جدّم روی، و اقیلونی نگفتی، و دوازده تن از مهاجر و انصار بر وی رو نکردندی تا که وی اقیلونی زنان از منبر به زیر افتادی، و ابوبکر به بیعت محتاج نبودی، و عمر به وصایت او محتاج نبودی، تا که مردم آن را کاره بودند و طلحه را به وی فرستادند که از خدا بترس و عمر را به خلافت نصب مکن که وی فظّ غلیظ القلب است، ما در حال حیات تو با وی مقاومت نتوانیم کردن، پس بعد از تو چگونه باشد؟ ابوبکر گفت: أ تخوفوننی بالله؟ اگر خدا از من پرسد، گویم بهترین خلق را نصب کردم؛ و نیز میان ایشان^۳ مخالفت افتاد، اقتدا به هر یکی ضدّ و مخالفت است بر آن دیگران، چنانکه ابوبکر تراویح تنها کردی و عمر به جماعت، و ابوبکر حجّ تمتّع و متعۀ نساء کردی و عمر مانع شد از آن، و ابوبکر مرید قتل قبیلۀ بنی حنیفه بود، عمر کاره بود و ابوبکر غنیمت ایشان برگرفت و بخورد و عمر برگرفت برای صلاح وقت، امّا در آن تصرّف

۱. کنز العمال، ج ۱، ح ۸۷۰ - ۹۶۰ و ج ۱۳، ح ۳۷۶۲۰ و ۳۷۶۲۱.

۲. ز: ابوبکر و عمر.

۳. کنز العمال، ج ۱۲، ح ۳۳۸۳۱ و ج ۱۴، ح ۳۷۹۹۵.

نکرد و در زمان خلافت خود به ارباب [آن] ردّ کرد، و ابوبکر خلافت به بیعت کرد و عمر به وصایت او. پس اقتدا به هر یکی ضدّ اقتدا بدان دیگر.

گویند: رسول ﷺ گفت: «ابوبکر و عمر سیّد اکھول اهل الجنة»^۲.

گوییم: در بهشت جمله جوانان خواهند بود که ﴿إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً﴾^۳ و چنانکه در خبر آمد که: «أهل الجنة يكونون جرداً مبرّئين من النقصات موصوفين بالكمالات»^۴ و مع ذلک این خبر منحول^۵ از خبر مجمع علیه «الحسن و الحسين سیّد شباب اهل الجنة»^۶ و اگر روا دارند که رسول ﷺ چنین گفت، مراد به جنت دنیا است که: «الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر»^۷ و اگر نه بر این وجه باشد، یقین است نظر به نقل، که در جنت پیران و کهلان نباشند و نیز لازم آید که ایشان سادات انبیا باشند و هذا محال.

گویند: زنی به حاجتی پیش رسول ﷺ رفت. رسول ﷺ گفت: «فردا باز آی». زن گفت: «فإن لم أجدک» قال: «فإلى أبي بکر».

گوییم: این خبر باطل است به خبر مصابیح که عباس در مرض الموت با رسول گفت: «یا رسول الله إذا کان [لا نجدک] نعوذ بالله فإلى من؟»

قال: «إلى هذا» و أشار إلى عليّ، و همچنین ابوبکر و عمر گفتند یا رسول الله بعد از تو اقتدا به که کنیم؟ گفت: «بخاصف النعل» و علیّ علیه السلام نعل رسول را عمارت می کرد، و در کتاب مؤلف جریر طبری آمد که رسول ﷺ گفت: «أيها الناس هذا وليکم بعدی فی الدنيا و الآخرة» و أشار إلى عليّ علیه السلام^۸.

گویند: عمرو عاص با رسول ﷺ گفت: «من أحبّ الناس إليك؟» قال:

۱. نسخه ر. ۲. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۱۰۵. ۳. واقعه: ۳۵-۳۶.

۴. کنز العمال، ج ۱۴، ح ۳۹۳۰۱ (با کمی اختلاف). ۵. اصل: می خواست.

۶. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۶۸۲، ۳۷۶۸۰، ۳۷۶۹۳، ۳۷۶۹۴، ۳۷۶۹۵، ۳۷۶۹۶ و ۳۷۶۱۷.

۷. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۳.

۸. بحار الانوار، ج ۹، ص ۳۲۹ و کنز العمال، ح ۳۹۳۸، ۳۹۴۱، ۳۲۹۴۲، ۳۲۹۳۸، ۳۲۹۴۰ و ۳۲۹۶۳ (با کمی اختلاف).

«عائشة» قیل من الرجال؟ قال: «أبوها».^۱

گوییم: در نکت الفصول عجللی اصفهانی آمد که راوی حدیث عمرو عاص است و وی از فسّاق زمانه بود. چگونه غیوری، حکیمی، بزرگی با فاسق گوید که من زن خود را دوست می‌دارم؟ و رنود اسواق اگر مثل این گویند هم نشاید و خود نگویند، که در نکت الفصول آمد که عایشه گفت: «من أحبّ الناس إليك^۲ یا رسول الله؟» قال: «فاطمة» قلت: «من الرجال؟» قال: «بعلها علی بن أبی طالب»^۳ رسول ﷺ گفت: «إنّ سعداً لغير و إني لأغير منه و الله أغير مني و من سعد»^۴. پس معلوم شد که این خبر منحول است و کذب.

گویند: حسن بصری گوید که رسول ﷺ گفت: «ما مضى مؤمن قطّ أفضل من أبی بکر».

گوییم: این خبر باطل است به خبر «علی خیر البشر و من أبی فقد کفر»^۵، و به آیه جهاد که برای علی علیه السلام منزل شد، و به آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۶ و اینجا ذکر ابوبکر نکرد.

معماً: که حسن بصری اگر چه تلمیذ علی علیه السلام بود، اما به آخر بر علی علیه السلام خروج کرد و با معاویه در لعنت علی علیه السلام مساعد شد، و روز طف مدد لشکر شام کرد به زبان^۷ و ترغیب و تحریض لشکر شام^۸ به قتل حسین علیه السلام و خذلان حسین علیه السلام. گویند: «إنّ هذا الأمر لا یكون فی علیّ و لا فی أحد من أولاده».

گوییم: اگر این خبر صدق بودی، عمر علی علیه السلام را در میان اصحاب شورا

۱. کنز العمال، ج ۱۲، ح ۳۵۶۳۹، ۳۵۶۴۰ و ۳۵۶۵۱. ۲. اصل: التی.

۳. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۴۵۷.

۴. کنز العمال، ج ۳، ح ۷۰۷۷ (با کمی اختلاف).

۵. قریب به این مضمون در: بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۶؛ ج ۵، ص ۲۱؛ ج ۲۳، ص ۱۵۳؛ ج ۳۶، ص ۲۶۴ و ۲۹۴؛ ج ۳۸، ص ۷۴ و ج ۸۵، ص ۲۶۵ و من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۹۳. ۶. آل عمران: ۳۳.

۷. اصل: زنا. ۸. ر: یزید.

نبردی و رسول ﷺ گفت: «لا تجتمع أمتی علی الضلالة»^۱ و اهل عالم اتفاق نکردند به امامت علی علیه السلام و مع ذلك اجماع عالمیان است که رسول ﷺ گفت: «المهدی من ولد فاطمة»^۲ و «المهدی من ولد الحسین»^۳. خالد بن سعید گوید که رسول ﷺ گفت: «ألا وإنّ علیاً أميرکم من بعدی و خلیفتی [فیکم] و أوصانی بذلك ربّی»^۴.

گویند: إذا کان النبیّ ﷺ فی سفر کان أبوبکر یسایر عن یمینه و إذا جلس جلس عن یمینه أو شماله.

گوییم: ابو الفتح محمد الهمدانی در کتاب منهاج ذکر کرد که رسول ﷺ روزی آب بیاشامید. ابوبکر بر دست چپ بود و اعرابی بر دست راست بود. رسول ﷺ بعد از فراغ آب، شرب آب به اعرابی داد. عمر گفت: یا رسول الله ابوبکر بر دست چپ بود، چرا به وی ندادی آسثار^۵ خود را؟ رسول ﷺ گفت: «و کان الکأس مجریها یمیناً» بنابراین قصّه مبدا که ابوبکر از جمله اصحاب الشمال بوده باشد، یا از آن جمله که قال تعالی: ﴿فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ﴾^۶.

گویند: که رسول ﷺ گفت: «إنّ الله وضع الحقّ علی لسان عمر»^۷. گوییم: چون در حرب بدر عباس و عقیل را گرفتند به اسیری، رسول ﷺ به [ابوبکر] مشورت کرد در حقّ ایشان. ابوبکر گفت: «عفو اولی» و چون با عمر مشورت کرد عمر گفت: «کشتن». رسول ﷺ را این رأی خوش نیامد و برنجید و به رأی ابوبکر حکم کرد، و اگر حقّ به زبان وی موضوع بودی رسول ﷺ به قول او حکم کردی و نکرد؛ و در صحیح بخاری آمد که رسول ﷺ در مرض الموت خود گفت که: «ایتونی بدواتٍ و کتابٍ اکتب لکم ما به یحسم مادة الاختلاف بعدی». مردم

۱. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۰۴.

۲. کنز العمال، ج ۳۸۶۶۲، ۳۲۴۰۸، ۳۹۶۵۳ و ۳۹۶۷۵ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۶.

۳. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۱۰.

۴. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۴۱۰ و ج ۵۱، ص ۲۰۹.

۷. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۲۷۱۸.

۶. معارج، ۳۶-۳۷.

۵. اصل: آسار.

قصد کردند که ملتمس رسول ﷺ بیارند و عمر گفت: «الرجل يهذى» و روی «یهجر»^۱، و رسول ﷺ را غش رسید. چون با خود آمد گفتند: یا رسول الله ملتمس بیاریم؟ گفت: «بعد الذی قلت ما قلت». ^۲ کسی که رسول ﷺ را هرزه گوی و فضله گوی خواند چگونه گویند «إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عَمْرٍ».

گویند: رسول ﷺ گفت: «ما طلعت الشمس ولا غربت على رجلٍ بعد النبیین خیر من أبی بکر»^۳.

گوییم: در مؤلف جریر طبری آمد که رسول ﷺ گفت: که: «[یا فاطمة علیها السلام] إِنَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَ رَجُلَيْنِ أَحَدَهُمَا أَبُوكَ فَجَعَلَهُ نَبِيًّا وَالْآخَرَ بَعْلَكَ فَجَعَلَهُ وَصِيًّا»^۴ و فيه «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَيْرٌ مِنْ طَلَعَتِ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ».

گویند: رسول ﷺ گفت: «الشَّيْطَانُ يَفِرُّ مِنْ ظِلِّ [عمر]»^۵.

گوییم: که عمر بزرگوارتر از آدم نبی نباشد و شیطان وسوسه او کرد، كما قال: ﴿فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ﴾^۶ با آنکه اولوالعزم بود، و همچنین موسی علیهِ السلام از اولوالعزم بود، ابلیس وسوسه او کرد، كما قال بعد قتل واحد من القبطیین: ﴿[هَذَا] مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾^۷ و گویند: رسول ﷺ در مسجد الحرام شد، نماز می کرد ابتدا کرد به خواندن سوره النجم تا اینجا رسید که ﴿مَنْوَةٌ ثَالِثَةٌ الْآخِرَى﴾^۸ شیطان القا

۱. ر: لیهجر.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳؛ صحیح بخاری، کتاب العلم، باب کتابة العلم، ج ۱، صص ۲۲-۲۳، باب جوائز الوفاء من کتاب الجهاد، ج ۲، ص ۱۲۰؛ طبقات الکبری، ج ۲، صص ۲۴۲-۲۴۸۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۵. برای مصادر افزونتر نک: مکاتیب الرسول، ج ۲، صص ۶۱۸-۶۲۶.

۳. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۶۵۵؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۹۱؛ ج ۳۸، ص ۱۱؛ ج ۵۱، ص ۹۱ و ج ۴۰، ص ۱۷ (با کمی اختلاف).

۴. بدین مضمون در کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۳۷۲۰، ۳۳۷۲۱، ۳۳۷۲۲ و ۳۳۷۲۵ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۹۴.

۵. قصص: ۱۵.

۶. اصل: آنه.

۷. اعراف: ۲۰.

۸. ۱۰. نجم: ۲۰.

۹. اصل: منات.

کرد به زبان او که ﴿تِلْكَ الْغَرَانِيقُ الْعُلَىٰ وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْجَىٰ﴾. مشرکان که این کلام از وی بشنیدند عظیم خرم شدند که محمد ﷺ اثبات شفاعت بتان ما کرد و رسول ﷺ از این حال دژم شد که تا آیت: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾^۱ ای فی قراءته، و نیز چندین سال که سجده بتان می کرد چرا آن شیطان از او نگریخت؟ دو نوبت که از حذیفه پرسید که من منافقم یا نه چرا آن شیطان آن روز بنگریخت؟ و نیز این خبر عیب اوست؛ زیرا که مردم در عرف می گویند که فلان به شیطانیت به مقامی رسیده که دیو از او می گریزد یا بگریخت، یعنی الحديد بالحديد يفلح [یعنی شیطان از] شیطان بگریزد.

گویند: اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَخَذَ فِي الْمَسْجِدِ بِيَدِ عُمَرَ وَقَالَ: «هَكَذَا يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

گوییم: که قرآن ناطق است به کذب این خبر، كما قال الله تعالى: ﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۲ و قال تعالى: ﴿كُلُّهُمْ أَتِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرْدًا﴾^۳.

گویند: که نظر النبي ﷺ [الی] عمر يوم عرفة و قال: «إِنَّ اللَّهَ بَاهِي بَعْبَادِهِ عَامَّةً وَ بَعْمَرُ خَاصَّةً»^۴.

گوییم: در کتاب مؤلف الطبري عن امّ سلمة اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «عَلَىٰ أَحَبِّ إِلَيَّ اللَّهُ مَمَّنْ فِي سَبْعِ سَمَوَاتٍ وَإِنَّ اللَّهَ لِيَبَاهِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَعْلَىٰ أَهْلَ الْجَنَّةِ وَ يَدْخُلُ يَوْمئِذٍ فِيهِ الْأَنْبِيَاءُ».

گویند: اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَبِي جَهْلٍ بَنِ هِشَامٍ [او بعمر] بَنِ خَطَّابٍ»^۵.

گوییم: بئس القرين بعمر أبو جهل. عجب که عمر به نفس خود شجاع نبود و

۳. مريم: ۹۵.

۲. انعام: ۹۴.

۱. حج: ۵۲.

۵. اصل: و عمر.

۴. كنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۰۸۷ و ۳۶۰۸۸.

۶. كنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۷۷۱ و ج ۱۲، ح ۳۵۸۵۲.

وی را قومی نبودند معتبر و بسیار که اعتضاد بدیشان حاصل شود و وی را منصب نبود به ریاست و ملکی، و از خاندان رفیع نبود. بلی اگر چنین باشد، مگر از شیریری و فتّانی او ایمن نبوده باشد، و در مجتبی صالحانی آمد که: تعلق النبی ﷺ بأستار الکعبة يوم الفتح و قال: «اللهم أرسل إلى [مشرکی] قريش من بنی أمیة [من بنی] عمی من یعضدنی. فنزل جبرئیل علیہ السلام [بالغضب] فقال: یا محمد [الم] ۳ یعضدک ربّک سیف من سیوفه علی أعدائک علی بن أبی طالب علیہ السلام فلا یزال دینک هذا قائماً به ما بلغ حتّی یثلمه ۴ رجل من بنی أمیة أقسم ربّک قسماً لیرهقه صعوداً و یسقی صدیداً. هل رضیت یا محمد. قال رضیت» ۵. و فی قصص الأنبیاء للکسائی: «مکتوب علی ساق العرش لا إله إلاّ الله محمد رسول الله أیدّته بعلی و نصرته بعلی» ۶ و در کتاب مناقب أبی بکر مردویه و مجتبی صالحانی و منتهی المأرب القطان الإصفهانی و تفسیر شیرازی آمد که ﴿فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ ۷ در حقّ علی منزل شد و مراد به مؤمنین علی است.

گویند: رسول ﷺ گفت: «إِنَّ لَکُلِّ نَبِيٍّ رَفِيقًا فِي الْجَنَّةِ وَ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ عثمان بن عفّان» ۸.

گوییم: اجماع است که رسول ﷺ گفت: «أَنَا وَ كَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ» و أشار إلى السبابة و الوسطی ۹. و رسول را یک دست است یا دو، به کافل یتیم دهد یا به عثمان، مع أنّه معارض بخبر «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَخَذَ فِي الْمَسْجِدِ بِيَدِ عُمَرَ» مگر که دست عمر را عیبی یافت که رها کرد و دست عثمان گرفت، و نیز قرآن مانع خبر است کما قال تعالی ﴿وَمِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصّٰدِقِينَ وَ الشّٰهِدَاءِ وَ الصّٰلِحِينَ وَ حَسَنٌ أَوْلٰئِكَ رَفِيقًا﴾ ۱۰ مطیعان جمله رفیق انبیاء اند.

۱. اصل: مشرک.

۲. اصل: با الغضب.

۳. اصل: لم.

۴. اصل: یثلمه.

۵. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۴۸.

۶. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۴۸.

۷. انفال: ۶۲.

۸. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۱۶۳.

۱۰. نساء: ۶۹.

۹. کنز العمال، ج ۳، ح ۵۹۹۳ و ۵۹۹۷.

گویند: رسول ﷺ گفت: «و الله ما طلعت الشمس ولا غربت على أحد بعد النبيين أفضل من أبي بكر وعمر»^۱.

گوییم: راوی این خبر عبدالملک بن عمیر است و وی معروف بود به سوء ولادت و در کربلا عقب کفار شامی رفتی تا چون یکی را از اعوان حسین علیه السلام را از اسب در انداختندی آن حرامزاده به تعجیل سر آن را جدا کردی و گفتی وی را به راحت می اندازم. عبدالله یقطر که برادر حسین علیه السلام بود و بشیر حسین علیه السلام وی را به مقدمه به مسلم بن عقیل فرستاد. لشکر عبیدالله زیاد ملعون وی را گرفتند و به کوفه بردند. عبیدالله زیاد بفرمود وی را از بام قصر [دار] الاماره به زیر انداختند. چون آن مرد صالح به زیر افتاد رمقی با وی بود و جمعی گفتند: مرجو الحیاة است. آن حرامزاده عبدالملک عمیر در جست و سرش جدا کرد که وی را به راحت می اندازم، و او از جمله شرطه یزید بودی و قاضی از قبل^۲ ایشان.

و در مؤلف محمد طبری است که رسول ﷺ گفت که: «علی بن ابی طالب خیر من طلعت علیه الشمس و من غربت». و در منتهی المأرب أصیل الدین قطان الإصفهانی آمد که رسول ﷺ گفت: «ما احتذى أحد النعال ولا ركب المطايا بعد رسول الله أفضل من جعفر بن أبي طالب» و علی علیه السلام به اجماع از جعفر طیار فاضلتر بود، و عن سلیمان انّ النبی قال: «خیر من أترکه^۳ بعدی علی بن أبی طالب»^۴ و عن ابن مسعود انّ النبی صلی الله علیه و آله قال: «علی خیر البشر من أبی فقد کفر»^۵.

گویند: رسول ﷺ گفت: «[ما] من نبی إلا وله وزیران فی السماء [و وزیران فی الأرض، أما وزیرای فی السماء فجبرئیل و میکائیل و] أما وزیرای فی الأرض

۲. اصل: قبل از.

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۱۱۲.

۴. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۰۳.

۳. اصل: ترکه.

۵. قریب به این مضمون در بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۶؛ ج ۵، ص ۲۱؛ ج ۲۳، ص ۱۵۳؛ ج ۳۶، ص ۲۶۴ و ۲۹۴؛ ج ۳۸،

ع نسخدر.

ص ۷۴ و ...

فأبو بكر و عمر»^۱.

گوییم: در منتهی المأرب القطان آمد: انّ النبی ﷺ [قال]: «یا علیّ أنت الوزير والوصیّ والخليفة فی الأهل و المال و المسلمین فی کلّ غیبة»^۲. قطان اصفهانی و سعد صالحانی و ابوبکر بن مردویه الإصفهانی و ابوبکر شیرازی در تفسیر خود و امام خرگوشی که محدث خراسان است و غیرهم^۳ گویند از اسماء بنت عمیس که گفت انّ النبی ﷺ قال: «اللّهم أقول كما قال موسى بن عمران اللّهم اجعل لی وزیراً من أهلی علیّ بن أبی طالب»^۴. اگر گفته بودند که ایشان وزیران اسامة بن زیداند، غلام زاده علی علیه السلام مناسب بودی. زیرا که رسول ﷺ به آخر عمر ایشان را در تحت رایت اسامة بن زید کرد تا به طرف شام روند که لشکر کفار آنجا قوت کرده بودند، چنانکه در صحیح بخاری مذکور است.

گویند: صعد النبی ﷺ أحداً و معه أبو بكر و عمر و عثمان؛ فرجفت بهم أخذ و قال ﷺ: «اثبت یا أحد فإثما عليك نبی و صدیق و شهیدان»^۵.

گوییم: اگر این خبر راست بودی رسول را بنگذاشتندی به دست کفار تا دندانهای رسول و پیشانی وی بشکستندی و خلقی از اصحاب شهید بشدندی^۶ و حمزه شهید شد و علی علیه السلام تنها شمشیر می زد تا جبرئیل گفت: «لا فتی إلا علی لا سیف إلا ذوالفقار» و با رسول ﷺ گفت: «یا محمد انّ هذه الفعلة من علیّ لهی المواساة»^۷ و در منتهی المأرب آمد که عثمان بعد از سه روز از حرب أخذ باز آمد، که در آن ایام گریخته بود و در شعب تابعی افتاد و از آنجا به مدینه آمد، و عمر در آن روز بگریخت و به سرکوهی شد، مردی را دید که گریه می کرد به وی گفت: تو را چه

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۱۲۱، ۳۶۱۲۰، ۳۶۱۱۹ و ۳۶۱۴۸. ۲. إثبات الهداة، ج ۲، ص ۷۴.

۳. اصل: غیر متهم.

۴. تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۱، ص ۱۰۷ (با کمی اختلاف) و بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۴۴ (با کمی اختلاف).

۵. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۱۷۹. ۶. اصل: نشدندی.

۷. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۴۹۹.

حال رسیده؟ گفت: خائفم که از آن جمله باشم که قال الله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُولُوهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ﴾^۱ عمر گفت: یا هذا [انا] فئتک. مرد گفت: یا عمر من فئتک أنت هربت قبلی؛ و اگر ابوبکر صدیق بودی در اقیلونی کاذب نیامدی که نه چنان کرد، و اگر خلیفه رسول بودی بعد از موت او نقض عهد نکردی. ثانیاً خود را خلیفه رسول نام کرد و او خلیفه ناس بود به سبب بیعت؛ و امّا عثمان شهید نبود که شهید مقتول راه حق بود و وی مقتول حق بود. زیرا که اجماع حق است و اجماع مسلمانان او را بکشت.

گویند: رسول ﷺ گفت: «يُخْرِجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَقَالُ لَهُمُ الرِّفْضَةُ فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ»^۲.

گوییم: رسول ﷺ گفت: «بُعِثَ آخِرُ الزَّمَانِ أَلْفًا» بنابراین آخر الف هشتصد بود یا نهصد و به زعم خصم روز وفات رسول ﷺ رفضه ظاهر شدند که آن علی علیه السلام بود با هفده تن از مهاجر و انصار مثل سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و مثلهم چنانکه مخالف گوید: «تَرَفُّضُ عَلِيٍّ مَعَ سَبْعَةِ عَشَرَ نَفَرًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ» و مع ذلک صحابه عاصی شدند که با علی علیه السلام و با این سبعة عشر قتال نکردند، و قال تعالى فيهم: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ﴾^۳. عجب که ذمّی لعنت رسول ﷺ می گفت، قتل او حرام بود و آن که ظالم عترت را خلیفه نگوید قتل او واجب گویند. نه باری تعالی گفت: ﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَقْنَابِ﴾^۴ و مخالف گوید که رسول ﷺ گفت: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ. فَإِذَا قَالُوا مَنَعُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ اللَّهِ وَ حَقِّ مَالٍ»^۵ یعنی

۱. کنز العمال، ج ۱، ح ۱۱۲۸ (با کمی اختلاف).

۱. انفال: ۱۵ - ۱۶.

۲. حجرات: ۱۱.

۳. نساء: ۱۱۵.

۴. کنز العمال، ج ۱، ح ۳۷۰ - ۳۷۸، ج ۵، ح ۱۴۱۶۳ و ج ۶، ح ۱۶۸۳۶؛ ۱۶۸۳۷ و ...

زکات و خمس. پس چگونه شاید که کسی را که لا اله الا الله، محمداً رسول الله گوید، کشتن وی روا بود؟ بنابراین خبر که رسول گفت که: «لعن الله الرافضین ثلاثاً و نصفاً». گویند: سه تن لعنت علی علیه السلام می کردند یکی از ایشان عایشه بود. رسول ﷺ این لفظ فرمود و عایشه را نصف گفت و قتل عایشه حرام کرد: «نهیت عن قتل النّسوان»^۱.

[اگر گویند: احنف بن قیس گفته: رفتم به مقاتله با علی. در راه ابوموسی اشعری را دیدم؛ پرسید: کجا می روی؟ گفتم: به قتل وی. گفت: بازگرد که از رسول الله شنیده ام که فرمود: «القاتل و المقتول فی النار» قلت: یا رسول الله فما بال المقتول؟ قال: «انّه کان حریصاً علی قتل صاحبه».

گوییم: ابوموسی اشعری خواسته که خلیق را از نصرت امیرالمؤمنین باز دارد به دروغ، و الاّ امامین همامین - أعنی الحسن و الحسین - که صدر جنّت از برای ایشان است و احبّاء و انصار ایشان، بنابر صحّت خبر «القاتل و المقتول فی النار» در دوزخ باشند و نیز عایشه و طلحه و زبیر در آن قتال داخل بودند، چگونه خصم ایشان را دوزخی گوید و امیرالمؤمنین علیه السلام و عمار از مقاتلین بودند و حال آنکه بلاشکّ سورة هل أتى در شأن حضرت علی منزل شده و پیغمبر ﷺ در وصف عمار فرموده: «خالط الإیمان لحمه و دمه» و حقّ تعالی فرموده: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾^۲ ایشان را مؤمن خوانده و امر به صلح کرده میان ایشان، نه وعده به دوزخ. [۳]

گویند: كانت الصحابة يقولون: کنا فی زمان النبی ﷺ لانعدل أبا بکر بأحد، ثمّ عمر، ثمّ عثمان، ثمّ نترک أصحاب النبی ﷺ لانفاضل بينهم.

گوییم: در مؤلف طبری عن جابر بن عبد الله الأنصاری أنّه قال: «[قال رسول

۱. قریب به این مضمون: کنز العمال، ج ۴، ح ۱۱۰۷۱، ۱۱۴۳۶ و ۱۱۴۳۹.

۳. نسخه «ر» و «آ».

۲. حجرات: ۹.

اللّٰهُ ﷻ یا جابر أَلَا أُتَبِّکَ بخیر هذه الامّة؟» قلت: بلی یا رسول اللّٰه. [فقال: «علیک بعلیّ بن ابی طالب فإنّه خیر البشر و من أبی فقد کفر، علیّ اذان^۱ اللّٰه إلى^۲ خلقه، علیّ شفاء المؤمنین و غیظ المنافقین، علیّ یدخل شیعته يوم القيامة [فی]^۳ الجنّة و أعداءه [فی]^۴ النار، یا جابر علیّ خلط لحمه و دمه لحمی و دمی». گویند: [که پیغمبر ﷺ درباره ابوبکر و عمر فرموده: [«[حَبَّهما]^۵ ایمان و بغضهما^۶ [کفر»^۷.

گوییم: این خبر منحول است^۸ از خبر مجمّع علیه که «یا علیّ لا یحبّک إلّا مؤمن [تقیّ] و لا یبغضک إلّا منافق [شقیّ]»^۹ و در وی منزل شد که: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^{۱۰}؛ و اگر این خبر صدق بودی زیر بروی شمشیر نکشیدی، و فاطمه علیها السلام برایشان خشنماک از دنیا نرفتی، و صحابه هفده تن از متابعت او تقاعد نکردی.

گویند: [رسول ﷺ گفت: [«أصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم»^{۱۱}. گوییم: در این خبر اقتدا عامّ است نه خاصّ، تا گویی به فلان چیز اقتدا کن به یکی از ایشان، و به عموم عمل نتوان کردن؛ زیرا که معاویه صحابه [ای] بزرگ بود و چهار ماه با خلیفه چهارم حرب کرد و روزی بیست و پنج تن بدری بکشت منهم عمّار بن یاسر و اويس قرنی، و حجر بن عدیّ را با پانصد تن بکشت و بسوخت. زیرا که ایشان را به لعنت علی علیه السلام فرمود، ایشان ابا کردند. عایشه گفت: حجر مردی است که بعد از اسلام هرگز در خدای تعالی عصیان نکرد، و حسن علیه السلام را به زهر بکشت، و وصیّت کرد یزید را به قتل حسین علیه السلام و عبداللّٰه عمر و عبداللّٰه زبیر و

۱. ر: امان. ۲. ر: فی.

۳. اصل: الی. ۴. اصل: حبّها.

۵. اصل: می خواست. ۶. کز العمال. ج ۱۱، ح ۳۲۷۰۳ و ۳۲۷۰۴.

۷. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۸۷.

۸. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۵۶ و ج ۲۸، ص ۱۹ و ج ۳۵، ص ۴۰۷.

۹. مریم: ۹۶.

غیرهم، و لعنت اهل البيت بدعت بنهاد؛ و خالد ولید که سعد عبادہ را در شب بکشت و این چنان بود که دو تیرانداز را به اجرت گرفت و در شب بر سر راه وی فرستاد تا وی را به تیر بکشند و از خوف خود، چنان فاش کرد که وی را جثیان بکشتند؛ و عثمان عبداللہ مسعود را بکشت و سبب آن بود که میان عثمان و عبداللہ مخاصمت بودی، چون قرآنہا را بسوخت از عبداللہ قرآن وی طلب می کرد. بامداد در خانہ وی شد و قرآن وی طلب کرد، وی نداد. وی را به لگد گرفت و چندان بزد که ہم در آن روز بمرد. آنگہ در خانہ وی رفت و قرآن برگرفت و مروان را امین کرد تا آنجا دو نسخہ برگرفت چنانکہ رأی او بود، در کم کردن و نقصان. اما ما لا کلام است، آنچه در میان ما هست کلام خداست و کم کردن و نقصان را علم آن پیش خدای تعالی است؛ و چون مهاجر و انصار عمّار را به عثمان فرستادند کہ حقوق ایشان را بدیشان دہد و دست عدوان از بیت المال کم کند، در غضب شد و عمّار را چنان بزد کہ غش رسید و یک روزہ نماز از عمّار بدان سبب فوت شد؛ و ابوذر را از بلاد مسلمانان براند، و طرید^۱ رسول اللہ را کہ حکم بن عاص بود باز خواند و منصب بزرگ بہ وی داد، و همچنین مروان را؛ و عمر بہ قتل و غارت بنو حنیفہ رضا نداد و ابوبکر رضا داد و ابوبکر خلیفہ شد بہ بیعت و عمر بہ وصایت و عثمان بہ شورا.

بنابر این حال اقتدا بہ ہر یکی مذکور نشاید، پس لابد کہ اقتدا بہ معصومان کنند علی و حسن و حسین علیہ السلام چنانکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت: «إِنِّي تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي»^۲.

گویند: رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت: «لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَتَفَقَ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا

۱. مطرود، راندہ شدہ.

۲. این روایت بہ الفاظ متفاوت نقل شدہ است، نک: کز العمال، ج ۱، ح ۸۷۰ - ۹۶۰ و ج ۱۳، ح ۳۷۶۲۱ - ۳۷۶۲۰.

لما بلغ حدّاً أحدهم ولا نصف».^۱

گوییم: اگر این خبر راست بودی رسول ﷺ نگفتی: «لعن الله من تخلف عن جيش اسامة»^۲ زیرا که اکثر صحابه تقاعد کردند از رفتن جيش اسامه، یا خود صحابه نبودند بلکه منافق بودند، و اگر این صدق بودی عایشه نگفتی: «اقتلوا نعثلاً قتل الله نعثلاً» و عثمان را به نعث قریش گفتند و نعثل بزی را گویند که بر وی موی بسیار باشد، و عثمان را بر اندام موی بسیار بود، و اگر این خبر صدق بودی عمر نگفتی روز سقیفه «قتل الله سعد بن عبادة». برای آنکه سعد کاره بود خلافت ایشان را، و میان عثمان و عبدالله مسعود مشامت^۳ نبود، و معاویه لعنت [علی علیه السلام] نکردی و تابعین، و علی علیه السلام لعنت عایشه و طلحه و زبیر و اهل نهروان نکردی چنانکه در دعا مشهور است. نه باری تعالی در قرآن لعنت کرد آنان را که بهتان بر صفوان نهادند؟ و در روز سقیفه [سعد^۴] بن عباده رنجور بود، اظهار کراهت کرد. عمر می رنجید و گفت: «اصمت إن أتاک ببدر عصوک» قیس بن سعد بن عباده ریش عمر گرفت و گفت: «والله لأن حصصت شعرة منه ما رجعت و فی فیک واضحة» عند این ابابکر گفت: یا عمر الرفق هیهنا أبلغ».

روایت است که رسول ﷺ گفت: «لا تسبوا علیاً فإنه [ممسوس] فی ذات الله»^۵. و در مجتبی آمد از ابو رجاء عطاری که رسول ﷺ گفت: «لا تسبوا علیاً ولا أهل هذا البيت»^۶. و اگر این خبر راست بودی عمر با ابو هریره نگفتی: «یا عدو الله و عدو رسوله و عدو المسلمين» و استرجع منه اثنتی عشر ألف درهماً من خراج البحرين، و دوازده هزار درهم که در جمع وی بود باز ستاند از مال بحرین، چنانکه این حال در کتاب مسترشد طبری مذکور است.

۱. کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۴۶۳ (با کمی اختلاف).

۳. یکدیگر را دشنام دادن.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ج ۶، ص ۵۲.

۵. اصل: خشن.

۴. اصل: سور.

۷. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۸.

۶. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۱۳؛ و کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۰۱۷.

گویند: عنی النبی ﷺ لیلۃ الغار فوقف فی طریقہ قبل بلوغہ الغار، فحملہ ابوبکر علی ظهرہ.

گوییم: که عجب که محمد ﷺ مردی بود جوان و ابوبکر پیر، چگونه شاید که عاجزتر باشد از پیری؟ و نیز مخالف گوید اسماء بنت ابوبکر هر روزه دو نوبت طعام بردی از مکه به غار، تا رسول ﷺ خوردی. عجب که عورتی بر روزی دو نوبت قوت تردد دارد از مکه به غار و محمد ﷺ مردی جوان، یک نوبت قوت آن ندارد، با آنکه مخالف گوید: «کان ابوبکر ضعیفاً فی نفسه».

مخالف گوید: ابوبکر پیاده می رفت و رسول ﷺ سوار بود بر خری. جبرئیل رسید که یا محمد خدای تعالی می گوید که شرم نداری که با قوت جوانی سوار می روی و ابابکر پیاده پیر و ضعیف در رکاب تو می رود به جان کنند؟ رسول ﷺ فرود آمد و او را برنشانند و پیاده در رکاب او می دوید. جبرئیل پرسید که یا محمد ابوبکر را بگوی که از من راضی شدی؟ قال: أَرْضِيتَ مِنِّي؟ قال: نعم. آیا این صدق است یا آنکه اینجا محمد قوی و آنجا ضعیف تر از مردی پیر و عورتی؟ و مخالف گوید: «کان علی قویاً فی نفسه و قویاً فی دینه» علی علیه السلام به این قوت، و قدرت قلع باب خیبر، قوت آن نداشت که نبی را برگیرد تا بتان از بام خانه کعبه بزیر اندازد، تا رسول ﷺ گفت: یا علی تو بر دوش من رو و بتان به زیر انداز. علی بر بام خانه رفت و جمله بتان به زیر انداخت تا به هبل رسید، دست نداد که برگیرد چه بر مسمارها دوخته بودند. رسول ﷺ گفت: «ایدا ایّد» یعنی قوت کن و تعجیل کن در این کار. علی علیه السلام به قوت الهی برکند و به زیر انداخت.

مخالف گوید: رسول گفت: «أَعْطَى اللَّهُ كُلَّ نَبِيٍّ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَعْطَى اللَّهُ وَزِيرَهُ [قُوَّةَ] عَشْرِينَ رَجُلًا إِلَّا أَنَا، فَإِنِّي أُعْطِيتُ قُوَّةَ ثَمَانِينَ رَجُلًا» این خبر مکذّب آن دروغ او.

گویند: رسول ﷺ گفت: «عمر [بن الخطاب] سراج اهل الجنة»^۱.

گوییم: در جنت ظلمات نیست تا به چراغ حاجت باشد.

سؤال: در قرآن رسول را به چراغ خوانند نیز همچنین باشد؟

جواب: در دنیا ظلمات جهل و عصیان است، نور محمد ﷺ مزیل آن است

اما در جنت هیچ ظلمتی متصور نیست، و نیز مخالف گوید در تفسیر نهروانی سنّی

آمد که روزی در جنت روشنایی بتابد، اهل جنت گوید: خداوندا اَنّک قلت ﴿لَا

يَرُونَ فِيهَا شُمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا﴾^۲ خطاب رسد که روشنایی آفتاب نیست، بلکه نور

دندان فاطمه علیها السلام است که با شوهر خود علی علیه السلام تبسمی کرد. پس فاطمه زهرا علیها السلام

دختر رسول ﷺ بدین سراج اولی است از عمر.

گویند: رسول ﷺ گفت: «انّ بین عمر ملکاً [یسده]»^۳ [و] انّ ملکاً ینطق

علی لسانه».

گوییم: مگر در زمان شرک او ملک از او غایب بود یا در روز حدیبیه که وی

گفت: «من شکّ می کنم در نبوّت محمد». رسول ﷺ در خشم رفت تا عمر گفت:

«یا رسول الله انّ الشیطان رکب علی عنقی»؛ و بعد از موت رسول ﷺ از حذیفه

پرسید که منافقم یا نه؟ حذیفه گفت: «أنا لا أفضی سرّ رسول الله ﷺ»، و در هفتاد

قضیه عاجز شد، علی علیه السلام او را ارشاد می کرد و وی می گفت: «لولا علیّ لهلك

عمر»^۴ و عمر دائماً گفتی مرّة بعد مرّة: «لولاک یا أبا الحسن لافتضحنا»^۵، یعنی: اگر

یا علی تو نمی بودی ما رسوا می شدیم. کسی را که ملک مسدّد باشد و ناطق علی

لسانه وی را سهو نیفتد.

گویند: که رسول ﷺ گفت: «انّ تبایعوا أبابکر تجدوه ضعیفاً فی نفسه قویّاً فی

۳. اصل: یسّدوه.

۱. کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۷۳۴. ۲. انسان: ۱۳.

۴. بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۹؛ احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۳؛ استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۴ (به نقل از تشیع در سیر تاریخ) اصول

کافی، ج ۷، ص ۴۲۴؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶ و التّهذیب، ج ۱۰، ص ۵۰.

۵. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۳۵، ج ۹۹، ص ۶۹.

دینه، و إن تبایعوا عمر تجدوه قویاً فی أمر الله و إن تبایعوا علیاً تجدوه قویاً فی نفسه و قویاً فی دینه هادیاً مهدیاً یسلک بکم الطريق».^۱

گوییم: بنابراین خبر علی علیه السلام ترجیح دارد برایشان به چند خصال که قوی است در دین، و قوی است در نفس، هادی و مهدی که خلق را بر جاده دارد، که این خصال در ایشان جمع نیست؛ و اگر این خبر راست بودی روز مخالفت ابوبکر بر انصار، و روز وصایت ابوبکر این کلام حجت بودی و چون نبود، دلیل است بر کذب این خبر.

[اگر گویند: أَتَقْنَى در قول الله تعالی ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي﴾^۲ ابوبکر است، و اگر در قول الله تعالی ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾^۳ مراد اوست، پس او اکرم و افضل باشد و از این جهت تقدّم یافت در خلافت.

گوییم: آیه در حقّ ابو دحداح آمده و این قصّه مشهور است. دیگر آنکه مسلم نیست که هر أَتْقَى اکرم باشد زیرا که عکس موجبه^۴ کلیه جزئیه^۵ است.]^۶

گویند: ابوبکر کان من السابقین تا لاجرم مستحقّ تقدّم شد بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم.

گوییم: این باطل است به عمر. که وی من الاربعین بود، و عثمان خود آخر همه بود. بنابراین باید که علی علیه السلام برایشان مقدم باشد زیرا که اسلام وی برایشان سابق بود به اتفاق خلائق.

گویند: که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «أبو بكر و عمر سيّدا كهول أهل الجّة»^۷.
گوییم: راوی این خبر، عبدالله عمر بود. یقین که جز طلب تمدّح نکرده باشد

۱. مضمون این روایت در کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۳۰۷۰، ۳۳۰۷۱، ۳۳۰۷۲، ۳۳۰۷۴، ۳۳۰۷۵، ۳۳۰۷۶، ۳۳۰۷۷ و

۳۲۹۶۶، ج ۱۲، ح ۳۵۸۴۵ و ج ۱۳، ح ۳۶۷۰۹ و ۳۶۷۱۰، ۲. لیل: ۱۷-۱۸.

۳. حجرات: ۱۳.

۴. اصل: موجب.

۵. اصل: جزیه.

۷. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۰۹۹، ۳۶۱۰۴، ۳۶۱۰۵ و ...

۶. نسخه «ر».

برای پدر، و رسول ﷺ گفت: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ [جرد مرد]»^۱.^۲ یعنی: در وی پیران نباشند، و قال النبي ﷺ: «الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة»^۳ چنانکه گفته شد.

گویند: ابوبکر مستشار رسول ﷺ بود.

گوییم: رسول ﷺ به وحی سماوی از مشورت مستغنی بود. اَمَّا ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۴ برای استمالت [اصحاب]^۵ بود و تألیف خاطر ایشان، تا اعتقاد فاسد و غدر نکنند؛ و دلیل براین آنکه روز احد گفت: ما حرب در شهر می‌کنیم. قبول نکردند و رأی زدند که بیرون رویم. تا آخر جمله مؤمنان مقتول شدند که در سیر مسطور است، از جمله شهداء آن روز سیّدالشهداء حمزه بود ﷺ.

گویند: ابوبکر دائماً در پیش رسول ﷺ بود.

گوییم: چون خیانت او معلوم بود، از خود جدا نمی‌کرد تا عرض اسلام بماند؛ و دلیل براین آنکه در روز خیبر رایت باز آورد منهزم و مقهور، و نیز نخواست که وی را فضیلت جهاد بود، یا خائف بود که قوّت و شوکت کفر مشاهده کند، ممکن که میل بدان کند که «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ»، چنانکه روز احد که قوّت کفر دیدند، کس طلب می‌کردند که به ابوسفیان فرستند برای استیمان^۶ تا پیش او روند.^۷ چون محلّ اعتماد نبود از خود جدا نکرد.

گویند: ابوبکر در حرب در پس پشت رسول ﷺ بایستادی.

گوییم: رسول را سپر جان خود می‌ساخت و از جهاد محروم می‌بود و درجات آن جهانی و فضیلت در جهاد است، کما قال الله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾^۸ «إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ» و حیات ابد و جنّات سرمد به جهاد

۱. اصل: مرد جرد. ۲. کنز العمال، ج ۱۴، ح ۳۹۳۰۱.

۳. کنز العمال، ح ۳۷۶۸۰، ۳۷۶۸۲، ۳۷۶۹۳، ۳۷۶۹۴، ۳۷۶۹۵، ۳۷۶۹۶ و ۳۷۶۹۷.

۴. آل عمران: ۱۵۹. ۵. نسخه «ر». ۶. امان خواستن.

۷. اصل: رند. ۸. توبه: ۱۱۱.

توان یافت.^۱

فصل دوم

گویند: ابوبکر صاحب غار رسول ﷺ بود و این دلیل است بر فضل او. گوئیم: بدان که در اسم صاحب غار فخری نیست. نبینی در خبر احنف بن قیس از قول رسول ﷺ که گفت: «صاحب غار کافر است و اهل النار». و اگر اسم را اعتبار بودی بایستی که اسم آله را بر اصنام فخری عظیم بودی، و قال الله تعالی: ﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ﴾^۲ و صاحب، اسم کافر است و لقب او، کما قال الله تعالی: ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ﴾^۳ صاحبی عبارت بود از مجاورت بسیار با کسی. جمله سباع و وحوش با نوح ﷺ چهار ماه در کشتی بودند، سگ اصحاب کهف سیصد و نه سال با ایشان در غار بود و هنوز هست، و جمله شرور و اخلاق سیئه و طبایع فاسده و وساوس ابالسه مصاحب مؤمن است و هیچ [فخری] نه آن را. نه محمد ﷺ به زعم خصم از صلب و رحم کافر بود و همچنین از ایام ولادت [با] ابوطالب [مصاحب بود]، و شمعون و دانیال و عزیر و یحیی جمله با کفار مصاحب بودند.

اما قوله: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^۴ هم فخری نیست. لآنکه قال الله: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»^۵ ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۶. اگر به مقام «صاحبه»، «مستصحبه» گفته بودی در مقام مدح بودی. عجب که علی ﷺ در مقام وی بخفت و نفس خود را به فدیة وی کرد تا در حق وی منزل شد که: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۷ هیچ ذکر آن نکنند، و آیه غار را به آب زر نویسند. مع ذلک علی ﷺ

۱. مؤلف در ابتدای فصل تصریح نموده بود که در این فصل ۸۳ خبر خواهد آمد، اما تنها ۳۴ خبر بیان گردیده است. در برخی نسخ چند خبر دیگر نیز آمده، اما به هر حال تعداد زیادی از اخبار این فصل حذف یا ساقط شده است.

۴. توبه: ۴۰.

۳. کهف: ۳۷.

۲. اعراف: ۵۰.

۷. بقره: ۲۰۷.

۶. عر: ۱۶.

۵. حدید: ۴.

را امین ساخت بر اهل و عیال خود، و بر جمیع مسلمانان خلیفه کرد تا امیرالمؤمنین به حسن تدبیری که داشت جمله عورات و ضعفای مسلمانان را از مکه به مدینه برد.

گویند: رسول ﷺ وی را گفت: ﴿لَا تَحْزَنْ﴾^۱.

گوییم: شاید که حزن وی طاعت بوده باشد و الاً منع نکنند [الا] از جریمه، چنانکه شعرا بی بکر دلیل است بر این؛ همچنانکه ابواسحاق مورخ آورده. (شعر):

فلما ولجت الغار قال محمد امنت فثق من كل ممس و مدلج
بریک ان الله ثالثنا الذي یبین به من كل مثنوی و مخرج
فلا تحزنن و الحزن لاشک فتنه واثم علی ذی اللهجة المتلجلج
و این ابیات دالّ است بر آنکه رسول ﷺ وی را واثق گردانیده بود و وی تصدیق آن نمی کرد.

فصل سیم

گویند: امیرالمؤمنین علی علیه السلام دختر خود امّ کلثوم زینب را به عمر داد و این باب دلالت صلاحیت و حسن اسلام عمر می کند.

گوییم: بدان که علی علیه السلام در این باب مجبور بود، و عمر به کرات خطبه می کرد و او ابا می کرد روزی عمر با عباس گفت: «که اگر علی این کار نکند من وی را بکشم». عباس با علی علیه السلام گفت که: «عمر مردی شوخ^۲ است و چنین می گوید، صلاح در آن است که این کار بکنی». علی علیه السلام گفت: «کشتن من نوع دیگر است، اما من این کار نکنم». عمر با عباس گفت: «باید که امروز به نزدیک منبر حاضر شوی که سخنی خواهم گفتن». چون بر منبر شد گفت: «ایها الناس ان هیهنا رجلاً من أصحاب محمد و قد زنا و هو محصن، و قد اطلع امیرالمؤمنین وحده ألا تقتلونه؟» از

۱. توبه: ۴۰.

۲. گستاخ.

هر گوشه آوازاها برآمد که امیرالمؤمنین عمر به گواه محتاج نباشد، ما وی را بکشیم، و از منبر به زیر آمد و با عباس گفت: «تمام بکنم تا در حال علی را بکشند؟» عباس بی اجازت علی علیه السلام به مسجد آمد و زینب را به عمر داد. عمر منادی کرد که علی عمّ خود عباس را وکیل کرد تا دختر خود را به من دهد و علی علیه السلام جهت تسکین فتنه تکذیب عباس نکرد. نه لوط علیه السلام گفت: ﴿هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾^۱ و آنان کافر بودند، نه آسیه زن فرعون کافر بود، نه رسول صلی الله علیه و آله دختر خود رقیه را به عتبه بن ابی لهب داد، و عتبه را شیر بخورد در راه شام و رقیه زن عثمان بیو، و زینب را به ابوالعباس بن ربیع بداد و وی مشرک بود بعد از آن ایمان آورد و عظیم صالح شد. پس چون لوط و محمد علیه السلام جایز بود دختران را به مشرکان دهند، به طوع و رغبت خود. اگر علی علیه السلام دختر خود به کسی دهد که ظاهر در اسلام بود و دعوی خلافت کند چه قدح^۲ بود؟ خاصه که مجبور بود در این عقد، و رسول صلی الله علیه و آله منع نکرد از مناکحت با منافقان و توارث ایشان.

۱. هود: ۷۸.

۲. عیب کردن.

الباب الثامن

در سؤالات چند که به شیعه ایراد می‌کنند و شیعه جواب آن می‌گویند

مشمول بر دو فصل :

فصل اول

مبنی بر هجده سؤال، و جواب از هر یکی.

گویند: اگر صحابه فضیلت علی علیه السلام شناختندی چگونه بر وی ردّ کردند؟
 گوئیم: فضیلت علی علیه السلام بود و اعلای مناصب او عندالله و عندرسوله، که
 سبب تأخر^۱ او شد. كما قال الله تعالى: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲، ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ﴾^۳
 و قال الله تعالى: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾^۴.

در تفسیر ابوبکر شیرازی آمد که رسول صلی الله علیه و آله لیلۃ العروج علی را در زیر عرش یافت، خلق گرد برگرد او حلقه زده. از آن تعجب نمود که علی اینجا کی آمد. وحی آمد که ما ذکر علی و فضیلت او با ملائکه گفته بودیم و ایشان مشتاق او شدند و هر یکی را در آسمان مقامی معلوم است که: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾^۵ به صورت علی فرشته [ای] بیافریدیم و اینجا مقام دادیم در زیر عرش تا ملائکه زیارت او

۱. اصل: تا آخر.

۲. نساء: ۵۴.

۳. صف: ۵.

۵. صافات: ۱۶۴.

۴. نحل: ۸۳.

کنند، و منه قول^۱ علی علیه السلام: «سلونی عما دون العرش»^۲. زیرا که چندانکه زیر قدم آن ملک بود، علی علیه السلام بدان عالم بود و ما می‌گوییم قدمگاه رسول الله صلی الله علیه و آله تا به عرش بود. علی علیه السلام ادب گوش داشت قدم رسول را صلی الله علیه و آله، و الاً بالای عرش هم می‌دانست.

گویند: که علی علیه السلام از علمای لدنی بود، مدت عمر خود می‌دانست بدان علم. پس دانسته باشد که متقدمان ابوبکر و عمر و عثمان اند، چرا بر ایشان خروج نکرد اگر ظالم بودند؟

گوییم: یقین است که جزم در اجل جایز است، به غرق یا به حرق یا به قتل، و نیز محمد صلی الله علیه و آله عالمتر بود از علی علیه السلام و در ایام شعب چهار سال محبوس بود، بعد از موت خدیجه و ابوطالب به طائف گریخت، و در ایام غار چند وقت متواری شد، خاصه که سیزده سال چنین بسر می‌برد و خروج نمی‌کرد، و همچنین سی سال موسی در خانه فرعون مخفی الحال بود و به آیه ﴿فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾^۳ بگریخت، و ده سال پناه با شعیب برد^۴، و همچنین ابراهیم علیه السلام و عیسی و غیرهم هیچکس خروج نکردند. قال الله تعالی: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمْ اقْتَدِهْ﴾^۵ و قال تعالی: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۶ و نیز به اتفاق علی علیه السلام از جمله مجتهدان بود، ممکن که اجتهاد مانع شده باشد وی را از خروج کردن، و قال علی علیه السلام: «لولا قرب عهد الناس بالكفر لجاهدتهم»^۷. ممکن که مردم گفتندی که تا دیروز می‌کشت که در اسلام درآیند، امروز می‌کشد از اسلام. مگر ایشان قومی

۱. اصل: قوله.

۲. بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۵۴؛ حذیقة الشیعة، ص ۱۶، ۷۲، ۱۵۶ و ۱۹۶؛ کامل بهایی، ج ۱، ص ۱۴۶ و ...

۳. شعراء: ۲۱. ۴. اصل: داد.

۵. انعام: ۹۰.

۶. احزاب: ۲۱.

۷. کامل بهایی، ج ۱، ص ۱۲۳ و ج ۲، ص ۲۳؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۵۸ و حذیقة الشیعة، ص ۲۲۳.

شاطر^۱ بی‌ثبات‌اند و دخیله کار ایشان خلق را معلوم نبود، و اظهار آن حال متعذر بود، و نیز خروج ناکردن نفی است و نفی را علت نگویند؛ و نیز علی علیه السلام تنها بود به زعم خصم، و اجماع به آن جانب^۲. پس فرداً بر اجماع چگونه خروج تواند کرد؟ و در این باب فرمود که: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقارّوا^۳ علی کظّة^۴ ظالم و لا سغب مظلوم لألّیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس أولها [اللفیتیم] دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفة عنز^۵»^۶ و نیز رسول صلی الله علیه و آله گفت: «یا علیّ إنّ طلبت فهو لک و إن ترکت فهو خیر لک» صاحب وحی از بهر وی ترک اختیار کرد، و نیز علی علیه السلام گفت: «ما شککت فی الحقّ مذ رأیته» و هو «لم یوجس نفسه خيفة علی نفسه» لیکن «أشفق من غلبة الجهال و دول الضلال»^۷ و در صفت متقدّمان گفت: «زرعوا^۸ الفجور و سقوه^۹ الغرور و حصدوا^{۱۰} الثبور»^{۱۱}.

گویند: به مذهب شیعه علی اشجع الناس بود، چرا بر ظلمه خود خروج نکرد؟

گوییم: که در کشتن ایشان ممکن که سببی و علتی بود و دیده باشد. نه اهل کتاب را نمی‌کشند به سبب قبول جزیه و شرایط آن؟ مگر اینجا نیز حکمی بوده باشد که قتل حرام بوده باشد، و نیز ایشان به ظاهر اسلام [آورده] و دخیله امر ایشان به اظهار رسانیدن متعذر بود بر علی علیه السلام با حالت نفاق ایشان. پس اگر بکشتی ممکن که خلق وی را مخطیء دانستندی، چنانکه خدای تعالی با ابلیس. پس لازم بود صبر کردن، و نیز خدای تعالی از علی علیه السلام شجاعتر است و بر کافر قدرت دارد و نمی‌کشد. نه فرعون کافر چند سال با موسی بود و موسی علیه السلام بر وی دست می‌یافت. زیرا که فرعون وی را به فرزندی قبول کرده بود و مردم موسی را ابن

۲. اصل: اجانب.

۱. شوخ و بی‌باک که مردم از وی عاجز شده باشند.

۵. اصل: عین.

۴. اصل: کظّة.

۳. اصل: یقارّوا.

۸. اصل: ذرعوا.

۷. نهج البلاغه، خطبة ۴.

۶. نهج البلاغه، خطبة ۳.

۱۱. نهج البلاغه، خطبة ۲.

۱۰. اصل: حصدو.

۹. اصل: سقوه.

فرعون گفتندی، و فرصت می یافت به خلوت و نمی کشت، و محمد ﷺ سیزده سال حرب نکرد و بعد از آن حرب کرد؛ و نیز رسول ﷺ گفت با وی: «یا علی ﷺ انت منی بمنزلة هارون من موسى»^۱ و هارون در غیبت موسی به کوه طور بود، حرب نکرد که هشتاد و سه هزار بنی اسرائیلیان گوساله پرست شدند. چون موسی آمد با وی عتاب^۲ کرد، وی گفت به عذر موسی: ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ﴾^۳ پس علی ﷺ نیز با سوی محمد ﷺ و موسی برفت که ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبْهَدِيْهُمْ أَقْتَدِهِ﴾^۴ و نیز علی ﷺ تنها بود و ایشان صد هزار، قال الله تعالى: ﴿فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾^۵ و اینجا یکی به صد هزار بود.

گویند: صحابه سی و سه هزار بودند، چگونه جمله کافر شدند با آنکه خدای تعالی مدح ایشان گفت؟

گوییم: آنانکه ممدوح خدای تعالی بودند با علی ﷺ بودند که ذره ای تغییر در ایشان ظاهر نشده بود. نه بنی اسرائیلیان اولاد انبیاء بودند و قریب العهد به انبیاء؟ و در صورت علی ﷺ جمله اولاد مشرکان بودند اباً عن جدّ تا به بیست پدر و زیادت، و بود که به پانصد بطن. چون در آن صورت کفر متصوّر بود، اینجا جدّ و واقع، و در صورت موسی با وجود دو رسول که زنده بودند و اینجا هیچ رسولی زنده نبود. پس از بتخانه ها آمدند به غلبه اسلام بر ایشان.

ثانیاً مسجد را دری در خانه نفاق گشودند و به روز در مسجد و در شب با خانه نفاق می شدند [و] ثبات دولت رسول ﷺ ایشان را مقهور می داشت.

گویند: مؤمنان صحابه چرا وعظ ایشان نگفتند یا نصوصات جلیّه یا خفیّه با

۳. اعراف: ۱۵۰.

۲. اصل: خطاب.

۱. تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۰۸.

۵. انفال: ۶۶.

۴. انعام: ۹۰.

یاد ایشان ندادند؟

گوییم: نه امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شورا صد و هشتاد حجّت بر ایشان خواند؟ چنانکه در مناقب ابن مردویه آمد. نه دوازده تن از مهاجر و انصار ایراد حجّت کردند بر ابوبکر تا که وی خجل شد و اقیلونی زنان از منبر به زیر آمد و سه روز از خانه بیرون نیامد تا عمر و عثمان و خالد ولید، هر یکی با مردی چند به در خانه وی شدند، و عمر گفت: «ما را در افواه خلق انداختی و امروز اقیلونی می‌زنی و در کسر بیت ساکن شدی؟ اگر بیرون آمدی نیک، و الا گردنت بزنم». گفت: «من راضیم. اما بر آن نسق است که دیدی، خلق بر من احتجاج می‌کنند و خجالت می‌دهند». عمر گفت: «در زمان [با] من بیرون آی». او را بیرون آوردند به صلوات و مشغله بر منبر کردند، چنانکه امروز مخالفان کنند وقتی که خطیب بر منبر می‌رود، این آن سنت است، آنکه منادی کردند که هر که فی ما بعد بر خلیفه حجّت گیرد یا اعتراض کند در حال بکشند و مال او را غارت کنند و اولاد اسیر برند. مردم بترسیدند، بعد از آن هیچ نگفتند، کسی را ایراد و احتجاج نبود. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «امروز حجّت تمام شد. فردا مؤمنان را به قیامت به خاموشی هیچ عتابی نبود و گرفتی و لومه [ای] ^۱».

اما راویان صلحای صحابه به مصلحت مردم می‌کردند و پنهان دعوت می‌کردند. تا که اکثر صحابه بر آن نادم شدند و بعضی در صفّین در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شهید شدند و بعضی در حرب جمل و بعضی در نهروان و بعضی به توبه بمرند، و این جمله از دعوت صحابه بود؛ و بنو حنیفه که خروج کردند با ایشان آن حال رفت که تا قیامت خوانند و گویند و نویسند از قتل و غارت و اسیری اولاد و فساد عورات ایشان، و نیز قال الله تعالی: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ

۱. در نسخه «آ» و «ر» چنین آمده است: امیرالمؤمنین فرمود: امروز حجّت من بر شما تمام شد و در روز قیامت شما به ترک حق و اخذ باطل مؤاخذه خواهید بود.

كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»^۱ [و دیگر آنکه]^۲ آن روز در اصلاّب ایشان مؤمنان بودند، علی علیه السلام صبر کرد تا آن مؤمنان از اصلاّب ایشان بزیّر آمدند که ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾^۳. چون به ایّام معاویه رسید اصلاّب از مؤمنان خالی شده بود. اگر خدا داند که تا قیامت مؤمن از کافر در وجود آید، آن کافر را نگاه دارد برای ظهور آن مؤمن، چنانکه در ایّام نوح علیه السلام چون اصلاّب و ارحام خالی شدند و رجا نماند کما قال الله تعالی: ﴿وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا﴾^۴ حقّ تعالی طوفان نوح بفرستاد تا جمله هلاک شدند الا نوح علیه السلام با سه پسر: سام که پدر انبیاء بود و از شام تا به طوس جمله اولاد سام اند؛ و در دیار هند که مصر از آن جمله است، چه که مصر از بلاد حبشه است و حبش با هندوستان، و میان هند و سند شش هزار فرسنگ است و اولاد حام اند و دیار ترک و چین و خزر ج اولاد یافث اند. سه هزار فرسنگ ملک ترک است و یک هزار ملک خزر ج.

گویند: ایشان ظالم بودند، علی علیه السلام چرا عطای ایشان گرفت؟ عطای ظالم نگیرد الا ظالم.

گوییم: علی علیه السلام آنچه گرفت حقّ وی بود. زیرا که خمس یک نیمه حقّ وی و از آن اولاد رحم او در غنیمت حقّ بود، و یا^۵ وی چون یوسف علیه السلام که عطای عزیز مصر گرفت، و یا چون دانیال که عطای بخت النصر کافر گرفت، یا چون موسی که خلعت فرعون پوشید و سی سال نان وی خورد و لباس وی پوشید.

گویند: چرا علی علیه السلام وعظ ایشان نگفت؟ یمکن که منجح آمدی.

گوییم: خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و آله وعظ ابوجهل و ابولهب و عالمیان گفتند از اهل کتاب و غیرهم، منجح نیامد، و همچنین ابوبکر وعظ اهل ردّه گفت به زعم خصم؛ نه عقل وعظ طبیعت و غضب و موهومات می گوید و منجح نیست از نفس؟

۱. فتح: ۲۵.

۲. نسخه «ر».

۳. روم: ۱۹.

۵. اصل: با.

۴. نوح: ۲۷.

و اگر خارج او منجح نبود چه عجب. قال الله تعالى: ﴿وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُجِبُونَ النَّاصِحِينَ﴾^۱ و موسی و هارون نصیحت عبده عجل^۲ می‌کردند منجح نیامد، و نوح گفت: ﴿إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾^۳.

[دیگر در تاریخ فتوح ابن اعثم کوفی آمده که قال علی عليه السلام مع الصحابة: «يا هؤلاء انما أخذتم هذا الأمر من الأنصار بالحجة عليهم بالقرابة لأنكم زعمتم أن محمداً منكم فاعطوكم القادة و سلموا لكم الأمر وأنا أحتج عليكم بالذي احتججتم على الأنصار ونحن أولى بمحمد حياً وميتاً لأننا أهل بيته وأقرب الخلق إليه؛ فإن كنتم تخافون الله فانصفونا واعرفوا أننا أولى في هذا الأمر كما عرف لكم الأنصار.» قال عمر: «أيها الرجل لست بمتروك حتى تباع كما بايع غيرك» فقال علي عليه السلام: «لا أقبل ما تقول يا عمر ولا أباع من أنا أولى منه.»

و قال عبدة بن الجراح: «والله أنك أولى بهذا الأمر بفضل و سابقة و قرابة لك إلا أن الناس قد بايعوا و رضوا بهذا الشيخ فارض أنت بما رضى المسلمون.»

فقال علي عليه السلام: «يا عبدة بن جراح أنك أمين هذه الأمة خف الله في نفسك فإن بعد هذا اليوم يكون أياماً^۴ ولا ينبغي لكم أن تخرجوا سلطاناً من داره و قعر بيته^۵ إلى^۶ دوركم و في بيوتنا نزل القرآن و نحن معدن العلم و الفقه و السنة و نحن أحق بأمور الخلق فلا تتبعوا الهوى^۷ فيكون يضلكم عن الجادة و كنتم أخسر الخاسرين.» فقال بشير بن سعد الأنصاري: «يا أبا الحسن و الله لو سمع الناس قبل بيعته منك هذا الكلام لما خالف فيك اثنان و ليباعنك جميعهم ولكن جلست في بيتك [و] الناس يزعمون أن ليس لك فيها حاجة و لا رغبة و الآن قد بايعوا هذا الشيخ و أنت على أمرک.» فقال علي عليه السلام في جوابه: «يا بشير هكذا يجب علي أن اترك

۳. نوح: ۵-۶.

۲. اصل: عبدة العجل.

۱. اعراف: ۷۹.

۶. اصل: اولی.

۵. اصل: اقتقر فی بیته.

۴. اصل: اماما.

۷. اصل: يتبعوا الهدى.

رسول الله في بيته اخفيه في حفرة و أخرج و أنزع الناس في الخلافة. »
 فقال أبوبكر: « يا أبا الحسن لو علمت أنك تنازعني في هذا الأمر لما أردته و
 لما طلبته فقد بايعني الناس و قضيت الحاجة. »

ای عزیز! از این کلام معلوم شد که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مطالبه خلافت فرمود، اما خلائق عدول کردند از طریق مستقیم، چنانکه عمر گفت که « أيها الرجل لست بمتروک^۱ حتی تبایع » یعنی تو را نمی گذاریم تا آنکه بیعت کنی همچنانکه بیعت کردند غیر تو، و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که حضرت علی علیه السلام فرمود که « بیعت نکنم. » عمر گفت: « اگر بیعت نکنی گردنت بزنم، » و گویند ابوبکر این لفظ را سه بار تکرار کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: « قرآن به ما فرود آمد و اسلام به ما ظاهر شد. اگر لایق آن بودیم لایق این نیز باشیم و خلافت و امامت ما را باشد و به علت قرابت رسول که شما غالب آمده اید بر انصار ما به آن اولی و احقیم که الأقرب يمنع الأبعد كما قال الله تعالى: ﴿ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ ﴾^۲ انصار را انصاف بود و شما را انصاف نیست. فرصت غنیمت دانستید از برای طلب ریاست و حکومت، به نماز و تجهیز و تکفین و تدفین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ما موافقت ننمودید. » چنانکه در کتاب ملل آمده که ابوبکر با عمر گفت: « البدار » یعنی بشتاب « قبل البوار » پیش از آنکه علی از عزا و دفن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فارغ شود و امیرالمؤمنین فرمود که « چگونه پیغمبر را دفن نانموده در خانه گذاشتی و به طلب خلافت رفتی و نزد خدای تعالی مرا چه عذر بودی. » و ابوبکر گفت: « اگر دانستمی که با من منازعت می کنی در این کار، اختیار این امر نکردم اما مردم بر من بیعت کرده اند و عدول از آن نمی توان کرد. »^۳

گویند: علی علیه السلام چرا پیش ایشان تردد می کرد اگر ظالم بودند؟
 گوئیم: نه دانیال علیه السلام چهار سال وزارت بخت النصر می کرد و پیش او می رفت

۱. اصل: متروک.

۲. انفال: ۷۵.

۳. نسخه «آ» و «ر».

همه روزه، و همچنین یوسف با عزیز مصر چندین سال؟ نه شمعون بن حمون وصی عیسی پیش جبار انطاکیه بماند به اسم طیبی و خدمتکاری؟ و قال الله تعالی فيه: ﴿فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ﴾^۱ و این گفته شد. نه یحیی با جبار زمانه خود چنین بود تا عاقبت مقتول شد؟ و كذلك الأنبياء؛ و نیز علی علیه السلام حافظ شرع بود و ناصر، بر وی لازم بود تردد کردن پیش ایشان تا به وسیله ایشان [حفظ] شرع می‌کرد و اقامت حدود، کما امر الله، و امر معروف می‌کرد. ایشان نیز به واسطه حضور وی صد چیز از مناهی شرع بود، ترک می‌کردند. به مسائل معظمه تنبیه می‌کرد و اطلاع می‌کرد، خوف آن را که خلق آن جهالت ایشان را باز گویند، که از مسند خلافت چنین شنیدیم، و آن^۲ حال خود نه چنان بود، و اگر به سبب تردد او نبودی به پیش ایشان ممکن که در احوال شرایع چنانکه در وجوب نماز و روزه و زکات و عدد رکعات نماز واجب خلاف افتادی، چنانکه در مندوبات افتاد.

گویند: علی علیه السلام نماز به جماعت کردی یا نه در ایام ایشان؟

گوییم: بلی. با مریدان خود در خانه نماز به جماعت کردی، و همچنین سعد بن عبادۀ خزرجی و عبدالله مسعود و غیرهما، و اگر به تقدیر که به جماعت آمدی نماز خود کردی و اقتدا از اعمال قلبی است نه صورتی، ممکن که ایشان را چون ساریه یعنی چون دیوار و استونها پنداشتی و نماز خود کردی. اما نماز جمعه، رسول صلی الله علیه و آله سیزده سال نماز جمعه به جماعت نگذارد. زیرا که شرایط وجوب حاصل نبود. برای علی علیه السلام نیز حاصل نبود، و شرایط آن بود که مستحق تقدّم، مقدّم باشد، نه آنکه وی به صفّ النعال ایستاده بود و نماز جمعه تابع تمکّن وی بود، نه وی تابع جمعه بود؟

گویند: اگر برای علی علیه السلام نصی بودی، از صحابه منع تصوّر نبودی.

گوییم: این باطل است به اهل ردّه. که اگر بر ابوبکر نص بودی ایشان بروی ردّ

نکردندی، و همچنين موسى ﷺ كما قال الله تعالى: ﴿لِمَ تُوذَوْنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ﴾^۱. نه يهودان تورات تحريف کردند؟ نه منع الهيئت خالق کردند و در عقب گوساله پرستی برفتند؟ نه منع عيسى کردند حتى يهتَمُوا^۲ بقتله و صلبه؟ نه سى و سه هزار صحابه منع خلافت عثمان کردند و وى را بکشتند و گفتند: قتلنا کافراً، و به زعم خصم فضایل وى جمله منع کردند؟ و نه اخبار رسول ﷺ بگردانیدند؟ حتى قال تعالى: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾^۳ نه اولاد يعقوب از پدر مدح يوسف شنیدند و با وى آن کردند که در قرآن و تواریخ مسطور است؟

گویند: اگر نصّ بودى برای على ﷺ خلاف نبودى در وى.

گوییم: اگر نصّ نبودى برای وى خلاف نبودى، چنانکه برای ابوذر و سلمان خلاف نیست. [نه] بر سایر ارکان شریعت و تفاريع آن نصوصات بوده است و افعال رسول ﷺ در اذان و اقامت و هیئت نماز و افعال حجّ تا که تکرار مى کرد که: «ایّها الناس خذوا عَنِّي مناسککم و توضؤوا وضوءَ مَرَّةٍ مَرَّةً»^۴ و قال: «هذا وضوء لا يقبل الله الصلوة إلاّ به» و رسول ﷺ از دنیا نرفت تا که جمله شرایع که خلق بدان محتاج بودند بیان کرد و به امت رسانید، حتى تا به حدّی که بول کردن و غایط و استبرا کردن بیاموخت؛ فقال ﷺ: «إنّما أنا لكم كالوالد لولده [أعلمکم] فإذا أراد أحدکم الغائط فلا [يستقبل القبلة ولا] يستدبرها»^۵. پس چگونه شاید که امامت که محتاج الیه عالمیان است معطل فرو گذاشته بیرون رود و نصب نکند؟

معماً: که این جهاندارى است و ملک و امر مرغوب و متنافس فيه، و آن عبادت که جان دادن است و غصّه خوردن و پایمال بار تکلیف شدن، خاصّه بر

۱. صف: ۵.

۲. اصل: سَمُوا.

۳. بقره: ۵۹.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۲۲۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۲۰ و...

۵. کنز العمال، ج ۹، ص ۲۶۴۵۷، ۲۶۴۶۶، ۲۷۲۰۷ و ۲۷۲۰۸.

جمعی که اسلاف خود آن ندیده و امروز بر خود اسم جهاننداری و « طَال بَقَاک » می‌زنند اگر خلاف آن کنند عجب نباشد.

گویند: که شفقت رسول ﷺ بر امت مانع بود از آنکه کاری فرماید که آن نکنند و به سبب آن اهل دوزخ گردند. پس اینجا معلوم شد که نصّ نکرده باشد. گوئیم^۱: این کلام باطل است به رسالت انبیاء و انزال^۲ کتب و تکلیف به انواع عبادات عقلیه و نقلیه که وی تعالی دانست که مکلفان مخالفت^۳ فرمان کنند و بدان مخالفت و عصیان مستحقّ دوزخ شوند. هر چه ایشان به جواب این گویند بعینه حجت [ما] باشد.

گویند: چون [رسول ﷺ عجز] علی^۴ شناخت در کار خلافت، چرا وی را نصب کرد؟ و این عبت بود.

گوئیم: این باطل است به خلافت هارون از موسی و به بعثت جمله انبیاء از قبل خدای تعالی.

گویند: علی^۵ چرا مهاجرت کرد [از مدینه طیبّه به کوفه]؟

گوئیم: خواست که وی را نیز جایی باشد، چنانکه خدای تعالی را مکه و رسول ﷺ را مدینه و وی را کوفه باشد، و نیز او را زوّار ظاهر باشند از زوّار رسول ﷺ، و نیز نخواست که بی اذن رسول ﷺ در خانه او مدفن شود، و اگر وصیت کردی به بقیع عامه گفتندی مگر لایق آن نبود که ضجیع^۶ رسول [ص] شود. گویند: امیرالمؤمنین علی^۷ به معاویه نوشت که: «مِنْ امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب إلى معاویة بن صخر بن حرب و عمرو بن عاص و من قبلهما من الناکثین» تا آخر. ایشان باز فرستادند که اگر ما اعتراف می‌دادیم که تو امیرالمؤمنینی با تو حرب نمی‌کردیم. «أکتب من علیّ بن ابی طالب» نام امیرالمؤمنین محو کن و بنویس که

۱. اصل: و هم.

۲. اصل: انزل.

۳. اصل: مخالف.

۴. هم بستر.

۵. نسخه ر.

علی بن ابی طالب، و وی اسم امیرالمؤمنین محو کرد و محو کردن این اسم نشانه انعزال اوست.

گوییم: رسول ﷺ روز حدیبیه بنوشت به پدر معاویه، ابوسفیان که «بسم الله الرحمن الرحیم، من محمد رسول الله إلى صخر بن حرب و سهل بن عمر و من قبلهما من المشركين عهد إلى مدة». باز فرستادند که ما بسم الله الرحمن الرحیم ندانیم. بنویس که «بسمک اللهم» و بنویس که «من محمد بن عبد الله» فَإِنَّا لَو اعترفنا أَنَّک رسول الله ما حاربناک. کاتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام [بود رسول ﷺ] گفت: «محو کن بسم الله الرحمن الرحیم و بنویس: من محمد بن عبد الله». چنانکه آنجا و محو بسمله و اسم رسالت دلالت نیست به بطلان بسمله و رسالت، اینجا نیز به محو امیرالمؤمنین دلالت نیست به انعزال، و [به] حکم ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱ کار فرمود. رسول ﷺ گفت: «یا علی زود بود که تو نیز محتاج باشی به مثل [این].»

گویند: حکمین کردن علی علیه السلام دلالت کند به شکستن خلافت، وَاِلَّا لَمَّا حَكَم. گوییم: این تحکیم از سر خوف بود و ضرورت، و دلیل اینکه در کتب تواریخ علمای مذاهب گفته اند که اگر حکمین نکنی ما تو را بکشیم؛ و گرد برگرد خیمه وی فرو گرفتند تا بفرستاد و مالک اشتر را باز خواند. مالک اشتر به وی فرستاد که: «لحظه ای بمان که معاویه را به دستگیر بگیرم». امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد که: «وی را بگیری امام را مقتول یابی». مالک به قهر و جبر باز گردید؛ و رسول ﷺ نیز حکمین کرد با اهل بنی قریظه و سعد بن معاذ انصاری حکم وی بود.

گویند: رسول ﷺ به حکم خود راضی شد و علی علیه السلام نشد.

گوییم: رسول ﷺ ابوبکر و عمر را تحکیم کرد به قیمت درعی که از یهودی خریده بود و قیمت ادا کرده، که یهودی ثانیاً قیمت طلب می کرد، راضی نشد بر آن و

علی علیه السلام را تحکیم کرد هم در این مسئله و راضی شد. علی علیه السلام تصدیق رسول صلی الله علیه و آله کرد به ادای قیمت درع. عمرین از رسول صلی الله علیه و آله گواه طلب کردند. علی علیه السلام گفت: «یا رسول الله ما تو را به وحی سماوی تصدیق می‌کنیم، چگونه به قیمت درعی تکذیب می‌کنیم». و مع ذلک خدای به حکم فرمود، حیث قال: ﴿حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾^۱ و قضات و علماء اسلام جمله به حکم خدا و رسول اند صلی الله علیه و آله به یقین. قال الله تعالى: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲.

گویند: امیرالمؤمنین علی علیه السلام حکمین پدید^۴ کرد تا عمرو عاص وی را معزول کرد. پس خلافت وی باطل باشد.

گوییم: اگر امیرالمؤمنین خلیفه از قبل خلق بود این کلام بگویند. لیکن وی خلیفه بود از قبل خالق، پس عزل خلق در وی مؤثر نبود. ثانیاً که ایشان حکمین بودند بر آن معنی که به قرآن رجوع کنند که خلافت بحق که راست، به التماس خلق نه به ارادت امیرالمؤمنین. چه که وی آن معنی را کاره بود و اگر آن حکمین نمی‌کرد خلق وی را می‌کشتند. وی در آن باب مقهور و مجبور بود.

اما امیرالمؤمنین آن بود که «سلونی» می‌گفت و ابوبکر «اقیلونی». وی خود را معزول کرد از خلافت بر ملاء خلق، و معزول شد به سوره برائت و علی منصوب شد در این کار، و ابوبکر معزول شد به نماز در وقت وفات رسول صلی الله علیه و آله، که رسول درآمد و به نماز وی التفات نکرد و با سرگرفت، که اگر ابوبکر لایق امامت بودی بعد وفات رسول صلی الله علیه و آله بایستی که رسول صلی الله علیه و آله امامت او را در حال حیات معتبر داشتی. و نداشت تا خلقان را ظاهر شود که او لایق امامت نیست؛ و وی منصوب عایشه بود بدان دلیل که چون رسول صلی الله علیه و آله را این حال معلوم شد که ابوبکر در پیش ایستاده

۳. نساء: ۶۵.

۲. اصل: تجدوا.

۱. نساء: ۳۵.

۴. اصل: با دید.

ملامت کرد که: «که وی را بدین عمل نصب کرد؟» گفتند: عایشه، گفت: «إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ»^۱، و معزول شد به رایت^۲ ذات السلاسل که رسول ﷺ رایت از وی و از عمر بستاند و به علی علیه السلام داد، و همچنین در حرب خیبر، و سورۃ ﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا﴾^۳ نازل شد در حرب ذات السلاسل در شأن علی علیه السلام، و ابوبکر معزول شد و هم عمر از حکم رسول ﷺ، که مدّعی بر رسول دعوی کرد به مال معین. رسول ﷺ گفت: «مال ادا کردم». ایشان هر دوان به انفراد از رسول ﷺ بینه طلب کردند به ادای مال، و علی علیه السلام در این کار منصوب [شد].

مسئله: مدّت عمر وی هرگز هیچ کس را بر علی علیه السلام امیر نکرد و وی را در حکم کسی نکرد و ابوبکر و عمر در اکثر احوال در زیر رایت مردمان بودندی تا آخر عهد، رسول ﷺ ایشان را در زیر سایه رایت اسامه بن زید کرد، تنبیه بر آنکه ایشان رعیت غلام علی علیه السلام اند.

فصل دویم: در التزام حجت

متکلمان کم بضاعت و متعلمان کم خبرت دائماً نَظْلَمَ آرند و شکوه کنند که ما را حجتی باید که خصم قبول کند، که این دلیل گفتیم وی از ما قبول نکرد. گوئیم: حجت آن بود که فی نفس الامر حجت باشد، نه آنکه حقیقت حجت آن است که خصم قبول کند و اگر گوشش به اراده حجتی بشنود قبول کند، اما چون به نظر شبهه شنود قبول نکند.^۴

امیرالمؤمنین با معاند سائلی گفت: «سَلْ مُتَفَقِّهًا لَا مُتَعَنِّتًا»^۵ و نیز حجت خدای تعالی برای فضیلت آدم، ابلیس قبول نکرد، و نه کلام ملائکه، و از دور آدم تا اهل فیل و تا محمد ﷺ جمله انبیاء ایراد حجت کردند. مثل ناقة صالح علیه السلام فی تسع

۱. اصل: ان کن لصویجات یوسف یعنی مخطیبات مرتکبات للزلات.

۲. اصل: بر آیه.

۳. عادیات / ۱.

۴. اصل: قبول کنند.

۵. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۴۹۲ و نهج البلاغه، حکمت ۳۲۰.

آیات بینات، و موسی با قبطیان، و محمد ﷺ با سه هزار معجز که جمله حق بود و ثابت، ابوجهل و ابولهب - علیهما اللعنة - قبول نکردند، اگر فقیهی حجتی گوید قبول نکنند عجب نباشد. ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾^۱، ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾^۲ و ﴿مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدَ﴾^۳.

اهل عالم اکثر منکر توحیداند و عدل، و قبول ناکردن دلیل نکند بر کذب این حجج. نه بنی اسرائیل منکر نبوت موسی شدند؟ ﴿إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوَدُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ﴾^۴ ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾^۵ ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُوهَا﴾^۶ ششصد آیه رسول ﷺ از وحی^۷ سماوی و سه هزار حدیث برای علی علیه السلام به مشافهه با ایشان بگفت، هیچ قبول نکردند و آخر بکشتند و گفتند: قتلناه کافراً.

نکته لطیفه: باری تعالی دربارهٔ بندگان احسان فرمود، فاسقان جمله را ضایع بگذاشتند و زیان با خود کردند از سبب عداوت مبلّغ، و خود را به مقام بهیمه فرو آوردند. پس اگر فقیهی دلیلی گوید که تعلق به ریاست غیری دارد قبول نکنند چه عجب باشد. نه معاویه گفت به جواب جمعی که نصیحت وی می‌کردند در باب علی علیه السلام و اولاد او علیه السلام با آنکه معاویه در ایدای ایشان عاصی و فاسق است. مستدل را این قدر کفایت است که محجوج علیه را به دوزخ فرستد، به الزام حجت بروی، و عقوبت بروی زیادت شود کما قال الله تعالی: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ﴾^۸ و اگر این حجت نشنیدی در عقاب مخفف بودی کما قال النبي ﷺ: «رفع عن أمتي ما لا يعلمون»^۹. جاهل را یک عقوبت بود و عالم را یکی به صد رود.

۳. غایشه: ۲۲.

۲. اصل: و ما انت.

۱. مانده: ۹۹.

۶. بقره: ۸۹.

۵. صف: ۵.

۴. ق: ۴۵.

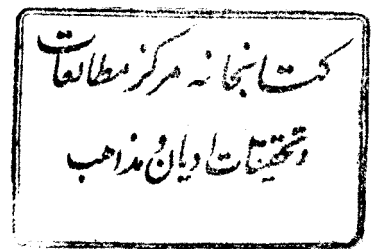
۹. نسخه (ر) اصل: وی.

۸. نحل: ۸۳.

۷. اصل: بنعمه.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۰.

۱۰. احزاب: ۳۰.



الباب التاسع

در آنکه علمای سلف و خلف ایشان در حقّ صحابه گفته‌اند
چنانکه در آخر معالم رمزی گفته است در این باب و غیره

مبنی بر سه فصل :

فصل اوّل: آنچه در حقّ ابابکر گفته‌اند

اوّل: آنکه اقدام کرد بر کاری که وی مستحقّ آن نبوده به سبب بیعت جمعی که
برایشان نیز حرام بود آن کار [بی اذن] ^۱ خدای و رسول ﷺ کردن.

دویم: که خود را به امیرالمؤمنین خواند و وی دانست که لقب علی عليه السلام است
که رسول ﷺ به اجازت خدا وی را این لقب فرمود خاص و رخصت نیست غیری
را بدین نام خواندن. روزی در حائط بنی النّجار جمله صحابه را فرمود که سلام بر
وی کنید به امامت و به امیرالمؤمنین. ^۲

سیم: آنکه رسول ﷺ گفت: «انّ الله اصطفى من ولد اسمعيل قريشاً واصطفى
من قريش هاشماً» ^۳ هیچ کس را تقدّم نبود. پس چنانکه رسول ﷺ هاشمی مقدّم

۲. تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۶۰.

۱. اصل: باذن.

۳. بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۳۰؛ ج ۱۶، ص ۳۲۳ و ۳۲۵ و ج ۳۸، ص ۳۱۷ و کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۲۳ (باکمی اختلاف).

عالمیان بود باید که سایر بنی هاشم نیز چنین باشند، الا ما خصّه القرآن لأبی لهب، و اینجا اخبار مجمّع علیه مخصّص شد اولاد او را. پس علی علیه السلام نیز باید که مقدّم باشد علی کلّ حال.

چهارم: آنکه فدک را از فاطمه علیه السلام باز گرفت و هیچ التفات نکرد به تملیک رسول صلی الله علیه و آله در حق فاطمه علیه السلام.

پنجم: آنکه رد کرد بر آیات موارث^۱ عامه. بنابر افترای دو بوال علی ساقیها نهاده که به ضدّ قرآن روایت کرده اند که «إنا معاشر الأنبياء لانورث^۲ و ما تركناه صدقة^۳». پس باید که رسول صلی الله علیه و آله بر مکان غصبی خفته باشد. زیرا که قال تعالی: ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾^۴ و بعد از موت نبی صلی الله علیه و آله خانه او ملک مسلمانان باشد و بر او حرام، و این گفته شد.

ششم: فاطمه علیه السلام صاحب الید بود، از وی بینه خواست بر خلاف خبر مجمّع علیه که «البیّنة علی المدّعی و الیمین علی من أنکر»^۵ و صحابه که گواه بودند یارای آن نداشتند که گواهی دهند. زیرا که اهل بیت که گواهی دادند ابوبکر گفت: «كنعلبة شهيدها ذنبها» و جمعی کتمان شهادت کردند به تقریر بواطیل ایشان، و جمعی گفتند این فرض علی الکفایة است، ممکن که کسی از ما لایقتر^۶ باشد بدین کار. هفتم: خود را خلیفه رسول صلی الله علیه و آله نام کرد و مع ذلک مخالف گوید: «مات رسول الله و لم يستخلف و رضى بأن استخلف الناس».

هشتم: مخالف گوید که: «ماتت فاطمة واجدة علیهما^۷».

نهم: گفت: ابوبکر «انّ لی شیطاناً یعتزینی فإذا غضبت فـ[اجتنبوا عنّی حتّی لاؤثر فی اشعارکم و ابشارکم]^۸» بنابراین قول او ممکن که آن شیطان وی را بر این

۱. اصل: موارث. ۲. اصل: لانورث و لانورث.

۳. کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۰۹۷ و ج ۱۱، ح ۳۰۴۵۴، ۳۰۴۵۵، ۳۰۴۵۸، ۳۰۴۵۹، ۳۰۴۶۰، ۳۰۴۶۱ و ۳۰۴۶۴.

۴. احزاب: ۵۳. ۵. بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۲۹۱ (باکمی اختلاف).

۶. اصل: لایغیر. ۷. اصل: واحدة علیه. ۸. کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۰۵۱.

داشته باشد که کرد آنچه کرد.

دهم: چون سوره براءت آمد رسول ﷺ نه آیت اول سورت را به ابوبکر داد و گفت: «به مگه بر این را به نبذ عهد مشرکان تا آنکه ایشان دیگر به حج که آیند برهنه طواف نکنند»، چنانکه عادت ایشان بودی، گفتند با جامه [ای] که در وی عصیان کردیم طواف خانه نکنیم. ابوبکر سه روزه راه رفته بود که جبرئیل آمد که: «اللّٰه یقرئک السلام و یقول لا یؤدّیها عنک إلّا أنت أو رجل منک» نبی گفت: «علی و منی و أنا من علی». سوره براءت تمام به علی علیه السلام داد و به عقب ابوبکر فرستاد و گفت: «ابوبکر مخیر است اگر خواهد در رکاب تو بیاید و اگر خواهد باز گردد». چون باری تعالی وی را لایق آن ندیده باشد که نه آیت به موسم رساند به نبذ^۱ عهد مشرکان، چگونه لایق خلافت عالمیان باشد؟

در آن سال ده تن از ایشان اتفاق کردند که بعد از محمد ﷺ نگذارند که علی علیه السلام خلافت کند و با هم عهد کردند و در کعبه شدند و این عهدنامه نوشتند و هر وقتی این عهد مجدّد می‌کردند تا در آن سال کار علی علیه السلام تباه کردند. چنانکه در کتاب ملل و نحل مذکور است که ایشان به دفن و تجهیز رسول ﷺ حاضر نشدند تا فرصت از دست نرود. ابوبکر گفت: «یا عمر البدار البدار قبل البوار» یعنی پیش از آنکه علی علیه السلام به این پردازد و از عزا و دفن رسول ﷺ فارغ شود، و بعد از سه روز بر سر قبر رسول ﷺ نماز کردند، چنانکه در تواریخ مذکور است.

یازدهم: دزدی را حاضر کردند، دست چپ او برید و صحابه می‌گفتند: راست می‌باید بریدن؛ او قبول نکرد.

دوازدهم: وظیفه [ای] که اصحاب از بهر او تعیین کرده بودند روز به روز راضی نشد و در میان خطبه شکایت و تشنیع می‌زد تا زیاده کردند. گفت «من مزدور شما ام اجرتم تمام بدهید» و شش هزار درم برای عایشه و شش هزار برای حفصه

۱. نقض عهد، پیمان شکستن.

تعیین کرد وظیفه هر ساله. عثمان گفت: «به خدای که من ندهم به شما و با شما آن کنم که پدران شما با فاطمه کردند.» و بدین سبب عایشه به خون عثمان فتوا داد، چنانکه ابو اسحاق ثعالبی در کتاب لطایف آورده است بدین عبارت که: «اقتلوا نعثلاً. قالت مرة بعد مرة اقتلوا حراق المصاحف» بدین سبب عثمان کشته شد.

سیزدهم: رسول ﷺ در مرض الموت ایشان هر سه را در تحت رایت اسامة بن زید کرد و اسامه را بر ایشان حاکم کرد تا بر عالمیان معلوم شود که ایشان رعیت غلام علی علیه السلام اند، به مخدومی او نشایند و ایشان در آن تقاعد کردند و گفتند: «این معلوم شد که بخواهد مرد، می خواهد که عرصه خالی بماند تا پسر عم وی خلیفه شود، به خدا که نگذاریم» و اسامه خیمه بیرون زده بود و هر روز فرستادی و ایشان را از شهر بیرون کردی، نمی رفتند و رسول ﷺ تکرار می کردی که «نقدوا جيش اسامة»^۱. رسول ﷺ ابوبکر را گفت: چرا به لشکر اسامه نمی روی؟ گفت: «یا رسول الله تو رنجوری و نمی خواهم که خبر تو از راکبان و واردان پرسم».

گویند: چون ابوبکر خلیفه شد و از جیش اسامة بن زید تقاعد کرد و مخالفت رسول ﷺ، اسامه دوازده میل رفته بود. ابوبکر نامه نوشت به اسامة بن زید بدین عبارت که: «بسم الله الرحمن الرحيم من أبي بكر الصديق خليفة رسول الله، إلى اسامة بن زید. أما بعد، فإن المسلمين استخلفوني ورضوا بي فإذا قرأت كتابي فاقبل إليّ والسلام» و منع کرد از عملی که رسول ﷺ او را فرموده بود و بر آن نصب کرده.

اسامة بن زید جواب نامه نوشت که: «بسم الله الرحمن الرحيم من اسامة بن زید الذي ولّاه رسول الله إلى عنق^۲ بن أبي قحافة. أما بعد، فإنه ورد عليّ منك كتاب ينقض^۳ آخره أوّل. زعمت أنك خليفة رسول الله ثم ذكرت أن المسلمين استخلفوني، أما قولك إن المسلمين استخلفوني أنا لم أستخلفك ولم أرض بك فإذا

۳. اصل: ينقض.

۲. نسخه ر (اصل: عتيق).

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۸.

قرأت کتابی هذا فأقبل الوجه الذي وجهك فيه رسول الله معي». و همچنین عباس عم رسول ﷺ، و زبیر عوام ابن عمّ رسول صنیّه نام، و ابوسفیان بن حرب بر وی ردّ کردند تا به حدّی که زبیر عوام شمشیر کشید بر وی چنانکه در اربعین فخر رازی وارد شد این و مثل این، و عایشه بر ابوهریره [انکار کرد که تجمل می‌کرد به لباسها و مرکوب و مملوکان ابوهریره] گفت: «یا امّ المؤمنین! کفی فائی غیرت سبع مائة حدیث من أحادیث رسول الله قالها فی علی بن أبی طالب إلی أبیک و صاحبه تمشیةً لأمرهما^۱» عایشه خجل شد و سر در پیش انداخت. امیرالمؤمنین و عمر و عایشه تکذیب ابوهریره می‌کردند برای افتراها که می‌کرد.

فایده: فاطمه علیها السلام روزی به روضه رسول ﷺ نشست بود، ابوبکر بر وی بگذشت. گفت: «یا فاطمة! دفن صاحبک لیلۃ الأربعاء» یعنی رسول در آن جهان بد حال است. اما معلوم نبود یمکن که [شب] چهارشنبه [دفن] نشده باشد و یمکن [که چون] مردم گویند [هر که را شب چهارشنبه مدفون کنند] وی را عقوبت کنند آنجا. خیر الخلق را شب چهارشنبه دفن کردند تا معلوم شود که اعتماد بر عمل مدفون است نه بر زمان دفن.

چهاردهم: عاجز شد از میراث دادن جدّه تا مغیره بن شعبه وی را تنبیه کرد. پانزدهم: معنی ابّا فی قوله تعالی ﴿وَأُفَکِهَتْ وَأَبَّا﴾^۲ نشناخت و عمر نیز نشناخت و گفتند: «أیّ سماء تظلنا و أیّ أرض تقلنا إذا قلنا فی کلام الله برأینا، فأما الفاکهة فنعرفها و أما الأب فلا نعرفه»^۳ و علی علیه السلام در حضور مهاجر و انصار «سلونی عما دون العرش»^۴ گفت، حاضر بود و با گوشه [ای] پرداخته بودند. فرق بود میان کسی که «سلونی» گوید و کسی که «اقیلونی» گوید.

شانزدهم: حدّ خالد ولید نزد و حدّ خدا که قصاص است بر وی نراند به قول

۱. اصل: لامرها. ۲. عبس: ۳۱.

۳. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۴۷.

۴. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۵۴؛ حذیقة الشیعة، ص ۱۶، ۷۲، ۱۵۶ و ۱۹۶؛ کامل بهایی، ج ۱، ص ۱۴۶، و....

خدا، به شهادت عمر در این، و سبب آن بود که خالد، مالک بن نویره را کشته بود از بنی حنیفه، و در آن شب با زن وی فساد کرده و مع ذلک وی را سیف الله نام کرد، و مال و اسیر بنی حنیفه در میان مسلمانان قسمت کرد و نام ایشان اهل رده کرد و عمر آن را کاره بود، اما سخن وی قبول نکرد، و عمر غنیمتها را قبول کرد اما تصرف نکرد. در ایام خلافت خود به ارباب ردّ کرد و بفرمود تا اسیران را که مانده بودند با ایشان رد کردند، و سبب این کار آن بود که قبیله بنی حنیفه زکات به وی ندادند. گفتند ما زکات مال خود در زمان رسول ﷺ به فقرای قبیله خود می دادیم، امروز نیز همچنان می کنیم، و مع ذلک خلافت حق بنی هاشم است، تو چه کار داری با این شغل و یقین است که منع زکات به تأویل مانع [قتل] و اسر^۱ باشد نه موجب قتل. خالد حرب در پیوست تا مؤذن بنی حنفیان بانگ نماز گفت. حنفیان به جمع در نماز شدند، خالد در سر ایشان افتاد و جمله را در رکوع و سجود شهید کرد، و رسول ﷺ گفت: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله و أني رسول الله، فإذا قالوا ذلك فقد عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقّ و حسابهم على الله»^۲ و صحابه در آن شب با سرهم به زنا مشغول شدند با زنان آن شهدا و مع ذلک حنفیان که به تأویل زکات ندادند خون و مال ایشان را حلال دانند و معاویه که زکات از امیرالمؤمنین علی علیه السلام منع داشت و خون وی و اولاد وی علیه السلام حلال داشت و حرب کرد، وی را مصیب دانند.

هفدهم: [شخصی]^۳ را با بیعت خود دعوت کرد، قبول نکرد. بفرمود تا وی را به آتش انداختند. آن زاهد مظلوم در میان آتش کلمه شهادت تکرار می کرد تا جان بداد.

۱. اسیر کردن.

۲. کنز العمال، ج ۱، ح ۳۷۰ - ۳۷۹؛ ج ۵، ح ۱۴۱۶۳ و ج ۶، ح ۱۶۸۳۶، ۱۶۸۳۷ و ۱۶۸۴۶.

۳. اصل: فجأة.

هجدهم: شک کرد در امامت خود و گفت: کاشکی از رسول ﷺ پرسیدمی از این کار و از آنکه انصار را در این کار حقی هست یا نه و گفت: کاشکی فدک از فاطمه غصب نکردمی، و کاشکی در خانه وی نشکستمی و نسوختمی، و کاشکی در سقیفه بنی ساعده بر دست عمر یا ابو عبیده بیعت نکردمی و در این کار شروع نکردمی و ایشان امیر بودندی و من وزیر، و کاشکی بنو حنیفه را نکشتمی.^۱ اصبع بن حرملة لیثی گوید در حق او چون اشعث قیس مرتد شد از اسلام و خالد وی را گرفته به وی فرستاد، وی مستحق قتل بود. ابوبکر با پدر خود ابو قحافه مشورت کرد. ابو قحافه گفت: «اشعث قیس از اکابر زمانه است و او را و پدر او را چون ما هزار خدمتکار بود. خواهر خود را به زنی به وی ده که دامادی وی ما را فخری عظیم بود.» [و ابوبکر به قول پدر ابرتر عمل کرد]^۲.

فصل دوم: آنچه در حق عمر گفته‌اند

اول: آنکه چون رسول ﷺ گفت: «أعرفکم بالمنافقین حذیفه»^۳ و امیر المؤمنین علیه السلام گفت: «حذیفه عراًفاً بالمنافقین»^۴. عمر دو کُرت به بر حذیفه رفت و گفت: «أبالله أخبرک رسول الله أنى من المنافقین؟» حذیفه گفت: «ما كنت لأفشی سر رسول الله» چنانکه در کتاب سواد و بیاض آمد از کتب اهل سنت در ذکر طبقات مشایخ.

دوم: که چون رسول ﷺ نقل کرد، ابوبکر به سبحه بود، و آن دیهی است. عمر پیش وی شد و گفت: «خایفم که وی نمرده باشد و حیل کند تا معلوم شود که صدیق کیست و عدو کیست، یا خود چون موسی غایب شده باشد.» ابوبکر

۲. نسخه «ر» و «آ».

۱. مضمون این حدیث در کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۱۱۳.

۳. حدیقة الشیعة، ص ۳۲۰ و المحتضر، ص ۵۵.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۱۵.

گفت: «وی بمرد به دلیل آنکه ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ﴾^۱ گفت: «پنداری من این آیت نخواندم؟» عند این ابوبکر نیز به خیال افتاد و پیش رسول ﷺ شد و چادر از روی رسول ﷺ باز کرد و سر برداشت و گفت: «فداک اُبی و اُمی طبت حیاً و میّتاً» و با عمر گفت: «البدار البدار قبل البوار» بشتاب بشتاب یا عمر به طلب خلافت، و بیعت بستان پیش از آنکه علی به این کار پردازد، چنانکه در کتاب ملل و نحل مذکور است. و در آن روز چهار صد کس به ولایتها و شهرها و دیه‌ها و قبایل عرب و با کارهای مرجو النفع مرسوم^۲ کردند و روز دوم در اطراف اسلام هر یکی را به عملی و شغلی فرستادند به امثله، بر سر آنها نوشته که «من خلیفة رسول الله». روز سیم که کار خود تمام کردند بر سر قبر رسول ﷺ رفتند و نماز بر قبر وی کردند.

سیم: عمر خواست که حدّ مجنون زند، علی علیه السلام گفت: «مزن که رُفع القلم عن المجنون». عمر گفت: «لو لا علیّ لهلك عمر»^۳ و عمر خواست که حدّ زن حامله زند از جهت زنا، علی علیه السلام گفت: «إن کان لک علیها سلطان فما سلطانک علی ما فی بطنها؟» عمر گفت: «لو لا علیّ لهلك عمر».

چهارم: عمر روزی خطبه می خواند، گفت: «هر که بر مهر زن مغالات^۴ کند و از چهار صد درهم بيفزايد حدّ بزمن بر وی و با چهار صد درم آرم».

پیر زنی حاضر بود، گفت: «یا عمر کلام تو اولی به قبول بود یا کلام خدا؟» عمر گفت: «کلام خدا». پیر زن گفت: «فقال تعالی: ﴿وَأَتَيْتُمُ إِحْدِيَهُنَّ قِنْطَاراً فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً﴾^۵ عمر در گریه افتاد و گفت: «خاموش شدید تا پیر زنی کوفت می دهد مرا؟» آنکه گفت: «کُلّ أفقه من عمر حتّی المخدّرات فی البیوت»^۶ و رُوی: «حتّی العجائز فی البیوت».

۱. زمر: ۳۰.

۲. اصل: موسوم.

۳. اصل: علی.

۴. بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۹؛ احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۳؛ استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۴ (به نقل از تشیع در مسیر تاریخ)؛ الکافی،

ج ۷، ص ۴۲۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶ و تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۵۰.

۵. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۹۷.

۶. نساء: ۲۰.

۷. از حدّ گذراندن.

پنجم: تخلف کرد از جیش اسامه.

ششم: شنید که جمعی در خانه [ای] به شرب مشغول‌اند، بر بام آن خانه شد و بانگی برایشان زد به تهدید. شخصی از میان ایشان گفت: «یا عمر سه خطا کردی: اوّل که رسول ﷺ گفت: «السلام قبل الکلام» تو سخن پیش از سلام گفتی. دوم که قال الله تعالی: ﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾^۱ تو از بام خانه درآمدی. سیم که قال الله تعالی ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾^۲ تو تجسس کنان بر سر ما هجوم کردی». عمر خجل شد و باز گردید.

هفتم: که عمر به وصیت ابوبکر به مجلس خلافت متمکن شد و وصیت رسول ﷺ قبول نکرد به امامت علی علیه السلام.

هشتم: که علی را علیه السلام گرفته و بسته آورد که بیعت کن به خلیفه زمانه.

نهم: که چون فاطمه علیه السلام مانع شد، در به شکم فاطمه علیه السلام زد و فرزندی نرینه در شکم وی بکشت و در خانه بسوخت و خالد را فرمود که فاطمه علیه السلام را بزنی، تا شمشیر در غلاف بر بازوی فاطمه معصومه علیه السلام زد، تا روز وفات بازوی مبارک وی سیاه بود.

دهم: که حجت فدک فاطمه علیه السلام بدرید که ابوبکر داده بود به امضای خط رسول ﷺ.

یازدهم: خمس قرابت بینداخت.

دوازدهم: متعه حج و متعه زنان بینداخت که هر دو نص قرآنند، و گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله حلالین فأنا أحرّمهما وأعاقب علیهما متعه الحج و متعه النساء»^۳.

سیزدهم: که حد مغیره بن شعبه نزد، که زنا کرده بود ورد گواهی گواهان کرد و

۱. بقره: ۱۸۹.

۲. حجرات: ۱۲.

۳. صحیح مسلم کتاب حج، صحیح بخاری کتاب حج، باب تمتع.

گواهان را حدّ بزد، به سبب آنکه میان وی و میان مغیره صداقتی بود.
چهاردهم: تراویح^۱ به جماعت گزاردن بدعت نهاد و ابوبکر و رسول ﷺ تراویح تنها کردند.

پانزدهم: که خلافت در شورا نهاد که سنت جاهلیت بود.
شانزدهم: که خراج بر سواد نهاد.
این و امثال این، فیا لها قضیه فی شرحها طول.

فصل سیم آنچه در حق عثمان گفته اند

اوّل: آنکه مقدّم شد بر بنی هاشم که معدن علم و وحی بودند و وی از شجره ملعونه قرآن بود که بنی امیه اند. گویند که رسول ﷺ به خواب دیده بود که کلاب و خنازیر بر منبر او می رفتند. رسول ﷺ از آن خواب بترسید و از جبرئیل علیه السلام تعبیر این خواب پرسید، گفت: «بنی امیه اند که بر دین تو مستولی شوند و از ایشان چهارده ملک بوند،^۲ اوّل ایشان عثمان بود»^۳.

دویم: که بر اهل دین^۴ دست عدوان دراز کرد و حقوق ایشان به خویشان خود می داد تا به حدّی که روزی صد هزار درهم مال غنیمت افریقیه^۵ به مروان داد و ایّام مهاجر و انصار از گرسنگی جان می دادند.

سیم: آنکه مروان که طرید رسول ﷺ بود و طرید عمر، او را باز خواند و وزارت به وی داد و آن لعین را بر مسلمانان حاکم گردانید.

چهارم: آنکه مصاحف بسیار بسوخت تا غایتی که عایشه گفت: «اقتلوا حرّاق

۱. جمع ترویجه به معنی نشستن، جلسه و نشست مختصر پس از خواندن چهار رکعت نماز در شب ماه رمضان و نیز

چهار رکعت نماز شب. ۲. اصل: بودند.

۳. این مطلب در احادیث ذیل طرح گردیده است: کنز العمال، ج ۵، ح ۳۱۰۵۴، ۳۱۰۵۵، ۳۱۰۵۶، ۳۱۰۵۷، ۳۱۰۵۸، ۳۱۰۵۹.

۴. ر: اهل بیت. ۵. ۳۱۰۵۹، ۳۱۰۶۰، ۳۱۰۶۲، ۳۱۰۶۳، ۳۱۰۶۴ و

۵. اصل: فریفته.

المصاحف». و به در خانه ابن مسعود رفت و از وی قرآن می‌خواست، به وی نداد، چندان بزد که در آن سه روز درگذشت. در خانه وی رفت و مصحف بیرون آورد و مروان را بر آن امین کرد تا مصحفی بنوشت از آنجا چنانکه او خواست، از تحریف و نقصان.

پنجم: که ولید عتبه خمر خواره را امام خلق کرد. تا وقتی که نماز به جماعت می‌کرد و در آن شب صبحی کرده بود، بعد از الحمد شعر می‌خواند به جای سوره. این است شعر:

علق القلب رباباً بعد ما شبت شباباً

پس گفت: «هل أزيدكم أنما أنا أطرب».

ششم: که سعید^۱ بن عاص را به کوفه والی گردانید. تا وی آنجا اظهار ظلم و معاصی کرد که به طوامیر، تحریر آن نتوان کرد، تا حدی که او را زنان از آنجا بیرون کردند به دیهی افتاد از دیه‌های کوفه.

هفتم: که عبدالله بن سعید عاص را والی مصر کرد و وی آنجا ظلم فاش کرد. چند کثرت به شکایت وی از کثرت ظلم پیش عثمان آمدند قبول نکرد. آخر الامر از خجالت خلق محمد بن ابابکر را به مقام وی فرستاد و در پنهان نوشت که: «إذا جاءكم محمد بن أبي بكر فاقتلوه». امیر المؤمنین علی^{علیه السلام} محمد بن ابی بکر را از این حال خبر کرده بود به معجزه امامت. محمد بن ابی بکر آن خط را از قاصد بستاند و با مدینه آمد تا سی و سه هزار تن اتفاق کردند به کشتن او.

هشتم: که حکم بن العاص را که طرید رسول^{صلی الله علیه و آله} بود باز خواند و ابوذر غفاری را که حبیب رسول^{صلی الله علیه و آله} بود از شهر بیرون کرد تا در رباط ربنده بمرد و آن رباطی است میان عرب و روم که به چهل فرسنگی آبدانی ندارد.

نهم: که صحابه عمار را به وی فرستادند که از خدا بترس و حقوق ما را به ما

ده. عمار را چندان بزد که غش رسید و چهار نماز از عمّار فوت شد و رسول ﷺ در حقّ عمار گفت: «خالط الإیمان لحمه و دمه»^۱. و گفت: «اشتباقت الجنة إلى ثلاث: عليّ و عمّار و سلمان»^۲ و گفت: «من أراد أن ينظر إلى عيسى بن مريم في خلقه و خلقه فلينظر إلى أبي ذر الغفاري»^۳.

دهم: که روزی چهار هزار درهم به چهار نفر داد از اقربای خود و اولاد مهاجر و انصار از گرسنگی فریاد می کردند و وی اجابت نمی کرد.

یازدهم: از رسم خلفا بیرون آمده به طبل و علم و غلامان ترک و حجاب مراعات رسوم قیصره رفتی. روزی امیرالمؤمنین علی ﷺ نصیحت وی می کرد در باب اتلاف بیت المال. وی از آن نصیحت برنجید به حکم ﴿وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾^۴ و دوات به امیرالمؤمنین انداخت، و امیرالمؤمنین شمشیر بر وی کشید.

دوازدهم: که عشور بر اموال تجارت نهاد و بر صحراها و علفزارها خراج بنهاد تا چهارپایان مسلمانان به گرسنگی می مردند. مسلمانان می آمدند و علفزارهای صحراها را می خریدند از وی. بدین سبب اتفاق کردند به قتل وی تا گفتند: «قتلناه کافراً»، چنانکه در نکت الفصول عجلّی آمده، و نگذاشتند که وی را دفن کنند تا در محلات او را سباع بخوردند. سیم روز مروان حکم استخوانهای وی جمع کرد و با سه غلام او به گورستان بردند. هیچ کس بر وی نماز نکردند از مسلمانان الا مروان و این سه غلام، و نگذاشتند که به گورستان مسلمانان دفن کنند تا به [حش کوکب]^۵ بردند از گورستان جهودان و این قبّه که ظاهر است، قبّه عثمان مظعون^۶ است و امثال این.

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۱۱۲.

۱. کامل بهایی، ج ۱، ص ۱۵۲، و ج ۲، ص ۷۶.

۵. اصل: جیش کبک.

۳. کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۳۲۳۱. ۴. اعراف: ۷۹.

۶. اصل: مطعون.

مسئله: در بیست و پنج سال که مدّت خلافت شیوخ ثلاثه بود هرگز امیرالمؤمنین علیؑ را در هیچ عملی از دنیاوی مجال و مدخل ندادندی و به هیچ شغلی مرسوم^۱ نکردندی و به صورت شهر بند می‌داشتند و وی ﷺ هرگز از دروازه بیرون نرفت در این مدّت، الا در حرب مسيلمۀ کذاب که به اذن ایشان بیرون شد و پیش از وی خالد با لشکر وی مسيلمۀ کذاب را کشته بود به دست وحشی قاتل حمزه.^۲ [اما وحشی در آخر عمر به شام افتاد و در خرابات به فاحشه [ای] عاشق شد و قریب یک سال با وی در خمر خوردن مشغول بوده تا روزی آن لعین مست سر بران آن لعینه نهاد و به دوزخ رفت مجنّب و سکران خسر الدنيا و الآخرة.

مسئله: قدم النبی ﷺ عمرو بن العاص علی ابی بکر و عمرو عثمان و هو قد صلی بهم و لم یقتد علیّ بأحدٍ غیر النبی ﷺ.

۱. اصل: موسوم.

۲. در نسخهٔ اساس این قسمت افتادگی دارد، ادامه داستان وحشی و مسئله و شروع باب العاشر و فصول اول و دوم از نسخهٔ «ر» نقل گردیده، در نسخهٔ «آ» نیز به همین صورت نقل شده است.

باب دهم

در مسایل متفرقه

مشمول بر هشت فصل:

فصل اول: در ذکر طلحین و عایشه

اجماع مسلمانان است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده: «یا علی ستقاتل بعدی القاسطین و المارقین و الناکثین»^۱ و قاسطین معاویه و لشکر او بودند، و مارقین خوارج نهروان، و ناکثین طلحه و زبیر. زیرا که ایشان با علی علیه السلام بیعت کردند و به آخر نکث عهد نمودند، و اول کسی که بر علی بیعت کرد بعد از قتل عثمان طلحه بود و دست او شل بوده، حضرت را از این حال خوش نیامد و فرمود: «با دست شل آمده و حال آنکه تو ظلم خواهی کرد و کافر خواهی مرد. زیرا که که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «یا علی من حاربک فقد حاربنی»^۲ و هر که بر پیغمبر حرب نمود کافر بوده. «پس طلحه و زبیر... که بر امیرالمؤمنین حرب کردند کافر باشند. چه ابی بکر که خلافت وی در بیعت مردم بوده نه به نص و عصمت، بنی حنیفه که زکاتش ندادند، ایشان را غارت کرد و بعضی را بکشت و بعضی را اسیر کرده تکفیر کرد.

۲. العمدة، ص ۲۲۰.

۱. مضمون این روایت در کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۱۵۵۲ و ۳۱۵۵۳.

چون طلحه و زبیر و... از مدینه لشکری با هم پیوسته، در بصره به قصد محاربه بر امیرالمؤمنین بیرون آمدند، و هر چند آن حضرت ایشان را به نصایح و مواعظ تخویف فرمود ایشان هیچ اندیشه ننمودند و ابتدا به قتل کردند، و هفتاد تن از موالیان و یک جبهتان امیرالمؤمنین را به قتل آوردند و بیت المال غارت کردند و سعی در فساد نمودند به قول خدا و رسول کافر باشند و خدای تعالی فرموده: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا﴾^۱ به قوله ﴿عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۲ و فرموده: ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾^۳ و در زمان حضرت رسالت ﷺ نکث عهد خلافت امیرالمؤمنین نمودند و بعد از پیغمبر دو نوبت، و حق تعالی فرموده: ﴿وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾^۴ و خدای تعالی درباره زنان فرموده: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾^۵ و عایشه خلاف قول حق نموده از کاشانه خود بیرون آمده و در میان جماعتی مردان بیگانه به قتل امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شد، و خدای تعالی سوره ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾^۶ درباره وی و حفصه فرو فرستاد و ایشان را تشبیه به زنان نوح کرد و قال فیها: ﴿وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾^۷ و قال تعالی: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ﴾^۸ و به اجماع ایشان، یعنی طلحه و زبیر و عایشه باغی شدند و خدای تعالی امر به قتل باغی فرموده حیث قال: ﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾^۹.

اگر خصم گوید که ایشان توبه کردند.

گوییم: طلحه را مروان در حرب کشت و زبیر گریخته می رفت تا خود را به معاویه رساند و به استظهار وی با علی علیه السلام خصومت کند. پس تائب نباشند.

۱. مائده: ۳۳.

۲. توبه: ۱۲.

۳. فتح: ۱۰.

۴. احزاب: ۳۳.

۵. تحریم: ۱.

۶. تحریم: ۱۰.

۷. احزاب: ۳۰.

۸. حجرات: ۹.

اگر خصم گوید: که حضرت علی فرموده: «قال رسول الله ﷺ: قاتل ابن صفية في النار».^۱

گوییم: قاتل زبیر برای جامه‌ای که از علی علیه السلام بستاند زبیر را کشت، نه برای خدای تعالی، از این جهت در دوزخ رفت چه در آخر خارجی شد و به خروج مرد. اگر خصم گوید که عایشه بعد از محاربه توبه کرد.

گوییم: اگر تائب می‌بود ترغیب معاویه به قتل آل علی نمی‌نمود و مردم را به قمع و قلع ایشان نمی‌فرمود. زیرا که چون کتابت عایشه به معاویه رسید و مضمون آن را به اهل شام رسانید، خلائق به کشتن اهل البیت دلیر شدند و همچنین در روزی که نعل حضرت امام حسن را امام حسین در روضه جد بزرگوار خود آورد که بر او نماز گزارد، عایشه بر استری سوار شده آنجا حاضر شد و کسان خود را فرمود که تیر بر نعل حسن بزنند. پس در عصیان و طغیان غیر تائب بوده باشد.

فصل دوم

چون حضرت حسین بن علی علیه السلام را با جمعی از اولاد و اخوان و بنی اعمام و احوال و محبین و انساب در کربلا شهید کردند، عسکر شامت اثر یزید سوره ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾^۲ می‌خواندند و شادی می‌نمودند در غلبه یزیدیان و مغلوبیت آل پیغمبر آخر الزمان، و یزید پلید در اطراف ممالک خود فتح نامه [روان] کرد و خلائق به شومی وی مستحق دوزخ شده، از سر جهل و بدعت رسم و عادت خود دشمنی آل عبا و دوستی یزید مرید به جهت دنیای بی‌بقا کردند، و در دهه عاشورا به عیش و شادمانی می‌گذرانیدند و در لیلۃ العاشر دست [و پای] خود را حنا بسته، تا روز به سماع و غنا می‌بودند، چنانچه اهل لار روز دهم محرم را کالکید دانسته، آن روز را محیا گویند، و مشایخ متصوفه منحوسه در آن روز به

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۱۵. ۲. فتح: ۱.

استماع دَف و نی و سماع می پویند - نعوذ بالله من شرور أنفسهم و من سيئات أعمالهم - و لكن بحمد الله و منه که در این اوقات فرخنده ساعات، قضیه منعکس شده و در جمله ممالک عراق و خراسان، بلکه در بلاد هندوستان، بر سر منابر لعن برابی بکرو عمر و عثمان و جمیع دشمنان علی کرده، مدح و مناقب اهل بیت سید المرسلین می گویند. الحمد لله الذي هديهم و إيانا بمتابعة محمد خاتم الأنبياء و أولينا بموالاة عليّ فاتح الأولياء.

فصل سیم

از جمله اخلاق سیئه نواصب آنکه جماعتی که بر قتل حسین علیه السلام معاونت کرده اند، بر ایشان و اولاد ایشان وقفها کرده اند و چنانکه ذریات بنی هاشم به نزدیک شیعه معظم اند، اولاد آنان پیش نواصب معظم اند. از ایشان جمعی اند که ایشان را بنو المکبرین خوانند و مکبر شخصی بود که سر حسین علیه السلام را به دمشق می بردند، وی در پیش می رفت و تکبیر می گفت که یزید را فتح برآمد، و جمعی اند که ایشان را بنو قضیب می خوانند و ایشان اولاد شخصی اند که قضیب بر دست یزید داد تا بر لب و دندان مبارک امام حسین علیه السلام میزد که بوسه گاه رسول و فاطمه و جبرئیل علیه السلام بود، و بنو الطشت اولاد کسی اند که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در طشت نهاده، پیش یزید کافر برد - علیه اللعنة - و بنو السنان جمعی اند که پدران ایشان سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سنان نیزه کرده می برد از عراق به شام، و بنو النعل اولاد کسی اند که پدران ایشان بعد از قتل حسین علیه السلام به کربلا رسیدند و کافران از قتل فارغ شده بودند، گفتند: حیف ما را این سعادت نبود و اسب بر پشت و پهلوی حسین معصوم علیه السلام می راندند تا پیش یزید معظم شدند. لعینان آن نعلها را از سم اسبان کردند و از آنجا مثل خمیر مایه باز گرفتند و بر در سراها می زنند تا روز قیامت برای

تبرک. بنو الفردجی اولاد کسی اند که سر حسین علیه السلام را در فردج بیرون^۱ در دمشق برد، و آن نام دروازه‌ای است آنجا معظم. بنو الفتحی اولاد قومی اند که بعد از قتل حسین علیه السلام ﴿إِنَّا فَتَحْنَا﴾ می خواندند به شکرانه فتح یزید به قتل حسین علیه السلام.

بدان که سنی صادق آن کس است که این شرایط مراعات کند، و اگر نه چنین بود وی را رافضی خوانند، بدان معنی که رضای نمی دهند به قتل اولاد رسول و عترت او علیه السلام و روز عزا و خون رسول صلی الله علیه و آله و سلم وی نیز اندوهگین است و شادی نمی کند، و بول و منی می شوید و چون نماز می کند به راست و چپ ننگرد، و با پوست مردار و با پوستینهای مردار نماز نمی کنند، و بعد از نماز و پیش از نماز ادعیه بسیار می خوانند، و به اوایل سورت بسم الله الرحمن الرحیم بلند می گوید، و جمله رسولان را و خاصه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را زانی و عاصی نگویند و ندانند^۲، و خدای را پاک و منزه و عادل می دانند، و زکات مال خود به صلحا دهند، و اقتدا به مستان و فاسقان نکنند در نماز.

فصل چهارم

رسول صلی الله علیه و آله و سلم زید بن حارثه را بخريد و در سوق عکاظ^۳ به مال خدیجه، و خدیجه وی را به رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخشید و رسول صلی الله علیه و آله و سلم وی را آزاد کرد، و او را از پدر او حارثه کلبی دزدیده بودند. حارثه که بر احوال خبر یافت با رؤسای بنی کلب پیش ابوطالب آمد و به خانه او نزول کرد، و او را شفیع ساخت پیش محمد صلی الله علیه و آله و سلم که: «زید را به من فروش یا به منت به من ده». رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «من زید را آزاد کردم. اگر خواهد با پدر برود». زید گفت: «من از پدر مشرک بری شدم». حارثه عند این استماع کلام گفت: «من از فرزندی وی بری شدم و وی را از میراث خود بری کردم». بر زید این سخن سخت آمد. چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر این سخن اطلاع یافت

۱. اصل: جیرون.

۲. اصل: نداند.

۳. اصل: عکاظه.

گفت: «من زید را به فرزندی قبول کردم» زید عند این کلام معروف شد به زید بن محمد، و این نوع از قدح خلافت عترت خواست بود. وحی آمد که: ﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ﴾^۱ یعنی بگویید زید بن حارثه کلبی. خلق قبول نکردند، وحی آمد که: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾^۲ و لم یقل من رجاله. مردم از این سخن باز نمی ایستادند. عاقبت وحی رسید که زید بن محمد نیست بلکه زید بن حارثه است، تا را زن کند، تا عالمیان بدانند که زید بن محمد نیست بلکه زید بن حارثه است، تا حکم آیه مباهله و خلافت حسن و حسین بر اصل خود بماند.

فصل پنجم: در آنکه مذهب زیدیه باطل است

بر چند وجه:

اول: یقین است که مذهب زید در زمان رسول ﷺ نبود، زیرا که زید بعد از علی زین العابدین ﷺ خروج کرد، چون نبود بدعت باشد و رسول ﷺ گفت: «لِكُلِّ صَاحِبِ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ إِلَّا صَاحِبَ الْبَدْعِ وَالْأَهْوَاءِ، لَيْسَ لَهُمْ تَوْبَةٌ أَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ»^۳ چنانکه در باب ششم در فصل سیم در بیان ائمه ضلال گفته شد.

دویم: آنکه از برای محمد باقر ﷺ تا پانصد احادیث جلیه و خفیّه و وصیت امیرالمؤمنین ﷺ و حسن و حسین و علی زین العابدین ﷺ در حق او در معرض او بود، و آنجا عصمت و اینجانه، پس «دع ما یریبک الی ما [لا] یریبک»^۴ و جابر بن عبد الله انصاری - قدس الله روحه - اقرار کرد به وصایت رسول ﷺ به امامت باقر ﷺ و التفات به وی که زید است نکرد، و اکثر معمران تابعین بدین وجه گفته اند. سیم: آنکه اجماع حاصل آمد به بطلان ایشان از سنت و شیعه.

چهارم: [اگر گویند:] هر که خروج گوید [مستحق امامت باشد] باید

۱. احزاب: ۵.

۲. احزاب: ۴۰.

۳. مضمون این روایت در بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۱۶.

۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۹.

علی علیه السلام در ایام صحابه مستحق خلافت نبوده باشد و نه رسول صلی الله علیه و آله قبل الهجرة. زیرا که خروج نکردندی و باری تعالی امامت را به خود حواله کرد چنانکه گفته شد و جایی به صبر چنانکه در آخر سورة الم تنزیل سجده ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾^۱ هیچ جا به خروج حواله نکرد، و جایی به عصمت حواله کرد، چنانکه گفت: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲

پنجم: [اگر امام از بنی فاطمه باید لا بشرط]^۳ شاید که روزی ده فاطمی خروج کند، و این فساد محض است.

ششم: چون عصمت ثابت شد، امامت مدعیان زیدی باطل شد.
هفتم: اجماع است که اجماع صحابه حق است و ایشان به سه فرقت شدند: یا قائل بودند به نص، و این برای علی علیه السلام بود؛ یا به میراث گفتند، و این عباسیان بودند؛ [یا] به اختیار و این صحابه بودند، و [رابعی]^۴ نبود اینجا؛ و جمله متفق بودند به بطلان رابعی^۵ که آن خروج است، که اگر خروج بودی، خدا و رسول صلی الله علیه و آله از آن خبر کرده بودند و معلوم ایشان بودی و به ما رسیدی.

فصل ششم

صحابه ها که بر ابابکر بیعت نکردند:

۱. سلمان فارسی بود تا روز سقیفه گفت: «دانی و ندانی، کردی و نکردی، چه دانی که چه کردی؟ حق از میوه ببردی»، یعنی حق علی علیه السلام.
۲. ابوذر؛ یعنی جندب بن جنادة غفاری.
۳. حذیفه الیمانی.
۴. خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین.

۳. نسخه «آ».

۲. بقره: ۱۲۴.

۱. سجده: ۲۴.

۵. اصل: رابعی.

۴. اصل: ثالثی.

٥. مقداد بن الأسود الكندي.
٦. سعد بن معاذ الأنصاري.
٧. ابو الهيثم بن التيهان.
٨. عمّار بن ياسر.
٩. خباب بن الأرت.
١٠. قيس بن سعد.
١١. بريدة الأسلمي.
١٢. خالد بن سعد بن العاص.
١٣. ابو أيوب خالد بن زيد الأنصاري.
١٤. [سهل] بن حنيف.
١٥. عثمان بن حنيف.
١٦. قيس [بن] سعد بن عباده خزرجي.
١٧. جابر بن عبد الله انصاري.
١٨. ابو سعيد خدری.
١٩. عبد الله بن عباس.
٢٠. فضل بن عباس.^٢

فصل هفتم: در آنکه امیرالمؤمنین علی عليه السلام فاضلتر است

از انبیای پیشین از هر یک یک

و دلیل بر این وجوه است:

١. اصل: زید.

٢. اسامی و تعداد این افراد در منابع گوناگون متفاوت است. برای اطلاع بیشتر نک: تاریخ یعقوبی، ج ٢، ص ١٢٦؛ اسباب الاشراف، ج ١، ص ٥٨٨؛ العقد الفريد، ج ٤، ص ٢٥٩ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ٢، ص ٥٠ به بعد.

اَوَّل: حدیث «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى [يوشع]^۱ في تقويه، وإلى إبراهيم في [حلمه]^۲، وإلى موسى في هيئته، وإلى عيسى في عبادته، فلينظر إلى [وجه علي]^۳». ^۴ چنانکه فخر الدین رازی گفت که احمد بیهقی صاحب کتاب مشاهیر الصحابه ایراد کرد. آنچه در این پنج پیغمبر اولوا العزم متفرق بود از خصال حمیده، در وی جمع بود. پس باید که افضل ایشان باشد.

دویم: که در قرآن و حدیث وی را نفس رسول ﷺ خواند، و رسول ﷺ افضل انبیاست. پس باید که نفس وی افضل نفوس انبیا باشد.

سیم: که علم رسول ﷺ وی را بود و علم جمله انبیاء به خبر «لو کسرت^۵ لی الوسادة»^۶ و قال الله تعالی: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۷ و قال تعالی: ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۸

اما بتفصیل^۹: در حق آدم گفت: ﴿وَعَصَى^{۱۰} آدَمُ﴾^{۱۱} و قال تعالی: ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾^{۱۲} و در حق وی گفت: ﴿يُوفُونَ بِالَّذْرِ﴾^{۱۴} و شبه این در سوره هل اتی، و آدم ﷺ گندم خورد تا از جنت بیرون کردندش، و امیرالمؤمنین سه قرص جو داد و جنت خرید. کما قال الله تعالی: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^{۱۵} و پسران نوح ﷺ بودند که ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾^{۱۶} و پسران علی ﷺ بودند که: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾^{۱۷} و زن نوح و لوط بودند که: ﴿فَخَانَتَاهُمَا﴾^{۱۸}، زن علی ﷺ بود سیده النساء که: ﴿نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ﴾^{۱۹}، و در سفینه نوح هفتاد و

۱. اصل: نوح. ۲. اصل: خَلْتَه. ۳. اصل: علی بن ابیطالب ﷺ.

۴. ترجمه کتاب علی و السّنة، صص ۳۱-۳۲. (به نقل از قاموس البحرين).

۵. اصل: ثنیت. ۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳۶.

۷. زمر: ۹. ۸. مجادله: ۱۱. ۹. اصل: تفضیل.

۱۰. اصل: فعمی. ۱۱. طه: ۱۲۱. ۱۲. اصل: یجد.

۱۳. طه: ۱۱۵. ۱۴. انسان: ۷. ۱۵. انسان: ۸.

۱۶. هود: ۴۶. ۱۷. آل عمران: ۶۱. ۱۸. تحریم: ۱۰.

۱۹. آل عمران: ۶۱.

سه تن ناجی شد و در سفینه علی علیه السلام عدد ما لایحصى که: «مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجى»^۱، و ابراهیم گفت: ﴿وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾^۲ علی علیه السلام گفت: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»^۳، و ابراهیم تسلیم شد به ذبح اسماعیل، علی علیه السلام تسلیم شد به ذبح خویش، شب غار که به مقام رسول صلی الله علیه و آله بخفت، و اسماعیل تسلیم شد خود به آنکه معلوم بود که شفقت پدری مانع بود وی را از ذبح او و رحمت خدا مانع شود از رضا به قتل او، و علی علیه السلام تسلیم شد که وی را بکشند کافران معاند، چون دین و نفس رسول صلی الله علیه و آله به سلامت باشد، و موسی به کوه طور رفت که میان او و میان فرعون هشت فرسنگ بود، گفت: ﴿أَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾^۴ و علی علیه السلام که ضربت خورد گفت: «فزت بربّ الكعبة»^۵ و در میان حرب گفت: «لا يبالي أوقع على الموت أم وقع الموت عليه»^۶ و قال: «والله لابن أبي طالب أنس بالموت من الطفل بثدي أمه»^۸، و نوح علیه السلام نبوت داشت و موسی علیه السلام مکالمه داشت، علی علیه السلام ولایت داشت مشارک خدا و رسول صلی الله علیه و آله، که: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ﴾^۹ تا آخر آیه. داود ذوالآئید بود، علی اسدالله بود، و سلیمان ﴿مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي﴾^{۱۰} طلب کرد، علی علیه السلام گفت: «يا دنیا طَلَّقْتِكِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا»^{۱۱}، و حضانت موسی فرعون کرد، حضانت علی علیه السلام محمد صلی الله علیه و آله کرد. موسی گفت: ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ﴾^{۱۲} علی علیه السلام گفت: «کراراً غیر فرار»^{۱۳} و قال: «[لا] أَفَرَّ فَرَارَ الْعَبِيدِ»، و سلیمان را ملک ﴿عُدُّوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَّاحُهَا شَهْرٌ﴾^{۱۴} بود، علی علیه السلام را

۱. احتجاج، ص ۳۸۰؛ شهاب الاخبار، ص ۱۵۶، ج ۸۴۹ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۴۲.

۲. بقره: ۲۶. ۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۵۲.

۴. شعراء: ۱۴. ۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۰۷.

۶. اصل: او یقع. ۷. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۹۶.

۸. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۳. ۹. مانده: ۵۵.

۱۰. ص: ۳۵. ۱۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۴.

۱۲. شعراء: ۲۱. ۱۳. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۳۶۳۹۳.

۱۴. سبأ: ۱۴.

ملک ﴿إِذْ رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾^۱ بود، و موسی [نان]^۲ خواست که: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾^۳، علی علیه السلام طعام داد که: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۴، و آدم جنت به گندم فروخت، علی علیه السلام جنت با قرص جو خرید، و علی علیه السلام را مرتبه جهاد بود که هیچ نبی را نبود، و امیرالمؤمنین گفت: «والله لو شئت لأوقرت من باء بسم الله الرحمن الرحيم أربعين جملاً»^۵ و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «أعلمكم بالحلال والحرام معاذ بن جبل، وأفرضكم زید، وأشجعكم خالد، وأقضاكم علی»^۶ در قضا معرفت حلال و حرام و فرائض و جمله انواع علوم باشد و اجماع مسلمانان است، بلکه سایر ادیان که اشجع امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام بود نه خالد ولید.

مسئله: در قرآن در سه موضع باری تعالی علی علیه السلام را در احکام با خود و رسول صلی الله علیه و آله و سلم ضم کرد:

اول: در خمس که حصّه [ای]^۷ خود گرفت و حصّه [ای] به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داد و حصّه [ای] به علی علیه السلام.

دویم: در آیه کریمه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^۸ و اولی الامر منکم ^۹.
سیم: در آیه خاتم^{۱۰} که اثبات ولایت خود کرد و اثبات ولایت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اثبات ولایت علی علیه السلام، و هیچ رسولی را اتفاق نیفتاد که اسم او اسم خالق باشد، الا از آن علی علیه السلام که علی نامی است از نامهای خدای تعالی و تقدس، و فضایل علی علیه السلام را حدی نیست و نهایی نیامد؛ و در اثنای کتاب رمزی در هرباب گفته شد،

۱. انسان: ۲۰.

۲. نسخه «آ» و «ر».

۳. قصص: ۲۴.

۴. انسان: ۸.

۵. مناقب، ج ۲، ص ۴۳؛ المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۴۰ و ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۷ و ۱۸۶؛ ج ۹۲، ص ۹۳ و

۱۰۳ و... (با کمی اختلاف). ۶. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳۱۲۲ و ۳۳۱۲۶ (با کمی اختلاف).

۶. نساء: ۵۹.

۷. اصل: رسوله.

۸. نصیب، بهره، بخش.

۱۰. مانده: ۵۵.

اینجا این قدر کفایت است.

فصل هشتم

«عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى» فی قوله تعالى: ﴿وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى﴾^۱ بعضی گویند: عترت رسولند ﷺ و جماعتی گویند: علماء اُمّت محمداند ﷺ. اگر علماء باشد، عترت از علماء اند، و برهان آنکه عترت اند نه علماء اُمّت محمد ﷺ، قوله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ قَرِيشًا وَاصْطَفَىٰ مِنْ قَرِيشٍ هَاشِمًا»^۲ یعنی بنی هاشم مصطفای باری تعالی اند و مصطفای باری تعالی باید که معصوم باشد، و اگر جایز الخطا باشد مغضوبٌ علیه باشد به واسطه جرمه [ای] که از او صادر شده، و مغضوبٌ علیه مصطفای خدای تعالی نبود. برهان دیگر قوله تعالی: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾^۳ دلیل است بر عصمت. زیرا که مؤدّی شرعی به کلمتین که بر وجه غیر صواب گوید، جزا این است. پس چگونه باشد حال کسی که جایز الخطا باشد، و افترا کند بر خدا و رسول ﷺ و شرع، و وضع مذهب کند.

خصم گوید: رعیت حافظ شرع شوند به نصّ: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ»^۴ گوییم: این عین دور است. زیرا که به نقل معلوم شد که جمله اُمّت خطا نگویند، و تصحیح شرع و نقل به قول ایشان است. پس تصحیح کلّ أحدٍ منهما بالآخر است، و هذا باطل و ما يؤدّی إلى الباطل [فهو باطل]. پس لابدّ امام باید که معصوم باشد تا لازم نیاید که عصمت جمله به نقل بود [و] حجت نقل مشروط به

۱. نمل: ۵۹.

۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۳۰؛ ج ۱۶، ص ۳۲۳، ۳۲۵؛ ج ۳۸، ص ۳۱۷ و کز العمال، ج ۱۱، ص ۴۲۳ (با کمی اختلاف).

۳. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۰۴.

۴. حاقه: ۴۴-۴۷.

صحت اجماع و این دور است.

مسئله: عن النبي ﷺ «أساس فاتحة الكتاب بسم الله الرحمن الرحيم وأساس دين محمد حب آل محمد» و در اخبار و بیّنات آمد که رسول ﷺ گفت: «من ترك ذرة عن المناهى أحب إلى الله من عبادة الثقلين و من ترك صلوة الفجر تبرأ منه القرآن، و من ترك صلوة الظهر تبرأ منه الإيمان، و من ترك صلوة العصر تبرأ منه الأنبياء، و من ترك صلوة المغرب تبرأ منه الملائكة المقربون، و من ترك صلوة العشاء تبرأ منه الرحمن و بال الشيطان على أذنيه» حاصل کلام از این آنکه نمازی بدین عظمت صحیح نیست و مقبول الا که بعد الصلوة علی محمد و علی ﷺ و اولاد ﷺ. [پس صلوات بر نبی و آل را شعار، و درود بر ولی و اولاد را دثار خود ساخته، تبرأ از اعدای ایشان بنمای و تولا به ولای ائمه هدی فرمای تا بعید از عذاب جحیم و قریب جنت نعیم گردیده، مستحق وصول به خدمت رسول ملک متعال و نزول در خیل غلامان امیرالمؤمنین و آل باشی.]^۲ و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً کثیراً کثیراً.

تم کتاب تحفة الأبرار فی يوم السبت، سابع عشر من شهر صفر ختم

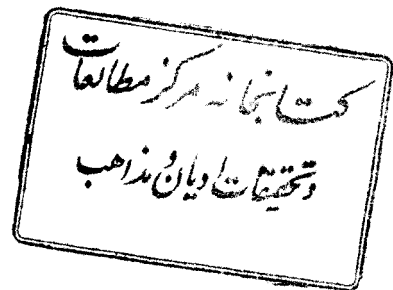
بالخير والظفر سنة ۱۰۴۰.

علی يد المذنب نعمة الله الخطروی، غفر له ولآبويه بالنبي والوصي،

آمین یا رب العالمین.

۱. در اصل در همه حدیث کلمه صلوة به صورت الصلوة به کار رفته است.

۲. نسخه «ر» و «آ».



فهرستها

آیات

احادیث

نامها

گروهها، قبایل، مذاهب

زمانها، وقایع

اشعار

کتابها

منابع و مآخذ

آيات

- ٦٩ إئتيا طوعاً أو كرهاً قالتا أتينا طائعين
- ١٢٠ إئتخذوا أحبارهم و رهبانهم أرباباً من دون الله
- ١٢١، ٨٩ إذا جاء نصر الله و الفتح
- ١٩٨ إذ أرسلنا إليهم اثنين
- ١٢٤، ١٠٤ إذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و رأوا العذاب
- ٢٦٥ إذ رأيت ثم رأيت نعيماً و ملكاً كبيراً
- ٢٣٩ إذ قال موسى لقومه يا قوم لم تؤذوننى
- ١٤٩ إذ نجيناكم من آل فرعون
- ٦٠ اصطفى من الملائكة رسلاً
- ١٤٨ إعملوا آل داود شكراً و قليل من عبادى الشكور
- ٧٠ إعملوا على مكانتكم
- ٧٠ إلا عبادك منهم المخلصين
- ١٨٨ إلا من اكره و قلبه مطمئن بالإيمان
- ١٢٧ الآن و قد عصيت قبل
- ١١٨ الحمد لله الذى هدانا لهذا
- ١٩١ الذين كفروا أعمالهم كسرابٍ بقيعة
- ١٣٥ الذين هم على صلاتهم دائمون
- ١٠٣ الذى يوسوس فى صدور الناس
- ١٢٤ السابقون السابقون اولئك المقربون
- ٤٤ ألم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمناً

اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ...	١٦١، ١٥٢، ١٤٣
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ	١٤٩
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ	١٠٠
إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً	٢٠٥
إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ ...	٢٠٢
إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ	٧٠
إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِيناً	٢٥٧، ٣٩
إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا	١٩١
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا	٢١٥، ١٥١، ١٥٠، ١٣٨
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا	٤٣
إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ	٤٣
إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ	١٢٣
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي	٢٢٨
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ ...	٢٢١
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ ...	٢٠٦، ١١٥
إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا	٢٢٢
إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ...	١١٢
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ	٩٤
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ	٢٢٠
إِنَّ رَبَّكَ لَبَارِعُ صَادٍ	٧٠
إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ	١٤٩
إِنَّكَ مَيِّتٌ	٢٤٨
إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ...	٨٦
إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ	١٠٢، ٦٥
إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُجَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ...	٢٥٦
إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ ...	١٤١

١١١	إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ...
١٩٠، ١٠٤	إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ
١٢٩، ١١١	إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ ...
٤٥	إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
١١٩، ٧٠	إِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ...
٧١	إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا
٢٦٣	إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ
٥٩	إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ ...
٦٢	إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ
٨٩، ٦٦	إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً
١٩٥، ١٢٣	إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
٢٣١	إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا
١٣٣	إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ...
٢٢٨، ٢٢٦، ١٨٤، ١٤٧	أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدِيمٍ اخْتَدَتْهُ
١١٦	أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
٤٣	أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ
٨٣	أُولُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ ...
١٢٧	إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ
٤٤	أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِهْلِينَ ...
١٥٢، ١٤٧	أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
٦٢	أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ ...
٢٦٤	أَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ
١٤٩	أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ
٢٦٥	أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ
١١٧	أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ
٩٢	أَزْوَاجَهُ أُمَّهَاتِهِمْ

- أسجدوا لآدم ٦٦
- أطيعوا الله وأطيعوا الرسول ٢٦٥، ١٥٣، ٧٢، ٧١
- أعمالهم حسرات ١٠٤
- أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ١٠٩، ٨٢، ٤٤
- أفلا تعقلون ١٩٤
- أفلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله ... ١١٩
- أفمن يهdy إلى الحق أحق أن يتبع ... ١٢٧
- ألم تر إلى الذين بدلوا نعمت الله كفرأً ... ٢٠١
- ألم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم ... ١٧٨
- ألم تر أن الله يسبح له ما في السموات والأرض ... ٦٧
- ألم يجدك يتيماً فآوى ١٩٧
- ألم يروا إلى الطير مسخرات في جوف السماء ... ٦٧
- أم يحسدون الناس على ما أتيهم الله من فضله ... ٢٢٥، ١١٤
- أم يقولون افتريه ١١٣
- أم يقولون افتريه قل إن افتريته فلا تملكون لى ١١٣
- أنا خير منه ٩٩
- أن هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه ٨٢، ٤٤
- أيحسب الإنسان أن يترك سدى ٦٧، ٦٥، ٤٢
- بالناصية ناصية كاذبة ١١٠
- بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه ٥٣
- تالله لتسئلن عما كنتم تفترون ٤٧
- تمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً ١٨٣
- ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا ١٧٦، ١١٦
- ثم تنجى الذين اتقوا ٥٣
- جاعل الملائكة رسلاً ٦٠
- جعلناه قرآناً عربياً ١٠٠

١٢٤	جعلناهم أئمةً يدعون إلى النار
٢٣٧	حكماً من أهله و حكماً من أهلها
١٩٤، ١٧١، ١٢٦، ٧٧	ذريةً بعضها من بعض
١٩٤	ربّ اجعلني مقيم الصلاة و من ذريتي
٢٦٥	ربّ إني لما أنزلت إليّ من خير فقير
١٩٤، ١٠٣	ربّنا أرنا الذين أضلّنا من الجنّ و الإنس
٧١	ربّنا ظلمنا أنفسنا
٩١	ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا
٩٧	سأريكم دار الفاسقين
١٠١	سبحانك هذا بهتان عظيم
١٤٨، ١١٢، ١١١	سلام على آل ياسين
١١٢	سلام على إبراهيم
١٤٨، ١١٢	سلام على موسى و هرون
١٤٨، ١١٢	سلام على نوح في العالمين
٦٨	سنريهم آياتنا في الآفاق و في أنفسهم
٦٩	سنفرغ لكم أيّها الثقلان
١٢٦	سنّة من قد أرسلنا قبلك من رسلنا
١٠٦	سيقول الذين أشركوا لو شاء الله
١٦٤	عاداً و ثموداً و أصحاب الرسّ و قروناً
٤٣	عمّ يتساءلون
٢٦٥	غدوّها شهر و رواحها شهر
١٣٥	فاتّبعوني لعلكم تغلّحون
١٣٩، ١٣٥، ١٢٠، ٩٢	فاتّبعوني يحببكم الله
١١٩	فاتّبعوه ... لعلكم تغلّحون
١١٠	فاتّقوا الله يا أولى الألباب
١١٠	فاسئلوا أهل الذكر

- فاكهةً وُأباً ١٣٤
- فالتقطه أُل فرعون ١٤٩
- فإن تنازعتم في شئ فردوه إلى الله و الرسول ... ١٥١، ١٠٨، ٨٣
- فإنَّ حسبك الله هو الذي أيدك ٢١٠
- فاولئك يبذل الله سيئاتهم حسنات ١٩٥
- فأحبط الله أعمالهم ١٩٠
- فأغرقناه و من معه ١٤٩
- فألقيه في اليمِّ ولا تخافي ولا تحزني ... ١٧٦
- فأما الذين في قلوبهم زيغ ١٥٩
- فبذل الذين ظلموا قولاً غير الذي قيل لهم ٢٣٤، ٢٠١، ٤٧
- فبشّر عباد الذين يستمعون القول ٧٠
- فبعزّتك لأغويهم أجمعين إلا عبادك ... ٤٦
- فتبارك الله أحسن الخالقين ٤٢
- فخانتهاها ٢٦٤
- فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوة ١٥٩
- فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب ١٥٩
- فضرب بينهم بسورٍ له باب ٨٨
- فضّل الله المجاهدين على القاعدين ... ٢٠٣، ١٠٧
- فعزّزنا بثالث فقالوا إنا إليكم مرسلون ٢٣٣، ١٧٣
- ففررت منكم لما خفتكم ٢٦٤، ٢٢٦، ١٨٩، ١٨٨
- ففهّمنّاها سليمان ١٣٤
- فقاتلوا التي تبغى حتى تفيء ... ٢٥٦
- فقاتلوا أئمة الكفر إنهم لا أيمان لهم ٢٥٦، ١٢٤
- فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك ... ١٢٥
- فلنسألن الذين أرسل إليهم ... ٤٤
- فماذا بعد الحق إلا الضلال ١٥٥، ١٢٠، ٩٨، ٤٢

- فما رجت تجارتهم و ما كانوا مهتدين ٤٥
- فما الذين كفروا قبلك مهطعين ... ٢٠٧، ١١٨
- فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين ١٤٩
- فن تبغى فأنه متى ١٢٤
- فن نكت فأنما ينكت على نفسه ٢٠١، ١٣٤
- فنههم ظالم لنفسه و منهم مقتصد ... ٧١
- فنسى و لم نجد له عزماً ٢٦٣
- فولّ وجهك شطر المسجد الحرام ٦٩
- فويل لهم مما كتبت أيديهم ٢٠١
- فهب لى من لدنك ولياً يرثنى ... ١٠٧، ٥١
- فى قصصهم عبرة لأولى الألباب ١٩٤، ١٥٩، ١٥٣
- قال له صاحبه و هو يحاوره ... ٢٢٢
- قالوا بلى ١٩١
- قضيت و يسلّموا تسليماً ٢٣٥، ١٢٥
- قل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم ١١٤
- قل فلله الحجة البالغة ١٩٤، ٦٦، ٤٣
- قل كلّ من عند الله ١٠٦
- قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة فى القربى ... ١٣٩، ١٣٧، ١١٣
- قل ما كنت بدعاً من الرسل ٨٩
- قل هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون ١٥١
- قل هو القادر على أن يبعث عليكم عذاباً من فوقكم ... ٩٧
- قل هو نبا عظيم أنتم عنه معرضون ٤٣
- قل يوم الفتح لا ينفع الذين كفروا ... ١٧٧
- كذلك يريهم الله اعمالهم حسرات عليهم ١٩٠
- كلّ حزب بما لديهم فرحون ٨٣
- كما بدأنا أول خلق نعيده وعداً ... ١٠٩

- ٨١ كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة
- ٩٨ كنّا نعدّهم من الأشرار
- ١٨٩ لا إكراه في الدين
- ١١٣ لا تتخذوا عدوّي وعدوّكم أولياء
- ١٨٤ لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم ...
- ١١٦ لا تجد قوماً يؤمنون بالله و اليوم الآخر ...
- ٩١ لا تجد لسنّتنا تحويلاً
- ٢٢٣ لا تحزن
- ٢٤٢، ٨٦ لا تدخلوا بيوت النبيّ إلا أن يؤذن لكم ...
- ٨٦ لا تدخلوا بيوتاً غير بيوتكم حتّى تستأنسوا
- ١٩١ لا تزر وازرة وزر أخرى
- ١٢١ لأملأنّ جهنّم من الجنّة والناس أجمعين
- ١٨٨ لا يتخذ المؤمنون الكافرين أولياء ...
- ٢١٩ لا يرون فيها شمساً ولا زمهريراً
- ١٥١ لا يشكرون
- ١٥٦ لا يظلم ربّك أحداً
- ٦٦ لا يعصون الله ما أمرهم
- ٢٦١ لا ينال عهدي الظالمين
- ٤٣ لتسألنّ يومئذٍ عن النعيم
- ٢٣٩ لست عليهم بمسيطر
- ٥٩ لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحقّ
- ٢٢٦، ١٨٨، ١٣٥، ٩٢، ٥٦ لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة
- ٢٣٤ لم تؤذوني وقد تعلمون أنّي رسول الله إليكم
- ١٩٢ لن تنفعكم أرحامكم ولا اولادكم
- ٢٢٩ لو تزيّلوا لعذبنا الذين كفروا
- ٧٤ لو كان فيها آلهة إلا الله لفسدتا

- ١٢٤ ليس من أهلك إنه عمل غير صالح
- ٥٢ ليطفوا نور الله بأفواههم
- ٥٢، ٤٨، ٤٧ ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون
- ٩٥ ليلة القدر خير من ألف شهر
- ٢٣٩ ما أنت عليهم بجبار فذكر بالقران ...
- ١٥٥ ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه
- ٤٥ ما سمعنا بهذا في آباءنا الأولين
- ١٦١، ١٥٩، ١٥٤، ٧٦، ٥٧ ما فرطنا في الكتاب من شيء
- ١١٨ ما كان الله ليزر المؤمنين ...
- ٢٦٥ ما كان محمد أباً أحد ...
- ٧٢ ما كنت تدري ما الكتاب ولا الإيمان
- ٩٨ ما لنا لا نرى رجالاً كنا نعدهم من الأشرار
- ٤٤ ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة ...
- ٩٩ ما منعك أن تسجد ...
- ١٠٠ ما يأتيهم من ذكر من ربهم محدث
- ١٥٦، ٩١ ما يبذل القول لدى و ما انا بظلام للعبيد
- ٢٦٤ ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدى
- ٢٠٨ منوة الثالثة الأخرى
- ٢٦٣، ١٠٥ ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم
- ١٦١ نزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء
- ١٢١ نقول لجهنم هل امتلات ...
- ١١٢، ١٠٧ و آت ذا القربى حقه
- ٢٤٨ و أتيتم إحداهن قنطاراً
- ١٣٣ و أتيناه الحكم صبيّاً
- ١٢٤ و اجعلنا للمتقين إماماً
- ١٩٥، ١٢٣ و اجنبني و بنى أن نعبد الأصنام ...

- و اختار موسى قومه سبعين رجلاً ... ١٥٢، ٧٦
- و إذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات ... ١٢٢
- و إذا رأوا تجارةً أو هواً انفضوا إليها ... ١٢٥
- و إذ قال ربك للملائكة إني جاعلٌ ... ٢٠٢، ٥٥
- و إذ قال موسى لأخيه هرون اخلفني في قومي ... ١٣٢
- و إذ لم يهتدوا به فسيقولون هذا إفك ... ١٠٠
- و اشهدوا ذوى عدل منكم ... ١٠٨
- و اعتزلكم و ما تدعون من دون الله ... ١٧٩
- و الذين آمنوا و اتبعتهم ذرّيتهم بإيمانٍ ... ١٩٣
- و الذين آمنوا و عملوا الصالحات في روضات الجنّات ... ١١٣
- و الذين آمنوا و لم يهاجروا ما لكم ... ١٢٦، ٨٤
- و الذين آووا و نصروا أولئك هم المؤمنون ... ١٩٧، ١٠٢
- و الذين اوتوا العلم درجات ... ٢٦٣، ١٢٧
- و الذين تبنّوا الدار و الإيمان ... ١٠٢
- و الصبح إذا تنفّس ... ٤٢
- و الله يعصمك من الناس ... ١٧٣، ٥٥
- و الليل إذا عسعس ... ٤٢
- و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولياء بعض ... ١٣٩
- و أثبتكم بما تأكلون و ما تدّخرون ... ١٣٣
- و إن تطع أكثر من في الأرض يضلّوك ... ١٥١
- و إن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا ... ٢١٤
- و إن كنتم جنباً فاطهّروا ... ٥٧
- و إن كنت من قبله لمن الغافلين ... ٧٢
- و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته ... ١٤٤
- و إن منكم إلّا واردها ... ١٠٤
- و إنّه لذكر لك و لقومك ... ١٥٠، ١١٨

- و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض ۲۳۲
- وأتوا البيوت من أبوابها ۲۴۹
- وأحلوا قومهم دار البوار ۲۰۱
- و أكثرهم لا يعقلون ۱۵۱
- و أمر أهلك بالصلوة و اصطر عليها ۱۱۸، ۱۱۰
- و أن المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحداً ۶۹
- و أنذر عشيرتک الأقربين ۱۱۸، ۱۱۰
- و أنزلنا إلیک الذکر ۱۶۱
- و أنزلنا علیهم من السماء ملکاً رسولاً ۶۰
- و أن لیس للإنسان إلا ما سعى ۱۹۲
- و أوحى ربک إلی التّحل أن اتّخذی من الجبال بیوتاً ... ۶۸
- و أوحى فی کلّ سماءٍ أمرها و زیّنا ... ۶۸
- و بدا لهم من الله ما لم یکنوا یحتسبون ۸۱
- و بعثنا منهم اثنتی عشر نقیباً ۷۹
- و تلک حجّتنا أتیناها إبراہیم ... ۸۴
- و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصبر ۱۴۷، ۵۵
- و توکل علی العزیز الرحیم ... ۱۹۵
- و جائئهم رسول ۱۲۴
- و جعلنا منهم أئمةً یهدون بأمرنا ... ۲۶۱، ۱۲۲
- و حشرناهم فلم تغادر منهم أحداً ۱۷۷
- و خلق الإنسان ضعیفاً ۱۵۶
- و ذلک من فضل الله ۸۳
- و ذلّلناهم فنها رکوبهم و منها یأکلون ۵۲
- و ربّک یخلق ما یشاء و یختار ۱۵۳، ۷۶
- و رفعنا لک ذکرک ۱۵۱، ۱۱۸
- و سلام علی عباده الذین اصطفی ۲۶۶، ۴۰

- وسيجنبها الأتقى الذى ٢٢٠
- وسيرى الله عملكم ٥٤
- وشاورهم فى الأمر ٢٢١
- وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ٢٠٣، ١٧٦
- وعصى آدم ٢٦٣
- وعلم آدم الأسماء كلها ١٣٣
- وعلمك ما لم تكن تعلم ٧٢
- وفاكهةً وأباً ٢٤٥، ١٢٩
- وقاسمها إني لكما لمن الناصحين ... ٤٦
- وقالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله ... ١٣٨
- وقال رجل مؤمن من آل فرعون ... ١٨٨، ١٧٣، ١٤٩
- وقال موسى لأخيه هرون اخلفني ... ٢٠٢
- وقال موسى لقومه يا قوم لم تؤذوننى ... ٢٢٥
- وقالوا ربنا إنا أطعنا سادتنا وكبراءنا ١٩٣
- وقدمنا إلى ما عملوا من عمل ١٩١
- وقرن فى بيوتكن ٢٥٦
- وقفوهم إنهم مسئولون ٨١، ٤٣
- وقيل ادخلا النار مع الداخلين ٢٥٦
- وكأين من آية فى السموات والأرض ... ٦٨
- وكذلك جعلنا لكل نبيّ عدوّاً شياطين ١٢١
- وكذلك جعلنا لكل نبيّ عدوّاً من المجرمين ١٢١
- وكلّ شيء أحصيناه فى إمام مبين ١٢٤، ٧١
- وكلّ صغير وكبير مستطر ٤٤
- ولا تتبعوا السبل ١١٩
- ولا تجد لستتنا تحويلاً ١٢٨، ١٢٥، ١٢٣
- ولا تجسسوا ٢٤٩

- ولا تطع الكافرين والمنافقين ... ٥٥
- ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها ... ٧٥
- ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة ... ١٨٨
- ولا تنازوا بالألقاب ... ٢١٣
- ولا تنكحوا المشركين ... ٩٣
- ولا رطب ولا يابس إلا في كتاب مبين ... ١٥٣
- ولا ضلّتهم ولا أمّيتهم ولا مرّتهم ... ١٠٣
- ولا يرضى لعباده الكفر ... ١٠٦
- ولا يعلمون ... ١٥١
- ولا يلدوا إلا فاجراً كفّاراً ... ٢٣٠
- ولسوف يعطيك ربك فترضى ... ١٩٦
- ولقد أرسلنا نوحاً وإبراهيم ... ١١٤
- ولقد جئتمونا فرادى ... ١٠٩
- ولقد صدّق عليهم إبليس ظنه ... ٤٦
- ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ... ١٧٦، ١٧٧
- ولكلّ قوم هاد ... ٦٩
- ولكن ليطمئنّ قلبي ... ٢٦٤
- ولما جاءهم ما عرفوا كفروا به ... ٢٣٩
- ولنبلوّكم بشيء من الخوف والجوع ... ١٢٣
- ولن تجد لسنة الله تبديلاً ... ٨٩
- ولو تقول علينا بعض الأقاويل ... ٢٦٦، ١٦١، ١٥٥
- ولو كان من عند غير الله ... ٦٠
- وما أرسلنا من قبلك من رسول ... ٢٠٩
- وما أكثر الناس ولو حرصت بمؤمنين ... ١٥١، ٤٥
- وما أنزلنا عليك الكتاب إلا لتبين ... ١٦١
- وما تشاءون إلا أن يشاء الله ... ١٠٦

- و ما خلقت الجنّ والإنس إلا ليعبدون ١٠٤، ٦٢، ٤٢
- و ما على الرسول إلا البلاغ ٢٣٩
- و ما له في الآخرة من خلاق ٥٥
- و ما منّا إلا له مقام معلوم ٢٢٥
- و ما وجدنا لأكثرهم من عهد ١٥١
- و ما يؤمن أكثرهم بالله و هم مشركون ٤٥
- و مبشراً برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد ٥٥
- و من آبائهم و ذريّاتهم و إخوانهم ... ١٩٤
- و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله ٢٢٢
- و من النبيّين و الصديقين و الشهداء و الصالحين ... ٢١٠
- و من أظلم ممّن افترى على الله كذباً ١٨٨
- و من ذريّته داوود و سليمان و أيّوب و يوسف ٨٤
- و من لم يحكم بما أنزل الله ... ١٠٨
- و من نكث فإنّا ينكث على نفسه ٢٥٦
- و من يتوكّل على الله فهو حسبه ١٧٣، ٥٥
- و من يرتدد منكم عن دينه فيمت ١٠٩
- و من يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ٢١٣
- و نادى أصحاب النار أصحاب الجنة ٢٢٢، ١٥٨
- و نجعلهم ائمةً و نجعلهم الوارثين ١٧٦
- و نحن أقرب إليه من حبل الوريد ٢٢٢
- و نرى فرعون و هامان و جنودهما ١٧٦، ١٤٩
- و نريد أن غمّ على الذين استضعفوا ... ١٧٥
- و نصحت لكم ولكن لا تحبّون الناصحين ٢٥٢، ٢٣١
- و نفخ في الصور فإذا هم من الأجداث ... ١٨٥
- و نفخ في الصور فصعق من في السموات ... ١٨٤
- و ورث سليمان داوود ١٠٨، ٥١

و وصّى بها إبراهيم بنيه ويعقوب	١٤٧، ٥٥
و هو الذى يقبل التوبة عن عباده	١١٣
و هو معكم أين ما كنتم	٢٢٢
و يطعمون الطعام على حبه مسكيناً	٢٦٥، ٢٦٣
و يعفوا عن السيئات	١٣٧
و يمح الله الباطل و يحقّ الحقّ	٨٩
و يوم القیمة ترى الذين كذبوا	٩٩
و يوم نحشر من كل أمة فوجاً	١٧٧
هذا من عمل الشيطان	٢٠٨
هل أتى على الإنسان	١٥٦، ١١٥
هل تجزون إلّا ما كنتم تعملون	١٩٢
هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون	١٢٧
هم الفاسقون	١٠٨
هم الكافرون	١٠٨
هؤلاء بناتى هنّ أطهر لكم	٢٢٤
يا أيّها الذين آمنوا إذا لقيتم	٢١٣
يا أيّها الذين آمنوا اتّقوا الله	١٥٤
يا أيّها الذين آمنوا أطيعوا الله	١٧١
يا أيّها الذين آمنوا من یرتدّ منكم	١٠٩، ٤٤
يا أيّها الرسول بلّغ ما أنزل إليك	١٤٢
يا أيّها النبیّ لم تحرم ما أحلّ الله لك	٢٥٦
يا بنیّ لا تقصص رءیاک على إخوتک	١٧٣
یا نساء النبیّ من یأت منکن بفاحشة	٢٥٦، ٢٣٩، ١٢٩
یا ویلتی! لیتنی لم أخذ فلاناً خلیلاً	١٧٢
یا توک رجالاً و على کلّ ضامر	٨٨
یا مرمکم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها	٧١

- يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ ١٥٦
- يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ١٥٩
- يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ... ١٤٢
- يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ٢٠١، ٤٧
- يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ ٢٣٥
- يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ١٢١، ٤٨
- يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ ١٧٤
- يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ ٤٧
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ٨٩
- يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يَنْكُرُونَهَا ٢٣٩
- يَلْقَوْنَ أَفْلاَمَهُمْ أَيْتَهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ ١٦٦
- يُوصِيكُمُ اللَّهُ ١٥٧
- يُوفُونَ بِالنَّذْرِ ٢٦٣
- يَوْمَئِذٍ تَعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ٨١
- يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ١٩٢
- يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ١٥٦، ١٢٤
- يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ ... ٤٤
- يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ... ١٩٢

احاديث

- ٨٤ ابنای هذان إمامان قاما أو قعدا
- ٢١٢ اثبت يا أحد فأنا عليك نبيّ و صديقّ و شهيدان
- ١٤٥ أحبّ من يحبّه
- ١٥٩ احفظوني في أصحابي فإنّهم خيار امتي
- ٥٦ اخترت لكم أحد هذين
- ١٦٣ إذا بلغ نسبي عدنان فامسكوا
- ١٠٠ إذا رأيتم القرآن فشهروه
- ٩١ ارجع يا أخى إلى مكانك
- ١٥٨ استماع الملاهي معصية و الجلوس عليها فسوق ...
- ١٧٩ اسمه إسمي و كنيته كنيتي
- ٢٥٢ اشتاقت الجنة إلى ثلاث على و عمار و سلمان
- ١٨١، ١٥٨ اعتبروا بما مضى من الدنيا بما بقى منها ...
- ٢٠٣ اقتدوا بالذين من بعدى أوبكر و عمر
- ٢٠٤، ٢٠١ الأئمة من قريش
- ٤٨ الإسلام يعلو و لا يعلو عليه
- ٨٣ الأقرب يمنع الأبعد
- ١٠٢ الأنصار كرشى و عيبي
- ٢٤٢، ١٠٧ البيّنة على المدعى و اليمين على من أنكر
- ٢٢١، ٢٠٥ الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة
- ١٢٠ الحقّ مع علىّ و علىّ مع الحقّ

- الحمد لله على اتمام رسالتي وكمال الدين ... ١٤٣
- الخلافة بعدى ثلاثون سنة ٧٧
- الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر ٢٠٥
- الدية على العاقلة ١٤٥
- السلام قبل الكلام ٢٤٩
- الشیطان يفر من ظل عمر ٢٠٩
- العبد لا يفشى سر المولى إذ اتتمنه ٨٣
- القاتل والمقتول في النار ٢١٤
- القدرية مجوس هذه الأمة ... ٩٩، ٩٨
- اللهم اتيني بأحب خلقك إليك ... ١٤٢
- اللهم إن لكل نبي أهل بيت ١٣٠
- اللهم إني أحبه فاحبه ١٤٥
- اللهم اهدني لما اختلف فيه من الحق ... ٨٢
- اللهم أرسل إلى مشركي قريش ٢١٠
- اللهم أعز الإسلام بأبي جهل ... ٢٠٩
- اللهم أقول كما قال موسى بن عمران ... ٢١٢
- اللهم لا تمنني حتى تريني علياً ١٤٥
- اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ... ١٤٣
- الله يقرئك السلام ويقول لا يؤدبها عنك ... ٢٤٣
- المذنب من شيعتنا كالنائم على المحجة ... ١٩٠
- المرء مع من أحبه ١٥٦
- المنكر لاخرنا كالمنكر لأولنا ٥٥
- المهدي من ولد الحسين ٢٠٧، ١٩٦، ١٨٤
- المهدي من ولد فاطمة ٢٠٧، ١٨٤
- النجوم أمان لأهل السماء ... ٤١
- النظر إلى ذريتنا عبادة ١١٠

- النظر إلى وجه على عبادة ١٥٧
- أمرأ أمتي بعدد نقباء بني إسرائيل ٧٩
- أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا ... ٢٤٦، ٢١٣
- إنا أهل البيت لا نسترجع شيئاً ١٥٩
- إنّ ابني هذا سيّد ١٤٥
- إنّ الله اصطفى من ولد اسمعيل قريشاً ... ٢٦٦، ٢٤١
- إنّ الله أوحى إلى نبيّه موسى ١١٤
- إنّ الله باهى بعباده عامّة ٢٠٩
- إنّ الله تعالى بعث أربعة آلاف ٨٩
- إنّ الله عزّ وجلّ أنزل على إثنتي عشر صحيفةً ٧٩
- إنّ الله وضع الحقّ على لسان عمر ٢٠٨، ٢٠٧
- إنّ المسئول عنه هو عليّ بن أبي طالب ٤٣
- إنّا معاشر الأنبياء لانورث ٢٤٢، ١٠٧، ٨٧
- إنّ أهل الجنّة جرد مرد ٢٢١
- إنّ أهل زمان غيبة الإمام القائلين بإمامته ... ١٨٠
- إنّ بين جنبيّ عمر ملكاً يسدده ٢١٩
- إنّ تبايعوا أبابكر تجدوه ضعيفاً ٢١٩
- إنّ حديثنا أهل البيت صعب مستصعب ١٨٢
- إنّ سعد الغيور وإنّي لأغير منه ٢٠٦
- إنّ عليّاً منّي وأنا منه ١٤٦
- إنّ عيسى لم يمت وأنّه لراجع ١٧٢
- إنّ كان لك عليها سلطان ٢٤٨
- أنك على خير ١٣٠
- إنّ لكلّ نبيّ رفيقاً في الجنّة ٢١٠
- إنّ لي جنداً أسكنتهم المشرق ٩٧
- إنّما أنا لكم كالوالد لولده ٢٣٤

- ١٩٨ إنَّ مثل أبي طالب كمثل أصحاب الكهف ...
 ٢٠٦ إنَّ هذا الأمر لا يكون في عليّ ...
 ١٨١ إنَّه لا يكون العبد مؤمناً حتَّى يعرف الله ...
 ١٠٤ إنَّه لن يخرجكم من هدى ...
 ١٩٤ إنَّهم أهل البدع والضلال ...
 ٢١٦، ١٤٤، ١٢٠، ١١٥ إنِّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي ...
 ٢٠٤، ١٣٦ إنِّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ما إن تمسكتما بهما ...
 ١٤١ ايتوني بدواتٍ وقرطاسٍ أكتب لكم ما لا تختلفون ...
 ٢٠٧ ايتوني بدواتٍ وكتابٍ أكتب لكم ما به يحسم ...
 ٢١٨ أيّد أيّد ...
 ٢٢٠، ٢٠٥ أبوبكر وعمر سيّدا كهول أهل الجنّة ...
 ١١٠ أترعمون أن قرابتى ...
 ١١٠ أترعمون أن قرابتى لا تنفع ...
 ١٠٦ أستغفر الله من جميع ما كره الله ...
 ٢١٥، ٢٠٤، ٢٠٣، ١٥٤، ١٤٧، ١٢٠ أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم ...
 ٢٤٧ أعرفكم بالمنافقين حذيفة ...
 ٢١٨ أعطى الله كلّ نبيّ قوّة أربعين رجلاً ...
 ٢٦٥ أعلمكم بالحلال ...
 ١٢٨ أقضاكم عليّ ...
 ٢٠٧ ألا وإنّ عليّاً أميركم من بعدى ...
 ١٨٨ ألا ومن لم يتّق فليس منّا ...
 ١٣٩ ألا ومن مات على بغض آل محمّد ...
 ١٨٨ التقيّة ديني ودين آبائي ...
 ١٤٣ أليست أولى بكم من أنفسكم ...
 ٧١ العلم وديعة الله في الأرض ...
 ١٨٥ النوم أخ الموت ...

- أَمَّا أَلَانُ فَأَنْتَ أَعْوَرٌ ١٥٤
- أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ وَسَلَامٌ لِمَنْ سَالَمْتُمْ ١٤٥
- أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْيُظَنَّ بِي مَا شَاءَ ١٥٥
- أَنَا كَالشَّمْسِ وَ عَلَى كَالْقَمَرِ ٤١
- أَنَا لَا أَرْضَى وَ وَاحِدٌ مِنْ أُمَّتِي فِي النَّارِ ١٩٦
- أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ ١٨١
- أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَى بَابِهَا ٩٠، ٤٦
- أَنَا وَ عَلَى وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنَ مَطْهُرُونَ ٧٩
- أَنَا وَ كَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ ٢١٠
- أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ١٦٠
- أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ فِي عَلَيٍّ ثَلَاثًا ١٩٠، ١٠٤
- أَهْلُ الْجَنَّةِ يَكُونُونَ جَرَدًا ٢٠٥
- أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ ٢٣٤
- أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَذَى عَمِّي فَقَدْ أَذَانِي ١٤٥
- بَعَثْتُ آخِرَ الزَّمَانِ أَلْفًا ٢١٣
- بَعْدَ الَّذِي قُلْتُمْ مَا قُلْتُمْ ٢٠٨
- بُورُوا أَوْلَادَكُمْ بِحَبِّ عَلِيٍّ ١٥٦
- بَيْنَ الْقَبْرِ وَ الْمَنْبَرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ ١٦٥
- حَبِّكَ يَا عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ ١١٣
- حَبَّهَا إِيْمَانٌ وَ بَغْضُهَا كُفْرٌ ٢١٥
- حَذِيفَةُ عَرَفَاءَ بِالْمُنَافِقِينَ ٢٤٧
- خَالِطِ الْإِيْمَانَ لِحِمِّهِ وَ دَمِهِ ٢٥٢، ٢١٤
- خَرَجَ الْإِسْلَامُ سَائِرَهُ عَلَى الْكُفْرِ سَائِرَهُ ١٠٧
- خَمْسَةٌ مَنَّا مَعْصُومُونَ أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ١٣٠، ٧٩
- خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرْكُهُ بَعْدِي عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ ٢١١
- دَعِ مَا يَرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ ١٠٩، ١٢٥، ١٣٢، ١٥٧، ١٥٩، ٢٦٠

- رفع عن أُمّتي ما لا يعلمون ٢٣٩
- زرعوا الفجور و سقوه الغرور ٢٢٧
- زَيَّنُوا القرآن بأصواتكم ١٠٠
- سَبَّاقُ الأُمَمِ ثَلَاثَةٌ ٨٠
- ستفترق أُمّتي على ثلث و سبعين ... ٩٨، ٨٢
- سل متفَقِّهاً ٢٣٨
- سلوني عَمَّا دُونَ العرش ٢٤٥، ٢٢٦، ١٢٨، ١٢٤
- شكرت الواهب و بورك لك ... ٩٦
- صَلُّوا خلف كلِّ برٍّ أو فاجر ٢٠٣
- عَلَّمَنِي رسولُ اللَّهِ ألفَ بابٍ من العلم ١٢٨
- علىَّ أَحَبُّ إلى اللَّهِ مَنْ في سبعِ سَمَوَاتٍ ... ٢٠٩
- علىَّ بنُ أَبِي طالبٍ خَيْرٌ من طَلَعَتْ ... ٢١١
- علىَّ خَيْرُ البَشَرِ مَنْ أَبِي فَقَدَ كَفَرَ ٢١١، ٢٠٦، ٢٠٣، ١٣٧
- علىَّ معَ القرآنِ و القرآنَ معَ علىَّ ... ١٣٦
- علىَّ مِنِّي و أَنَا مِنِ علىَّ ... ٢٤٣، ١٤٦، ١٣٢
- عمر بن الخطاب سراج أهل الجنة ٢١٩
- فاسكتوا عَمَّا سَكَتَ اللَّهُ عَنْهُ ١١٩، ٧٤، ٥٥
- فاطمة بضعة مِنِّي يُؤْذِنِي مَا إِذَاهَا ... ١٠٨
- فانتهت الدعوة إلىَّ و إلىَّ علىَّ ... ١٩٥
- فزت برَّبِّ الكعبة ٢٦٤
- فقال المجوس و اليهود و النصارى ... ٩٩
- فيا عجباً بِنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا في حَيَاتِهِ ... ١١٩
- فيه شفاءٌ من جميع الأمراض ٦٩
- قاتل ابن صفيّة في النار ٢٥٧
- قم يا أَبَاتِرَابِ ٥٠
- كائن في أُمّتي ما كان في بني إسرائيل ... ١٧٧، ١٥٨، ١٢٩، ١٢٨

- ٢١٨ كان أبوبكر ضعيفاً في نفسه
- ٢١٨ كان عليّاً قوياً في نفسه ...
- ٢٠٤ كتاب الله حبلٌ من السماء إلى الأرض ...
- ١١٦ كنخ كخ أما علمت أنّ الصدقة لا تحلّ لنا
- ١٦٣ كذب النسّابون
- ٢٦٤ كراماً غير فرار
- ١٤٩ كلّ حسَبٍ و نَسَبٍ ينقطع إلّا حسَبِي و نَسَبِي
- ٦٦ كلّكم راعٍ و كلّكم مسئول
- ١٩٤، ١٥٥ كلّ محدث بدعة و كلّ بدعة ضلالة ...
- ١٤٦ كنت إذا سألت رسول الله (ص) أعطاني ...
- ٥٦ لا أبالي أمسحت على الخفّين ...
- ٢٦٤ لا أفرّ فرار العبيد
- ٦٥ لا بدّ للناس من أمير برّ أو فاجر
- ٢٦٦، ٢٠٧، ٦١ لا تجتمع أمتي على الضلال (الضلالة)
- ١٥٧ لا تجد ريحاً منّا اثنتين في النار ...
- ١١٠ لا ترجعوا بعدى كفّاراً ...
- ٨٦ لا تترموا ابني وجعت قلبي
- ٢١٦ لا تسبّوا أصحابي ...
- ٢١٧، ١٠٩ لا تسبّوا عليّاً فإنّه ممسوس في ذات الله
- ٢١٧ لا تسبّوا عليّاً و لا أهل هذا البيت
- ١٠٠ لا تقوم الساعة حتّى يحمل على الله ...
- ١٨٨ لا دين لمن لا تقية له
- ٧٢ لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق
- ٢١٢ لا فتى إلّا علىّ لا سيف إلّا ذوالفقار
- ١٨٤، ١٨٣ لا مهديّ إلّا عيسى بن مريم معه
- ١٠٨ لا نسترجع شيئاً أخذ منّا في الله

- لا نسترجع لأن الظالم والمظلوم قدما على الله ... ١٥٩
- لا يبالي أوقع على الموت أم وقع الموت عليه ٢٦٤
- لا يزال أمر أمتي قائماً ... ١٧٢
- لا ينبغي لقوم فيهم أبوبكر ٢٠٣
- لا يؤذيها عنك إلا أنت ١٣٢
- لعن الله الرافضين ثلثاً ونصفاً ٢١٤
- لعن الله القدرية ٩٨
- لعن الله من تخلف عن جيش أسامة ٢١٧
- لكل صاحب ذنب توبة إلا صاحب البدع ١٩٣، ٢٦٠
- للقائم ستة سنن الأنبياء ١٧٩
- لم يزل ينقلني الله من أصلاب الطاهرين ١٩٥
- لم يوجس نفسه خيفة على نفسه ٢٢٧
- لن تلقى العبد ربّه بذنب أعظم من الإشراك ٩٩
- لو اجتمع الخلائق كلهم على حبّ عليّ ... ١٣٧
- لو بقيت الأرض بغير إمام لماجت الأرض ١٨١
- لو كان الناس رجلين لكان أحدهما الإمام ١٨٠، ٦٦
- لو كسرت لى الوسادة ٢٦٣
- لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً ١٢٨، ٢٦٤
- لولا حضور الحاضر وقيام الحجة ... ٢٢٧
- لولا قرب عهد الناس بالكفر لجاهدتهم ٢٢٦
- لو لم يبق في الأرض إلا إثنان ... ١٨١
- لو لم يبق من الدنيا إلا يوماً واحداً ... ١٧٧
- ليس الناصب من يشتمنا ... ١٩٠
- ما احتذى أحد النعال ٢١١
- ما انتجيتّه ولكنّ الله انتجيه ١٤٦
- ما أخرته إلا لنفسي ١٤٦، ١٦٠

- ما أقبح ردّ الهدية لو دعيت إلى كراع ... ١١٧
- ما أكرم الله أحداً من ذراري الأنبياء ... ١١٠
- ما ترك عقيل لنا داراً ... ١٥٩
- ما زالت الأرض إلّا وفيها حجة ... ١٨١
- ما شككت في الحقّ مذ رأيتّه ... ٢٢٧
- ما طلعت الشمس ولا غربت ... ٢٠٨
- ما عذر من كتم الحقّ وأنت ناصره ... ١٤٢
- ما كنّا نعرف المنافقين إلّا بتكذيبهم الله ... ١٣٨، ١١٦
- ما مضى مؤمن قطّ أفضل من أبي بكر ... ٢٠٦
- ما من عبادة أشدّ عند الله ... ١٨٨
- ما من نبيّ إلّا وله وزيران في السماء ... ٢١١
- مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح ... ٢٦٤، ١٣٦، ١٢٠
- مثل عليّ في هذه الأمة ... ١٥٧
- مكتوب على ساق العرش لا اله إلّا الله ... ٢١٠
- من أحبّ عليّاً فقد أحبّني ... ١٣٨
- من أحبّنا أهل البيت في الله حشر معنا ... ١٥٧
- من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى يوشع في تقويه ... ٢٦٣
- من أراد أن يحيى حيوتى ويموت موتى ... ٧٩
- من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه وإلى نوح في تقويه ... ١٤٠
- من أراد أن ينظر إلى عيسى بن مريم في خلقه ... ٢٥٢
- من أصبح بين قوم أربعين صباحاً ... ١٨٧
- من ترك ذرّة عن المناهى ... ٢٦٧
- من تشبّه بقوم فهو منهم ... ١٨٧
- من توضّأ بعد الغسل ... ٥٧
- من سئل عن علم فكتمه ... ٥٤
- من شكّ في عليّ فهو كافر ... ١٥٧

- من عرف نفسه فقد عرف ربه ٦٥ ، ٤٢
- من فضل أحداً على عليّ فقد كفر ٢٠٣
- من فضّلني على أبي بكر جلدته ٢٠٣
- من كثر سواد قوم فهو منهم ١٨٧
- من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه ١٤٦ ، ١٤٣
- من لم يقلّ إنّي رابع الخلفاء فعليه لعنة الله ٢٠٢
- من مات بغير وصيّة مات ميتة الجاهلية ١٤٦
- من مات ولم يعرف إمام زمانه ١٨٩
- نحن أهل البيت لا نقاس بالناس ١٨٢
- نحن أهل بيت لا يحلّ لنا الصدقة ١٣٠ ، ١١٦
- نحن معاشر الأنبياء لانرث ولا نورث ٥١
- نزل جبرئيل علىّ قال إنّ الله حرّم ١٩٥
- نعم الجمل جملكما ونعم الراكبان أنتما ٨٦
- نقدّوا جيش أسامة ٢٤٤
- نفسك يا عليّ نفسي ٢٠٣ ، ١٦٠
- نهيت عن قتل النسوان ٢١٤
- واحفظوني في عترتي فإنهم خيار ١٦٠
- والذي بعث محمّداً بالحقّ بشيراً ١٩٦
- والذي نفسى بيده لا يدخل قلب رجل الإيمان ١٤٥
- والشكّ فينا كفر ١٨٩ ، ١٥٧
- والله لابن أبي طالب أنس بالموت ٢٦٤
- والله لو اجتمع عليهم الترك والديلم ٩٦
- والله لو سلك الناس وادياً ١٠٢
- والله لو شئت لأوقرت من باء بسم الله ٢٦٥
- والله لو فعلوا لاضطرم عليهم الوادي ناراً ١١٤
- والله ما طلعت الشمس ولا غربت ٢١١

- و الله ما عبد أبى ولا جدى عبد المطلب ... ١٩٥، ١٩٧
- وكان الكأس مجريها يمينا ... ٢٠٧
- ولاية على بن أبى طالب حصنى ... ١٣٧
- ولد الزنا لا يدخل الجنة ولا ولده ... ١٩٢
- ولدت فى زمن الملك العادل ... ١٩١
- ولست كأحدكم ... ١٨٢
- و من الأنبياء من جمع له النبوة ... ٥٩
- هاك يا فاطمة فدكاً ... ١٠٧
- هذا إبنى إمام بن إمام من إمام وأخو إمام ... ٨٤
- هذا إبنى إمام وأخو إمام ... ٧٩
- هذا وضوء لا يقبل الله الصلوة إلا به ... ٢٣٤
- هكذا يبعث يوم القيامة ... ٢٠٩
- هما ريحانتي فى الدنيا ... ١٤٥
- هو أبو الملوك الأربعين ... ٩٦
- يا أيها الناس لا تبركوا فى الصلوة ... ٥٧
- يا جابر ألا أتبتك بخير هذه الأمة؟ ... ٢١٥
- يا جابرهم خلفائى وأئمة المسلمين بعدى ... ١٧٢
- يا خزاعى نطق روح القدس على لسانك ... ١٧٤
- يا دنيا طلقتك ثلاثة لارجعة فيك ... ٢٦٤
- يا على إن طلبت فهو لك ... ٢٢٧
- يا على أنت الوزير والوصى والخليفة ... ٢١٢
- يا على أنت أخى فى الدنيا والآخرة ... ١٤٦
- يا على أنت منى بمنزلة هرون من موسى ... ٢٢٨، ١٣٢
- يا على أنت منى وأنا منك ... ١٤٦
- يا على حبك حسنة لا تضر ... ١٣٧
- يا على استقاتل بعدى القاسطين والمارقين والناكثين ... ٢٥٥

- يا على شيعتك هم الفائزون ١٥٦
- يا على لا يتقدمك بعدى إلا كافر ... ١٣٨
- يا على لا يحبك إلا مؤمن ... ٢١٥، ١٣٨
- يا على من حاربك فقد حاربنى ٢٥٥
- يا على نفسك نفسى ودمك دمي ... ١٠٥
- يا عم ما أسرع ما وجدت من فقدك ١٩٨
- يا فاطمة إن الله اطلع على أهل الأرض ٢٠٨
- يا فاطمة هذا فذك ١١٢
- يا هؤلاء إنما أخذتم هذا الأمر من الأنصار ... ٢٣١
- يحشرون حفاة وعراتاً و غرلاً ١٠٩
- يخرج فى آخر الزمان قوم ... ٢١٣
- يدخل من أمتى يوم القيامة الجنة سبعون ألفاً ... ١٥٧
- يكون فى أمتى ما كان فى بنى إسرائيل ... ٧٩
- يمنعكم من الإسلام حب ثلاث ... ١١٤

نامها

ابو اسحاق..... ۲۴۴، ۲۲۳	آدم... ۸۵، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۲، ۵۵، ۴۶
ابوالحسن اشعری..... ۷۴	۹۰، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۷
ابوالصلت هروی..... ۱۷۴	۱۴۸، ۱۶۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱
ابوالعباس بن ربیع..... ۲۲۴	۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۶۵
ابوالفتوح محمد همدانی..... ۲۰۷	آزر..... ۱۹۵
ابوالقاسم بن ابراهیم وراق..... ۱۸۴	آسیه بنت مزاحم... ۸۸، ۱۴۹، ۱۷۲، ۲۲۴
ابوالقاسم مأمون خوارزمی..... ۱۳۸	آمنه بنت وهب..... ۱۶۴، ۱۹۵
ابوالهیشم بن تیهان..... ۲۶۲	ابراهیم..... ۵۹، ۸۵، ۹۶، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۷
ابو ایوب انصاری..... ۱۴۸، ۲۶۲	۱۶۳، ۱۷۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۲۶، ۲۶۴
ابوبکر..... ۳۹، ۴۷، ۵۰، ۶۰، ۵۶، ۶۶، ۸۶	ابراهیم بن ولید..... ۹۳
۸۹، ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۲	ابلیس... ۴۶، ۶۶، ۶۹، ۹۹، ۱۰۳، ۱۲۰
۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲	۱۲۲، ۲۰۸، ۲۲۷
۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۶، ۲۰۱، ۲۰۴	ابن راوندی..... ۱۹۹، ۲۰۰
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳	ابن ربیع..... ۱۴۵
۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸	ابن زهره..... ۱۴۵
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶	ابن سیرین..... ۵۰
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸	ابن عباس... ۵۰، ۷۰، ۷۹، ۹۵، ۱۷۳، ۱۹۵
۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷	ابن عبدالملک..... ۹۳
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵	ابن عمر..... ۹۹
۲۵۸، ۲۶۰	ابن مردویه..... ۷۹
	ابن مسعود..... ۵۰، ۲۱۲، ۲۵۱

٧٩	أبي بن كعب	ابوبكر احمد بن موسى مردويه اصفهاني ١٣٠
١٧٤	احمد بن اسحاق بن سعد	١٣٧، ٢٠٠، ٢١٢
٢٦٣	احمد يهقي	٩٧
٢٢٢، ٢١٤	احنف بن قيس	١٣٧، ١٤٠، ٢١٢
١٣٥	ادبيل	٩٩
١٦٣	ادد	ابوتراب ← امير المؤمنين علي (ع)
١٢٥، ١٢١	ادريس	١٤٢، ١٤٣
١٦٣	ارخنوخ	١٦٢
١٢٢	اردهشير بابكان	١٢٢، ١٥٥، ٢٠٠، ٢١٠، ٢٣٠
١٦٣	ارغواء	٢٣٩
١٦٣	ارفضند	٨٢، ٨٤، ٩٤، ٩٥، ١٠٥، ١١٩
١٦٣	ازر	١٢٠، ١٣٢، ١٥٥، ١٦١، ٢٠٠
٢١٧، ٢١٢، ١٣٨، ٩٣، ٧٥	اسامة بن زيد	٢٢٠
٢٤٤، ٢٣٨		
١٩٥، ١٤٧، ١٢٥	اسحاق	٢١٣، ٢١٦، ٢٣٤، ٢٥١، ٢٦٢
١٩٥، ١٧٨، ١٦٣، ١٣٥، ١٢٥	اسماعيل	٢١٧
٢٦٤		
١٦٥	اسماء	١٤٣، ٢٦٢
٢١٨	اسماء بنت ابوبكر	٢١٩، ٢٣٤، ٢٤٣
٢١٢، ١٦٥	اسماء بنت عميس	٩٠، ١٠١، ١٢٣، ١٦٤، ١٩٥
١٠١	اسود عَنسي	١٩٦، ١٩٨، ٢٢٢، ٢٢٦، ٢٥٩
٢٤٧	اشعث قيس	١٢٩، ١٣٠
٢٤٧	اصبغ بن حرمة لثي	٥٦، ٢٤٧
٥٧	ابونعيم اصفهاني	٢٤٧
١٢٢	افراسياب	١١٨، ١٩٨، ٢٢٨، ٢٣٦، ٢٤٠
	الرضا (ع) ← امام علي بن موسى الرضا (ع)	
	الصادق (ع) ← امام جعفر صادق (ع)	
١٧٩، ١٦٣	الياس	٩٦، ١٧٣، ٢١٤
		٢٤٥، ٢١٧، ٤٧

امام محمد باقر (ع) . ۳۷، ۹۳، ۱۲۴، ۱۳۶،	۱۶۸ امّ البنین
۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،	۱۶۷ امّ الحسن
۱۹۱، ۲۵۸، ۲۵۹	امام جعفر صادق (ع) ... ۳۷، ۵۰، ۵۹، ۶۶،
امام محمد تقی (ع) ۳۷، ۱۳۶، ۱۶۸، ۱۶۹	۷۱، ۹۵، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۶
امام موسی بن جعفر (ع) ... ۳۷، ۱۶۸، ۱۶۹	۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۱
امامه ۱۶۹	۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۸
امّ ایمن ۵۱، ۱۴۱	امام حسن بن علی (ع) ... ۳۷، ۶۰، ۷۷، ۷۹
امّ سلمه ۸۷، ۱۳۰، ۲۰۹	۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۵، ۱۰۸، ۱۰۹
امّ فروه ۱۶۷	۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶
امّ کلثوم ۳۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۲۳	۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
امیر المؤمنین علی (ع) ... ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰،	۱۶۸، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶
۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰،	۲۵۷، ۲۶۰
۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۷۲،	امام حسن عسکری (ع) ... ۳۸، ۹۸، ۱۳۸
۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۸،	۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۶
۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲ و ...	امام حسین بن علی (ع) . ۳۷، ۳۹، ۴۵، ۶۰،
امین ۹۶	۶۹، ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۵
انس بن مالک ۴۸، ۱۰۰، ۱۴۲، ۱۴۸	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰
انوش ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۶۳	۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۵
انوشیروان ۱۶۷	۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲
اويس قرنی ۲۱۵	۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸
بحیرای راهب ۱۴۱	۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰
بخاری ۱۱۶	امام خرگوشی ۲۱۲
بخت النصر ۱۲۲، ۲۳۰، ۲۳۲	امام علی بن حسین (زین العابدین) ... ۳۷، ۴۳
براء بن عازب ۱۴۵	۱۰۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۶۷، ۱۶۸
بریده اسلمی ۲۶۲	۱۷۹، ۲۶۰
بشر بن سعد انصاری ۲۳۱	امام علی بن موسی رضا (ع) ۳۹، ۴۴، ۱۱۰،
بلال حبشی ۹۲	۱۳۶، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۹۵
بلعام بن باعورا ۱۲۲	امام علی نقی (ع) ۳۷، ۱۳۶، ۱۶۹

بنوراسف ١٢١	حسان ١٢٩، ١٨١
بنيامين ١٧٣	حسن بصرى ٢٠٦
بنغمبر (ص) ← حضرت محمد (ص)	حسن عسكرى (ع) ← امام عسكرى (ع)
تارح ١٦٣	حسين (ع) ← امام حسين بن علي (ع)
تارخ ١٩٤	حضرت فاطمه (ع) ٣٧، ٥١، ٧٩، ٨٦
تولى ٩٩	١٠٧، ١١٠، ١١٢، ١١٤، ١٢٩
تيما ١٣٥	١٣٠، ١٤٥، ١٤٨، ١٤٩، ١٦٤
جابر بن ثمره ١٧١	١٦٥، ١٦٦، ١٦٩، ١٨٢، ٢١٥
جابر بن عبدالله انصارى ١٦٢، ١٥٦، ٧٩	٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٤٥، ٢٤٧
١٦٩، ٢١٢، ٢٥٩، ٢٦٠	٢٥٨، ٢٤٩
جالوت ١٢٢	حضرت محمد (ص) ٣٥، ٣٦، ٤١، ٤٣
جبار انطاكيه ٢٣٢	٤٥، ٤٦، ٤٧، ٥٠، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥
جبرئيل ١٩٠، ١٤٢، ١١٦، ٦٦، ٥٩	٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٦، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٥
١٩٧، ٢١٢، ٢١٨، ٢٤٣، ٢٥٨	٧٦، ٧٧، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧
جرير طبرى ١٢٩	٨٨، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٦، ٩٨
جعدة بنت اشعث ١٦٦	١٠٠، ١٠١، و ...
جعفر طيار ٢١١	حضرت مهدي (ع) ٣٨، ٦٠، ٧٨، ٨٤، ٨٥
جعفر كذاب ١٨٤، ١٦٩	١٣٢، ١٣٦، ١٦٩، ١٧١، ١٧٥
چنگيز خان ٩٧	١٧٧، ١٧٩، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣
حارثه ٢٦٠	حفصه ٨٧، ٢٤٤، ٢٥٦
حارث همدانى ١٥٦	حكم بن عاص ٢١٦، ٢٥١
حارثه كلبى ٢٥٩	حكيمه ١٦٩
حام ٢٣٠	حليمه ١٩٥
حجر بن عدى ٢١٥	حمزه ٢١٢
حداد ١٣٥	حمزه سيد الشهداء ٢٢١
حديثه ١٦٩	حميده بربريه ١٦٨
حذيفه ٢٦٢، ٢٤٧، ٢١٩، ٢٠٩	حنبلى ١٥٥
حسان بن ثابت ١٣٨، ٧٥	حنفى ← ابو حنيفه

١٢٢ زوهق بن طهماشان	٩٠، ٤٦ حوّا
٢٦١، ٢٦٠، ١٥٧ زيد	٢٦٢، ٢٠٧ خالد بن سعد بن عاص
١٤٥ زيد بن ارقم	٢٤٦، ٢٢٩، ٢١٥، ١٤٨ خالد بن وليد
٢٦٠، ٢٥٩، ٣٩ زيد بن حارثه	٢٦٥
٢٦٠ زيد بن محمّد	٢٦٢ خباب بن ارت
٢٢٤، ٢٢٣، ١٦٤، ٥١ زينب	٢٥٩، ٢٢٦، ١٦٩، ١٦٤ خديجه
١٦٦ زينب صغرى	٢٦٢ خزيمه بن ثابت
١٦٣ ساروخ	١٦٣ خزيمه
٢٢٨، ١٦٣، ١٤٧، ١٢٥ سام	١٨١، ١٣٣، ٤٦ خضر
٧٨ سامرى	١٧٨ خليل
١٦٩ سيكه نويه	٢٣٢، ٢٣٠، ٢٢٢، ١٢٢ دانيال
١٣٨، ٧٦، ٧٥ سعد بن ابى وقاص	١٤٩، ١٤٧، ١٣٣، ١٢٦، ١٢٢ داود
٢١٧، ٢١٥، ٢٠٤ سعد بن عبادۀ خزرجى	٢٦٤، ٢٠٢، ١٧٧
٢٣٣	١٨١ دجال
٢٦٢، ٢٣٦ سعد بن معاذ انصارى	١٢٥ دحيه كلبى
٢١٢ سعد صالحانى	١٦٦ دختر عمران
سعد وقاص ← سعد بن ابى وقاص	١٧٤ دعل
٢٥١ سعيد بن عاص	١٣٥ دومه
٩٦ سقّاح	٥١ زكريا
١٦٠، ١٤٠، ١٣٨، ١٢٠ سلمان فارسى	٦٩ ذوالقرنين
٢٦٢، ٢٣٤، ٢١٣	٩٦ راشد
١٥٠، ١٤٧، ١٣٣، ١٢٦، ١٢١ سليمان	٩٦ راضى
٢٦٥، ٢٦٤، ٢١١، ١٧٣	رسول (ص) ← حضرت محمّد (ص)
١٦٨ سندی بن شاهك	٩٦ رشيد
١٦٣ سود	٢٢٤، ١٦٤ رقيه
٢٦٢ سهل بن حنيف	٢١٤، ٢٠٤، ٢٠١، ١٦٠، ١٥٩، ٧٥ زبير
	٢٥٧، ٢٥٦، ٢٥٥، ٢٤٥، ٢١٧، ٢١٥

٩٦ طائع	٢٣٦ سهل بن عمر
١٢٨ طالوت	١١٤ سيّد حميرى
١٦٤ طاهر	سيّد النساء ← حضرت فاطمه (ع)
طبرسى (حسن بن على بن محمد بن على بن	شافعى ٨٤، ٩٤، ١٢٠، ١٣١، ١٤٨، ١٥٥،
حسن) ٥٤، ٣٥	٢٠٠، ١٦١
٢٥٥، ٣٩ طلحتين	١٦٣ شالح
٢٠٤، ١٦٠، ١٥٩، ١١٩، ٧٥ طلحه	١٢٢ شيخ بن الاشجان بن الكيش
٢٥٦، ٢٥٥، ٢١٧، ٢١٤	٢٢٤، ١٥٩، ١٢٣ شعيب
٩٦ ظاهر	شمعون بن حمون ١٢١، ١٢٦، ١٧٢، ١٩٨،
١٦٣ عابر	٢٣٢، ٢٢٢
عائشه. ٣٩، ٤٧، ٨٩، ١٥٩، ١٦٩، ١٩٣،	١٦٧ شهر بانويه
٢٠٦، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢٣٧،	١٢٩ شهر بن حوشب
٢٤٤، ٢٤٥، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧،	١٦٣، ١٢٥، ١٢١ شيث
عبّاس، ٥١، ٨٤، ٨٥، ١١٤، ١١٨، ١٢٦،	١٣١ شيخ
١٣٩، ١٤٣، ١٥٧، ٢٠٣، ٢٠٥،	شيخ أوّل ← ابوبكر
٢٤٣، ٢٢١	شيخ ثالث ← عثمان
١٩٨، ٥٦ عبدالرحمن	شيخ ثانى ← عمر
١٦٤ عبدالرحمن ملجم	شيخين ٥٦، ٨٩، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٦
١٩٣، ١٦٤، ١٦٣ عبدالله	١٦٠، ١١٩، ٦٢ شيوخ
٩٨ عبدالله بن داوود	صاحب الامر ← حضرت مهدي (ع)
٢٥١ عبدالله بن سعيد عاص	صاحب الزمان ← حضرت مهدي (ع)
١٨٤، ١٣٧، ٩٩، ٩٦ عبدالله بن عباس	٢٣٦، ١٥٩، ١٢٢ صالح
٢٦٢	١٥٧، ١٣٧، ١٢٩ صالحانى
٢١٥ عبدالله زبير	٢٣٦ صخر بن حرب
٢٢٠، ٢١٥، ١٣٨، ٧٥ عبدالله عمر	٢١٧ صفوان
٢٣٣، ٢١٧، ٢١٦ عبدالله مسعود	١٥٩ صفورا بنت شعيب
٢١١ عبدالله يقطر	٢٤٥ صفيّه
١٩٥، ١٦٤، ١٦٣ عبدالمطلب	١٢١ ضحّاك

۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶	عبدالملك بن عمير ۲۱۱
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۸	عبدالملك مروان ۵۶، ۴۹
۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸	عبد مناف ۱۶۴، ۱۶۳
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۸	عبيد الله زياد ۲۱۱
عمر بن عبدالعزيز مرواني ۵۳، ۹۳، ۹۴، ۹۵	عبيدة بن جراح ۲۳۱
۱۴۰	عتبة بن ابي لهب ۲۲۴
عمر خطاب ← عمر	عثمان. ۳۹، ۵۷، ۸۰، ۱۱۴، ۱۴۰، ۱۶۰
عمر بن عاص ۴۳، ۵۰، ۹۴، ۱۴۸، ۱۷۳	۱۶۲، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳
۲۵۳، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۰۶	۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴
عمر بن عبدود ۱۰۷	۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۰
عمر بن ۱۲۸، ۲۳۶	۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸
عق بن ابي قحافه ۲۴۴	عثمان بن حنيف ۲۶۲
عوج بن عناق ۱۲۲	عجلى اصفهاني ۱۰۴، ۱۳۸، ۲۰۶
عيسى (ع). ۴۴، ۵۵، ۶۰، ۸۴، ۸۵، ۱۱۰	عدنان ۱۶۳
۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۶۰، ۱۷۵	عدى ۱۹۱
۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۶، ۱۹۸	عزير ۱۷۹، ۲۲۲
۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۴	عزير ۱۲۲
غالب ۱۶۳	عقيل ۱۵۹، ۲۰۷
غزالي ۶۱	على بن ابي طالب ← امير المؤمنين على (ع)
فاطمه بنت اسد ۹۰، ۱۶۴، ۱۹۵	على (ع) ← امير المؤمنين على (ع)
فاطمه معصومه ۲۴۹	عمار ۷۵، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۱۴
فالع ۱۶۳	۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۲، ۲۶۲
فخر رازي ۱۳۹، ۲۶۳	عمر ... ۳۹، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۶۶
فرعون ۸۰، ۸۸، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۷۲	۸۶، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۱۱۴، ۱۱۹
۱۸۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۶۴	۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۳
فضل بن عباس ۲۶۲	۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۲۰۰
فهر ۱۶۳	۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
قاييل ۱۲۱	۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵

قادر	٩٦	متقى	٩٦
قارون	١٢٢	متوشالح	١٦٣، ١٢٥
قاسم	١٦٤	متوكل	١٦٩، ٩٦
قاسم بن محمد بن ابي بكر	١٦٧	محسن	١٦٦
قاهر	٩٦	محمد بن ابوبكر ٣٧، ٧٥، ٩٦، ١٦٩، ٢٥١	
قدمه	١٣٥	محمد بن اسمعيل بخارى	١٠٩
قريش	١٦٣	محمد بن حسن صالحاني	١٣٧
قصي	١٦٣	محمد بن سباب كلبى	١٢٩
قُضاعى	١٨٣	محمد بن علقمى	٩٧
قطان اصفهاني	٢١٢	محمد بن مسلم	١٣٨
قيدار	١٣٥	محمد مصطفى (ص) ← حضرت محمد (ص)	
قيس بن سعد بن عبادہ خزرجى .. ٢١٧، ٢٦٢		مدركة	١٦٣
قينان	١٦٣، ١٢٥	مردويه	١٢٩
كعب	١٦٣	مروان بن وليد .. ٩٣، ٢١٦، ٢٥٠، ٢٥١	
كلاب	١٦٣	٢٥٢، ٢٥٦	
كنانه	١٦٣	مرّة	١٦٣
كنعان	١٢٢	مريم	٢٠٠
كيومرث	١٢١	مسا	١٣٥
لقمان حكيم	٧٨	مسام	١٣٥
لمك	١٦٣، ١٢٥	مسترشد	٩٦
لوط (ع)	٢٦٤، ٢٢٤، ١٤٨	مستضىء	٩٦
لهراسف	١٢٢	مستظهر	٩٦
لؤى	١٦٣	مستعصم	٩٦
مارية قبطيه	١٦٤	مستعين	٩٦
مالك اشتر	٢٣٦، ١٦٣	مستكفى	٩٦
مالك بن نويره	٢٤٦	مستجد	٩٦
مالكى	١٥٥، ٨٢	مستنصر	٩٦
مأمون	١٦٨، ٩٧، ٩٥	مسلم	٢١١، ١١٦

منصور..... ۹۶	مسيلمۀ کذاب ۱۰۱، ۲۰۰، ۲۵۳
موسی الکاظم (ع) ← امام موسی بن جعفر	مشماع..... ۱۳۵
موسی (ع) ۹۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،	مضر..... ۱۶۳
۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۲،	مطهر..... ۱۶۴
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹،	مطیع..... ۹۶
۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۸،	معاویه (بن ابوسفیان) ... ۳۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰،
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱،	۵۳، ۷۵، ۷۷، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۲۰،
۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۸،	۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۷۳،
۲۶۴، ۲۶۵	۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۳۵، ۲۳۶،
مهتدی..... ۹۶	۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷
مهرفیه..... ۱۲۲	معاویه بن خدیج..... ۵۰
مهلائیل (مهلائیل)..... ۱۲۵، ۱۶۳	معاویه بن صخر بن حرب..... ۲۳۵
میر مرتضی (علم الهدی)..... ۱۶۲	معتز..... ۹۶
نابت..... ۱۶۳	معتصم..... ۹۶، ۱۶۹
ناخور..... ۱۶۳	معتضد..... ۹۶
ناصر..... ۹۶	معتمد..... ۹۶
نافیش..... ۱۳۵	معد..... ۱۶۳
نبايوت..... ۱۳۵	مغیره بن شعبه..... ۲۴۵، ۲۵۰
نرجس..... ۱۷۹	مقتدر..... ۹۶
نزار..... ۱۶۳	مقتدی..... ۹۶
نضر..... ۱۶۳	مقتفی..... ۹۶
نعمت الله خنطروی..... ۲۶۷	مقداد اسود کندی. ۹۲، ۱۲۰، ۱۴۰، ۲۱۳،
نمرود..... ۱۲۲، ۱۷۸	۲۶۲
نوح... ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲،	مکبر..... ۲۵۸
۱۲۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۳، ۲۲۲،	مکفی..... ۹۶
۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۶، ۲۶۴	ملیکه..... ۱۷۹
نوشیروان..... ۱۹۱	منتجب الدین ابوالفتوح عجلی اصفهانی. ۱۹۹
نهروانی ثعلبی..... ۱۳۹	منتصر..... ۹۶

واثق.....	٩٦	يحيى.....	١٣٣، ٢٢٢، ٢٣٣
وحشى.....	٢٥٣	يرد.....	١٦٣
وليد عتبة.....	٢٥١	يزجرد بن شهريار بن كسرى.....	١٦٧
هادى.....	٩٦	يزيد.....	٣٩، ٤٥، ٢١١، ٢١٥، ٢٥٧، ٢٥٨
هارون الرشيد.....	٩١، ١١٤، ١١٥، ١٢٦	يزيد الضبى.....	٥٧
١٣٢، ١٤٤، ١٥٣، ١٦٠، ١٦٨		يزيد بن وليد.....	٩٣
١٧٦، ١٧٧، ١٨٩، ٢٠٢، ٢٢٨		يشجب.....	١٦٣
٢٣١، ٢٣٥		يشوعاء بن قيصر ملك الروم.....	١٧٩
هاشم.....	٤٥، ١٢٣، ١٦٣، ١٦٤	يطور.....	١٣٥
هامان.....	١٢٢	يعرب.....	١٦٣
هبل.....	٢١٨	يعقوب.....	١٢٥، ١٤٧، ١٧٣، ٢٣٤
هبة الله.....	١٤٧	يوسف.....	١٢٢، ١٢٥، ١٤٧، ١٥٢، ١٧٣
هلاكوخان.....	٩٧	١٨٠، ١٨٤، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٤	
هود.....	١٢٢	يوشع بن نون.....	١١٦، ١٢٢، ١٢٦، ١٤٧
يارد.....	١٢٥	١٥٩، ١٧٩	
يافش.....	٢٣٠		

گروہا، قبایل، مذاہب

اہل ردّہ..... ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۶	۱۴۸	آل ادم.....
اہل سنت..... ۳۶، ۳۹، ۸۱، ۱۳۱، ۱۴۵	۱۴۸، ۱۱۵	آل ابراہیم.....
۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۱، ۲۰۰، ۲۴۷	۱۴۸	آل زیاد.....
اہل کتاب..... ۳۷، ۱۹۴، ۲۲۷، ۲۳۰	۱۴۹	آل عباس.....
اہل نہروان..... ۲۱۷	۱۴۸	آل عمران.....
بنو السنان..... ۲۵۸	۱۴۹	آل لوط.....
بنو الطشت..... ۲۵۸	۱۱۵	آل محمد.....
بنو العباس..... ۴۶، ۵۲، ۷۵، ۱۲۲، ۲۰۰	۱۴۹	آل مروان.....
بنو الفتیحی..... ۲۵۹	۱۴۸	آل نوح.....
بنو الفردجی..... ۲۵۹	۱۴۸	آل یاسین.....
بنو المکبرین..... ۲۵۸	۱۵۸	ائمہ متشیع.....
بنو النعل..... ۲۵۸	۸۲	اثنا عشریہ.....
بنو امیہ... ۴۶، ۵۲، ۷۵، ۹۵، ۱۲۲، ۱۳۰	۱۶۱	اخباری.....
۱۷۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۵۰	۲۲۲	اصحاب کھف.....
بنو حنیفہ (بنی حنفیان)..... ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۲۹	۸۲	امامیہ.....
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۵		امویہ ← بنی امیہ
بنو قضیب..... ۲۵۸	۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۲۴، ۱۰۱	انصار.....
بنو ہاشم..... ۴۶، ۵۲، ۵۵، ۷۷	۲۵۲، ۲۵۰، ۲۲۹، ۲۲۰، ۲۱۶	

بنی آدم.....	٦٩	سنّی (سنّیان).....	١٢١، ١٢٩، ١٣٩، ١٤٠
بنی احمد.....	٤٦		١٤١، ١٥٧، ١٥٩
بنی اسرائیل (بنی اسرائیلیان).....	١٤٤، ١٢٧، ٧٩	شافعی (شافعیه).....	٨٢، ١٠٢، ١١٩، ١٩٩
	١٥٣، ١٧٩، ٢٢٩، ٢٣٩	شیعه (شیعی، شیعیان).....	٣٦، ٣٩، ٧٠، ٧٦
بنی فاطمه.....	٢٦١، ١٧٦		٨١، ٨٣، ٨٩، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠
بنی قریظه.....	٢٣٦		١٠١، ١٠٢، ١٠٤، ١١٨، ١١٩
بنی کلب.....	٢٥٩		١٢٠، ١٢٣، ١٣١، ١٣٢، ١٣٥
بنی هاشم.....	٢٤٢، ٢٠٤، ١٥٣، ٨٩، ٥١، ٤٨		١٣٨، ١٣٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٤
	٢٦٦، ٢٥٨، ٢٥٠، ٢٤٦		١٥٥، ١٥٧، ١٦٠، ١٦١، ١٧٦
جبری.....	٩٩		١٩٠، ١٩٩، ٢٠٢، ٢٢٥، ٢٢٧
جهودان.....	٢٥٢		٢٦١، ٢٥٨
حنبلّیه.....	١٩٩	طایفه متسنّنه ← سنّی	
حنفیان ← حنفيّه		عبّاسیان (عبّاسیه).....	٩٧، ٢٠٠، ٢٥٩
حنفی ← حنفيّه		علویان (علویه).....	٩٧، ١٧٦
حنفيّه.....	٢٤٦، ١٩٩، ١١٩، ٨٢	فاطمیان (فاطمی).....	٩٥، ٢٦١
خزاعیان.....	١٣٦	فرقة ناجیه.....	٨٢
خروج.....	٢٢٥، ٤٥	قبطیان.....	٢٣٩، ٢٠٨
خندف.....	٤٦	قریش.....	٥١، ١٦٩، ٢١٧
خوارج.....	٢٥٥، ١٨٩، ١٥٣	مالکی.....	٨٢
دوازده امامی.....	٩٨	مجوس.....	٩٨
رافضی (رفضه، روافض).....	٢١٣، ١٥٥، ١٠٢	مشرکان.....	٢٤٣
	٢٥٩	معتزله.....	١٥٤
زیدی ← زیدیه		مغول.....	٩٧
زیدیه.....	٢٦١، ٢٦٠، ١٠١، ٣٩	ملاحده.....	١٥٣

۲۵۷	یزیدیان.....	،۲۲۹ ،۲۱۶ ،۲۰۴ ،۲۰۱ ،۱۲۴ ..	مهاجر..
،۱۰۸ ،۱۰۱ ،۵۶	یهود (یهودی، یهودان).....	۲۵۲ ،۲۵۰	
۲۳۶ ،۲۳۳ ،۲۰۰ ،۱۸۹ ،۱۶۶ ،۱۵۳		۱۸۷ ،۴۲	نصارا.....
		۲۵۸ ،۳۹	نواصب

زمانها، وقايع

روز شوری..... ٥٦، ٢٠٠، ٢٢٨	١٨٩، ١٧٩..... ايام الشعب
روز طف..... ١٧٦، ٢٠٦	٢٢٦، ١٨٩، ١٧٩..... ايام الغار
عام الفيل (سنة الفيل)..... ١٦٤	٢٢٤، ١٠١..... ايام شعب
عقبه..... ١٧٣	١٠١..... ايام مباهله
ليلة العروج..... ٢٢٥	٣٢١، ٢١٢، ١٤٢..... حرب اُحد
صقین..... ٢٢٩	٢٠٧، ١٢٥، ٨٣، ٤٥..... حرب بدر
نهر وان..... ٢٢٩	٢٢٩..... حرب جمل
يوم الخندق..... ١٠٧	٢٣٨، ٢٢١..... حرب خیبر
يوم الطائف..... ١٨٩	٢٣٧..... ذات السلاسل
يوم المؤاخات..... ١٤٦	٦٩..... رمضان
يوم حنین..... ١٠٢	٢٣٦، ٢١٩، ٧٧..... روز حدیبیه
يوم عرفة..... ٢٠٩	٢٦٢، ٢١٧، ٢٢١..... روز سقیفه

اشعار

- ۱۳۰ إِنَّ يَوْمَ الظُّهُورِ يَوْمَ عَظِيمٍ
 ۱۳۰ قَامَ فِيهِ النَّبِيُّ مُبْتَلَأً ضَا
 ۱۳۰ قَالَ يَا رَبِّ إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي
 ۱۵۷ مُحَبَّبٌ عَلَى رَأْسِهِ دُوزَخٌ قَدْ كَارَ
 ۱۵۷ رَوَايَتِ رَسِيدِهِ بِمَا صَدَّ هَزَارَ
 ۱۵۷ حَاشَاكَ دَلَمَ أَتَوْ جَدَا تَانَدَ شَدَّ
 ۱۵۸ أَزْ مَهْرٍ تَوَ بَگَسْلَدَ كَهْ رَاگِيرِدْ دُوسْتِ
 ۱۷۴ خُرُوجِ إِمَامٍ لَامَحَالَةٍ خَارِجِ
 ۱۷۴ تَمِيزُ فِيهَا كُلِّ حَقٍّ وَبَاطِلِ
 ۲۲۳ فَلَمَّا وَلَجْتَ الْغَارَ قَالَ مُحَمَّدٌ
 ۲۲۳ بِرَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُنَا الَّذِي
 ۲۲۳ فَلَا تَحْزَنُ وَالْحُزْنَ لَا شَكَّ فِتْنَةٍ
 ۲۵۱ عَلِقَ الْقَلْبُ رِبَابًا
 ۴۱ نَبِيٌّ جَوْنُ وَالشَّمْسِ وَصُحْبُهَا
 ۴۳ هُوَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَفَلَكَ نُوحٌ
 ۴۳ وَ مَا فَازَ مِنْ فَازٍ إِلَّا بَنَّا
 ۴۵ لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا
 ۴۵ دَمِي چَند بَشْمَرْدِ وَ نَاجِيزِ شَدَّ
 ۴۵ لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدَرَ شَهْدُوا
 ۴۶ فَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا
 ۴۶ لَسْتُ مِنْ خَنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ
 ۸۳ وَ تَشَعَّبُوا شُعْبًا فَكُلَّ جَزِيرَةٍ
 ۸۹ پَسْ عَلِيَّ رَا إِمَامِ دَانَمِ مِنْ
 ۹۷ سَالِ هَجَرَتِ شَشْصَدِ وَ پَنجَاهِ وَ شَشْ
 ۹۷ شَدَّ خَلِيفَهُ پِيشِ هَلَاكُو خَانِ زَبُونِ
 ۱۱۴ صَهْرُ النَّبِيِّ وَ جَارُهُ فِي الْمَسْجِدِ
 ۱۱۴ سَيَّانٌ فِيهِ عَلَيْهِ غَيْرُ

کتابها

۱۴۱ شرف النبوة	۲۴۵ اربعین (فخر رازی)
۱۵۹، ۱۳۶ شهاب	۱۳۵ انجیل
۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱ صحیح	۲۳۱ تاریخ فتوح (ابن اعثم کوفی)
۲۱۲، ۱۷۱، ۱۴۱ صحیح بخاری	۳۶ تحفة الابرار
۱۳۶، ۱۰۴ صحیح حاکم	تفسیر ابوبکر شیرازی .. ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۴۸،
۱۵۳، ۱۳۸ صحیحین	۲۲۵، ۲۱۲، ۲۱۰
۲۱۰ قصص الانبياء (کسائی)	تفسیر سلمانى ۱۲۹، ۱۹۸
۹۷ کافيتين	تفسیر سلیمان ثعلبی ۸۰، ۱۳۹
۱۷۶ کامل	تفسیر نهروانی ۱۹۴
۱۳۸ کشف بارع	تنزیه الانبياء ۱۰۰
۲۴۴ لطایف	تورات ۱۳۵، ۲۰۱، ۲۳۴
۱۲۹ مرشد	حاویه ۱۳۸
۲۱۷، ۱۴۳ مسترشد طبری	حلیة اولیا ۵۷
۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۳۹، ۱۳۲ مصابیح	زلة الانبياء ۱۰۰
۲۰۵، ۱۷۱، ۱۶۰	زینت ۱۴۰
۲۴۱ معالم	سواد و بیاض ۲۴۷
۱۷۶ مقاتل الطالبین	سوق العروس ۱۲۹، ۱۳۰
۲۴۸، ۲۴۳، ۲۳۲ ملل و نحل	شرح شهاب ۱۸۴

مناقب ابن مردويه. ٧٩، ١٢٩، ١٣٧، ٢٠٠،	منهاج ٢٠٧
٢٢٩، ٢١٠	نكت الفصول... ١٠٤، ١٣٨، ١٤١، ٢٠٠،
٢١٢، ٢١١، ٢١٠، ١٢٩	٢٥٢، ٢٠٦
متهى المآرب...	

منابع و مأخذ

- قرآن كريم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۱. ابوطالب مظلوم تاريخ، علامه شيخ عبدالحسين اميني، تهران، انتشارات بدر، ۱۳۵۹.
 ۲. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، محمد بن الحسن الحرّ العاملي، تصحيح ابوطالب التجليل التبريزي، قم.
 ۳. الإحتجاج، شيخ طبرسي، تهران، ۱۴۰۲ هـ. ق.
 ۴. اعلام الوري باعلام الهدى، أبوعلی فضل بن حسن طبرسي، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ سوم.
 ۵. الأُمالي، أبوجعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمی (شيخ صدوق)، بيروت، مؤسسة الأعلمي، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ هـ. ق.
 ۶. السير و المغازی، محمد بن إسحاق، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، ۱۳۹۸ هـ. ق.
 ۷. الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقديم، زين الدين عليّ بن يونس عاملی بناطی، تحقيق محمد باقر بهبودي، تهران، المكتبة المرتضوية، ۱۳۴۸ هـ. ق.
 ۸. الغدير، علامه شيخ عبدالحسين اميني، بيروت، دارالكتب العربي، ۱۹۷۷ م.
 ۹. الفتوح، ابن أعثم كوفي، ترجمه محمد بن احمد مستوفي هروي، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامي، ۱۳۷۲.
 ۱۰. المحبّة البيضاء في تهذيب الأحياء، مولى محسن كاشاني، انتشارات جامعة مدرّسين حوزه علمية قم، ۱۴۱۵ هـ. ق.

۱۱. المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوی، ا. ی. و نستک، لیدن، مطبعة بریل، ۱۹۳۶ م.
۱۲. المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبد الباقي، قاهره، دار الکتب المصریة، ۱۳۶۴ هـ. ق.
۱۳. بحار الأنوار، محمد باقر المجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۱۴. تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، رسول جعفریان، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۵.
۱۵. تاریخ دمشق، ابن عساکر، تحقیق شیخ محمد باقر المحمودی، بیروت، طبع اول.
۱۶. تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳.
۱۷. تشیع در مسیر تاریخ، سید حسین محمد جعفری، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴.
۱۸. تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین (تفسیر کبیر)، ملا فتح الله کاشانی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۴۴.
۱۹. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، نجف، ۱۹۵۹ م.
۲۰. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (مشهور به تفسیر أبوالفتوح رازی)، حسین بن علی خزاعی نیشابوری، به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی قدس رضوی، ۱۳۶۵ - ۱۳۷۱.
۲۱. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، تهران، دارالکتب الإسلامیة.
۲۲. سنن ابن ماجه، ابوعبدالله محمد بن یزید قزوینی ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۳. سنن النسائی، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علی النسائی، بیروت، دارالفکر.
۲۴. شرح فارسی شهاب الأخبار، تصحیح محمد تقی دانش پزوه، تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
۲۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد المعتزلی، تحقیق محمد أبوالفضل إبراهیم،

قاهره، ۱۳۸۲ هـ. ق.

۲۶. شیعه در حدیث دیگران، زیر نظر مهدی محقق، تهران، دائرة المعارف تشیع،

۱۳۶۲.

۲۷. صحیح بخاری، أبو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری، بیروت، دار المعرفة.

۲۸. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ هـ. ق.

۲۹. مروج الذهب، مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.

۳۰. عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، یحیی بن الحسن الأسدی

الحلی (ابن بطریق)، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۰۷ هـ. ق.

۳۱. عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ابن أبی جمهور احسائی، تحقیق

حاج آقا مجتبی عراقی، قم.

۳۲. فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.

۳۳. کامل بهایی، عماد الدین حسن بن علی طبری، تهران، انتشارات مرتضوی.

۳۴. کتاب مقدس، ترجمه فارسی، انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، ۱۹۹۲ م.

۳۵. کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، عیسی بن أبی الفتح اربلی، محقق سید هاشم

رسولی محلاتی، تبریز، مکتبه بنی هاشم، چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ. ق.

۳۶. کمال الدین و تمام النعمة، أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی،

تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۵۹.

۳۷. کنز العرفان فی فقه القرآن، جمال الدین مقداد عبدالله بن محمد سیوری حلی،

محقق شیخ محمد باقر بهبودی، تهران، انتشارات مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۶۵.

۳۸. کنز العمال فی سنن الأقوال و الأعمال، المتقی الهندی، بیروت، مؤسسه الرسالة،

۱۴۰۹ هـ. ق.

۳۹. کنز الفوائد، أبی الفتح محمد بن علی بن عثمان الکراچکی الطرابلسی، قم،

مشورات دار الذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق.

۴۰. لسان العرب، ابن منظور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ. ق.

۴۱. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران،

۱۳۷۳.

۴۲. مكارم الأخلاق، طبرسی، تحقیق محمد حسین أعلمی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۲ هـ. ق.
۴۳. مناقب آل أبی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، تحقیق یوسف تباعی، بیروت، دار الأضواء، چاپ دوم، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۴۴. منتهی الأرب فی لغة العرب، صفی پور، تهران، انتشارات سنایی.
۴۵. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، حسن بن یوسف بن علی بن المطهر، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۴۶. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.

منابع و مأخذ مورد استفاده در تهیه مقدمه

۱. آشنایی با علوم اسلامی (کلام عرفان)، استاد شهید مرتضی مطهری، قم، انتشارات صدرا.
۲. أعيان الشيعة، سید محسن أمين، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۳. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، شیخ آغا بزرگ تهرانی، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۴. الکنی و الألقاب، شیخ عباس قمی، صیدا، مكتبة العرفان، ۱۳۵۸.
۵. تاریخ اندیشه های کلامی در اسلام، عبدالرحمان بدوی، ترجمه حسین صابری، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۴.
۶. روضات الجنّات، محمد باقر موسوی خوانساری، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۷. ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، قم، انتشارات خیام، ۱۴۰۱.
۸. ریحانة الأدب، میرزا محمد علی مدرّس، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۷۴ هـ. ق.
۹. طبقات أعلام الشيعة، شیخ آغا بزرگ تهرانی، قم، انتشارات اسماعیلیان.

۱۰. فرهنگ بزرگان، آذر تفضلی و مهین فضائلی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی،

۱۳۷۲ ش.

۱۱. قاموس البحرین، محمد ابوالفضل محمد مشهور به حمید مفتی، تصحیح علی

اوجبی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

۱۲. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران،

۱۳۷۳.

۱۳. مشکوة (مجله)، شماره ۱۲ - ۱۳، سال ۱۳۶۵ ش.

۱۴. هدیة العارفين، اسماعیل باشا البغدادی، استانبول، وكالة المعارف الإلهیة، ۱۹۵۱

فهرست منابع مؤلف:

اربیعین، فخر رازی؛ تفسیر، ابوبکر شیرازی؛ تفسیر امام حسن عسکری (ع)؛ تفسیر
سلمانی؛ تفسیر، سلیمان ثعلبی؛ تفسیر، نهروانی؛ تنزیه الأنبیاء، سید مرتضی؛ حاویة،
ابوالقاسم مامون خوارزمی؛ حلیة الأولیاء، جامع العلوم ابو نعیم اصفهانی؛ زلّة الأنبیاء یا
تخبطة الانبیاء؛ زینت؛ سواد و بیاض؛ سوق العروس، ابو عبدالله دامغانی؛ شرف النبوة؛
شهاب الأخبار، ابوالقاسم ابراهیم وراق؛ صحیح، بخاری؛ صحیح، حاکم؛ صحیح، مسلم؛
قصص الانبیاء، کسائی؛ کتاب بنی امیة، ابوبکر طاهر بن الحسین بن علی السمان السنی
الحنفی؛ کشف بارع، اصفهانی؛ لطایف، ابو اسحاق ثعالبی؛ مجتبی، محمد بن حسن
الصالحانی؛ مسترشد، ابو جعفر طبری؛ مشاهیر الصحابة، احمد بیهقی؛ مصابیح؛ معالم؛
مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی؛ ملل و نحل، ابوالفتح محمد بن عبد الکریم
شهرستانی؛ مناقب، ابوبکر احمد بن موسی مردویه الاصفهانی؛ منتهی المأرب یا منتهی
المطالب، اصیل الدین القطان اصفهانی؛ منهاج، ابوالفتوح محمد همدانی؛ نکت الفصول
فی معرفة الاصول، منتخب الدین ابوالفتوح عجلی اصفهانی.

فهرست آثار منتشر شده دفتر نشر میراث مکتوب

۱. آثار احمدی (تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام) (فارسی) / احمد بن تاج الدین استرآبادی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش میرهاشم محدث .. تهران : قبله، ۱۳۷۴.. ۵۵۹ ص. بها: ۱۶۰۰۰ ریال
۲. احیای حکمت (فارسی) / علیقلی بن قرچغای خان (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح و تحقیق فاطمه فنا؛ با مقدمه دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی .. تهران : احیاء کتاب، ۱۳۷۶ .. ۲ ج. بهای دوره: ۵۵۰۰۰ ریال
۳. انوارالبلاغه (فارسی) / محمد هادی مازندرانی، مشهور به مترجم (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح محمدعلی غلامی نژاد .. تهران : قبله، ۱۳۷۶ .. ۴۲۴ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال
۴. بخشی از تفسیری کهن به پارسی / از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)؛ تصحیح و تحقیق دکتر سید مرتضی آیه الله زاده شیرازی .. تهران : قبله، ۱۳۷۵ .. ۴۷۰ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال
۵. تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم (فارسی) / ابوالمظفر اسفراینی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح نجیب مایل هروی [و] علی اکبر الهی خراسانی .. تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴. ج. ۳. (۱۴۳۶ ص.)، بهای سه جلد : ۴۶۵۰۰ ریال
۶. تائیه عبدالرحمان جامی [ترجمه تائیه ابن فارض، به انضمام شرح قیصری بر تائیه ابن فارض] (قرن ۹ ق.)؛ (عربی - فارسی)؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر صادق خورشیا .. تهران : نقطه، ۱۳۷۶ .. ۳۴۶ ص. بها: ۱۴۰۰۰ ریال
۷. تحفة المحبین (فارسی) / یعقوب بن حسن سراج شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به اشراف محمد تقی دانش پڑوه؛ به کوشش کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار .. تهران : نقطه، ۱۳۷۶ .. ۳۷۰ ص. بهای شمیز : ۱۶۰۰۰ ریال. گالینگور: ۱۹۰۰۰ ریال
۸. ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم (فارسی) / ابو نصر قمی (قرن ۴ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانلی .. تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .. صد و هشت، ۲۸۲ ص. بها: ۱۱۵۰۰ ریال
۹. ترجمه اناجیل اربعه (فارسی) / ترجمه، تعلیقات و توضیحات میرمحمد باقر خاتون آبادی (۱۰۷۰-۱۱۲۷ ق.)؛ تصحیح رسول جعفریان .. تهران : نقطه، ۱۳۷۵ .. ۳۵۲ ص. بهای شمیز: ۱۱۰۰۰ ریال. گالینگور: ۱۳۵۰۰ ریال
۱۰. ترجمه تقویم التواریخ (سالشمار رویدادهای مهم جهان از آغاز آفرینش تا سال ۱۰۸۵ هجری قمری) / حاجی خلیفه (قرن ۱۱ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میرهاشم محدث .. تهران : احیاء کتاب، ۱۳۷۵ .. ۵۲۴ ص. بها: ۲۲۰۰۰ ریال
۱۱. تسلیة العباد در ترجمه مسکن النواد شهید ثانی (فارسی) / ترجمه مجدالادباء خراسانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش محمدرضا انصاری .. قم : هجرت، ۱۳۷۴ .. ۱۹۳ ص. بها: ۴۸۰۰ ریال

۱۲. التصريف لمن عجز عن التأليف (بخش جراحی و ابزارهای آن) (ترجمه فارسی) / ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی (قرن ۴ ق.) / ترجمه احمد آرام - مهدی محقق. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۴. ۲۷۸ ص. بها: ۶۰۰۰ ریال
۱۳. التعريف بطبقات الامم (عربی) / قاضی صاعد اندلسی (قرن ۵ ق.)؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر غلامرضا جمشید نژاد اول. قم: هجرت، ۱۳۷۶. ۳۳۶ ص. بها: ۱۳۰۰۰ ریال
۱۴. تغییرات و ترقیات در وضع و حرکت و مسافرت و حمل اشیا و فواید راه آهن (فارسی) / محمد کاشف (قرن ۱۴ ق.)؛ به کوشش محمد جواد صاحبی. تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۳. ۱۳۲ ص. بها: ۳۴۰۰ ریال
۱۵. تفسیر البلبال و القلاقل (فارسی) / ابوالمکارم محمود بن ابی المکارم قوام الدین (قرن ۷ ق.)؛ تصحیح و تحقیق محمد حسین صفاخواه. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵. بهای دوره چهار جلدی: ۷۸۰۰۰ ریال.
۱۶. تفسیر الشهرستانی المسمى مفاتیح الاسرار و مصابیح الأبرار (عربی) / الامام محمد بن عبدالکریم الشهرستانی (قرن ۶ ق.)؛ تصحیح دکتر محمدعلی آذرشب. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵ (ج. ۱). بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۱۷. جغرافیای حافظ ابرو (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی [و] علی آل داوود. تهران: بنیان، ۱۳۷۵ (ج. ۱). بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۱۸. جغرافیای نیمروز (فارسی) / ذوالفقار کرمانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش عزیزالله عطاردی. تهران: عطارد، ۱۳۷۴. ۲۳۰ ص. بها: ۶۰۰۰ ریال
۱۹. الجواهر فی الجواهر (عربی) / ابوریحان البیرونی (قرن ۵ ق.)؛ تحقیق یوسف الهادی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴. هفت، ۵۶۲ ص. بها: ۱۱۵۰۰ ریال
۲۰. دیوان ابی بکر الخوارزمی (عربی) / ابوبکر الخوارزمی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح دکتر حامد صدقی. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۶. ۴۵۰ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال
۲۱. دیوان حزین لاهیجی (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ذبیح الله صاحبکار. تهران: نشر سایه، ۱۳۷۴. ۸۷۲ ص. بها: ۲۰۰۰ ریال
۲۲. راحة الارواح و مونس الاشباح (در شرح زندگانی، فضایل و معجزات رسول اکرم، فاطمه زهرا و ائمه اطهار علیهم السلام) (فارسی) / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ به کوشش محمد سپهری. تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵. ۲۹۸ ص. بها: ۷۵۰۰ ریال
۲۳. رسائل دهدار / محمد بن محمود دهدار شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش محمد حسین اکبری ساوی. تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۵. ۳۶۳ ص. بها: ۱۳۵۰۰ ریال
۲۴. رسائل فارسی / حسن بن عبدالرزاق لاهیجی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی صدرائی خوئی. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۵. ۳۴۱ ص. بها: ۱۰۰۰۰ ریال
۲۵. رسائل فارسی جرجانی / ضیاء الدین بن سدیدالدین جرجانی؛ تصحیح و تحقیق دکتر معصومه نور محمدی. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵. ۲۵۲ ص. بها: ۹۰۰۰ ریال
۲۶. شرح دعای صباح (فارسی) / مصطفی بن محمد هادی خوئی؛ به کوشش اکبر ایرانی قمی. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۶. ۲۳۲ ص. بها: ۹۰۰۰ ریال.

۲۷. شرح القیسات (عربی) / میر سید احمد علوی؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی؛ [با مقدمه فارسی و انگلیسی دکتر مهدی محقق].. تهران : مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.. ۷۴۷ ص. بهای شمیم : ۳۰۰۰۰ ریال

۲۸. شرح منهاج الکرامه فی اثبات الامامه علامه حلی (عربی) / تألیف علی الحسینی المیلانی .. تهران : احیاء کتاب، ۱۳۷۶.. (ج. ۱) بها: ۲۳۰۰۰ ریال

۲۹. طب الفقراء والمساكين (عربی) / ابوجعفر احمد بن ابراهیم بن ابی خالد بن الجزار (قرن ۴ ق.) / تحقیق دکتر وجیهه کاظم آل طعمه - تهران : مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.. ۲۳۹ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال

۳۰. عقل و عشق، یا، مناظرات خمس (فارسی) / صائین الدین علی بن محمد ثرکه اصفهانی (۷۷۰ - ۸۳۵ ق.)؛ تصحیح اکرم جودی نعمتی .. تهران : نقطه، ۱۳۷۵.. ۲۱۸ ص. بها: ۸۰۰۰ ریال

۳۱. عیار دانش (مشتمل بر طبیعیات و الهیات) / علینقی بن احمد بهبهانی؛ به کوشش دکتر سید علی موسوی بهبهانی .. تهران : بنیان، ۱۳۷۶.. ۴۶۱ ص. بها: ۱۶۵۰۰ ریال

۳۲. عین الحکمه / میرقوام الدین محمد رازی تهرانی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی اوجیبی.. تهران: انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۴.. ۱۷۸ ص. بها: ۵۲۰۰ ریال

۳۳. فتح السبل (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ به کوشش ناصر باقری بیدهندی .. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۵.. ۲۱۵ ص. بها: ۵۰۰۰ ریال

۳۴. فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد (فارسی) / محمد زمان بن کلبعلی تبریزی؛ به کوشش رسول جعفریان .. تهران : احیاء کتاب، ۱۳۷۳.. ۳۶۲ ص. بها: ۹۸۰۰ ریال

۳۵. فهرست نسخه‌های خطی مدرسه خاتم الانبیاء (صدر) بابل / به کوشش علی صدرائی خوئی، محمود طبّار مراغی، ابوالفضل حافظیان بابلی .. تهران : نشر آینه میراث، ۱۳۷۶.. ۲۸۰ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال

۳۶. فهرست نسخه‌های خطی مدرسه علمیه نمازی خوی / به کوشش علی صدرائی خوئی، تهران: نشر آینه میراث، ۱۳۷۶.. ۵۳۹ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۳۷. فیض الدموع (شرح زندگانی و شهادت امام حسین علیه السلام با نثر فارسی فصیح و بلیغ) / محمد ابراهیم نواب بدایع نگار (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی.. قم: هجرت، ۱۳۷۴.. ۲۹۶ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال

۳۸. قاموس البحرين (متن کلامی فارسی تألیف به سال ۸۱۴ ق.) / محمد ابوالفضل محمد (مشهور به حمید مفتی)؛ تصحیح علی اوجیبی .. تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.. ۳۹۶ ص. بها : ۸۰۰۰ ریال

۳۹. کیمیای سعادت : ترجمه طهارة الأعراق ابوعلی مسکویه رازی / میرزا ابوطالب زنجانی؛ تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی .. تهران : نشر نقطه، ۱۳۷۵.. ۲۹۱ ص. بهای شمیم : ۹۰۰۰ ریال. گالینگور: ۱۱۵۰۰ ریال

۴۰. لطایف الأمثال و طرایف الأقوال (فارسی) / رشیدالدین و طوطا؛ به کوشش حبیبه دانش آموز .. تهران: اهل قلم، ۱۳۷۶.. ۲۸۸ ص. بها: ۱۱۰۰۰ ریال.

۴۱. مجمل رشوند (فارسی) / محمدعلی خان رشوند (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر منوچهر ستوده [و] عنایت الله مجیدی .. تهران : احیاء کتاب، ۱۳۷۵ .. ۳۸۷ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال
۴۲. مرآت الأكوان (تحریر شرح هدایه ملاصدرا شیرازی) / احمد بن محمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عبدالله نورانی .. تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ .. ۶۷۸ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال
۴۳. مصابیح القلوب (شرح فارسی پنجاه و سه حدیث اخلاقی از پیامبر اکرم - ص) / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری .. تهران : بنیان، ۱۳۷۴ .. ۶۴۶ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال
۴۴. منشآت میدی (فارسی) / قاضی حسین بن معین الدین میدی؛ به کوشش نصرت الله فروهر .. تهران: نقطه، ۱۳۷۶ .. ۳۲۶ ص. بها: ۱۳۰۰۰ ریال.
۴۵. نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء (عربی) / المعلم الثالث المیر محمد باقر الداماد (المتوفی ۱۰۴۱ ق.)؛ مع تعلیقات الحکیم الالهی الملا علی التوری (المتوفی ۱۲۴۶ ق.)؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی .. قم : هجرت، ۱۳۷۴ .. نود و هفت، ۱۵۲ ص. بها: ۵۶۰۰ ریال
۴۶. نزهة الزاهد (ادعیه مأثور از امامان معصوم - علیهم السلام - با توضیحات فارسی از سده ششم) / از مؤلفی ناشناخته؛ تصحیح رسول جعفریان .. تهران : احیاء کتاب، ۱۳۷۵ .. ۳۶۳ ص. بها: ۱۴۰۰۰ ریال
۴۷. النظامیة فی مذهب الامامیة (متن کلامی فارسی قرن دهم ه. ق.) / محمد بن احمد خواجگی شیرازی؛ تصحیح و تحقیق علی اوجبی .. تهران : مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۵ .. ۲۳۹ ص. بها: ۹۵۰۰ ریال

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, Literary, and scientific background be better known and understood.

Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions.

The revival and publication of manuscripts is a responsibility of researchers and cultural institutions. The Ministry of Culture and Islamic Guidance in pursuing its cultural goals has established such a center in the hope that, through sponsoring the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

The Written Heritage Publication Office

AN ĀYENE-YE MIRĀS BOOK

In Collaboration with the Written Heritage Publication Office

© Āyene-ye Mirās Publishing Co. 1997

First Published in Iran by Āyene-ye Mirās

ISBN 964-90733-2-9

All rights reserved. No Part of this book
may be reproduced, in any form or by any
means, without the prior permission of the publisher.

P R I N T E D I N I R A N

TOḤFAT AL-ABRĀR FI MANĀQEB AL-A'EMMAT AL-AṬHĀR

‘Emād al-Din Ḥasan ibn ‘Ali Ṭabari

(alive in 701 A.H.)

Edited by

S. M. Jahromi

Under the supervision of

The Written Heritage Publication Office

Āyene-ye Mirās

Tehran, 1997